

مجموعه مقالات همایش

امام حسین (علیه السلام)

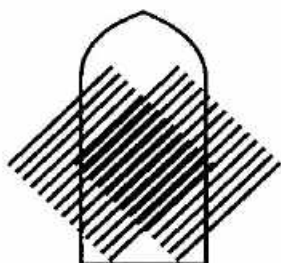
(انگیزه‌های قیام امام حسین (علیه السلام))



تهران

اسفند ماه ۱۳۸۱





مجموعه مقالاتها

جلد ششم:

انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام

همایش امام حسین علیه السلام

تهران اسفند ۱۳۸۱ هـ ش مطابق با محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ ق

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام



نام کتاب: انگیزه‌های قیام امام حسین (علیه السلام)

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

با مشارکت نشر شاهد

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

سال چاپ: اسفند ۱۳۸۱ ه. ش (محرّم الحرام ۱۴۲۴ ه. ق)

شابک: ۷-۲۶-۷۷۵۶-۹۶۴ ISBN: 964-7756-26-7

«حق چاپ محفوظ است»

تهران - ص.ب. ۷۳۶۸-۱۴۱۵۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ (۰۰۹۸۲۱) - فاکس: ۸۸۹۳۰۶۱ (۰۰۹۸۲۱)

فهرست

نقش امام حسین (ع) در احیای امر به معروف و نهی از منکر	۹
جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسین (ع)	۲۹
جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا	۹۷
انگیزه‌های قیام امام حسین (ع)	۱۱۳
نقش تأویل گرایی در پیدایش واقعه کربلا	۱۷۵
عوامل نهضت امام حسین (ع)	۱۸۷
عوامل زمینه ساز نهضت عاشورا در نیمه نخست قرن یکم	۱۹۹
عوامل و زمینه‌های نهضت عاشورا	۲۳۱
عوامل و زمینه‌های نهضت عاشورا	۲۶۳
بررسی مراحل نهضت عاشورا	۲۸۹
عوامل و زمینه‌های قیام امام حسین (ع)	۲۹۵
زمینه‌ها و عوامل مؤثر در نهضت عاشورا	۳۱۹
زمینه‌های قیام امام حسین (ع)	۳۵۵
پژواک بردگان در نهضت حسینی (ع)	۳۷۵

مقدمه

بی شک، شاهراه رشد و کمال انسانی، نبرد با نادانی است، و طبیعی ترین بلکه والاترین راه تلاش فرهنگی، کنکاش و پژوهش در روش و منش راهبران و پیشوایان می باشد. برای این که مردم سره را از ناسره، روا را از ناروا، حق را از باطل و پوچی، و راه را از بی راهه برای رهروی خود تشخیص دهند؛ باید آموزه های هادیان و راهنمایان، و به ویژه معصومان را پیش روی خود داشته، و حتی از زندگی آنان مطلع باشند.

در مقابل، باطل نیز خود را با هر زر و زیوری می آراید، و پوچی خود را پشت این پوشش ها می پوشاند، و در تمام ساعت های شب و روز، زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان را، با انواع امواج صدا و سیما و رسانه ها و خبرگزاری ها، به صد دام خود گرفتار کرده، و به ورطه ی نابودی خود می کشاند، و هزاران بی راهه و گمراهه ی شیطانی در پیش پای مردم می گستراند: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ». (انعام، آیه ۱۵۳).

برای این که این صراط مستقیم هدایت و راهنمای الهی، رهروان خود را به نقطه نظر مطلوب نهایی برساند، به ناچار باید مشعلی فروزان فرا روی رهروان باشد، و این است که بحث و بررسی پژوهش و تحقیق و حتی بزرگداشت و تجلیل از الگوهای بشری و اسوه های انسانی، و به ویژه بزرگان و برگزیدگان الهی و پیشوایان دینی و مذهبی، و سعی و تلاش و کوشش و جهاد آنان، در واقع و حقیقت سخن از انسانیت و حکمت، و پاکی و سلامت خواهد بود.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، با چنین هدف و رسالتی مقدس، انسانی و مکتبی، پیش از این، در سنجیدگی کردستان، همایشی به عنوان «مودت ذوی القربای رسول خدا» و دیگری در بندر عباس به عنوان «امام جعفر صادق علیه السلام و تجدید حیات اسلام» برگزار نمود.

و اینک که سال جاری را رهبر معظم حضرت آیه الله خامنه ای - مد ظله العالی - در سخنرانی خود در جوار مرقد مطهر حضرت امام رضا (ع) به عنوان «سال عزت و افتخار حسینی» مزین نمودند. مجمع جهانی اهل بیت (ع) برای برپائی همایش مجددی به همین نام و نشان، دانشوران، فرهیختگان و نویسندگان را به تحقیق و تقدیم مقالاتشان فرا خواند.

در نتیجه این فراخوانی، مقاله های بسیاری به دبیرخانه همایش رسیده است، که مجلدات حاضر توسط «هیئت نظارت علمی مجمع» برای نشر برگزیده شده، که پس از ویرایش و تنظیم، همزمان با برگزاری همایش، به تشنگان فرهنگ اهل بیت (ع) به ویژه سرور و سالار شهیدان حضرت امام حسین (ع) در موضوعات ذیل، تقدیم می شود:

۱) شخصیت و سیمای امام حسین (ع)؛ ۲) عزت حسینی؛ ۳) اقتدار حسینی؛ ۴) حماسه حسینی؛ ۵) حماسه عاشورا؛ ۶) انگیزه های قیام امام حسین (ع)؛ ۷) اهداف و آثار قیام امام حسین؛ ۸) امام حسین و اصلاح طلبی؛ ۹) نقش زنان در نهضت عاشورا؛ ۱۰) تعالیم اخلاقی و عرفانی امام حسین (ع)؛ ۱۱) امام حسین (ع) و دیدگاه ها؛ ۱۲) امام حسین (ع) در آیین شعر و ادب.

از همه نویسندگان و دانشورانی که فراخوان مقاله این «مجمع» را اجابت نموده و مقاله ای به دبیرخانه این اجلاس ارسال نموده اند، و در برپایی آن سهیم و شریک شدند و گوشه ای از تحقق هدف والای آن را برعهده گرفته اند تشکر می کنیم. هم چنین زحمات برادران ارجمندی که در بررسی و ارزیابی، آماده سازی و ویرایش و نشر این مجموعه، همکاری کردند سپاس می گوئیم.

سید محسن موسوی

دبیر همایش سراسری امام حسین (ع)

مجمع جهانی اهل بیت (ع)

نقش امام حسین (ع) در احیای امر به معروف و نهی از منکر ابراهیم انصاری خونینی

مقدمه

یکی از خصوصیات بارز حضرت سید الشهداء (ع) در میان ائمه (ع) اظهار احیای امر به معروف و نهی از منکر است، ولی امر به معروف و نهی از منکر آن حضرت با تمامی امر به معروف‌ها و نهی از منکرها فرق داشت؛ وجه فرق دو جهت بود:

فرق اول: معنای شایع امر به معروف این است که انسان به نماز و روزه و حج و کارهای خیر اعم از واجبات شرعی یا عقلی و یا مستحبات امر کند.

و معنای شایع نهی از منکر هم نهی کردن از معاصی شرعی، مثل شرب خمر، موسیقی، غنا، زنا، سرقت و سایر گناهان شرعی و قبایح عقلی می‌باشد. ولی ما موقعی که دقت می‌کنیم، می‌بینیم هیچ معروفی مهم‌تر از امر به - امر به معروف و نهی از منکر - و هیچ منکری خطرناک‌تر از ترک - امر به معروف و نهی از منکر - نیست.

در نتیجه در برنامه‌های امر به معروف یک برنامه دیگری بنام «امر به امر به معروف» و «امر به نهی از منکر» اضافه می‌شود.

در برنامه نهی از منکر قسم جدیدی به نام نهی از سکوت و ترک امر به معروف و نهی از منکر و برنامه دیگری به نام «نهی از امر به منکر و نهی از معروف» اضافه می‌شود.

امر به معروف و نهی از منکر دوری

این امر به معروف و نهی از منکر که به خود تعلق می‌گیرد و ما آن را «امر به معروف و نهی از منکر دوری» می‌نامیم. البته بر خلاف دوری مشهور که محال از فرض وجودش عدمش لازم می‌آید.

دور مسئله ما بر عکس علت بقا و مانع از نابودی امر به معروف و نهی از منکر است. توضیح این که هر تشکیلاتی اگر فقط ناظر به غیر باشد و چنان به اصلاح مؤسسات دیگر بپردازد که هیچ وقت برای اصلاح خود نداشته باشد، حتماً محکوم به نابودی است. لذا می‌بینیم در تمام کشورها قوه قضائیه که به جنایات و خیانت‌های تمام اقشار مملکت و ادارات و مؤسسات و حتی قوه مقننه و مجریه می‌پردازد، یک تشکیلاتی هم به نام «دادسرای انتظامی قضات» وجود دارد که به خیانت‌ها، جنایت‌ها و اتهامات اعضای همین قوه قضائیه رسیدگی می‌کند که اگر ترس از این دادسرا نبود در مدت کمی به قدری خیانت و حکم به ناحق، احقاق باطل و ابطال حق زیاد می‌شد که به طور کلی قوه قضائیه متلاشی می‌شد.

هم چنین «سازمان اطلاعات و امنیت» هر کشوری یک تشکیلاتی در داخل آن درست می‌کند به نام «ضد اطلاعات» یا اسم دیگر که وظیفه آنها تحقیق و کشف خیانت‌های مأمورین اطلاعات می‌باشد. نیروهای انتظامی گروه خاصی دارند برای کنترل مأموران انتظامی و جلوگیری از بی‌نظمی و خیانت آنها و قوه مقننه (مجلس) نیز احتیاج به مؤسسه و سازمانی دارد که مراقب قوانین و قانون‌گذاران باشد که در کار خود خیانت و مسامحه‌ای نکنند که آن را شورای نگهبان می‌نامند.

اصولاً هر فرد یا جماعت یا دولت یا مؤسسه‌ای که معصوم نباشد از وجود یک نیروی مراقبت‌کننده بی‌نیاز نیست، بلکه احیاناً این دور به تسلسل منجر می‌شود، یعنی آن دومی هم زیر سؤال رفته و محتاج کنترل از ناحیه نیروی سوم و چهارم و... می‌باشد. ولی چون خارج از غرض ما است فعلاً ما در مقام بیان آن نیستیم.

معاصی دوری

شیخ انصاری (ره) در بحث غیبت در ضمن اقسام افعالی که گفتن آنها نقص باشد برای مؤمن و برای گوینده غیبت حساب شود، فرموده «... و یا در کارهای مربوط به دین او را غیبت کند - مثل این که بگوید او دزد و دروغ‌گو است - او از غیبت باکی ندارد و به آبروی مردم صدمه می‌زند...»^۱، یعنی غیبت کردنش این باشد که به مؤمنی غیبت کردن را نسبت دهد.

هم چنین گاهی مؤمن را به «تهمت زدن» متهم می‌کند، یعنی مؤمنی که اصلاً به کسی تهمت نمی‌زند بگوید «او اهل تهمت است» یا مؤمنی را سب کند به عنوان «ای فحاش، ای وقیح، ای بی آبرو».

به هر حال اگر برنامه امر به معروف و نهی از منکر تبدیل به یک تشکیلات و اداره‌ای بشود حتماً محتاج یک اداره کنترل کننده خواهد بود که نگهبان استمرار فعالیت این اداره باشد که به تدریج مسئولین اصلی امر به معروف و نهی از منکر در اثر تنبلی، کسالت، راحت طلبی و ترس از ضرر غیر عقلانی یا فوت منافع، آن را به کلی ترک یا از کمیت و کیفیت آن نگاهند و در نتیجه آن امر به معروف و نهی از منکر که خدا و پیغمبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام دستور داده‌اند محقق نمی‌شود. شاید این بیان یکی از جواب‌های شبهه‌ای باشد که در باب امر به معروف و نهی از منکر گفته شده است.

شبهه تعارض بین آیات قرآن

قرآن در بعضی آیات امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه همه امت اسلامی قرار داده و می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۲؛

۱. المکاسب المحرمه، بحث غیبت.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۱۰.

شما بهترین امتی بودید برای مردم ظاهر شدید که امر به معروف و نهی از منکر می‌کردید...

و باز در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۱

مردان و زنان مؤمن هر کدام سرپرست دیگری است که امر به معروف و نهی از منکر کنند...

در آیات دیگر امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه گروه خاصی قرار داده: ﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۲

از شما گروهی باشند که به سوی خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر را به جا بیاورند.

در این جا بعضی از مفسرین گفته‌اند بین این دو سنخ آیات تعارض ظاهری هست.

تکلیف عام و خاص

البته جواب اصلی این است که به جهت اهمیت امر به معروف و نهی از منکر؛ خدای سبحان به وجوب کفایی عمومی اکتفا نکرده، بلکه فرمان داده که گروهی از امت اسلام شغل و مسئولیت دائمی آنها امر به معروف و نهی از منکر باشد، ولی ممکن است جواب دیگری از شبهه مذکور داده شود که امر به همه معروف‌ها وظیفه عموم مسلمین یا مؤمنین است؛ چنان که در آیات قسم اول ذکر شده، ولی آیه قسم دوم که فقط یک گروه از مسلمین را موظف می‌کند، موضوع حکم آن مطلق امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه امر به امر به معروف و نهی از منکر و نهی از ترک امر به معروف و نهی از منکر - یا نعوذ بالله - امر به منکر و نهی از معروف می‌باشد.

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

البته بین این دو جواب منافاتی نیست، زیرا همان گروهی که خود را برای امر به معروف و نهی از منکر محض کرده‌اند علاوه بر امر به تمام معروف‌هایی که دیگران قصور یا تقصیر می‌کنند، نسبت به احیای سنت یا عظمت امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه و جهاد با کسانی که به هر نحوی در ضعف یا زوال تدریجی یا دفعی آن سهمی دارند قیام می‌کنند، و در درجه اول خود به این دو واجب مهم امر و از مزاحمت آن نهی و بالأخره آن را احیا و مسلمانان را به آن وادار می‌کنند. سپس در سایه راه افتادن این دو سنت حسنه، بقیه معروف‌ها اجرا و منکرها نابود خواهد شد و بدون شک این معنا وظیفه اصلی این گروه خاص از امت است که در آیه «ولتكن منكم امة...» ذکر شده‌اند.

فرق دوم: این است که خدای سبحان در قرآن نقل می‌کند که برای حضرت موسی اولین صفت از اوصاف پیامبر آخر الزمان همین دو صفت را ذکر کرده و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۱

کسانی که پیروی می‌کنند از پیامبر خبر دهنده (از جانب خدا) که درس نخوانده همان کسی که اسم او را در تورات و انجیل که نزد آنان هست نوشته می‌یابند که او امر به معروف و نهی از منکر می‌کند...

معلوم است که رسول خدا ﷺ دو کار انجام داد: یکی این که خود امر به معروف و نهی از منکر کرده، دوم این که گروهی تربیت کرد که شغل آنان امر به معروف و نهی از منکر بود و این خود یک مسئله مهم در هر کار خیر و شر است که علاوه بر ایجاد آن یک حالت مولد ایجاد شود، یعنی هر نسلی از بین رفت در نسل بعد هم گروهی امر به معروف و ناهی از منکر جایگزین نسل قبل باشد.

اکنون وقت آن رسیده است که بعد از این مقدمه نسبتاً طویل، برنامه امر به معروف

امام حسین (ع) را بیان کنم:

حضرت سید الشهداء (ع) در زمانی قیام کرد که هم سایر معروف‌های اسلامی و انسانی در معرض فراموشی قرار گرفته و احياناً تبدیل به منکر شده بود و هم خود امر به معروف و نهی از منکر به کلی رو به زوال می‌رفت. لذا آن حضرت در آن مدت کم و خفکان شدید به چند نوع امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد:

۱- امر به معروف و نهی از منکر عادی

امر به معروف‌های متعارفی - مثل نماز، روزه، حج، سایر دستورات دینی و احکام عقلی و نهی از توبیخ هر عقیده یا عمل یا قوی که مخالف شرع باشد - می‌نمود؛ مثلاً کسی نزد آن حضرت غیبت یک مؤمنی کرد، حضرت فرمود: ای مرد از غیبت خودداری کن، زیرا غیبت خوراک سگ‌های جهنم است^۱. یا مردی به حضور آن حضرت رسید و پیش از سلام گفت: عافاک الله؛ خدا شما را سلامت بدارد، حضرت فرمود: خدا تو را عافیت دهد، السلام قبل الکلام؛ سلام پیش از سخن گفتن است، بعد فرمود: تا کسی سلام ندهد اجازه ندهید با شما سخن بگوید^۲.

۲- امر به معروف نسبت به امر به معروف

امر به معروف نسبت به امر به معروف و نهی از منکر و نهی از منکر نسبت به ترک آن دو یا امر به منکر و نهی از معروف.

حضرت سید الشهداء (ع) خطبه مفصلی در مکه ایراد فرمود که اکثر بزرگان صحابه و علمای اسلام حاضر بودند و بیشتر این خطبه در باره امر به معروف و نهی از منکر است.

۱. تخف العقول، ص ۷۷۵.

۲. همان.

در این خطبه می‌فرماید: «و قال - «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض یأمرون بالمعروف و ینہون عن المنکر»^۱ فبذ الله بالامر بالمعروف و النہی عن المنکر دعاء الی الاسلام...! خداوند فرموده مردان و زنان مؤمن سرپرست یک دیگرند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. پس ما می‌بینیم که خداوند با امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو واجب آغاز کرده، زیرا خدا عالم بود که هرگاه امر به معروف و نهی از منکر عملی شود همه واجبات آسان می‌شود، زیرا آن دو دعوت به اسلام هستند.»

باز در مقام بیان هدف از قیامش فرمود: «همانا من به علت خوش گذرانی و افراط در شادی و یا به قصد تبه کاری و ستم کاری قیام نکردم، بلکه فقط در جستجوی اصلاح در امت جدم قیام کردم، قصدم این است که امر به معروف و نهی از منکر بکنم و به سیره جدم و پدرم علی عمل کنم...»^۲

چنان که می‌بینیم آن حضرت هدف از قیامش را امر به معروف و نهی از منکر معرفی می‌کند، بلکه ظاهر کلامش این است که سیره پدر و جدش هم همین عمل بوده است. این همان مسئله امر به معروف دوری است که گفتیم. گاهی مهم‌ترین وظیفه انسان در باب امر به معروف، یعنی مهم‌ترین معروف ترک شده که احتیاج به احیا دارد خود امر به معروف و نهی از منکر است که هیچ معروفی بالاتر از آنها نیست تا آن جا که امیر مؤمنان (ع) در عظمت آن می‌فرماید: «تمام کارهای خیر و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر نیست، مگر مانند قطره کوچکی در مقابل اقیانوس بزرگی از آن برتر، کلمه حق است نزد پیشوای ستمگری.»^۳

هیچ منکری مهم‌تر از ترک آن دو و سکوت در برابر ترک معروف و فعل منکر، یا

۱. سورة توبه، آیه ۷۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.

۳. نهج البلاغه، حکمت، ص ۳۷۴.

شیوع امر به منکر و نهی از معروف نیست. لذا حضرت هم جان خود را به احیا و امر به این معروف و محاربه آن مصروف کرد.

۳- امر به معروف نسبت به علمای امت

امر به معروف نسبت به علمای امت است که این را حضرت بزرگ‌ترین مسئولیت خود احساس می‌کرد و این وظیفه مهم را در جاهای مهمی از کردار و گفتار آن حضرت متجلی می‌بینیم که صریح‌ترین آنها خطبه‌ای است که در منی ایراد فرمود که بیشتر آن خطاب به علمای دینی مهاجر و انصار و سایر علما و فقهای آن زمان بود.

خطبه تاریخی حضرت سید الشهدا (ع)

آن حضرت فرمود: «ای مردم عبرت بگیرید از بدیاد کردن خدا از علمای یهود. اولیای خود را پند می‌دهد آن جا که فرمود: «چرا مردان خدا و علمای یهود، آنها (یهودیان) را از سخن گناه و خوردن حرام باز نمی‌دارند؟ چقدر زشت است کاری که این علمای یهود می‌کنند»^۱ و فقط به این جهت خدا عیب آنها را اظهار فرموده که آنان (علمای یهود) مقابل چشم خود می‌دیدند که عمل منکر و فساد مرتکب می‌شوند، ولی آنان را از آن فساد و منکر نهی نمی‌کردند، به سبب آن چیزی که از آنان ظالمان می‌گرفتند و از آنان می‌ترسیدند، در حالی که خداوند می‌فرماید: «از مردم نترسید، از خدا بترسید...». بعد، ای حاضران! شما جماعتی هستید که به علم مشهورید و به نیکی یاد می‌شوید و به خیرخواهی معروف هستید به سبب خدا در دل‌های مردم هیبت دارید، که افراد با شخصیت از شما هراسان و افراد ناتوان در مقابل شما احترام کنان. کسانی که شما از آنها برتر نیستید و حقی بر آنها ندارید، شما علما در راه حوائج مردم وساطت می‌کنید وقتی که از عهده آن برنایند.

شما با هیبت پادشاهان و یا بزرگواری اشراف راه می‌روید. مگر نه این است که همه اینها را به سبب این که مردم از شما انتظار دارند (که به وظیفه الهی قیام کنید) به دست آورده‌اید؛ اگر چه شما از بیشتر وظائف الهی کوتاهی می‌کنید. پس شما در حق بیشوایان استخفاف کردید، شما حق افراد ناتوان را تباه و حق خودتان را به خیال خودتان مطالبه کردید. شما نه در راه خدا مالی صرف کردید و نه جان خود را در راه کسی که شما را آفریده به مخاطره انداختید و نه در راه خدا با خویشاوندان خود دشمنی کردید. شما از خدا بهشت و همسایگی پیامبران و در امان بودن از عذاب توقع دارید.

ای کسانی که از خدا توقع بی‌جا دارید! من ترسیدم عذابی از عذاب‌های خدا بر شما نازل شود، زیرا به خاطر کرامت خدا به مقامی رسیدید که از دیگران برتر شدید و مورد احترام قرار گرفتید و شما به خاطر خدا در میان بندگان مورد احترام قرار گرفتید.

در حالی که شما می‌بینید که پیمان‌های خدا گسسته شده و شما اصلاً از این حادثه وحشت نمی‌کنید، ولی برای گسستن پیمان‌های بعضی از پدران‌تان ناراحت می‌شوید.

پیمان رسول خدا کنار زده شد و کوران و لال‌ها و زمین‌گیرها در شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند و شما به آنان ترحم نمی‌کنید، نه مقام خود را می‌شناسید و نه کاری که وظیفه مقام شما است انجام می‌دهید، ولی با دورویی و تملق نزد ستم‌کاران آرامش پیدا می‌کنید، تمام آنچه خدا به شما فرمان داده - از قبیل نهی از منکر دیگران و نهی از منکر بین خودتان - غافلید. مصیبت شما از همه مردم بزرگ‌تر است، به جهت آن مقام علمایی که شما ادعا می‌کنید، اگر ظرفیت آن را داشته باشید و این به سبب این است که جریان امور اجتماع و احکام آن در دست علمای الهی است که، امانت داران حلال و حرام هستند.

اکنون این مقام از شما گرفته شده، زیرا از اطراف حق پراکنده شده‌اید. بعد از این که دلیل واضح به شما رسیده، هر کدام در زبان خود سخنی گفته‌اید و اگر شما به اذیت ظالمان صبر می‌کردید و در راه خدا مشقت این وظیفه را بر خود هموار می‌نمودید کارهای

خدا بر شما عرضه می‌شد و از شما صادر می‌گردید، ولی شما ستم کاران را به خود راه دادید و کارهای خدا را به دست آنان سپردید تا آنان کارهای شبهه ناک و راه‌های شهوت‌رانی را ادامه دهند. فرار شما از مرگ و علاقه زیاد شما به این زندگانی دنیا - که بالآخره از شما جدا خواهد شد - آنان را بر شما مسلط کرده، پس شما ناتوان‌ها را به دست آنان سپردید. خدا درباره آنچه با هم نزاع داریم حاکم و در آنچه بین ما پیدا شد قاضی می‌باشد»^۱.

هنگام ایراد این خطبه اکثر علمای اسلام مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله انصاری، محمد حنفیه، عبدالله بن زبیر و سایر بزرگان علمای آن عصر در پای منبر آن حضرت حاضر بودند.

حضرت در این خطبه علمای امت را مسئولین اصلی حوادث خیر یا شر عالم اسلامی معرفی کرده و وظیفه اصلاح حکام و زورمندان و دفاع از بیچارگان را به عهده آنان می‌گذارد. به عبارت واضح‌تر: امر به معروف و نهی از منکر خود را متوجه علمای اسلام می‌کند، ولی بزرگ‌ترین معروفی که آنان را به آن امر می‌کند، همان امر به معروف و نهی از منکر و خطرناک‌ترین منکری که از آن می‌ترسند، ترک این دو وظیفه یا تبدیل آن به عکس است، یعنی امر به منکر و نهی از معروف.

۴- امر به معروف نسبت به حاکمان و طاغوت‌ها

امر به معروف نسبت به حاکمان و زورمندان و طاغوت‌ها. مظاهر این قسم در زندگی آن حضرت زیاد است، ولی خود چند قسم است: گاهی حضرت علمای امت را تحریض می‌کند تا زورمندان را از محاربه با دین و فساد و ظلم باز دارند و نهی از منکر کنند (که نمونه آن را در قسم سوم نقل کردم).

زمانی هم آن حضرت مستقیماً به خود آن ظالم یا نماینده او جنایت‌ها و منکرات او را گوشزد می‌کند.

۱. تحف العقول، ص ۱۷۰.

آن حضرت خطاب به مروان فرمود: «انا لله و انا اليه راجعون».

یعنی اسلام مرده است و بعد بلافاصله فرمود: «سلام مرا به اسلام برسان، به جهت این که به سرپرستی کسی مثل یزید مبتلی شده‌اند...»^۱

حضرت در ضمن صحبت‌هایی که بین او و برادرش محمد حنفیه واقع شد و محمد از او خواست که به یمن یا مناطق کوهستانی و مکه و امثال آن پناهنده شود، در جوابش فرمود: «برادر! به خدا قسم اگر در دنیا پناه گاه و جایی پیدا نشود باز هم اصلاً با یزید بیعت نخواهم کرد.»^۲

موقعیت انبیا مقابل پادشاهان

این نوع امر به معروف (امر به زمامداران اجتماع و سردمداران دولت‌ها و ملت‌ها) چه به عنوان شاه و رئیس جمهور چه به عنوان رئیس قبیله و رئیس حزب و غیر اینها جزء مهم‌ترین برنامه‌های همه انبیا و ائمه (علیهم السلام) و علمای ربانی «رضوان الله علیهم» در طول تاریخ بوده است.

در سال ۱۳۹۲م. مقاله‌ای تحت عنوان «المواقف الموحدة من الباطل» یعنی موقف‌های همسان انبیاء در مقابل باطل که در مجله عربی الیهادی (شماره ۴ سال اول) چاپ شد که در آن همین قسم امر به معروف و نهی از منکر را مورد بحث قرار داده و اثبات کرده بودیم، سیره همه انبیاء؛ به خصوص پیامبران اولوالعزم (علیهم السلام) بر این جاری شده بود که اول به سراغ سردمداران اجتماعات که منشأ اصلی ترک «معروف‌ها» و شیوع منکرها بودند بروند.

در آن مقاله چنین آمده:

«اما در آیات که به ترسانیدن مردم از عذاب خدا مشتمل است نمی‌بینیم که به صنف خاصی منحصر باشد. همان طوری که پیدا نکردیم دلیلی بر این که گروه خاصی از

۱. ذریعة النجاة، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۱۸.

مردم از عموماً احکام الهی مستثنا باشد، بلکه پیامبران برای ترسانیدن تمام بشر، به خصوص صاحبان نفوذ و قدرت و بالخصوص پادشاهان و فرعون‌ها و طاغوت‌ها که بر مقدرات مردم مسلط بودند، مأموریت داشتند. ما می‌بینیم حضرت ابراهیم خلیل، ول با پادشاه زمانش (نمرود) احتجاج می‌کند - چنان که در آیه ۲۵۸ سوره بقره آمده - و حضرت موسی اول که به نبوت مبعوث شد تمام همتش را متوجه فرعون کرد تا خیالات باطل ادعای خدایی را که همراه با آن جبروت و دیکتاتوری بود باطل کند و بعد از نزول وحی اولین مأموریت حضرت موسی این بوده: «اذهبا الی فرعون انه طغی»^۱ بروید به سوی فرعون، زیرا او طغیان کرده است.

حضرت داود مأمور به جنگ با کفر و طغیان جالوت می‌شود. موقف حضرت عیسی در مقابل طغیانگران بنی اسرائیل به جایی رسید که تصمیم گرفتند او را به دار بزنند. حضرت یحیی چنان در مقابل پادشاه هرزه و بی‌عار مقاومت کرد که سر از تنش جدا کردند... بهترین شاهد روش پیامبر ما حضرت خاتم انبیاء (ص) با خوش گذران‌ها و سردمداران قریش و اهل مکه و رؤسای قبائل حجاز و نجد و یمن می‌باشد که شدیدترین موقف را داشت و آنها تندترین تصمیمات را نسبت به او اتخاذ و به مورد اجرا گذاشتند.^۲

تهمت به انبیای الهی

علت نوشتن مقاله این بود که بعضی از پیام‌آوران اسلام‌های جدیدی که غرب آنها را یکی پس از دیگری هر کدام با اسلام جدیدی برای ما می‌فرستد با لحنی اهانت‌آمیز تمام پیامبران الهی و به خصوص چند نفر اولوا العزم را به طرفداری از اصحاب زور و زر متهم کرده بود، به دلیل این که حضرت موسی (ع) به جای این که به ملت بدبخت بنی اسرائیل توجهی کند اول به سوی فرعون رفت و حضرت ابراهیم به طرف نمرود و

۱. سوره طه، آیه ۲۴.

۲. مجله الهادی، شماره ۴.

حضرت عیسی به سوی جباران بنی اسرائیل و هیچ کدام به فکر بردگان و مستضعفان و توده‌های محروم نبودند.

تنها محمد (ص) بود که مستقیماً به سراغ بردگان و مستضعفان آمد و آنان را نجات داد... .

این خلاصه برداشت ایشان از سیره تبلیغی انبیای عظام و سفیران معصوم و هدایت‌گران راه حق است.

ما فعلاً در صدد بیان ایرادات نویسنده نسبت به دین و پیامبران نیستیم فقط تعجب می‌کنم از دو غفلت واضح یکی این که ایشان تهدید و دعوت به حق و امر به معروف و نهی از منکر و اهانت و شکستن بت‌های طاغوت‌ها را طرف‌داری از آنها شمرده و دفاع از حقوق بردگان و مطالبه حقوق آنان از زر و زورمداران را که قرآن مکرر از زبان همین پیامبران نقل می‌کند مصداق بی‌اعتنایی به بردگان و بی‌تفاوتی نسبت به آنان حساب می‌کند.

وقتی خدای سبحان به حضرت موسی و هارون خطاب می‌کند که ﴿فَأْتِیَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ وَ لَا تَعْذِّبْهُمْ﴾^۱ بروید به سوی فرعون به او بگوئید ما هر دو فرستادگان پروردگار تو هستیم بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنان را شکنجه نکن. به قول ایشان خدای سبحان در این دستور حضرت موسی را به طرف‌داری از فرعون و بی‌اعتنایی به مستضعفان مأمور می‌کند.

این که حضرت ابراهیم (ع) بت‌های نم‌رود را می‌شکند و خود را در معرض بزرگترین حریق تاریخ عالم قرار می‌دهد این طرف‌داری از نم‌رود و جنگ حضرت داود با جالوت ترجیح طاغوت بر مستضعفان و درگیری حضرت عیسی (ع) با ستمگران مقتدر بنی اسرائیل برای نجات مستضعفان از مصادیق بی‌اعتنایی به طبقات محروم است!

حدیث مجعول

از اول عالم تا زمان حضرت سیدالشهدا (ع) کسی مانند آن حضرت مقابل طاغوت‌ها ایستادگی نکرد و صلابت نشان نداد و یقیناً تا روز قیامت هم کسی مثل او نخواهد آمد؛ چنان که رسول خدا (ص) فرمود: «لا یوم کیومک یا حسین» و امیرمؤمنان و امام مجتبی (ع) فرمودند: «لا یوم کیومک یا اباعبدالله؛ هیچ روزی مثل روز تو نیست یا اباعبدالله» یعنی هیچ کس با این صلابت مقابل کفر و گمراهی و تحریف دین و ستمگری مقاومت نکرد و هیچ پیامبری در راه امر به معروف و نهی از طغوت‌های زمان خود کارشان به شهادت همه مردان حاضر و اسارت همه زنان و کودکان با آن شرایط منحصر به فرد نکشید.

همان طوری که امام حسین منحصر به فرد است عاشورا و کربلا هم منحصر به فرد است. حقیقت این است که جمله مشهور «کَلَّ یومِ عاشورا و کَلَّ ارضِ کربلا؛ هر روزی عاشورا و هر زمینی کربلا است» جمله‌ای است که علاوه بر این که در هیچ یک از مدارک و کتب معتبره، حتی با سند ضعیف یا بدون سند هم وجود ندارد.

چند معصوم به کذب آن شهادت داده و فرموده‌اند: «نه کربلا همتا دارد و نه عاشورا و نه امام حسین (ع)».

۵- امر به معروف و نهی از منکر با شهادت و اسارت

آنچه در زمان سیدالشهدا (ع) به تدریج تبدیل به یک فرهنگ اجتماعی و سپس فرهنگ دینی پیروان خلفا شده بود این بود که خلیفه یا به علت قداستش یا اُبَهِت و عظمتش یا به جهت زور و زرش ما فوق قانون است و هر جنایتی بکند کسی حق اعتراض ندارد و از همه عموماً امر به معروف و نهی از منکر مستثنی است.

گاهی عظمت انحراف و گمراهی مردم از یک سو و رسوخ آن در اعماق ایمان و فرهنگ آنها از سوی دیگر، چنان این سرطان دینی و اجتماعی را بی‌علاج می‌کند که

خطابه و صحبت و قرائت قرآن و حدیث و موعظه سر سوزنی در مقابل هوا و هوس و جاذبه‌های کفر تأثیر نخواهد داشت. در چنین موقعیت‌هایی جز یک اقدام متهورانه و عملیاتی جنون آمیز - در نظر مردم - راهی وجود ندارد.

مثلاً در جریان گوساله سامری که قرآن می‌فرماید: ﴿واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم﴾^۱ در اثر کفر، محبت گوساله در اعماق دل آنها نفوذ کرده بود. اگر حضرت موسی (علیه السلام) تمام تورات را می‌خواند و یا هر روشی در هدایت بنی اسرائیل و بیان عظمت گمراهی آنها پیش می‌گرفت مؤثر نبود، فقط یگانه راه این بود که توراتی که با همان الواحش از طرف خدا نازل شده بود بر زمین بیندازد که ﴿القی الالواح﴾^۲ و حضرت هارون که شریک رسالت او و برادرش بود موی سر و ریش او را گرفته در مقابل دشمن بکشد که او بگوید: ﴿یا بنی ام لا تأخذ بلحیتی ولا برأسی﴾^۳ برادر! موی سر و ریش مرا نگیر.

بلی، جز با این عمل شبه جنون با هیچ بیانی عمق فاجعه گمراهی و عظمت انحراف دینی را نمی‌شد بیان کند و در زمان امام حسین (علیه السلام) بزرگی این اقدام از این سنخ تحقق پیدا کرد.

این فرهنگ دینی که با غریزه هوا و هوس و راحت‌طلبی مردم هم مطابق بود، چنان در اعماق وجدان آن مسلمان نماهای تابع مکتب خلفا رسوخ کرده بود که ممکن نبود با هیچ قول و فعل و چیز دیگر جز شهادت بزرگ‌ترین، عالم‌ترین و پرهیزکارترین شخصیت اجتماع آن زمان و شهادت برگزیده‌ترین افراد موجود آن که هفتاد و دو نفر بودند و اسیری برترین زنان آن دوران از دل و جان و فکر آنان بیرون رود و دوباره فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حاکمان و زورمندان لااقل در مرحله فرهنگ دینی وارد و تحریف موجود اصلاح شود.

۱. سوره بقره، آیه ۹۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

۳. سوره طه، آیه ۹۴.

بلکه علاوه بر فرهنگ دینی در مرحله فرهنگ اجتماعی هم به جریان افتاد، به طوری که قیام‌های مستمر خوارج سنتی و زیدی مذهب‌ان شیعیه از زمان شهادت آن حضرت تا زمان آخرین خلیفه عباسی استمرار داشت.

عقیده بعضی از فرق اسلامی

ابوالحسن اشعری - صاحب بزرگ‌ترین مکتب کلامی اهل سنت - می‌گوید:

«... قیام مسلحانه باطل است اگرچه حاکم ظالم، مردان را بکشد و زنان را اسیر کند و امام گاهی عادل و گاهی غیرعادل می‌شود ما حق نداریم او را از بین ببریم؛ اگرچه فاسق باشد و خروج بر سلطان را رد کرده و به آن رأی نداده‌اند، این قول اصحاب حدیث است.»^۱

«... و حاضر شدن در نماز عید و نماز جمعه را پشت سر هر امام عادل و فاجر واجب ... و دعای خیر را نسبت به خلیفه‌های اسلامی واجب و قیام مسلحانه را علیه آنان حرام می‌دانند...»

بعد از تمام شدن نظریات آنها می‌گوید: «ما هم به تمام آنچه از نظریات آنان نقل کردیم معتقدیم.»^۲

دفاع از یزید

در مقابل منطق امام حسین و برای خنثی کردن اثر نهضت آن حضرت توطئه دیگری کردند و آن این که در صدد تبرئه یزید و تطهیر او از کفر و ارتداد زندقه بر مده و گفتند: «در امامت یزید اختلاف کرده‌اند پس گروهی گفته‌اند او امام بود به دلیل جماع مسلمانان بر امامت او و بیعت آنان نسبت به او؛ اگرچه امام حسین به او چیزهایی را نهی از منکر نمود که واقعاً آنها منکر بود و گروهی به امامت او قائل شده و امام حسین را در اعتراض به یزید تخطئه کرده‌اند...»

۱. مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۲۵.

عدم جواز لعن یزید!

از آن مهم تر غزالی لعن یزید و حجاج را جایز نمی‌داند، ولی جایز می‌داند، بلکه دستور می‌دهد که برای رفع کسالت، انسان شب را تا صبح سر را بر زمین گذاشته پاها را در هوا نگهدارد و تمام مال خود را به دریا بریزد تا حب مال را از خود زایل کند، چون اگر به فقرا بدهد ممکن است ریا کند! اگر بخواهد صفت حلم و بردباری را در خود ایجاد کند کسی را اجیر کند که در حضور مردم به او فحش دهد!! اگر صفت تکبر در خود می‌بیند برود در بازار گدایی کند و اگر مشهور به تقوا شد برود دزدی کند به طوری که او را بگیرند بزنند تا خوار شود و تکبرش از بین برود....!!

بلی حق دارد کسی که این کفریات صوفیانه را جایز میدانند لعن یزید را جایز ندانند. به هر حال گروهی سعی کردند یزید را تطهیر کنند ولی خود را نجس کردند.

ابن خلدون و یزید

عجیب‌تر از همه ابن خلدون می‌گوید: «و اما حسین زمانی که فسق یزید نزد همه اهل آن زمان ظاهر شد شیعیان اهل بیت در کوفه از حسین (ع) دعوت کردند تا بیاید تا به کارهای او قیام کنند. حسین هم دید خروج در مقابل یزید متعین است از جهت فسق یزید؛ خصوصاً کسی که در او قدرت این کار باشد و حسین خیال کرد قدرت دارد، به خاطر لیاقت و اهلیت ذاتی و شوکت و قدرت خارجی، اما حقیقت این است که اهلیت و لیاقت درست بود بلکه بیشتر از لازم هم بود و اما در رابطه با قدرت و توانایی نظرش غلط بود خدایش رحمت کند»^۱

شکست فیزیکی و پیروزی اعتقادی

ما می‌گوییم اگر شوکت به معنای غلبه ظاهری شرط قیام در مقابل حاکمان ظالم باشد، پس حضرت ابراهیم هم اشتباه کرد که در مقابل نمرود قیام کرد تا این که او را به

آتش بیندازند. قیام حضرت موسی هم در مقابل فرعون بی جا و غلط و قیام رسول خدا هم در مقابل کفار قریش غلط بود. به نظر ابن خلدون قیام حضرت عیسی، یحیی و زکریا هم غلط بود که منجر به دار زدن حضرت عیسی و بریدن سر حضرت یحیی و ارد کردن حضرت زکریا گردید.

پیروزی خون بر شمشیر

پس به قول ابن خلدون سیاست‌های الهی انبیا هم غلط بود؛ ولی حق این است که ابن خلدون اشتباه کرده که خیال کرده شکست ظاهری، شکست نهایی است. ما می‌بینیم انبیا و ائمه غالباً در ظاهر مغلوب و از ناحیه هدف غالب بودند. البته شعار «پیروزی خون بر شمشیر» را جز شیعه درک نمی‌کند. بنابراین غزالی، ابن خلدون و اشعری باید همه انبیا را خطاکار و سیاست خدا را در پیشرفت ادیان و انبیا - نعوذ بالله - غلط بدانند تا بتوانند طاغوت‌های خود را تبرئه کنند.

حاصل بحث این که حضرت سیدالشهداء (ع) مکتب جدیدی در امر به معروف و نهی از منکر باز کرد که با شهادت و بذل جان انسان، معروف را احیا و منکر را نابود کند؛ چنان که شاعر شیعه از زبان آن حضرت گفته:

ان كان دين محمد لم يستقم الا بقتلى ياسيوف خذيني

رسول خدا (ص) در خواب به امام حسین (ع) می‌فرماید: «اخرج الى العراق ان الله شاء ان يراك قتيلاً... ان الله شاء ان يراهن سبايا! برو به سوی عراق، زیرا خدا خواسته تو را کشته ببیند... و خدا خواسته زنان و کودکان امام حسین را اسیر ببیند.»

یکی از حکمت‌هایش این است که بیدار کردن مردم نسبت به جنایات دستگاه خلافت جز با شهادت خود و مردان هم فکرش و اسارت اهل و عیالش میسر نبود.

به عنوان تشبیه ناقص به کامل - یا اعتراف به وجود فاصله بی‌نهایت - جریان سقراط است که وقتی شاگردانش مقدمات فرار او را از زندان فراهم کردند، او حاضر نشد فرار کند، زیرا هر مصلح اجتماعی که اندیشه‌ها و افکار و طرح‌های اصلاحی دارد تا آن را با

خون خودش سیراب نکند، مانند درخت بی آب خشک می شود.

امر به معروف... برای شکستن بت های خیالی

ششم: از اقسام امر به معروف و نهی از منکر، امر به معروف و نهی از منکر صاحبان قداست کاذب برای سلب قداست آنان است.

گاهی امید قبول امر و نهی از کسی که معروف را ترک و منکر را مرتکب می شود نیست و غرض امر به معروف و نهی از منکر کننده هم ترتب اثر عملی بر امر و نهی او نیست چون مایوس است.

بت های مکتب خلفا

ولی چون مخاطب به خاطر منصب خاصی مانند خلافت، یا اسما و عناوینی مانند مهاجر و انصار و... از یک مصونیت اعتقادی برخوردار است که از افراط مردم در قداست آنها مقام «لا یسأل عما یفعل و هم یسألون» پیدا کرده یک هاله قداستی بالای سر آنها کشیده شده که مقام فوق قانون بلکه مافوق شرع پیدا می کنند. پاره کردن این پرده عظمت و از بین بردن هاله قداست از این افراد بلکه از این عناوین یکی از بزرگ ترین وظایف مردان الهی از انبیا و ائمه معصومین گرفته تا علما و پیروان آنان می باشد.

لذا امیرالمؤمنین بعد از جنگ جمل که سران لشکر مخالف (عایشه و طلحه و زبیر و دیگران) از القابی مانند اصحاب پیامبر، بدریون، اصحاب بیعة الشجرة، مهاجر و انصار، ازواج النبی و غیره بهره مند بودند و به قول عوام این القاب را یدک می کشیدند وقتی شمشیر روی آنان کشید بعضی را کشت و بعضی را مثل اسیر منت گذاشته آزاد کرد. به بیان واضح تر: قداست بوج این القاب و اسم های بی مسمی را زیر پا گذاشت و این هاله قداست را پاره کرد.

این جا بود که مفتخرانه فرمود: «انا فقات عین الفتنة و لم یکن لیجرء علیها احد غیرى بعد ان ماج غیبها و اشتد کلبها؛ این من بودم که چشم فتنه را در آوردم، چنان نبود

که غیر از من کسی جرئت این کار را داشته باشد - بلی من این کار کردم - بعد از این که تاریکی چون دریا موج می‌زد و مانند سگ‌ها حمله می‌کرد»^۱

حسین بت شکن

عین همین رسالتی که امیرالمؤمنین با کشتن صاحبان قداست کاذب و ذلیل کردن آنها ادا کرد، فرزند خلیفش امام حسن با صلح و حضرت سیدالشهدا، باقی مانده قداست لقب خلیفه رسول‌الله یا امیرالمؤمنین غیر معصوم، یزید و عنوان صحابه رسول‌الله کسانی که از صحابه در لشکر ابن سعد بودند و سایر القاب کاذبه را با شهید شدن خود و اسیر شدن خاندان رسول خدا و زیر سم اسب رفتن بدن و بالای نیزه رفتن سر و شهر به شهر گشتن حریم یا حرمتش از بین برد.

به طوری که خلفای بعدی به طور کلی از تحصیل آن قداست برای همیشه مأیوس شدند. و لذا بعد از جریان امام حسین دستگاه خلافت چنان از کسب و ادعای قداست مأیوس شد که تمام فسق و فجورها را علنی انجام می‌دادند.

هرچه عمر بن عبدالعزیز و مأمون و بعضی از خلفا خواستند این قداست کاذب را با ریاکاری و تزویر دوباره احیا کنند دیگر نتوانستند و تا امروز به حال خود باقی است: آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت.

احتمال می‌دهیم این جهت از همه جهات مهم‌تر است.

بلی این هم به نظر ما یک مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر است که در مقابل این که چهل نفر از فقهای بزرگ مکتب خلفا بعد از عمر بن عبدالعزیز شهادت دادند که خلفا هر کار کنند هیچ حساب و عقابی بر آنان نیست، در مکتب امام حسین (ع) حساب و عقاب خلفا چند برابر است و هیچ امتیاز و قداستی ندارند.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسین علیه السلام ولی الله اردشیری

مقدمه

در بررسی و تحلیل عوامل و انگیزه‌های قیام کربلا به منظور دست یابی به علت نخستین و بنیادین، به عامل و انگیزه شاخص و مهمی به نام «امر به معروف و نهی از منکر» برمی‌خوریم.

سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام در وصیت نامه خویش، بر این عامل تام و انگیزه والا تاکید می‌ورزد و هدف اصلی خود را از مخالفت با دستگاه خلافت مبتذل یزید، امر به معروف و نهی از منکر و مقابله با ظلم و جور و فساد و خیانت و بدعت‌ها و انحراف‌هایی که از همه سو، جامعه اسلامی را به محاصره درآورده و مردم را از راه روشن و صائب دین به بی‌راهه‌های فسق و گمراهی راه‌نمون می‌کردند، معرفی می‌نماید.

امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی علت العلل قیام مقدس کربلاست و این به دلیل جایگاه رفیع این عنصر در حرکت تاریخی امام حسین علیه السلام و نقش بنیادین آن در به ثمر نشستن آن جهاد مقدس است.

لذا اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر را از منظر امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) ابو جحیفه که از نیکان اصحاب امام (ع)، دوست و مورد اطمینان او بود از حضرت امیر (ع) روایت نموده که آن حضرت درباره امر به معروف و نهی از منکر چنین فرمود:

«اول چیزی که از آن مغلوب می‌گردید و شکست می‌خورید (بر اثر بدبختی و دور ماندن از رحمت الهی از شما گرفته می‌شود)، جهاد، (زد و خورد) با دست‌هایتان است (که با کفار و مشرکان نمی‌جنگید و حدود خدا را بر فاسقان و ستمکاران و گناهکاران اجرا نمی‌نمائید و آنان را تعزیر و تأدیب نمی‌کنید). پس از آن جهاد با زبان‌هایتان است (که معاصی و زشتی‌ها را می‌بینید و می‌شنوید و ندیده و نشنیده می‌انگارید). پس از آن جهاد با دل‌هایتان است (که با ستمکاران و بدکاران سود رسان دوستی و احترام نموده و با پرهیزگاران و نیکان تهی دست بی‌اعتنایی کرده، دوری می‌گزینید). پس کسی که به دل کار شایسته را شناخت و ناشایسته را انکار ننمود (و نیکوکاران را دوست نداشته و بدکاران را دشمن ندانسته که این کار در باب امر به معروف و نهی از منکر اقل واجب است)، وارونه گشته و سرش پایین و پایش بالا خواهد شد. (در دنیا آسایش نداشته، سرگردان می‌شود و در آخرت نیک بختی را از دست داده به کیفر همیشه‌گی گرفتار می‌گردد).»^۱

حماسه حسینی

رخداد حماسه و نهضت عاشورای حسینی آینه عزت و افتخار و واقعه‌ای است بی‌نظیر که تاریخ اسلام و تاریخ بشریت بدلی برای آن سراغ ندارد. جایگاه بلند امر به معروف و نهی از منکر، در قالب عاشورا، که نقطه آغاز هزاران حماسه و نهضت مشابه حسینی در تاریخ و فرهنگ بشری، آن را به صورت رویدادهای جاودانه درآورده است که همچون نگین درخشانی بر تارک تاریخ‌های جهان می‌درخشد. با وجود داستان

تحریف‌گری که در طول چهارده قرن در صدد تحریف حقیقت ارزش‌های نهضت حسینی (ع) برآمده‌اند آنچه از عاشورا و در پس آن هزاران عاشورای دیگر برای ما به یادگار مانده از چنان عمق و غنایی برخوردار است که فرجام تاریخ، پیام‌آور ارزش‌های والای انسانی و الهام‌بخش انسان‌های آزاده و خداجو خواهد بود.

فلسفه و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر دیرباز مظهر عشق به خداوند و تسلیم محض در برابر او و سمبل قیام در راه دین و برجیدن شرک و تمامی خواهان ستمگر و جنایت پیشه‌گان فاسدی است که به جز ترویج هوا و هوس و ابتذال به چیز دیگری نمی‌اندیشند. در مقابل آنان، شاهدان شهادت‌طلبی که از هیچ نیزه و کمانی نمی‌هراسند، زینده ورق به ورق تاریختند؛ بزرگ مردانی که به حماسه و نهضت حسینی اقتدا کرده‌اند و دل به عاشورا باخته‌اند. بدانیم که از واقعه معطر کربلا تا امروز و فرداها سینه‌های جوان‌مردانی در حراست دین خدا و اسلام و قرآن آماده جان‌فشانی بوده و خواهد بود، تا اسلام محمدی (ص) و حسینی (ع) بر تارک آسمان جهان زنده و جاودانه بماند.

همه ما مسلمانان از شیعه و سنی به رسالت ارزشمند امر به معروف و نهی از منکر کاملاً آگاهیم. جدا سازی حق از باطل و عدل از ظلم به منظور پایداری حق و عدل و نابودی باطل و ظلم، همواره رسالتی عظیم است و عاشورای عظیم تجلی تام این رسالت است: عاشورا دست بلند همت آمران به معروف و ناهیان از منکر است، که از افق شهادت کربلا برآمد و تا قله خورشید فرا رفت، تا همواره بر فراز تاریخ بماند و سیاهی‌های جاهلیت از نو جان یافته را در همه ابعاد الحاد و فجور و ضلالت و بی‌خبری از چهره خورشید اسلام و قرآن فرو شوید.

عاشورای حسینی فریادی از تمامی مظلومیت اباعبدالله الحسین (ع) است که برای اجرای فرمان‌های حضرت رسول (ص) در بنیان نهادن امر به معروف و نهی از منکر،

به آسمان برخاست و برای همیشه خواب غفلت را از سرهای شور گستران آبادی‌ها و افق‌ها بیرون کرد. فلسفهٔ امر به معروف و نهی از منکر هجای بلندی بود که در روز عاشورا و در نهضت کربلای حسینی برای همیشه حق را از باطل جدا ساخت تا دیگر یزیدیان عصرها، نتوانند با اسلام، جاهلیت را زنده کنند.

اگر صدای رسای مظلومیت امر به معروف و نهی از منکر امام حسین (ع) نبود، عاشورا نبود، و اگر عاشورا نبود، اسلام نمی‌ماند، و اگر اسلام نمانده بود تمدن اسلامی پدید نمی‌آمد.

نهضت حسینی و حماسه عاشورا، نشان افتخار است که تاریخ آن را به سینهٔ اسلام آویخته است و مشعل جاوید هدایت گشته، که تاریخ آن را بر سر راه فرزندان اسلام قرار داده است و این فرزندان اسلامند که باید آن را زنده بدارند و مراسم عاشورا را با یادکرد اهداف والای آن برگزار کنند و از مکتب انسان‌ساز و مجاهدپرور عاشورا پیوسته بهره‌مند گردند.

حرکت نهضت حسینی و حماسهٔ عاشورا پایه‌های مستحکم آمران به معروف و ناهیان از منکر است که با آیهٔ قرآن عزیز، عجین گشته است؛ حرکتی که فرزند متقی و رشید و آگاه پیامبر (ص) در راه احیای امر به معروف‌ها و زدودن چهرهٔ اسلام از منکرات حتی از جان عزیز و ولایش دریغ نرورزد، همان زنده کردن قرآن و فعال ساختن ارزش‌های فراموش شده اسلام بود که با شهادتش و با قطرات خون عزیزانش گویا دوباره اسلام روح و جان تازه‌ای به خود گرفت و از نو پدیدار گشت.

یزید مظهر همهٔ منکرات و ضد ارزش‌ها بود و حماسهٔ امام حسین (ع) و یارانش مظهر همه معروف‌ها و ارزش‌ها و در کارزاری عجیب، پرچمدار بزرگ ارزش‌ها با خون خود و اهل بیت معظمش، همهٔ ضد ارزش‌ها را محکوم کرد. هر قطره‌ای از اقیانوس نهضت حسینی در عاشورا یک شعور ناب قوی و یک محتوای ژرف غنی و یک مکتب آموزندهٔ

انسانی و یک ترتیل خون‌بار آیات قرآنی و یک سجده مترنم نورانی و یک سیال حیات آفرین اخلاقی و یک حماسه پویا در مسیر صیورورت‌های بلند اهنگ بشری است. حماسه و نهضت حسینی و عاشورای ابا عبدالله (ع) ضربان قلب خورشید است در سینه خاک.

حماسه روز عاشورا، بعثت را زنده کرد، نهضت حسینی برای همیشه، محتوای غدیر را در معبر اعصار بشر، به فریاد خواند. واژه‌های عاشورا، فقط تشنگی، شهادت و اسارت نیست، نماز و عدالت و عزت و افتخار تمام تاریخ نیز هست، بلکه واژه‌های اصلی همین چهار تاست. نماز، واژه شب عاشورا و عدالت، واژه روز عاشورا است، و عزت، پیام نهضت‌های مکرر جهان اسلام بعد از عاشورا و افتخار یعنی داشتن رهبران دینی در انقلاب‌ها و به خصوص در نظام مقدس اسلامی که ناب‌ترین رهبران؛ هم‌چون خمینی و خامنه‌ای عزیز - که از طرف خدا بر ما مئت نهاده شد، تا تشنگی، شهادت و اسارت را سکوی پرتاب جایگاه امر به معروف و نهی از منکر بدانیم و در اجرای آن از هیچ کوششی دریغ نورزیم.

تاریخ گواهی می‌دهد که، ای حسین (ع)! تو، به اجرای قسط و عدل فرمان دادی و جامعه اسلام را به ناب‌ترین معروف‌ها به فرمان عدالت علوی فراخواندی و تو راست‌گویی و صدیقی و به هر چه فرا خواندی صادقانه با خون خود و یاران عزیزت به مهر تأیید رساندی.

عاشورا، شهادت پسر پیامبر، اسارت دختران پیامبر و آواره گرداندن آنان در شهرها و بیابان‌ها و حاضر نمودن آنان با غل و زنجیر در دربار ابن زیاد و کاخ سبز دمشق در حضور حاضران مجلس یزید، به همراه اظهار شادمانی از فتح و پیروزی و غلبه بر فرزندان پیامبر، چرا و برای چه؟ این سوالی بود که افکار را به خود مشغول می‌داشت و سینه‌ها را می‌جوشانده تا خطبه‌های علی وار بانوی قهرمان کربلا و سخن‌رانی ولی خدا که: «ماییم،

فرزندان مکه و منا، زمزم و صفا و مروه ماییم فریاد گران راستین اذان و حاملان جاوید قرآن و اهل بیت رسول خداییم.»

بدین گونه بود که افعال و فلسفه بنیادین امر به معروف و نهی از منکر در عاشورا از مرز شهادت و اسارت گذشته بود و بر فراز قلّه جاودان رسالت جای گرفت؛ رسالت احیای قرآن و نجات انسان، سنت نبوی، و پیام رسول خدا (ص). حماسه نهضت حسینی و قیام عاشورا دوباره حق نزول و قرآن را باز سازی کرد و سیاهی های متراکم منکر جاهلیت را زدود. و نجات معروف ها را از همه تمهیدهای الحادی و حذف های تعبیه شده اموی تضمین نمود. قرآن یک بار دیگر با حنجره آمران به معروف ها در عاشورا تلاوت شد تا هیچ گاه فراموشی نگردد، و فراموش نمی گردد، تا وارث کبیر عاشورا، بار دیگر آن را تلاوت کند و احکام فراموش شده آن را عملی گرداند، زندگی ها را تطهیر کند و زندگی قرآنی را نمودار سازد و معنای حکومت اسلامی را نشان دهد.

حماسه و نهضت حسینی نه حادثه ای مانده در مقطعی از زمان و محدوده ای از مکان است و نه حرکتی در اندازه و معیارهای حرکت های مادی که هم ماندگاری آنان محدود است و هم تأثیر گذاری آن ها، بلکه پایداری معروف است که در فرهنگ اسلامی و در دل تاریخ به یادگار مانده است و خود دارای فصل ها و عناصر متعددی است که ماندگاری آن و تأثیر نامحدود و انکارناپذیرش در طول زمان ها و مکان ها را موجب شده است.

لذا ائمه هدی (ع) و مصلحان و علما و بزرگواران و منادیان دینی نام و یاد واقعه و رخداد جوشان و خروشان نهضت حسینی را در بیزاری از دشمن، به معروف های جاودانه ای مبدل نمودند که بر اثر آن بیداری ملت های مسلمان، معرفت دینی، عشق به ولایت، شجاعت و فداکاری و هزاران شعله فروزان و گرمابخش و نورانی دیگر را در دل ها ساطع کردند و سعادت انسانی را در زنده نگه داشتن یاد این نهضت، به چه تلاش های

طاقت فرسایی تا سرحدّ شهادت خود به جای گذاشتند و اگر امروز درخشندگی‌ها و کمالات و کرامات در میان انسان‌ها مانده است و تاریخ را، ارزش نگریستن و نگاه داشتن می‌دهد، از برکت واقعه عاشورا و حماسه نهضت حسینی و سرزمین کربلاست. و زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و فداکاری مردان اندک کربلا، زنده نگه داشتن اسلام ناب محمدی (ص) است.

در این عصر بر هر مسلمان فرهیخته است که اگر خواهان بیمه نمودن اسلام و قرآن است، با تمام اخلاص جایگاه امر به معروف و نهی از منکر را در قیام عاشورا و نهضت حسینی فراموش نکند که رفتن ارزش‌ها همانا در غفلت از امر به معروف و نهی از منکر در تمامی وجوه زندگی است.

نکند مکر بنی ساعده تکرار شود که علی در قفس خانه گرفتار شود. زینبی کو تا بگرید زار بر نعش حسین یا حسین آیا کسی جز تو مکرر کشته شد؟

نیاز جوامع بشری به امر به معروف و نهی از منکر

تأثیر نقش عنصر امر به معروف و نهی از منکر، در قیام امام حسین (ع) و نهضت عاشورا، ضرورت تعمق در میزان تأثیر گذاری‌اش در به ثمر رسیدن نهضت کربلا است. امر به معروف، به دعوت واداشتن مردم به نماز و روزه و خمس و زکات و راستی و صلاح و عفاف و امثال این‌ها محدود نمی‌شود، بلکه همه کارها و اعمال نیک و پسندیده و مفید و ارزش‌های والای الهی را شامل می‌گردد. از جمله دعوت مردم به جهاد و مبارزه با ظلم و فساد و استثمار و از بین بردن زمینه‌های هر نوع تعدی و تجاوز و ستم و غارت و چپاول، و نیز کوشش، جهت برقراری قسط و عدل در جامعه، با تشکیل حکومت و نظام سیاسی مقتدر و الهی، همه در فضای گسترده‌ای که این قانون بزرگ الهی ایجاد می‌کند، مطرح و مورد توجه و عمل قرار می‌گیرد.

نهی از منکر در بازداشتن مردم از قمار، شراب، زنا، دروغ، غیبت، تهمت، ربا، احتکار و امثال این‌ها منحصر نمی‌گردد. بلکه این نهی و بازداشتن‌ها جزئی از وضعیه و فریضه نهی از منکر محسوب می‌شود و مقابله با حکمرانان ظالم و ستم‌گر و بازداشتن آنان از استبداد و تجاوز و جور و فساد نیز نوعی نهی از منکر به شمار می‌رود. و نیز مبارزه با قدرت‌های سلطه‌گر که در پی گسترش سیطره سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بر جامعه‌های بشری هستند و برای نیل به مقاصد پلید خویش از ارتکاب هیچ جنایتی فروگذاری نمی‌کنند، جزئی از نهی از منکر محسوب می‌شود و از مهم‌ترین جلوه و نمودهای این قانون الهی به شمار می‌رود.

نگرش اساسی به دیدگاه‌های ژرف حضرت ابا عبدالله الحسین (ع)، اهمیت خاص و نقش حیاتی و تعیین‌کننده این فریضه الهی را در اصلاح و اعتلای جامعه، سلامت و سعادت مردم، تضمین پاکی، عفاف، سالم‌سازی محیط اجتماعی، زدودن آثار بزه و گناه و ظلم و جور می‌نمایاند. در بررسی این دیدگاه‌ها مشخص می‌شود که چرا و چگونه عنصر امر به معروف و نهی از منکر علت العلل قیام خونین کربلا محسوب می‌شود و سیدالشهدا (ع) به صراحت فلسفه اصلی حرکت پرشور خویش را در مخالفت و مبارزه خونین با خلافت یزید، این عامل و عنصر می‌داند و در مراحل مختلف نهضت مقدس خویش به امر به معروف و نهی از منکر اشاره می‌کند.

امام حسین (ع) ابتدا در مذمت ترک فریضه الهی امر به معروف و نهی از منکر، به ویژه از سوی صاحبان علم و آگاهی چنین می‌فرماید:

«عبرت بگیرید، پند پذیرید، نیکو بنگرید که پروردگار متعال درباره کسانی که از امر به معروف و نهی از منکر خودداری و کوتاهی می‌کنند چه فرموده است. قرآن کریم، احبار و ربّانی‌ها را مورد ملامت و سرزنش قرار داد. می‌فرماید:

﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ رَبَّنَا يُؤْنِسُ أَلْبَابَ الْمُنَافِقِينَ﴾^۱
 ﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ رَبَّنَا يُؤْنِسُ أَلْبَابَ الْمُنَافِقِينَ﴾^۱
 ﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ رَبَّنَا يُؤْنِسُ أَلْبَابَ الْمُنَافِقِينَ﴾^۱

اگر علی و روحانی‌ها، آنان را از گفتار زشت و خوردن حرام باز ندارند بلکه با آنان به خوردن مال حرام و رشوه شرکت کنند، کاری بسیار زشت می‌کنند.

و در همین سوره قرآن کریم بیان می‌فرماید که:

﴿لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۲
 ﴿لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۲
 ﴿لَعَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ. ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^۲

کافران بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم از آن جهت لعنت شدند که نافرمانی خدا نمودند و از حکم حق سرکشی کردند. آنان هیچ‌گاه از کار زشت خود - با آن همه پند و اندرز رسولان حق دست برد نداشتند و چه قدر آنچه می‌کنند، قبیح و ناشایسته است.^۲

این خودداری و امتناع و سکوت و سکون را غیب شمرده و آنان را که در برابر مظالم و منکرات اجتماع لب از امر به معروف و نهی از منکر فرو می‌بندند، مسئول و محکوم دانسته است، ربانیون و احبار که پیشوایان و ائمه قوم بوده‌اند، پادشاهان را از ستم و تعدی نهی نمی‌کردند، از نزدیک به ظلم و تیره بختی مظلوم می‌نگریستند، اما برضد ظلم و ظلمه قیام نمی‌کردند.

همواره سکوت می‌نمودند، این سکوت بیشتر برای هدایا و مزایایی بود که از مصادر ظلم به ربانیون و احبار تقدیم می‌شد، و گاه به اسم تقیه و پرهیز نامی بر آن می‌گذازند، ولی در هر صورت، سکوت ربانیون و احبار گناهی عظیم شمرده می‌شد. پروردگار متعال در قرآن مجید چنین تقیه و پرهیز را گناه می‌شمارد:

۱. سوره مائده، آیه ۶۳

۲. همان، آیات ۷۸ و ۷۹

﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِي﴾؛ از هیچ کس نترسید و از انتقام من بترسید.^۱

قرآن کریم از کسانی که به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند، چنین یاد فرموده:

﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ مردان و زنان مؤمن یاور و دوست‌دار یک‌دیگرند و خلق را به کارهای نیک دعوت و از کارهای زشت منع می‌کنند.^۲

با توجه به آیات فوق، خداوند متعال، آشکارا امر به معروف و نهی از منکر را فریضه و واجب خوانده و دستور داده که بندگان آگاه وی از این دو تکلیف حساس شانه تهی نمایند و به وظیفه خویش قیام کنند.

مهم‌ترین وظیفه و مسئولیت عالمان و ارسته دین

اباعبدالله الحسین (ع) در جمله‌ای از خطبه خویش، از احبار و ربانیون؛ یعنی عالمان دین که در گذشته در انجام وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر قصور و کوتاهی می‌ورزیدند و ظلم پیشگان را از عمل شنیع و ننگینشان باز نمی‌داشتند، سخن روان و شیوایی به میان می‌آورد، که در این بخش روشن‌تر بیان شده است.^۳

عالمان دین در هر عصری، به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول آنانند که در آیات اشاره شده در خطبه سید الشهدا (ع) از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر که مهم‌ترین وظیفه و مسئولیت آنان بود، کوتاهی می‌کردند و به رسیدگی به امور مردم و تلاش و مبارزه برای رهایی و نجات و رستگاری آنان، با ظالمان و قدرت‌های ستم پیشه به مراد و مجالست می‌پرداختند و توجیه‌گر ظلم و فساد و جنایتشان می‌شدند.

دسته دوم عالمان و ارسته و مسئول که خود را در برابر دین خدا و توده‌های مردم

۱. همان، آیه ۴۴.

۲. سوره توبه، آیه ۷۱.

۳. ابن خطبه در کتاب نجف العقول و در بخش سخنان حضرت امام حسین (ع) درج گردیده و با مراجعه نمود به کتاب تاریخ عاشورا تا از این خطبه بهره گیرید.

جامعه وظیفه‌مند و دارای مسئولیت‌های سنگین هدایت و راه‌یابی، و مقابله و مبارزه با ظلم و فساد و گمراهی می‌دانستند و لحظه‌ای در انجام تکالیف الهی خود قصور و تسامح روا نمی‌داشتند.

قرآن کریم از این عالمان آگاه و مسئولیت‌پذیر این گونه یاد می‌کند:

«کسانی که رسالت‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند، و از هیچ کس جز او بیم به دل راه نمی‌دهند، و خدا خود، برای حساب‌رسی بسنده است.»^۱
و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

هر آینه از میان بندگان خدا، عالمان و دانشوران از او می‌ترسند و در برابرش خاشع هستند.^۲

صفت و شاخص بارز عالمان صالح و پاک «خشوع» و «ترس» در برابر خداوند قادر متعال است. خوف این بندگان در برابر عظمت حضرت پروردگار با مشاهده آثار شگرف او، در آفرینش و شناخت و معرفت اصیل نسبت به ذات و صفات و اسماء او صورت می‌پذیرد و آنان هر چه در ایجاد ارتباط معنوی با مبدء وجود، بیشتر توفیق به دست می‌آورند و در انس و تقرب به او مراحل بالاتری را پشت سر می‌گذارند و روح و روانشان را از مناجات با او سیراب می‌سازند، خاضع‌تر می‌گردند و خویشتن را در برابر فرمان‌ها و دستورالعمل‌های زندگی ساز و سعادتمند آفرین دین او تسلیم‌تر و مراقب‌تر می‌یابند.

خوف و خشوع در برابر خداوند متان، حالتی در روح پدید می‌آورد که خوف و ترس در برابر قدرت‌های سلطه‌گر را نفی می‌کند؛ به تعبیری دیگر، خاضع برای خدا چنان با عشق و محبت او پرورده می‌شود و طاعات و عبادات به درگاه پروردگار انسان در روح و روان او اثر مثبت و سازنده بر جای می‌نهد، و قدرت و توان در نهادشان ذخیره می‌سازد که در برابر هیچ قدرتی سر تسلیم فرود نمی‌آورد.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۹.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۸.

طبیعی است که توکل به خدا که موجب فرو ریختن همه خوف و هراس‌های نامطلوب از قدرت‌های بشری می‌گردد، علمای صالح و خدا ترس را برای انجام وظایفی که خدا برای آنان معین و مشخص کرده، آماده و مهیا می‌سازد و راه را برای مقابله با هر گونه ظلم و ستمی که از دستگاه‌های جور بر توده‌های محروم جامعه می‌آید، هموار می‌نماید.

اوراق تاریخ مبارزه‌های وقفه‌ناپذیر و خونین این دسته از علمای دین را با ظالمان و تجاوز پیشگان، در راه اجرای دستورهای الهی و نجات و رهایی مردم مظلوم به ثبت رسانده است و جامعه‌های بشری همواره سلامت و سعادت خود را در پرتو مجاهدات و تلاش‌های خالصانه این بندگان وارسته و صالح خدا به دست آورده‌اند.

تداوم و استمرار ارزش‌های الهی و انسانی که تضمین کننده زیست سالم جمعی است، با مسئولیت‌شناسی و مبارزه پیگیر اینان در بستر زمان تحقق یافته است. و آن شاء الله تا ظهور منجی یگانه بشریت و خورشید تابنده اسلام، این تحقق به عینیت رسد و دل‌های میلیون‌ها مظلوم گیتی را به جمال عدالت گسترش روشن کند و حافظ ارزش‌ها و معرفت گرداند.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در فرهنگ اسلامی و سخنان امام حسین (ع)

امام حسین (ع) پس از مذمت ترک امر به معروف و نهی از منکر و بیان شدت قبح و زشتی زیر پا نهادن دستور صریح قرآن درباره عمل به این اصل اجتماعی و نیز اشاره به وجوب این دستور الهی و رعایت آن از سوی مردان و زنان با ایمان، به فلسفه و آثار این فریضه بزرگ اشاره نموده و می‌فرماید:

«پروردگار دانا نیکو می‌داند که وقتی تکلیف امر به معروف و نهی از منکر به

نیکی‌ی ادا شود، تکالیف دیگر به آسانی ادا خواهد شد. آنچه معروف و محمود است انجام خواهد گرفت، و آن کردارها که نکوهیده و ناشایسته‌اند، متروک خواهند ماند. از برکت امر به معروف، فرایض دشوار و احکام سنگین به بهانه دشواری و سنگینی از شانه نخواهد افتاد، و در سایه نهی از منکر لذت‌های حرام و معاصی شیرین، دیگر شیرینی و لذت نخواهد داشت و قباح خود را پنهان نتواند ساخت.

امر به معروف و نهی از منکر دو منادی مجاهد اسلامند که مسلمانان را به سوی معروف و نیکی‌ها می‌خوانند و از منکرات باز می‌دارند. امر به معروف ما را به رد مظالم و احقاق حقوق و مخالفت با ظالم و عدالت اجتماعی و ادای فرایض دعوت می‌کند، و نهی از منکر ما را از ستم و تعدی و تجاوز و آلودگی‌ها و پستی‌ها باز می‌دارد.^۱

در این جمله‌ها ابا عبدالله الحسین (ع) به فلسفه امر به معروف و نهی از منکر اشاره می‌کند و از همین رو، تأمل در این دستورهای بزرگ الهی را بر می‌انگیزاند و شرح و تبیین آن را ضروری می‌سازد.

در فرهنگ و معارف اسلامی، فریضه امر به معروف و نهی از منکر، از جایگاه و اهمیتی خاص برخوردار است، به گونه‌ای که تمام عبادات؛ هم‌چون نماز، روزه، حج، جهاد و دیگر احکام و قانون‌های اسلامی در ابعاد و زمینه‌های مختلف به وجود این اصل و دستور بزرگ دینی ارتباط و وابستگی کامل و تام دارند.

اگر امر به معروف و نهی از منکر به تعطیلی گراید و اهل ایمان از عمل به این قانون الهی قصور و تسامح ورزند، نماز و روزه و حج و جهاد و دیگر مقررات و قانون‌های اسلام نیز تعطیل می‌شوند و از اعتبار و بقا و تداوم ساقط می‌گردند. زیرا با عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر عبادات و دستورهای الهی پایدار و باقی می‌مانند و چنانچه مردم به خیر و نیکی‌ها دعوت و ترغیب نگردند و از بدی‌ها و معاصی و گناهان نهی نشوند،

گرایشی نسبت به عبادات الهی؛ هم‌چون نماز، روزه، حج و جهاد به وجود نمی‌آید و مقررات و دستورالعمل‌های عبادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام ترویج نمی‌گردد و جامعه انسانی طریقی سعادت و رشد و کمال را نمی‌پیماید و به اعتلا و اقتدار مادی، معنوی و دفع موانع و مشکلاتی که راه‌های سلامت و تکامل جسمی و روحی را مسدود می‌سازند و انسان را در لجن‌زارهای غف و فساد و تباهی می‌افکند، توفیق حاصل نمی‌نماید. بنابراین، تمام عبادات اسلامی و قانون‌های اجتماعی و اقتصادی اسلام موجود بودن خویش را از بقا و تداوم امر به معروف و نهی از منکر می‌گیرند و به برکت وجود این فریضه الهی پایدار هستند.

قرآن کریم و جایگاه رفیع امر به معروف و نهی از منکر

قرآن کریم به دلیل جایگاه رفیع این فریضه الهی در گستره دین و نقش زیر بنایی آن در بقای ارزش‌های الهی و تداوم اعمال صالح و مفید و سودمند در جامعه انسانی، به حضور حتمی این عنصر در حیات اجتماعی انسان فرمان می‌دهد:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ باید همواره گروهی از شما باشند که دیگران را به امور پسندیده دعوت کرده و به نیکی‌ها امر نمایند، و از انجام بدی و ناشایست باز دارند، و آنان رستگاران عالمند.^۱

طبیعی است ادامه راه و گسترش اعمال شایسته و نافع در جامعه انسانی، و نیز جلوگیری از آفات و زیان‌های عمل‌کردهای ناصواب و زیان‌مندی که حیات اجتماعی را با هدم و نابودی مواجه می‌سازد، جز در پرتو حرکت‌های مفید در جهت حفظ و پاسداری از ارزش‌های والا و عمل‌کردهای مفید، و مقابله و مبارزه با اعمال زشت و ناسودمند برای

جامعه انسانی ممکن نخواهد گشت و این مهم نیز بیداری و آگاهی و احساس مسئولیت انسان‌های خدا باور و با ایمان را می‌طلبد که برای فرمان الهی در دعوت به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها، به پا خیزند و در عرصه‌های عمل اجتماعی به تلاش و فعالیت صادقانه و خالصانه بپردازند و راه‌های رشد و تکامل مادی و معنوی انسان‌ها را هموار نمایند.

دانشمند بزرگ معاصر اسلامی در تفسیر ارزشمند خود این حقیقت را به گونه‌ای دیگر مورد اشاره قرار می‌دهد:

«تجربه قطعی به ما نشان می‌دهد که آدمی هر اندازه برای خود معلوماتی تهیه کند - و تهیه نمی‌کند مگر آنچه را که نافع خود می‌داند - و از هر راهی آن‌ها را گرد آورد، تا وقتی در خاطرش می‌ماند که نسبت به آن‌ها یادآوری داشته باشد، و چنانچه از تمرین و بررسی آن دست برداشت، کم کم معلوماتش به دیار نیستی رهسپار خواهد شد. از طرف دیگر باز جای شک و تردید نیست که عمل در تمام شئون و مراتبش دائر مدار علم بوده با قوت و ضعف یا صلاح و فساد آن نسبت مستقیم دارد. و هم جای تردید نیست که علم و عمل با یکدیگر نسبت متعکس داشته، علم قوی‌ترین داعی عمل و عمل مشهود و خارجی نیز قوی‌ترین وسیله ازدیاد علم می‌باشد. با توجه به مطالب نام برده روشن می‌شود که اگر در اجتماعی، دانش و علم نافع و عمل صالحی باشد، برای دوام و پایداریش باید افراد را از منحرف شدن از راه خیر - که همان اعمال معروف و شناخته نزد آنان است - باز دارند، و مردم دیگر را هم به طی کردن راه خیر تشویق نمایند و آن را که از راه خیر و معروف برگشته و در پرتگاه شر و منکر واقع شده، رهایش نکنند و از خطر سقوط نجاتش بخشند. این همان دعوتی است که با تعلیم و آموزش و امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌شود.»^۱

قرآن کریم در انتهای آیه مورد بحث، دربارهٔ وجوب امر به معروف و نهی از منکر،

مردمی را که متصف به این صفت و ویژگی بزرگ الهی هستند، گرامی می‌دارد و با تعبیر زیبای «اولئك هم المفلحون» از آنان یاد می‌نماید؛ یعنی اینان - به آن دلیل که اولاً خود انسان‌های پاک و مهذب و فداکار و دین‌باور هستند و خویشتن را موظف به رعایت دقیق موازین شرعی و دستورالعمل‌های دینی می‌کنند و در تمام لحظات زندگی با مراقبت‌های مستمر در مسیر جلب رضایت و خشنودی خداگام برمی‌دارند، و ثانیاً در برابر توده‌های مردم جامعه احساس مسئولیت می‌کنند و به تسامح و غفلت از کنار فساد و تباهی و آلودگی‌های اجتماعی نمی‌گذرند و همواره به نیکی‌ها دعوت می‌کنند و از بدی‌ها و معاصی و گناهان نهی می‌نمایند - نجات یافتگان و رستگاران واقعی محسوب می‌شوند و مورد توجه و عنایت خاص حضرت پروردگار قرار می‌گیرند.

این انسان‌های مهذب و مسئول به آن دلیل رستگار نامیده شده‌اند که هدایت‌کننده و مصلح هستند و به برکت وجود آنان، انسان‌ها به راه‌های رشد و کمال معنوی راه می‌یابند و در مسیر روشن و نورانی دین هدایت می‌شوند. هم‌چنین با ایثار و فداکاری و تلاش و فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر این گروه از بندگان خداست که جامعه‌های انسانی اصلاح می‌شوند و موانع پیشرفت و تکامل آنان مرتفع می‌گردد و به عزت و بالندگی و اعتلای نایل می‌آیند.

قرآن کریم، دامنه نفوذ و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر را از فضا و محدوده جامعه اسلامی بالاتر می‌برد و تمام مردم جهان را مشمول اجرای این فرمان و حکم الهی می‌داند و مسلمانان راستین را موظف می‌کند که علاوه بر محدوده جوامع اسلامی و دنیای اسلام، در گستره کره زمین و سرتاسر جهان دعوت به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها و پلیدی‌ها را در سرلوحه اعمال و اهداف خویش قرار دهند:

«كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر»

شما مسلمانان بهترین امتی هستید که به نفع تمام مردم جهان برخاسته‌اید. زیرا

توده‌های مردم دنیا را به نیکی‌ها و اعمال نافع دعوت می‌کنید و از بدی‌ها و پلیدی‌ها نهی می‌نمایید.^۸

آیه شریفه فوق از زاویه‌ای دیگر به جایگاه رفیع امر به معروف و نهی از منکر می‌نگرد و اهمیت آن را می‌نماید و به نقش تعیین کننده‌اش توجه می‌دهد. از این زاویه، امر به معروف و نهی از منکر اصل و قانونی است فراگیر و جهان شمول که هرگز نمی‌توان آن را به مکان و زمانی خاص محدود و محصور نمود. بلکه باید با نگرشی جامع و وسیع به این اصل، آن را از فضای کشور و جوامع اسلامی بیرون برد و برای رشد و سعادت همه مردم جهان از این عنصر حیاتی بهره برد و به اصلاح دنیایی که از همه سو، در معرض فساد، تباهی، قتل، ظلم و جنایت است، اندیشید و بر مردمی که برخلاف مسیر فطرت خداجوی خود به فسق و پلیدی و الحاد و بی‌دینی آلوده گشته‌اند، بانگ بیداری و صلاهی نجات و رهایی برآورد و از خواب غفلت و فراموشی بیدارشان کرد و به خویشتن الهی‌شان رجعت داد.

از دیدگاه قرآن کریم همان‌گونه که عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر جامعه‌های بشری را رو به اصلاح و تکامل می‌برد و از سقوط در دام مهالک باز می‌دارد، امتناع از اجرای دقیق آن نیز ضرر و زیان‌های جبران ناپذیری را در پی می‌آورد و موجب فساد و جنایت و ظلم و خونریزی در تمام کره زمین می‌شود:

«فَلَوْلَا كَانِ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ»؛ چرا در امت‌های گذشته مردمی با عقل و ایمان وجود نداشته که دیگران را از فساد و اعمال زشت نهی کنند، تا ما مثل آن عدهٔ قلیل مؤمنان‌شان را که نجات دادیم همه را نجات و رهایی بخشیم؟ و ستمکاران از پی عیش به نعمت‌های ناپایدار و حرام دنیوی رفتند، که مردمی

بدکار و کافر به جهان آخرت بودند (و بدین جهت همه هلاک شدند).^۱

قرآن کریم در آیه فوق یادآور می‌شود که آنچه موجب گسترش فساد و تباهی و ظلم در زمین و سرانجام نابودی و هلاکت انسان‌ها می‌شود، امتناع و خودداری از عمل به قانون امر به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها و پلیدی‌هاست، زیرا چنانچه مردم صالح و نیکوکار، گناه کاران و فسادگران را از کز راه‌ها منع می‌کردند و از انجام فساد و ستم باز می‌داشتند و به خیر و نیکی‌ها دعوت و ترغیب می‌نمودند، قتل و جنایت و گناه و پلیدی کاهش می‌یافت و پاکی و عفاف و نیکی‌ها رو به رونق و فزونی می‌رفت. ولی وقتی نیکان با بدان درآمیزند و در کنار آنان لحظات زندگی را سپری کنند و دعوت به نیکی‌ها و مقابله با بدی و شرور را رها کنند، طبیعی است که هرگز از فساد و تباهی کاسته نخواهد شد و ظلم و جور و جنایت، گستره خاک را فرا خواهد گرفت و راه نابودی ملت‌هایی که تن به ظلم و فساد و خیانت می‌دهند - با آن که قدرت و توان کافی برای مقابله با وضعیت ناهنجار موجود را در خود ذخیره دارند از حرکت و تلاش سازنده، سرباز می‌زنند - هموار خواهد ساخت.

قرآن کریم صراحتاً در دو داستان عبرت‌آموز خویش قصور و تسامح گروه‌های مردم را چنین بیان فرمودند:

سکوت و بی‌اعتنایی در برابر مفاسد اجتماعی را گناه و معصیت بزرگی می‌داند که دامن‌گیر صاحبان تسامح و غفلت می‌شود.^۲

قیام عاشورا پشتوانه امر به معروف و نهی از منکر

در معارف و موارث فرهنگی شیعی تعابیر و عباراتی می‌یابیم که به زیبایی هر چه تمام‌تر به نقش محوری امر به معروف و نهی از منکر در بقای دین و استمرار تعالیم و احکام اسلام و اصلاح جامعه و تأمین سلامت و امنیت و پاکی و عفاف توده‌های مردم

۱. سوره هود، آیه ۱۱۶.

۲. داستان حضرت شعیب علیه السلام، (فروغ کافی، ج ۱).

تأکید می‌ورزند و با بیان نکته‌هایی عمیق و عبرت‌آموز توجه اهل ایمان را به اهمیت این فریضه بزرگ الهی جلب می‌نمایند و هرگونه تسامح و غفلت را در عمل به اصل و قانونی که تضمین‌کننده حیات سالم و عزت‌مند جامعه اسلامی است، نکوهش می‌کنند. این معارف ژرف در واقع شرح جامع آیات قرآن درباره نقش آفرینی عنصر امر به معروف و نهی از منکر محسوب می‌شوند و اصولی که این کتاب مقدس درباره وجوب و اهمیت این فریضه الهی مطرح می‌نماید، تفسیر و تبیین می‌کنند و توده‌های مردم را به بینش و بصیرت جامع و فراگیر نسبت به وظایفی که عهده‌دار هستند، می‌رسانند. اولین سخن درباره اهمیت و نقش امر به معروف و نهی از منکر را از رسول گرامی اسلام حضرت محمد (ص) نقل می‌کنیم:

«دیگران را به نیکی وادار کنید و از بدی‌ها باز دارید، در غیر این صورت سنت خدایی چنین است که بدان شما بر نیکانتان مسلط خواهند شد و دعاهایی که می‌شود، فایده‌ای ندارد و مستجاب نخواهد شد.»^۱

در روایت فوق دو نکته و واقعیت ارزشمند مورد توجه قرار گرفته که لازم است بیان شود این گونه: نکته و واقعیت اول این است که در صورت ترک امر به معروف و نهی از منکر انسان‌های ناصالح و ناشایست بر نیکان و صالحان سیطره می‌افکنند و به ظلم و ستم و فساد می‌پردازند و عرصه زندگی سالم را بر آنان تنگ می‌سازند و راه‌های رشد و کمال را مسدود می‌نمایند و آزادی و امنیت و آسایش را که ضروری‌ترین نیاز جامعه است، سلب می‌کنند. این وضعیت و شرایط نامساعد و نامطلوب سنت خدا؛ یعنی اصل و قانون تخلف‌ناپذیری است که حاکم می‌گردد و مسئول آن کسی جز خود انسان نیست.

هم‌چنان که هر معلولی علتی دارد و هر پدیده و حادثه‌ای پدیدآورنده‌ای، هر شرایط نامناسبی که در جامعه انسانی به طور گسترده و فراگیر حاکم و مسلط گردد، معلولی

است که علت اصلی و بنیادی آن خود انسان است و این بدبختی و ذلت از جای دیگری نازل نگشته و از درون انسان و خواست و تمایل او تراویده و عینیت یافته است.

وقتی پاکی و عدالت و آزادی و امنیت و راستی و صداقت و دیگر ارزش‌های الهی صیانت و پاسداری نشود و صالحان و نیکان جامعه در مقابل رشد فزایندهٔ ضد ارزش‌ها احساس مسئولیت نکنند و دست ظالمان و مفسدان و گناه پیشگان را در انجام هر عمل خلاف و نادرستی گشوده گذارند، طبیعی است که به مرور زمان ارزش‌ها رنگ می‌بازند و به فراموشی سپرده می‌شوند و مفسدان و گمراهان بر نیکان و صالحان تسلط می‌یابند و نبض جامعه را به دست گرفته و در انجام هر ظلم و خلاف و فساد، رها و بی‌قید می‌گردند.

این وضعیت معلول سستی و سهل انگاری مردمی است که با چشم خود خلافکاری و فساد و گناه را مشاهده کردند و لب فرو بستند و راه رشد روز افزون فحشا و پلیدی و فساد گستری مفسدان و معصیت‌کاران را صاف و هموار نمودند و جامعه را به سراشیبی سقوط و نابودی رهنمون شدند.

نکته و واقعیت دوم این است که در جامعه‌ای که فحشا و ظلم و پلیدی غالب است و بدها و ناپاکان مسلط گردند، نیکان و صالحان هر چه به پاکی گرایند و لب به دعا بگشایند و به تضرع به درگاه الهی بپردازند و نابودی فساد گستران و ظالمان را آرزو و درخواست نمایند، راه به جایی نمی‌برند و توجه حضرت حق و یاری و مساعدت او را جلب نمی‌کنند.

این حقیقت بزرگی است که انسان در نیل به سعادت و رستگاری باید بر عمل خویش تکیه کند و تلاش و فعالیت گسترده و همه جانبه‌ای را پشتوانهٔ موفقیت خود قرار دهد. این حقیقت چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی ثابت و غیر قابل تغییر و خدشه است و انسان چه در اهداف و آمالی که در معیشت خویش پی می‌گیرد، و چه در

اهداف جمعی و دربارهٔ سعادت جامعه، باید به عمل خود متکی باشد و تلاش خستگی‌ناپذیر خویش را عامل موفقیت و پیروزی بداند.

تعالیم اسلام تأکید و توصیه فراوان دارند که انسان در گرو عمل خویش است و سعادت و شقاوت و پیروزی و شکست او را خود بنا می‌کند و دنیا و آخرتش را چگونگی کردار و رفتار خود او به آبادانی یا خرابی می‌رساند.

توصیهٔ اسلام به عمل، بسیار صریح و روشن است و بر اساس این توصیه‌های مکرر و مستحکم انجام همهٔ امور در ابعاد فردی و اجتماعی به عهدهٔ خود انسان است و دعا نقش یاری رسانی دارد و به هیچ وجه جای عمل را نمی‌گیرد و تعالیم دینی جز این نقش، اصالتی برای دعا نمی‌گویند.

با توجه به توضیحی که گذشت، این واقعیت چهره می‌نماید که در صورت ترک امر به معروف و نهی از منکر و تسلط فسادکاران و جنایت پیشگان بر نیکان و صالحان جامعه، هیچ دعایی از سوی آنان به استجابت نمی‌رسد و هم‌چنان فساد و گناه رونق می‌گیرد و مفسدان و ظالمان مسلط و غالب باقی می‌مانند. زیرا نیکان جامعه از امر به معروف و نهی از منکر امتناع می‌ورزند و به مقابله با فساد و ظلم و جنایت بر نمی‌خیزند و هیچ سخن و عمل و حرکتی را در مسیر اصلاح جامعه به ظهور نمی‌رسانند. طبیعی است که در چنین شرایطی دعا هیچ نقش و اصالتی ندارد و تنها با آغاز تلاش و فعالیت و مبارزهٔ قولی و عملی با فساد و تباهی است که دعا هم‌چون نیرویی شگرف و یاری رسان رخ می‌نماید، و خداوند قادر متعال راه‌های پیروزی صالحان و نیکان را که با احساس مسئولیت و تعهد به پا خاسته‌اند و به مقابله با فساد گستران و ظلم پیشگان پرداخته‌اند، هموار می‌نماید.

امر به معروف و نهی از منکر در نظرگاه امام حسین (ع)

در شروع این بخش سخن را تبرک می‌کنیم به کلام گهر بار مولای منقیان حضرت علی (ع) که در اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر، می‌فرمایند:

«قوام الشریعة الامر بالمعروف و النہی عن المنکر»؛ قوام و پایداری دین به امر به معروف و نهی از منکر است.^۱

دین مجموعه‌ای است از قوانین و احکام که سعادت و رستگاری انسان را در عرصه‌های زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و اقتصادی تضمین می‌کند و او را در نیل به رشد و تکامل در ابعاد مختلف مساعدت می‌کند و راه‌های مقابله با موانع و آفات و زیان‌هایی را که تهدیدکنندهٔ زیست سالم مادی و معنوی است، صاف و هموار می‌نماید. احکام و قوانین سعادت‌آفرین و زندگی‌ساز دینی، اوضاع مساعدی را می‌طلبند تا به ظهور و عمل رسند. تا این اوضاع مطلوب تأمین نگردد، تعالیم و قوانین دین در میان کتاب‌ها باقی می‌ماند و راه‌های رشد و سعادت انسان در ابعاد و شئون مادی و معنوی مسدود و نامساعد می‌گردد.

راه بقا و تداوم و به دنبال آن اجرای احکام و قوانین اسلام با تبلیغ و ترویج تعالیم دینی، و مقابله با موانع رشد و گسترش آن هموار می‌شود. این همان شرایط و بستر مناسبی است که در آن تفکر دینی رونق می‌گیرد و احکام و قوانین الهی در عرصه‌های گوناگون تجلی می‌یابد.

این شرایط و بستر مناسب فقط در پرتو تحقق امر به معروف و نهی از منکر پدید می‌آید و چنانچه تلاش و کوشش در مسیر تحقق این فریضة الهی صورت نپذیرد، احکام و قوانین دینی تبلیغ و ترویج نمی‌گردند و در چنین اوضاعی قوام و پایداری دین آسیب می‌بیند و ارزش‌های الهی رنگ می‌بازند و به تعطیلی می‌گیرند.

کلام ارزشمند دیگری درباره نقش و اهمیت و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر از امیر مؤمنان حضرت علی (ع) آمده، که فرمود:

«تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، هم چون قطره‌ای است در مقابل دریای پهناور.»^۱

در این روایت در کنار کارهای مختلفی که پاکی و نیکی و ارزشمند بودن بر آنها مترتب است، جهاد در راه خدا نیز بیان می‌شود و این به آن علت است که جهاد درخشا و اهمیت خاصی دارد و آثار و برکاتی که می‌آفریند بسیار حیاتی است. درخشش جهاد به حدی است که در آیات قرآن و سخنان ائمه دین (ع) جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است و حجم جالب توجهی از آیات و روایات، به توجّه، تبلیغ، ترویج و ارزش گذاری درباره آن پرداخته‌اند.

طبیعی است که جهاد در راه خدا جزء کارهای نیک و از مهم‌ترین آن‌ها محسوب می‌شود و این که حضرت علی (ع) پس از مطرح کردن تمام کارهای نیک عبادت و جهاد در راه خدا را نیز ضمیمه کرده، این واقعیت را القاء می‌نماید که در این گستره، جهاد نیز که اصلی حیاتی و نقش آفرین است حضور دارد، تا اهل ایمان دریابند که وقتی تمام کارهای نیک با امر به معروف و نهی از منکر مقایسه می‌شود، جهاد نیز که بسیار مهم و زیر بنایی است نیز در این مجموعه جای دارد.

عنصر امر به معروف و نهی از منکر را آن گونه که هست، باید مهدی (عج) گونه نگریست و این امر تحقق نمی‌یابد مگر این که دیدگاه‌های سطحی و نامتناسب با حقیقت این فریضة الهی را رها سازیم و به تعابیر و تمثیل و تشبیه‌هایی که بر اثر فرهنگ و معارف اسلامی درباره جایگاه، اهمیت و نقش حیاتی و زیربنایی این اصل و قانون بزرگ آمده است ژرف نگری و تعمق روا داریم تا به سرچشمه زلال حقیقت رهنمون گردیم.

سند دیگری درباره اهمیت خاص فریضه و اصل امر به معروف و نهی از منکر از حضرت امام محمد باقر (ع) داریم که:

«وای به حال گروهی که با امر به معروف و نهی از منکر دین داری نمی‌کنند.»^۱

در این روایت امر به معروف و نهی از منکر، مهم‌ترین نمود و جلوه دین داری محسوب گردیده است؛ یعنی کسانی را می‌توان دین باور و معتقد و عامل به دستورالعمل‌های دینی دانست که در عمل به فریضه امر به معروف و نهی از منکر از تقید و تعهد لازم برخوردار باشند و به غفلت از کنار آن نگذرند و در کنش و رفتار اجتماعی آنان به وضوح، این اصل و قانون الهی ظهور و تجلی یابد.

به دیگر سخن، ظهور دیانت را باید در کسانی به روشنی دید، که به این فریضه عمل کنند. زیرا آنان که به این وظیفه الهی عمل می‌نمایند، اولاً خود به آنچه می‌گویند، متصف هستند و قبل از این که از ارزش‌ها نیکی‌ها و اعمال صالح سخن به میان آورند و دیگران را دعوت به انجام آن‌ها نمایند، خود عامل و قاعل هستند و از هر چه که نهی می‌کنند و باز می‌دارند، خود فاصله می‌گیرند و بدین ترتیب دین داری را به معنای دوری از گفتار و کردار ناصواب و عمل کردهای زشت و خلاف عقل، و پای بندی به واجبات و دستورالعمل‌های الهی در حرکات و سکنات خود به ظهور می‌رسانند.

ثانیاً، با توجه به نقش ویژه‌ای که جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قوام دین و دین باوری دارد، آنان با عمل به چنین اصل و قانونی دین داری را تداوم می‌بخشند و با امر به معروف و نهی از منکر به طور عملی و عینی موجب گسترش تعالیم اسلام در جامعه می‌گردند. بنابراین، کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، به زیباترین وجه دین داری می‌کنند و به وظیفه و تکلیف خویش در برابر حضرت حق به نیکی عمل می‌نمایند، و طبیعی است آنان که این تکلیف و مسئولیت را رها می‌کنند و از انجام دقیق

و صحیح آن امتناع می‌ورزند، دین‌دار واقعی نیستند و نمی‌توان آنان را بندگان شایسته و مقید و متعهد در برابر دین و دستورالعمل‌های دینی به شمار آورد.

اگر چه، سخن ائمه دین (ع) درباره نقش و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر بسیار فراوان است، و با توجه به آنچه از نظر گذشت، به نیکی به سخن حضرت اباعبدالله الحسین (ع) که عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را زمینه ساز عمل به دیگر تکالیف دینی می‌داند، و نیز به این حقیقت اشاره می‌کند که از برکت امر به معروف فرایض دشوار و احکام سنگین به بهانه دشواری و سنگینی از شانه نمی‌افتند، و در پرتو نهی از منکر، لذت‌های حرام و معاصی شیرین، لذت و حلاوت نمی‌آفرینند و زشتی و قبح خود را پنهان نتوانند نمود، واقف و آشنا می‌گردیم و این قسمت از خطبه شریف پیشوای بزرگ شهادت را درباره نقش حیاتی امر به معروف و نهی از منکر در احیای دین و تداوم استمرار ارزش‌های الهی و دستورهای قوانین اسلامی در جامعه، با بینش و بصیرت لازم درمی‌یابیم.

امر به معروف و نهی از منکر: فریاد بلند بیداری

اباعبدالله الحسین (ع)، پس از اشاره به فلسفه امر به معروف و نهی از منکر و آثار مفید و سودمند آن برای جامعه انسانی، کسانی را که به علم و دانش و موعظه و خیر خواهی شهرت یافته‌اند و مسئولیت خطیر هدایت توده‌های مردم را به دوش می‌کشند، مورد خطاب قرار می‌دهد و وظیفه سنگین آنان را در اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر گوش زد می‌نماید و از قصور و غفلتشان از بازداشتن حکام ستمگر بنی امیه که مردم محروم جامعه اسلامی را اسیر و مطیع هوا و هوس‌های خویش کرده‌اند، انتقاد می‌نماید:

«شما ای مردم دانشمند، ای شخصیت‌هایی که به علم شهرت گرفته‌اید و به خیرات و فضایل امتیاز یافته‌اید، شما ای مردم سخن‌گو که زبانتان به ادای نصایح و

اندرزها آماده است. توان گران از شما بیم دارند، و تهی دستان به شما حرمت و احترام می گذارند. بر شما آشکار است که رجحانی بر دیگران ندارید. شما نیکو می دانید که در ساختمان بدنی هم چون مردم دیگر ساخته شده اید.

شما می دانید که نعمتی به کسی ارزانی نداشته اید تا مستوجب منت گردد، با وجود این، همه از شما بیم دارند و همه به شما احترام می گذارند. نیکو بنگرید، ببینید که مایه این همه اعتبار و احترام، مقام علمی و برتری فکری شماست؟

از شما بیم دارند، زیرا شما را پشتیبان حق و نگهدارنده حقیقت می شمارند. به شما امید دارند که برضد تعدی ظلمه از جا برخیزید، و با دل و زبان از حق و حقیقت دفاع کنید، و محرومان را به استحقاق خودشان برسانید. در آن جا که شما از ابزار حقایق زبان برنیدید، قومی نابکار و ناسپاس خواهید بود. مقام قیادت و امامت را خوار داشته اید و حقوق ضعفا و تیره بختان را لگدمال کرده اید.

این درست است که به عقیده خود حق خوشتن را به دست آورده اید، ولی این عقیده شما سخت نادرست و ضعیف باشد، زیرا حق شما از آنچه به دستان داده اند بسیار بزرگ تر و شریف تر است. حق شما حق مردم است. در آن هنگام حق شما پرداخته می شود که حق مردم پرداخته شود. در آن روزگار از نعمت امنیت و آزادی و سلامت و سعادت بهره ور باشید که جامعه نیز در سایه امر به معروف و نهی از منکر شما آزادی و سعادت و سلامت را به دست بیاورند.

شب و روز در محراب عبادت می ایستید و از خداوند، بهشت برین در جوار پیامبران و اولیای وی می خواهید، ولی من می ترسم به جای بهشت دوزخ و عذاب و عقاب نصیب شما گردد، و هم چنان که دست به دعا نهسته اید، صاعقه ای فرود آید و شما را یک باره خاکستر سازد.

شرف و کرامت شما در گرو آسایش و امنیت بندگان خداست، هم اکنون می بینید

که پیمان الهی را بشکسته‌اند، و روی از درگاه پروردگار برتافته‌اند و در عین حال قفل خموشی برده‌ان دارید. اگر عهد شما را بشکنند، جزع و فزع می‌آورید، و فریاد و عهدها برمی‌بدارید اما در برابر شما، موثق پیغمبر اکرم (ص) را ناچیز می‌شمارند و دم از دهانتان بر نمی‌آید.

کورها، کرها، لال‌ها، زمین‌گیران، بیچارگان در شهر در تهی‌دستی و بینوایی به سر می‌برند. همه گرسنه و همه تشنه‌اند، اما شما با شکم سیر خود خشنود و خرسندید! دل شما خوش است که سیر و سیراب در پناه ظلمه ارمیده‌اید و آب و نان شما از برکت سهل انگاری‌ها و چالوسی‌ها و اهمال و استتاری که در امر به معروف و نهی از منکر به کار می‌برید، تأمین و تضمین شده است.

پروردگار متعال به شما فرمان داده که بی‌هول و هراس مردم را خواه‌امیر و خواه‌اسیر، خواه‌ضیع و خواه‌شریف، به معروف تشویق کنید و از منکر باز‌بدارید، ولی قدرت ارباب‌قدرت، و ثروت مردم دنیا پرست، کجا گذارد که لب‌بگشایید و حق‌بگویید.

قومی تیره‌بخت و سیه‌روزگار باشید که به نا حق بر مسند قیادت و امامت نشست‌ه‌اید. نه از جای خود برمی‌خیزید تا آنان که شهامت و گذشت دارند، بر این مسند قرار بگیرند و حق الهی را فرو بگذارند، و نه خویشان تکلیف خود را ادا می‌کنید. مردمی پست و فرومایه باشید، زیرا حق را در زیر پای تحقیر و تدبیر وا گذاشته‌اید و به خشم و شوکت باطل پناه آورده‌اید.

شما سنن پیغمبر (ص) را ترک گفته‌اید، شما آداب مرضیه اولیای خدا را فراموش کرده‌اید.

آه! چه نیکو بود برای رضای خدا از دل خواه خود می‌گذشتید، و شهوات خود را در راه حق و حقیقت فدا می‌ساختید، در این هنگام با چشم سر می‌دیدید که اوامر الهی از نفس شما صادر می‌شود و به سوی شما باز می‌گردد.

نه از صولت ظالم می‌اندیشیدید، و نه به انعام و اکرامش چشم می‌دوختید، بدون بیم و امید به آنچه که بر عهده شماست، می‌پرداختید. ولی افسوس که بر سفره ناپاک ستمکاران زانو به زمین نهاده‌اید و طوق و حلقه بندگی و اطاعت آنان را برگردن گرفته‌اید. احکام الهی را به آنان وا گذاشته‌اید تا هر چه مقتضای شهوت و غضبشان باشد، به کار برند. زمام امور را به دست اشتباه کار گروهی شهوت پرست و فرومایه تسلیم داشته و خویشتن به گوشه امن و امان پناه برده‌اید.^۱

با توجه به خطبه فوق فریادهای بیداری حسین بن علی (ع) به جان تشنه‌مان می‌نشیند و فریادگری‌اش را که لازمه پیدا شدن جایگاه رفیع امر به معروف و نهی از منکر در هر زمان و مکان است، درمی‌یابیم. لذا در بخش بعد به نکته‌ها و درس‌های عمیق از جنبه‌های مختلف که تأمل برانگیز است، می‌پردازیم.

نکته‌ها در خطبه بیداری

در بخش قبل جمله‌هایی از خطبه حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در فریاد بیداری آورده شد که در بخش حاضر موظف شدیم، برخی نکته‌ها و درس‌های عمیق و ژرفی را که در آن نهفته و از جنبه‌های مختلف تأمل برانگیز است اشاره کنیم و بعضی را با پرداخت تبیین و بررسی گسترده و عمیق مورد توجه قرار دهیم. ابتدا به اشارات می‌پردازیم:

الف) توان‌گران و صاحبان زر و زور از عالمان دین بیم و خوف در دل می‌پرورند. این بیم و خوف به آن دلیل است که عالمان دینی از سوی خدا و بوسیله تعالیم اسلام مسئولیت بزرگ پاسداری از وحی و صیانت از قوانین و احکام دین را بر دوش می‌کشند. قوانین و احکام دین ما را به مبارزه آشتی‌ناپذیر با ظلم و استثمار و بردگی فرا می‌خوانند و ظالمان و بهره‌کشان را از تضییع حقوق محرومان زمین نهی می‌کنند.

طبیعی است که عالمان دین مسئول تحقیق احکام دینی هستند و قوانین و دستورهای صریحی که به مقابله و مبارزه با قدرت‌های اقتصادی حاکم بر جهان جهت احیای حقوق ضعفی‌ان و در بند کشیده شدگان زمین مسئولیت و تلاش وقفه‌ناپذیر و علمای دین را می‌طلبد. بنابراین، خوف و بیم توان‌گران و صاحبان زر و زور از عالمان دین از محتوای حرکت زنا و انقلاب آفرین احکام و قوانین اسلام نشأت می‌یابد و بدیهی است که اگر عالمان دینی از مسئولیت صیانت و پاسداری از تعالیم دین شانه خالی کنند، خوف و بیم‌های قدرت‌های اقتصادی ظلم پیشه و استثمارگر نیز فرو می‌ریزد و زمینه ظهور نمی‌یابد و اینجاست که به سهولت و بی‌هیچ مانعی در گسترش بهره‌کشی از توده‌های محروم جامعه از یکدیگر سبقت می‌گیرند و دامنه ظلم و ستم‌هایشان را بیشتر و بهتر وسعت می‌بخشند.

ب) محرومان و پابرهنگان جامعه عالمان دین را اکرام می‌کنند و مورد بزرگداشت قرار می‌دهند. این گرامیداشت از آن روست که دین حق، پاسداران و جانبازانی را می‌طلبد تا فرهنگ و معارف الهی را از دستبرد بیگانگان مصون و محفوظ دارند و احکام و قوانین متعالی اسلام را که به احیای حقوق مستمندان و محرومان می‌پردازد و آنان را از ظلم و بهره‌کشی می‌رهاند و به عزت و افتخار و شرافت می‌رساند.

قیام عاشورا و نهضت حسینی در جامعه مستقر گردید و این یاوران اسلام و قرآن را از تعدی ظلم و فشار اختناق حکومت‌های جور نجات و رهایی بخشید. بنابراین، اکرام و احترام و دوستی محرومان و پابرهنگان جامعه نسبت به علمای دین، از عشق و علاقه آنان به دین خدا سرچشمه می‌گیرد و تا زمانی که عالمان و دانشمندان در مسیر پاکی که به استقرار احکام الهی و استیفای حقوق توده‌های محروم می‌انجامد، حرکت کنند از اکرام و محبت و دوستی زجر دیدگان و تهی‌دستان جامعه برخوردارند و در غیر این صورت به دلیل سربلندی از وظایف و تکالیف الهی خود، طرد می‌شوند و مورد نفرت و انزجار

توده‌های مردم، قرار می‌گیرند.

ج) در کنار ظلمه آرمیدن و در رفاه اقتصادی به سر بردن و از آرامش و آسایش آن برخوردار بودن، حق نیست؛ هم‌چنان که عالمان وابسته به بنی امیه چنین می‌اندیشیدند. بلکه حقوق آنان وقتی به درستی تأمین می‌گردد که حقوق اکثر محرومان جامعه احیا شود و در پناه امر به معروف و نهی از منکر عالمان دین، سعادت و رفاه عمومی گسترش یابد و در واقع شرافت و کرامت گروه عالمان در پرتو احقاق حقوق مستضعفان جامعه تأمین می‌شود.

دانشمندان مرعوب دستگاه بنی امیه با آن که توده‌های مردم محروم چشم امید به آنان دوخته بودند، با شکم سیر و غرق در نعمت در کنار حکام ستمگر می‌غنودند و به برکت مداهنه و چاپلوسی و تمجید از ظلمه به آب و نان می‌رسیدند. در صورتی که وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر بر دوش آنان سنگینی می‌کرد و موظف بودند، ستمگران بنی امیه را از رفتار ناشایستشان باز دارند و به استیفای حقوق محرومان همت گمارند.

د) شگفت این که عالمان دینی در آغوش بنی امیه غنوده، خود را مستحق بهشت می‌دانستند و ظلم‌پذیری و قصور در انجام وظایف اجتماعی خویش را با عبادت خدا و تمنای مقامات والای اخروی جمع‌شدنی می‌دانستند. غافل از این که امر به معروف و نهی از منکر از چنان اهمیتی برخوردار است که شب و روز در محراب عبادت ایستادن و به مناجات و راز و نیاز پرداختن در صورتی که همراه با ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر باشد، پشیزی ارزش و اعتبار ندارد و نه فقط موجبات تقرب به درگاه خداوند را فراهم نخواهد آورد، که بیم آن می‌رود صاعقه‌ای از سوی خدا فرود آید و چنین عبادت‌کنندگان گوشه گیر و بریده از مسئولیت‌های اجتماعی را در کام خود فرو برد. چنان که نمونه‌های فرود و نزول این عذاب رنج‌زای الهی در تاریخ وجود دارد و کسانی که از انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا و نهضت حسینی امتناع و اجتناب ورزیدند و

فساد گستران و ظلم پیشگان جامعه را به حال خود رها کردند در کام عذاب فرو رفتند.
 (ه) آنچه عالمان دینی جامعه اسلامی فرو رفته در ظلم و فساد بنی امیه را از انجام وظیفه های الهی شان باز می داشت، ترس از صولت ظالم و مرعوب گشتن از برق سر نیزه ها و چشم داشت به انعام و اکرام ظلمه بود.

این بیم و امید باعث شده بود که دین خدا ملعبه دست بنی امیه شود و با سکوت رضایت آمیز عالمان دینی و توجیه و تفسیر عملکردهای ناصواب و ضد الهی ظالمان و فساد گستران، احکام و قوانین الهی به فراموشی سپرده شوند و از ماهیت و فلسفه اصلی تهی گردند و بنا به مقتضا و مصالح حکومت بنی امیه تفسیر و تأویل شوند.

عالمان دینی وابسته به دستگاه جور، با زیر پا گذاشتن حکم صریح دین درباره وظیفه و مسئولیت بزرگ امر به معروف و نهی از منکر که آنان را به مبارزه با ظلم و فساد و جنایت و حمایت عملی از توده های محروم و درمانده فرا می خواند، به گوشه ای امن پناه جستند و از آنچه در پناه ظلمه به دست آوردند، آخرت خویش را از دست دادند و به عذاب رنج زای الهی گرفتار شدند.

عالمان؛ هادیان امت

حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در قسمتی از خطبه امر به معروف و نهی از منکر اشاره به دنیا طلبی عالمان دینی می کند و وجود جاذبه های مادی را از عوامل بازدارنده آنان از مقابله با ستم و تعدی حکام بنی امیه - لعنت الله علیهم - معرفی می نماید. آن حضرت عالمان دینی جامعه ستم زده را مورد خطاب قرار می دهد و جاذبه های مادی و ثروت اندوزی و مال پرستی را عامل سکوت و تسلیم آنان در برابر حکام شقی بنی امیه معرفی می کند.

جاذبه های مادی همواره فریبنده و گمراه کننده اند و دل ها را می لرزانند و از راه

روشن دین به بیراهه‌های فسق و گناه رهنمون می‌شوند. نفس‌های ناممذهب و ناپروورده در برابر وسوسه‌ها و تحریض‌هایی که به بهره‌وری از ثروت‌های نامشروع فرا می‌خوانند، تسلیم می‌شوند و دین به دنیا می‌فروشند و برای اندوختن و انباشتن سیم و زر بیشتر، هر عمل خلاف و معصیت‌باری را روا می‌شمردند و به سهولت دست به جنایت می‌آلایند. در مقابل، ایمان‌های راسخ و نفس‌های مذهب و پرورده در برابر جاذبه‌ها و گرایش‌های مادی حرام مقاومت می‌ورزند و در هیچ اوضاعی به باطل نمی‌گرایند و فقط در محدوده قوانین شرعی از امکانات مادی بهره می‌برند.

عالمان دینی به دلیل مسئولیت سنگینی که در برابر دین خدا دارند و هادی امت و نجات‌دهنده محرومان از ستم جباران هستند، باید بیشتر از دیگران خود را در برابر جاذبه‌های مادی نامشروع مصون و محفوظ دارند و برای نیل به این مهم به تزکیه و تهذیب نفس بپردازند و مراحل مختلف صعود به قله تقوا و خویش‌داری را طی نمایند. «قرآن کریم جاذبه‌های مادی حرام و گزینش زندگی دنیا و ترجیح آن بر سرای

آخرت را به شدت نکوهش می‌کند و چنین کسان را فرو رفته در گمراهی می‌داند»^۱

قرآن کریم در سخنی صریح کسانی را که وظیفه و مسئولیت سنگین هدایت خلق را رها ساخته و با دل‌باختگی در برابر متاع دنیا، توده‌های مردم را از تعالیم دین خدا محروم می‌سازند، مستحق عذاب الهی می‌داند:

کسانی که تعالیم کتاب خدا را پنهان می‌دارند، و در برابر متاع ناچیز دنیا بر سر آن معامله می‌کنند، در شکم‌های خود چیزی جز آتش نخواهند یافت، و خدا در روز بازپسین با آنان سخن نخواهد گفت و برای ایشان عذابی سخت و دردناک آماده است.^۲

یکی از مهم‌ترین مصادیق کتمان تعالیم دین خدا، امتناع از ترویج و گسترش

۱. کسانی که زندگی دنیا را بر زندگی سرای دیگر بر می‌گزینند و از راه خدا جلوگیری می‌کنند و آن را کج و نامستقیم می‌خواهند، فرو در گمراهی دور و درازند. (سوره ابراهیم، آیه ۳).

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۴.

احکام و قوانین اسلام و تلاش عملی در مسیر تحقق اصولی که به مبارزه با ظلم و ستم و مخالفت با قدرت‌های سلطه‌گری که توده‌های مردم را به استضعاف می‌کشاند، است. در میان مردم این عالمان دینی نام‌نمعه‌د هستند که آن گونه که شایسته است به دستورهای دین حق عمل نمی‌کنند و وظایف و مسئولیت‌های الهی خود را نادیده می‌گیرند و احکام و دستورالعمل‌هایی را که به طور مستقیم و آشکار ستم و جور را نفی می‌کند و جهاد و مبارزه پی‌گیر با ظالمان و مفسدان را یک وظیفه و تکلیف واجب و ثابت برای عالمان دینی می‌داند، طرد می‌کنند و در برابر نعمت‌های ناپایداری که از ظلمه به دست می‌آورند دین و آخرت خویش را تباه و نابود می‌نمایند.

در معارفی که از ائمه دین (ع) باقی مانده، اشارات و عباراتی می‌یابیم که به موضوع دنیاطلبی عالمان نام‌نمعه‌د و گمراه می‌پردازد و این خصیصه زشت را آفت بزرگ دین و عامل فساد در زمین و سرگردانی و زیان و خسران بندگان خدا معرفی می‌نمایند. از امام موسی کاظم (ع) نقل است که، خدای متعال به حضرت داوود چنین وحی کرد:

«به بندگان من بگو که میان من و خودشان عالمی را قرار ندهند که دل‌باخته و فریب خورده دنیااست، زیرا چنین عالمی آنان را از یاد من و از راه دوستی من و مناجات کردن با من دور می‌سازد. این گونه عالمان راه‌زنان بندگان من هستند.»^۱

در این روایت دل‌باختگی عالمان دین در برابر مظاهر مادی و جاذبه‌های پول و ثروت‌های نامشروع یک آفت بازدارنده محسوب می‌شود و کسانی که نمایندۀ دین خدا و مدافعان احکام و قوانین الهی و هدایت‌گر توده‌های مردم به شمار می‌روند، چنانچه اسیر این جاذبه‌های فریبنده و اغواگر شوند و بر سر سفره‌های الوان دستگاه‌های جور بنشینند و به عناد و عداوت با دین خدا بپردازند و قوانین و دستورالعمل‌های اقتصادی شریعت را

با منافع ضد انسانی و زیاده‌طلبی‌ها و افزون خواهی‌های خود در تضاد و منافات بینند. چنان که موجود بودن دین را در مقابل متاع ناچیز دنیا به خطر افکنند و از درگاه الهی طرد کنند و جایگاه والای معنوی خود را از دست بدهند و از فلاح و رستگاری دور مانند. این دل‌باختگان دنیا به طور طبیعی بازدارندگان بندگان خدا از یاد خدا و دوستی و مناجات با او هستند و اگر چه خودشان همواره ذکر بر لب و مشغول به راز و نیاز و دارای ظاهر دینی و شرعی باشند، لکن دین را از محتوا تهی می‌کنند و ذکر و یاد و دوستی با حضرت حق را به معنای واقعی کلمه واژگونه می‌سازند و از جهت و هدف اصلی خارج می‌کنند.

این عالمان ره گم کرده و گمراه ساز، راه‌زنان بندگان خدا نام گرفته‌اند. زیرا متاع معنویت، گران‌بarestین و ارزش‌مندترین متاع‌ها محسوب می‌شود و عالمان نامتعهد و فریفته دنیا که بر سر راه بندگان خدا کمین می‌کنند و این متاع گران‌قدر را از آنان می‌ربایند، راه‌زنانی هستند که با ربودن گوهر معنویت از کسانی که به دین حق امید بسته‌اند و راه رشد و رستگاری خود را در تعالیم الهی جستجو می‌نمایند، آنان را از هستی ساقط نموده و دنیا و آخرتشان را تباه می‌سازند.

حقیقتاً کجا می‌توان متاع دنیا را با متاع دین یک‌سان شمرد و چگونه می‌شود ربودن متاع‌های دنیوی را با ربودن متاع دین و معنویت برابر و یک‌گونه به شمار آورد؟! و آیا راه‌زنان و ربایندگان هر دو نوع متاع در یک جایگاه قرار دارند و خلاف و معصیت و فسادشان یکی است؟!

رسول گرامی اسلام ﷺ در نفی و نکوهش دنیاطلبی عالمان دینی که در هم، حال و زمان و مکان باید هدایت‌گران و معلمان راه روشن انبیا و ائمه اطهار (ع) باشند، چنین می‌فرماید:

«وای بر کسانی که دین را وسیله دست یافتن به دنیا قرار می‌دهند، اینان گرگانی

در لباس می‌شند، که با نرم زبانی مردم را می‌فریبند، سخنان ایشان شیرین‌تر از عسل است، و دل‌هایی چون گرگ دارند...»^۱

نکته مهمی که در این روایت مورد توجه قرار گرفته، این است که عالمان فاسد و نامتعهد، دین را برای نیل به مطامع نامشروع و حرام چونان بهترین وسیله مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند و تعالیم الهی را که محکم‌ترین دستاویز برای نیل به زندگی سالم مادی و معنوی و رستگاری در آخرت محسوب می‌شود، هم‌چون موهن‌ترین و ذلت‌آفرین و بدست‌ترین ابزار و وسایل برای جلب توجه صاحبان قدرت و مکت و نیل به مظاهر و امکانات مادی دنیا، مورد استفاده قرار می‌دهند.

اینان اگر دین را رها می‌کردند و از جامه دیانت خارج می‌شدند و به کفر می‌گراییدند، خطری برای دین نداشتند و نمی‌توانستند به نام دین بر دین و دین‌باوری یورش برده و اساس شریعت را هدم و نابود سازند. لکن درد و رنج بزرگ این است که به شدت به دین می‌گرایند تا راه نیل به مطامع پست و نامشروع دنیایی را با دستاویز قرار دادن تعالیم الهی هموار نمایند.

نکته دوم این است که عالمان فریفته دنیا و وابسته به دستگاه‌های جور به گونه‌ای سلوک می‌کنند و در میان توده‌های مردم مشی می‌نمایند که قدرت تمیز و تشخیص را از آنان سلب می‌کنند.

اینان گرگان درنده‌اند، اما میش می‌نمایند، از همین رو با زبان‌های نرم و منافقانه و سخنان شیرین و ظاهر فریبنده، آحادی از خواص و عوام مردم ملت‌ها را به اشتباه می‌اندازند و از بینش و بصیرت نسبت به ماهیت عمل‌کرده‌های شان باز می‌دارند. این جاست که این گمراهان، گمراهی می‌آفرینند و مردم ناآگاه را چشم بسته به دنبال خویش می‌کشند و هم‌چنان که خود در کام قدرت‌های سلطه‌گر فرو می‌روند و دین ستیزان

را یاری و مساعدت می‌کنند و دست‌های پلید آنان را در ارتکاب هر گونه ظلم و فساد باز و گشوده می‌دارند، مردم ناآگاه را نیز به بیراهه‌های فساد و تباهی رهنمون می‌شوند.

نکته سوم و مهم‌تر از نکات دیگر؛ درباره دنیاگرایی و مال‌اندوزی‌های نامشروع عالمان دینی در قسمت‌هایی از وصایای حضرت علی (ع) می‌یابیم که مولای متقیان خطاب به فرزند بزرگوارش، امام حسن مجتبی (ع) چنین می‌فرماید:

«پسرم، چگونه فردا در میان گروهی قرارگیری... که عالم ایشان فریبنده و ظاهرآرا باشد و هوای نفس بر او چیرگی دارد و سخت به دنیا چسبیده است و آن کس از آنان که بیشتر رو به تو می‌کند، برای غائله آفرینی در کمین تو نشسته است و پیوسته خواهد که حيله‌ای ساز کند، و در طلب دنیا سخت می‌کوشد...»^۱

روایت فوق نشان‌دهنده عالمان دنیاطلب و نامتعهدی است که قلوب جامعه‌هایی را معطوف به دنیا و هر آنچه در آن هست، می‌کنند. شاه‌راه فرعی‌ای را پایه می‌ریزند که عوام و دنباله‌روهای خویش را بدان راه هدایت می‌نمایند.

اگر چنانچه حبل‌المتین الهی نباشد و بدان چنگ نیندازیم، هر از لحظه‌ای به قعر دره‌های وحشت و خوف جهنم سرنگون می‌شویم.

در چنین شرایطی اگر یکایک‌مان زیر بیرق سرخ حسینی و نهضت عاشورا بایان قرار نگیریم و زمینه‌های نامساعد حق و باطل را برای توده‌های مردم روشن نکنیم، و عالمان دنیاگرا و حرام‌خوارانی که فقط در خنجر آماده بر ضد دین پنهان ساخته‌اند، رسوا نکنیم، به منکراتی تن داده‌ایم که هر روز در حال رشد و نمو و ایجاد راه‌های نو در جهان کنونی‌اند. اینان همواره در صدد حيله‌سازی و فساد آفرینی هستند و از این راه هم خود به اهداف پست و نازل مادی دست می‌یابند و هم سلطه‌گران و ظالمان و دین‌ستیزان را بر اریکه‌های قدرت می‌نشانند و آنان را در تداوم جور و فساد مساعدت می‌نمایند.

در این میان موقعیت پیشوایان حق و شهادت بسیار سخت و رنج‌زا و حزن‌آلود است؛ زیرا عالمان دنیا طلب، با عملکردهای ناصواب و ضد انسانی‌شان عرصه را برای مبارزه همه جانبه آنان با ستمگران تنگ می‌سازند و با مناع آفرین‌ها و ایجاد غائله‌های مکرر از طرفی قدرت‌های ظلم‌گستر و دین‌ستیز را یاری می‌سازند و انرژی و توان می‌بخشند، و از سویی دیگر جبهه حق را با فریفتن مردم و ممانعت از مساعدت و همراهی آنان با پیشوایان دین برای سرکوبی ظالمان، تضعیف می‌نمایند.

مع‌الأسف، عالمان فاسد و وابسته به دستگاه ظلمه این اوضاع ناگوار را هم برای حضرت امام حسن مجتبی (ع)، و هم برای حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به وجود آوردند و بدین ترتیب ارکان سلطه ستم‌گران بنی امیه را استحکام بخشیدند.

مسئولیت عالمان وابسته در برابر بدعت‌گزاران دین

یکی از موضوعات و فصل‌های درخشانی که در خطبه حضرت اباعبدالله الحسین (ع) درباره امر به معروف و نهی از منکر مورد توجه قرار گرفته، بدعت در تعالیم اسلام است.

امام حسین (ع) خطاب به عالمان دینی‌گريزان از مسئولیت‌های اجتماعی، آنان را به بدعت‌گزاری در دین خدا به نفع ظلمه و برای توجیه وضع موجود که به حاکمیت بنی امیه و تداوم ستم و فساد و جنایت آنان می‌انجامید، متهم می‌کند و این عمل ننگین را خیانتی آشکار به اسلام و موجب سیطره ظالمان و گسترش فساد و ناامنی در جامعه می‌داند.

این بدعت‌ها را دستگاه بنی امیه آورد و همه آنان احکام و قوانین اسلام را بنا بر مصالح و مطامع خود توجیه و تفسیر کردند و حقایق دینی را واژگونه نمودند.

نقش عالمان دینی وابسته به ظلمه این بود که در برابر تغییر و تحول در احکام

و بدعت‌گذاری در دین سکوت می‌کردند و وضع موجود را تأیید می‌نمودند و راه هر گونه شبهه و تردید نسبت به عملکرد حکام جور را بر توده‌های مردم جامعه می‌بستند؛ بنی امیه هم از این سکوت و تأیید بسیار خشنود بودند و از عالمان دینی بیش از این نمی‌طلبیدند و ضرورتی نیز نمی‌یافتند. علاوه بر آن، در هر شرایط و مناسبتی که ضرورت می‌یافت، عالمان دینی وابسته، بسیار صریح و روشن به تأیید بنی امیه می‌پرداختند و ظلم و فساد آنان را توجیه می‌نمودند و مردم را از هر گونه مخالفت و ناخوشنودی باز می‌داشتند.

امام حسین (ع) در عبارتی از خطبه امر به معروف و نهی از منکر خطاب به عالمان وابسته می‌فرماید:

«احکام الهی را به آنان واگذاشته‌اید تا هر چه مقتضای شهوت و غضبشان باشد، به کار برند.»^۱

سید الشهدا (ع) در این عبارت کوتاه با صراحت تمام به خیانت و معصیت بزرگ عالمان دین فروش اعتراض می‌کند تا بلکه به خود آیند و از خواب غفلت بیدار شوند و احکام و تعالیم دین را این‌گونه آسان به دست‌های جنایت بار بنی امیه نسپارند تا بنابر مطامع نامشروع خویش هرگونه که مایلند در آن تغییر و تحول ایجاد کنند و به نفع خود به توجیه و تفسیر بپردازند و حلال‌های خدا را حرام، و حرام‌های او را حلال گردانند، و با بدعت‌گزاری‌های خود اسلام را از محتوا و حقیقت تهی سازند.

بدعت؛ یعنی نوآوری و تازه‌گرایی و بدعت در دین؛ یعنی عقیده نو یا حکم تازه و بی سابقه و خلاف دین آوردن. به تعبیری دیگر بدعت عبارت است از ابداع احکام و تعالیم جدید در همه شئون اعتقادی، عبادی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی که مخالف با اصل و حقیقت دین باشد و فساد و انحراف ایجاد نماید.

علمای دین در هر عصری نسبت به بدعت‌ها و تفسیر و تحلیل‌های غلط و انحرافی از دین که به واژگونه ساختن تعالیم آن می‌انجامد و اهداف و آرمان‌های والای الهی را به فراموشی می‌سپرد و حقیقت وحی را از محتوا تهی می‌دارد، مسئول هستند و باید با تمام وجود در برابر هر نوع بدعت و انحراف مقاومت نمایند و به معرفی چهره واقعی دین بپردازند و آن را از پیرایه‌ها و آرایه‌ها بزدایند.

اگر علمای دین در انجام تکالیف خویش قصور ورزند و به بدعت زدایی از تعالیم الهی نپردازند، دین از محتوا و حقیقت خود منحرف می‌شود و فلسفه و اهداف تعالیم عبادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را از دست می‌دهد و مردم، دین‌دارانی می‌شوند که دین‌دار نیستند و به نام اسلام از اسلام دوری می‌جویند و به بیراهه‌های جهل و گمراهی ره می‌سپارند.

در چنین اوضاعی دین به تعطیلی و فراموشی کامل می‌گراید و در حالی که ظاهرش باقی است، باطنش از بین رفته و فقط نامی از آن بر زبان‌ها جاری می‌گردد. این موقعیت و اوضاع، کافران و ستم‌گران را بر آریکه‌های قدرت می‌نشانند و آنان به نام نمایندگان دین خدا و جانشینان رسول خدا بر جامعه اسلامی حکومت می‌رانند، چنان که بنی‌امیه چنین کردند.

بدعت در دین و خطرات مهلک ناشی از آن، از موضوعات بسیار مهمی است که در تعالیم مکتب اسلام مورد لحاظ و توجه خاص قرار گرفته و پیشوایان دین (علیهم‌السلام) درباره آن بسیار سخن گفته‌اند و فراوان هشدار داده‌اند.

در سخنان پیامبر اکرم (ص) یکی از حیاتی‌ترین وظایف و مسئولیت‌های عالمان دین در هر عصری مبارزه و مقابله صریح و قاطعانه با بدعت‌ها معرفی شده است؛ از رسول مکرم اسلام (ص) نقل شده که:

«بار حفظ این دین را در هر قرن، مردمان عادل بر دوش دارند که تأویل‌های

باطل اندیشان و تحریف‌های گزافه‌گویان و ساخته‌های نادانان را از آن دور و سایود می‌کنند، به همان گونه که کوره، پلیدی و ناخالصی آهن را از آن دور می‌نماید.^۱

تلاش‌های وقفه‌ناپذیر پیامبر اسلام (ص) فقط به تبلیغ و ترویج دین در میان مردم و ابلاغ فرمان‌های الهی به جامعه‌های انسانی منحصر نبوده است، بلکه در کنار گسترش تعالیم دینی فعالیت علمی برای حفظ حقیقت دین و زلالی تعالیم آن بسیار اهمیت دارد؛ از همین رو، علاوه بر مبارزاتی که خود در دوران حیات پاک و پربرکتش برای پاسداری و صیانت از دین و جلوگیری از خطر تحریف و بدعت می‌نمود، این مسئولیت و تکلیف را به عهده امامان معصوم (ع) و عالمان دینی وارسته و مسئول و متعهد سپرد تا در هر عصری به محافظت از تعالیم ناب و خالص اسلام بپردازند و با تحریف‌گران و بدعت‌گزاران مقابله و مبارزه کنند.

اهمیت مبارزه با تحریف و بدعت آن‌گونه اهمیت دارد و آن سان باید دقیق و ظریف تحقق پذیرد در سخن پیامبر اکرم (ص) از آن به کوره‌ای که پلیدی و ناخالصی آهن را می‌زداید، تشبیه شده است، یعنی عالمان دین باید همچون کوره‌های داغ و شعله‌ور باشند که هر ناخالصی و تحریف و باطلی که حقیقت دین را به خطر می‌افکند و سرائی جامعه‌های اسلامی انحراف ایجاد می‌نماید و دشمنان خدا را بر مقدرات مسلمانان مسلط می‌سازد، ذوب کنند و از بین ببرند و همواره اسلام را خالص و به دور از هر پیرایش و آلایش به دست نسل‌های بشر بسپارند.

در اوضاعی که بدعت‌ها چهره نمایانند و فتنه‌ها سر برآورند و موجود بودن دین و حقیقت اسلام با خطر تحریف و واژگونی مواجه شد، عالمان متعهد و درد آشنا قیام کنند و در اوج آگاهی و کمال شهامت و شجاعت در مقابل تهاجم اندیشه‌های باطل و عاری از حقیقت که راه را بر رشد و کمال و سعادت توده‌های مردم برمی‌بندند و در مقابل خورشید

تابان اسلام ابرهای تیره تشکیک و تردید به وجود می‌آورند، پایداری ورزند و تعالیم زلال دین را آشکار سازند و جلوه‌های نورانی اندیشه و تفکر دینی را در عرصه و آموزه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی و فرهنگی آیین حیات‌بخش اسلام را و در تمامی لحظات و شئون زندگی مادی و معنوی جاری گردانند.

حضرت امام جواد (ع) مسئولیت سنگین عالمان وارسته و دل‌بسته به حق و ذوب شده در اسلام را که تمام هستی خویش را در راه احیاء دین حق و مقابله با کثریها و ناراستی‌ها و تحریف و بدعت‌ها فدا می‌سازند و چون ارواح پاک و منزّه بر پیکرهای سرد دمیده می‌شوند، این‌گونه توصیف می‌نماید:

«خدای متعال در امت هر یک از پیامبران، تنی چند از عالمان بگمارد، تا گمراهان را به راه آورند، و با مردم در تحمل آزار مخالفان همراه باشند، و فریادگر الهی را پاسخ گویند، و مردمان را به خدا بخوانند... اینان با کتاب خدا مردگان را زنده می‌کنند و با روشنی خدایی، کوران را بینا می‌سازند، چه بسیار کشته‌های ابلیس که به دست ایشان زنده شدند، و چه بسیار گمراهان و سرگردانان را که ایشان هدایت کردند. آنان خون خود را برای جلوگیری از هلاکت بندگان می‌دهند...»^۱

دو مشخصه بارز عالمان متعهد

طبیعی است که درخشش عالمان دین و جایگاه بلند و مقام و منزلت والایی که اسلام برای آنان قائل شده از همین مجاهدت‌ها و فداکاری‌ها نشئت می‌یابد و اگر عالمان هم‌چون عابدان به گوشه‌ای می‌خریدند و به ذکر و مناجات اشتغال می‌ورزیدند و از مسئولیت سنگین هدایت و رنج و سختی‌های این راه پر فراز و نشیب شانه خالی می‌کردند و درباره‌ی اسارت و بردگی و درماندگی بندگان خدا بی تفاوت بودند، این‌گونه به

نیکی یاد نمی‌شدند و در درگاه الهی به تقرب و نزدیکی نمی‌رسیدند.

پیامبر گرامی اسلام (ص) بر تری و رجحان عالمان دل سوخته اسلام و مسئول و متعهد در برابر جامعه را این‌گونه می‌نمایاند:

«بر تری عالم بر عابد هفتاد درجه است و فاصله میان هر دو درجه به اندازه هفتاد سال دویدن است و این به آن سبب است که شیطان بدعت‌ها را برای مردم فراهم می‌آورد و عالم آن‌ها را می‌بیند و از آن‌ها جلوگیری می‌کند، در صورتی که عابد به عبادت خود مشغول است و متوجه بدعت‌ها نمی‌شود و آن‌ها را نمی‌شناسد.»^۱

در این روایت به دو شاخص بارز عالمان متعهد، در برابر عابدان گوشه‌گیر اشاره شده است:

الف) شاخص اول بینش و آگاهی و شناخت آنان بدعت‌ها و تحریف‌ها و خطراتی را که متوجه دین است؛

ب) شاخص دوم احساس مسئولیت الهی برای مقابله و مبارزه با دگرگونی‌هایی که از سوی بدعت‌گزاران، جامعه دینی را تهدید می‌کند و تعالیم مقدس اسلام را از حرکت آفرینی و به تحقق رساندن اهداف و آرمان‌های مورد نظر باز می‌دارد.

در مقابل، عابدان قرار دارند که به دلیل عدم برخورداری از بینش و آگاهی، از شناسایی بدعت‌ها و تحریف‌ها عاجز می‌مانند و در نتیجه قادر به جلوگیری از آن‌ها نیستند و همواره سر در گریبان خویش دارند و به خود و بیرون آوردن گلیمشان از آب می‌اندیشند، حال آن‌که عالم متعهد و مسئول به جامعه می‌اندیشد و در برابر بدعت‌های چپ و راست جاهلان و نادانان ایستاده و آماده مبارزه با تحریف‌گران و بدعت‌گذاران است.

با توجه به آفات و خطراتی که از سوی بدعت‌گذاران و تحریف‌گران موجود بودن

دین به عهده دارند، طبیعی است که قصور و تسامح و غفلت از آنان مهلک و خطرآفرین است.

عالمانی که از این رسالت و مسئولیت الهی شانه خالی می‌کنند و با مشاهده بدعت‌ها قفل خموشی بر دهان می‌زنند و به تبیین صحیح دین نمی‌پردازند و با صاحبان قدرت و عوامل آنان که به واژگونه کردن حقایق الهی و بدعت و تحریف در احکام و قانون‌های دین می‌پردازند و به مبارزه برنمی‌خیزند، مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیرند و از فلاح و رستگاری محروم می‌شوند؛ پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «چون بدعت‌ها در امت من پدید آید، بر عالم است که علم خود را آشکار کند، پس هر کس چنین نکند لعنت خدا بر او باد.»^۱

علمان دینی جامعه‌ای که حضرت امام حسین (ع) برای اصلاح آن قیام کرده بود، این‌گونه بودند. پیشوای شهادت از همین رو، آنان را مورد خطاب قرار می‌داد و به خویشان خویش و مسئولیت‌شناسی و قیام و حرکت برای مقابله با بدعت‌هایی که بنی‌امیه در دین به وجود آورده بودند و جامعه را به بی‌دینی کامل و سقوط در مهالک فسق و گناه سوق می‌دادند، فرا می‌خواند. لکن فریادهای بیداری آن پیشوای بزرگ در گوش‌های سنگینشان اثر نمی‌گذاشت و از خواب غفلت و نسیان بیدارشان نمی‌کرد، که آنان به سختی به متاع دنیا و زرق و برق سکه‌های سیم و زر و سفره‌های رنگین و نعمت‌های الوانی که در پناه ظلمه به دست می‌آوردند، وابسته بودند و خود آگاه، دین را به دنیا فروخته بودند.

خطرناکترین آفت

چهارمین قسمت از خطبه پرشور امام حسین (ع) درباره جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا و نهضت حسینی (ع) به غنودن عالمان فریفته دنیا در آغوش

ستمگران بنی امیه و پیامدهای شوم و ناگواری که از ارتباط و پیوند عالمان دین با دستگاه ظلمه، موجود بودن اسلام و جامعه اسلامی را تهدید به هدم و نابودی می‌کند، اشاره می‌نماید.

اباعبدالله (ع) خون‌های به ناحق ریخته شده و فساد و جنایتی که فضای جامعه را آلوده کرده و ظلم و ستمی را که بر همه جا دامن گسترده بود، از سوی عالمان وابسته به دربار بنی امیه که در برابر عمل کردهای خائنان و جنایت‌بار آنان، مهر سکوت بر لب زده و به توجیه وضع موجود می‌پرداختند، می‌داند و این‌گونه این فریفتگان و دین‌به دنیا فروشان را مذمت و نکوهش می‌کند:

«می‌دانید این خون‌ها را کدام دست بر خاک راه، فرو می‌ریزد؟ می‌دانید این همه حقوق را کدام پا لگد مال می‌کند؟ می‌دانید این همه فجایع و جنایت‌ها و رسوایی‌ها و مظالم از کدام کانون مایه می‌گیرد؟ از وجود شما، از دست‌های لرزان و پاهای گریزان شما. ترس شما از مرگ، حرص شما به ثروت و مکنث، شهوت شما به مشتهیات دنیا، مردم را به این روز سیاه نشانده است، دل‌بستگی شما به این زندگی چند روزه، ملت‌های ضعیف را در چنگ اقویای شرور و شهوت‌ران گرفتار ساخته است! قومی که به ناحق در تبعید به‌سر می‌برند و قومی که در محیط زندگانی خود از حقوق زندگی محرومند. این ستم‌ها از شما، از سکوت شما، از سهل‌انگاری و ضعف شما، از خودخواهی شما، از خودداری شما در امر به معروف و نهی از منکر پدید می‌آید.

مگر نمی‌بینید با مردم چه می‌کنند؟ در مال و جان و ناموس و به نام مردم چه حکم‌ها می‌رانند؟ مگر نمی‌شنوید که خطبای این قوم بر منبرها چه می‌گویند و با چه جرئت و جسارت بر ضد مبنای اسلام خطابه‌ها ایراد می‌کنند، و از آفریدگار خویش شرم ندارند!

کره زمین به رایگان در اختیارشان افتاده، و بر بندگان خدا، جابرانه حکومت

می‌کنند، چنان که گویی مردم بردگان زر خرید آنانند! نه کسی یارا دارد از حق سخن گوید، و نه دست توانایی پیشی می‌آید که از خون و ناموس خود دفاع کند. این فرومایگان همواره در میان مردم مطاع باشند، مطاعی که نه مبدأ می‌شناسد و نه به معاد ایمان دارد.

بسیار شگفت‌انگیز است، ولی مرا شگفتی نیاید؛ زیرا شرایط محیط، حکومتی کریه پدید آورده و سکوت مردم دانشمند و آگاه، فرماندگان ناسزوار را بر مستند فرماندهی نشانده است. فقط خداوند قاهر و قادر است که میان ما تواند حکومت کند و قضاوت اوست که به اختلافات پایان خواهد بخشید.^۱

در تعالیم مقدس اسلام یاری و مرافقه با ستم‌گران به شدت مورد مذمت قرار گرفته و اهل ایمان از ارتباط و مساعدت با ظلمه نهی گردیده‌اند، زیرا هر گونه مجالست و پیوند و مرافقه با ستم‌گران، به کمک و یاری رساندن آنان در مقابله و مبارزه با دیانت و تلاش، جهت از بین بردن آثار معنویت در جامعه می‌انجامد، و از سویی دیگر دست جنایت بار ظلمه را در انجام قتل و غارت و تضییع حقوق درماندگان باز و گشوده می‌گذارد.

کسانی که دست دوستی و مودت در دست‌های خون آلود ظالمان می‌نهند، در هر فساد و گناه و جنایتی که آنان مرتکب می‌شوند شریک و سهیم هستند و در بقای ظلم و تداوم عمل کردهای ظالمانه ستم‌گران و فساد گستران نقش اساسی به عهده دارند.

در این میان، ارتباط علما و شخصیت‌های دینی با ستم‌گران بسیار خطرناک‌تر است و آفات و زیان‌هایی که تولید می‌کند با آفات و خطراتی که از پیوند سایر اقشار جامعه با ظلمه به وجود می‌آید، مقایسه شدنی نیست، زیرا اینان نمایندگان دین خدا و جانشینان رسول خدا (ص) محسوب می‌شوند و وظیفه و مسئولیت اصلی آنان حفظ اصالت دین و صیانت از احکام و قوانین الهی و ارزش‌های والای بر آمده از دین است.

پناه بردن به ظلمه و زندگی با حکام ستم‌گر موقعیت دین را به خطر می‌افکند

و حقایق الهی را دچار تحریف و دگرگونی می‌کند و مسیر تعالیم اسلامی را منحرف و به بیراهه‌ها رهنمون می‌سازد. مگر نه این است که دین حیات‌بخش اسلام با ظلم و جور سر ستیز دارد و صلح و آزادی و امنیت و عدالت را با حیات ننگین و جنایت‌بار ظالمان و ستمگران قابل جمع نمی‌داند و مقابله و مبارزه و وقفه‌ناپذیر سلطه‌جویی و خیانت و جنایت حکام جور را تنها راه نجات و رهایی توده‌های مردم تلقی می‌کند؟

و مگر نه این است که ظالمان و سلطه‌گران به دلیل ماهیت ظلم ستیزی احکام و قوانین متعالی اسلام به عداوت و دشمنی با این دین پاک و رهایی بخش می‌پردازند و حیات اسلام را مساوی با هدم و نابودی منافع نامشروع و ضد انسانی خویش می‌دانند؟ بنابراین این طبیعی است که عالمان دینی وارسته، مسئول تحقق تعالیم اسلام هستند و مبارزه با ستم و مخالفت با سلطه‌گری و فسادطلبی ظالمان و ستمگران را از وظایف و تکالیف اولیه خویش می‌دانند. با این وصف عالمان دینی را چه جای یاری ظلمه و حاکمان ستمگر؟!

هر گونه پیوند و مراوده و مساعدتی که از سوی عالمان دینی با حکام جور صورت گیرد، خیانت به دین و حرکت در مسیر هدم و نابودی اساس دیانت محسوب می‌شود و طبیعی است که در طول تاریخ هیچ آفت و خطری هم‌چون غنودن عالمان فاسد در دامان ظلمه و توجیه ستم و تعدی تجاوز دستگاه‌های حکومتی ظالم، بر پیکر دین اسلام ضربه نناخته است.

تازیانه‌های ستمی که عالمان نامتعهد و وابسته به دربارهای حکام ستم‌گر بر پیکر اسلام وارد ساخته‌اند، بسیار دردناک است و با هیچ ضربت و آفت و خیانت دیگر مقایسه نمی‌شود.

اگر ستم‌گران در جامه دیانت درآمدند و به نام دین بر پیکر دین ضربه زدند و به تحریف قوانین الهی پرداختند و ماهیت احکام را دگرگون ساختند، عالمان وابسته مسبب

و عامل اصلی آن بودند، و اگر نبود خود فروشی و دین فروشی این فاسدان دنیا طلب، حاکمان جور هرگز به این سهولت نمی توانستند دین را به بازیچه بگیرند و احکام و قوانین الهی را بنابر مصالح و منافع نامشروع خویش توجیه و تفسیر کنند و بر دهان توده های مردم قفل خموشی و سکوت بزنند و جماعتی از آنان را به موافقت و اطاعت محض از خود سوق دهند و گروه های مخالف را از دم تیغ بگذرانند و هر ندای آزادی خواهی را در گلو خفه سازند.

در فرهنگ و جایگاه امر به معروف و نهی از منکر، از دیدگاه نهضت حسینی علیه السلام، چنانچه ارزش ها و مرارت های عالمان مخلص دین و ائمه اطهار علیهم السلام نادیده گرفته شود؛ آگاهانه نشستن در کنار سفره و هم نشینی با ستم گران و سلاطین جور و مساعدت و یاری رسانی به آنان است و معصیتی بزرگ خواهد بود که موجب خشم و غضب الهی معرفی شده است.

این تعابیر و یاری ظالمان دو گونه اند:

دسته و نوع اول در عبادت مختلف به نفی کلی این کمک کردن می پردازند و خطاب آن ها عموم مسلمانان است، نه قشر خاصی از افراد جامعه اسلامی؛ دسته و نوع دوم به عالمان دین اختصاص یافته و آنان را مورد خطاب قرار داده و از مجالست با سلاطین جور و کمک و مساعدت به دستگاه های حکومتی شان نهی می نماید. ابتدا برخی از دستور العمل های نوع اول را که خطاب آن ها عام و فراگیر است، مورد توجه قرار می دهیم و سپس به بررسی دستور ها و خطاب های خاص می پردازیم.

از پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل است:

«از دربارهای شاهان و سلاطین و حاشیه های آنان پرهیزید، که نزدیک ترین شما به این درها و حاشیه ها دورترین شما از خدای متعال است و هر که سلطان را بر خدای عزوجل برگزیند، خدا ورع و پرهیزکاری را از او می گیرد و او را حیران و سرگردان می سازد.»^۱

این دستور العمل، همهٔ مسلمانان را از ارتباط و یاری سلاطین و حاشبه‌ها و اطرافیان آنان نهی می‌نماید و سه اثر و زبان بزرگ بر این پیوند مترتب می‌داند:

اول این که تقرب و نزدیکی به دربار ستم‌گر و اطرافیان آنان، دوری از درگاه حضرت باری تعالی را در پی خواهد داشت و به هر میزان که بنده‌ای به ظالمان نزدیک شود و به دوستی و یاری آنان بپردازد، از موهبت و دوستی خدای متعال فاصله می‌گیرد و خشم و غضب الهی را برای آخرت خویش ذخیره می‌سازد؛

دوم این که با این پیوند و یاری نامقدس و معصیت بزرگ، خداوند ورع و پرهیزکاری را از او می‌گیرد و دلش را از لذت و انس با حق محروم می‌دارد و از مقام والا و شریف تقوا بی‌نصیب می‌سازد؛

و سومین اثر و زبانی که مسلمانان از ارتباط با سلاطین جور نصیبتان می‌شود، آنان را به تحیر و سرگردانی می‌افکند تا دنیا و آخرتش به تباهی گراید و سراسیمه به هر سو شتاب گیرد و چنان در لجن‌زارهای عفن‌گناه و ذلت و بی‌خدایی فرو رود که هیچ راه رهایی و نجاتی برایش متصور نباشد و به جهل و حرمان و اندوه، لحظات عمر را سپری سازد.

روایت دیگری نیز در نهی از مجالست با ستم‌گران، از رسول گرامی اسلام (ص) آمده است:

«چون روز قیامت فرا رسد، منادی بانگ کند: کجایند ستمگران و دستیاران ستمگران! یعنی کسی که ليقه‌ای در دوات ایشان گذاشته، یا سر کیسه‌ای را برای آنان بسته، یا یک بار برای ایشان قلم به دوات زده است، همه را با آنان محشور کنید.»^۱

لیقه در دوات گذاشتن، سرکیسه بستن، و قلم به دوات زدن که در این روایت به آن اشاره شده، هر کدام نمونه و مصداق بوده و مقصود اصلی نفی هر نوع هم‌کاری با ظلمه، چه کوچک و چه بزرگ است.

از نگاه این روایت کسانی که به طریقی با ستم‌گران پیوند دارند و در امور آنان کمک و مساعدتی روا می‌دارند، اهل معصیت و گناه به شمار می‌روند و عملشان هم‌چون عمل ظالمان و سلطه‌طلبان نوعی ستم محسوب می‌شود؛ زیرا توان و نیرو به ستم‌گر رساندن و یاری و مساعدت او برای گسترش ظلم و جور در زمین، شرکت در ستم به بندگان خدا بوده و از همین رو، هم‌نشینان و یاری رسانندگان به ستم‌گران در گناه بزرگ آنان سهیم و شریک است. علت این که در روز واپسین قیامت با آنان محشور می‌شوند و نصیب و بهره‌ای که می‌برند، عذاب رنج‌زای الهی است، عمل‌کردهای ناصواب و ضدانسانی خود آنان است.

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) در روایت سوم درباره‌ی نهی از منکر از مجالست و پیوند با سلاطین جور چنین می‌فرماید:

«هر کس که سلطانی را به چیزی خرسند کند که آن چیز مایه‌ی خشم خدای متعال است، از دین اسلام بیرون رفته است.»^۱

این روایت از دیدگاه پیامبر اکرم (ص) چنین رابطه و همکاری با ستم‌گران را نکوهش می‌نماید. آفات و خطرهای ارتباط با ظلمه و یاری رسانی به آنان آن‌چنان عظیم و مهلک است که به خروج انسان از دین اسلام می‌انجامد؛ یعنی یاور ستم‌گران نباید و نمی‌توانند دیانت را با پیوند و یاری ظالمان جمع کند و چنین بیندازد که می‌تواند از سویی سلطان ستمگری را خرسند سازد و یاری برساند و دست‌های جنایت بارش را در انجام فساد و ستم و تعدی به بی‌گناهان و مظلومان به گرمی بفشرد، و در عین حال سر به سجده بسایند و خداوند قادر متعال را به بزرگی یاد کنند و از درگاهش فلاح و رستگاری بطلبند. همکاری و مجالست با ظالمان و ستم‌گران؛ یعنی نفی تعالیم دین و نفی بندگی خدا، با این وصف چگونه می‌توان حاکمان جور را با زیر پا نهادن احکام و دستورالعمل‌های

۱. از رسول گرامی اسلام (ص) نقل است: «با فضیلت‌ترین بیروان من از میان امت کسی است که به درگاه سلاطین نزدیک نشود.» (الحیاق، ج ۲، ص ۴۲).

الهی که به شدت پیوند با ظلمه را نفی می‌کنند، اطاعت نمود و در کنار آن، اطاعت از خداوند متعال و تسلیم در برابر فرمان‌های او را مدعی گشت.

روایاتی که گذشت، و نیز روایات فراوان دیگری که در این موضوع وارد شده است، مسلمانان را به شدت از نزدیکی به دربار سلاطین جور و یاری و مساعدت آنان نهی می‌کند و این عمل را از معاصی کبیره و ردایل بزرگ و مهلک می‌دانند، و در نقطه مقابل، امتناع و خودداری از ظالمان و ستم‌گران را ارزش بزرگ اخلاقی معرفی می‌نمایند و بندگان را که در انجام این وظیفه و تکلیف الهی دقت و مراقبت روا می‌دارند، تمجید می‌کنند و برترین و با فضیلت‌ترین افراد امت می‌نامند.

خطر عالمان غیر متعهد

عالمان دینی به دلیل جایگاه و نقش خاصی که در جامعه دینی دارند، مشی و رفتارشان تأثیر گذار و تعیین کننده است و سرنوشت توده‌های مردم با نحوه عمل آنان مرتبط است، و همان‌گونه که سیره و روش نیکو و عمل‌کردهای مثبت و خدا پسندانه‌ای که از این گروه از بندگان خدا صادر می‌شود، راه گشا و سازنده و حیات آفرین است، حرکات ناصواب و مواضع نامعقول و خلاف شرع آنان زیان آور و موجب رکود دین در جامعه می‌گردد.

چنانچه اگر یکایک عالمان دهر و شهروندان جامعه‌های اسلامی بتوانند، جایگاه ارزشی امر به معروف و نهی از منکر را در وجودشان ملکه کنند، آن جهانی را مملو از عدالت می‌یابند که در هیچ لحظه و زمان و مکانی به کسی تعدی و بی حرمتی و حتی ارزش‌ها را در رفیع‌ترین دیدگاه دینی و اخلاقی پاس خواهند داشت.

از عمل‌کردهای خلاف شرع عالمان دینی نامتعهد، پیوند و ارتباط با حکام و سلاطین جور است. این حرکت ناصواب، عالمان دینی را از جایگاهی که اسلام به آن

اختصاص داده و منزلتی که برای آنان قائل شده، تنزل می‌دهد و به جرگه ستم‌گران و ظالمانی که بر سر راه دین خدا مانع ایجاد نموده و با احکام و قوانین الهی به ستیز و مبارزه می‌پردازند، وارد می‌سازد.

در تعالیم اسلام درباره نفی پیوند و یاری عالمان دینی با ستم‌گران و نهی آنان از سقوط در دامان ظلم، دستورها و خطاب‌هایی خاص وجود دارد.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«فقیهان تا زمانی که در کار دنیا وارد نشده‌اند، امانت‌دار پیامبرانند. گفتند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. در آمدن آنان به دنیا چگونه است؟ فرمود: پیروی از سلاطین است و چون چنین کردند از آنان بر دین خود بیم‌ناک باشید»^۱

از نگاه این روایت، غنودن عالمان نامتعهد در دامان ظلمه و تاسی و پیروی از آنان مصداق کامل دنیاطلبی محسوب می‌شود. زیرا ستم‌گران با بهره‌گیری از جاذبه‌های مادی که در جلوه و نمودهایی چون مقام و ریاست‌های باطل، شهرت‌طلبی، پول و ثروت‌های کلان و تجمل‌گرایی به ظهور می‌رسند، دام‌های خود را بر سر راه عالمان ضعیف النفس می‌گسترند و موجب می‌گردند که آنان دین به دنیا بفروشند و بر خرمن عبادات خویش آتش جهل بیفکنند و به خسران و زیان بزرگ، گرفتار آیند.

وقتی عالمان نامتعهد اسیر مطامع سلاطین جور شدند و به مساعدت آنان شتافتند، دین به آفت و خطر مبتلا می‌گردد. در چنین اوضاعی توده‌های مسلمان باید از آگاهی و بینش کافی بهره‌برند، تا بدین وسیله قادر به تشخیص حق از باطل و عمل کردهای صواب از ناصواب باشند و عالمان صالح را از فاسد تمیز و تفکیک دهند و به نفی و طرد کسانی بپردازند که با زمین نهادن مسئولیت بزرگ و حیاتی امر به معروف و نهی از منکر که بزرگ‌ترین بخش آن در مخالفت با ظالمان و فاسدان تجلی می‌یابد، به

ارتباط با ظلمه و توجیه ظلم و ستم آن همت می‌گمارند.

مردمی که با نگاه‌های نافذ، حرکات و سکنات عالمان دینی را زیر نظر می‌گیرند و صالح و فاسد آنان را از هم جدا می‌کنند و به حمایت عملی از عالمان وارسته و دل‌سوخته و نستوه می‌پردازند و عالمان فاسد و نامتعهد را طرد می‌کنند، به دستورالعمل‌های صریح اسلام مبنی بر دقت و مراقبت برای گزینش عالمان پاک و مسئول و تطبیق خصال و ویژگی‌های تعیین شده شرعی با حالات و عمل‌کردهای عالمان دینی، عمل می‌نمایند و تا زمانی که این مراقبت و بینش و آگاهی از سوی توده‌های مردم مسلمان رعایت شود، راه‌های تسلط عالمان نامتعهد هموار نمی‌گردد و دین از سوی این دین‌فروشان ظلم‌پذیر زیان‌مند نمی‌شود و جامعه دینی همواره از اندیشه و عمل سازنده عالمان دل‌سوز و مبارزه بهره می‌گیرد.

رسول مکرم اسلام (ص) در روایتی دیگر یاری و ارتباط عالمان دینی با حکام ستم‌گر را این‌گونه به تعریف می‌پردازند:

«هر کسی که شغل قضاوت در حکومت ظالم را پذیرا گردد، یا در این کار کمک و مساعدتی به آنان برساند، سپس فرشته مرگ بر او فرود آید، به او می‌گوید: بشارت باد بر تو به لعنت خدا و آتش دوزخ، و آن بد جای‌گاهی است.»^۱

اشاره به مسند قضاوت دستگاه‌های حکومتی ظالم، اهمیت خاص این شغل و نقش آن در تولید آفات و مفاسد برای جامعه دینی را نشان می‌دهد؛ زیرا تکیه بر این مسند با تسلط کامل بر جان و مال و ناموس و آبروی مردم همراه است و کسانی که به این مسئولیت اشتغال می‌ورزند به شکایات و اموری می‌پردازند که در صورت سیطره تمایلات نفسانی، قلم به نفع ظالم و به زیان مظلوم به چرخش و نگارش می‌اندازند و جان و مال و آبروی مردم را در معرض خطر و زیان قرار می‌دهند.

اگر عالمان فاسد و نامتعهد بر مسند قضاوت دستگاه‌های جور تکیه زنند، طبیعی است که در جهت تحقق اهداف و آمال آنان حرکت می‌کنند و بر اساس ضوابط و معیارهای قضایی ظلمه به قضاوت می‌پردازند و حقوق توده‌های مردم را به نفع ستم‌گران تضییع می‌نمایند و زمینه‌ساز فساد و قتل و غارت در جامعه می‌گردند. واکنش و عکس‌العمل طبیعی سیره و کنشهای ناصواب و ضدانسانی عالمان نامتعهد در دستگاه‌های قضایی ظلمه، عذاب رنج‌زای الهی است و از همین رو، به هنگام مرگ، فرشتگان آنان را به لعنت خدا و آتش دوزخ بشارت می‌دهند.

سه نکته درباره خطر عالمان نامتعهد

در روایات و سخنان ائمه دین (علیهم‌السلام) به برخی از علما فاسد و غلتیده در آغوش ظلمه، اشاره شده و عمل‌کرد ننگین آنان به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. حضرت امام زین العابدین (ع) به یکی از فقهای دربار بنی ایمه نامه‌ای می‌نگارد و او را نکوهش می‌کند و از قبح و خطر بزرگی که بر عمل او مترتب است، تنبه می‌دهد. این نامه با حکام ستم‌گر است و به نیکی جنبه‌های مختلف را از جایگاه امر به معروف و نهی از منکر، بهره برداری خلاف شرع ظلمه از عالمان فاسد را می‌نمایاند. لذا حضرت علی بن الحسین (ع) به محمد بن مسلم زهری چنین می‌نویسد:

«پس بنگر فردا که در پیش‌گاه خدا می‌ایستی، چگونه مردی خواهی بود... گمان مبر که خدا عذر تو را بپذیرد و از تقصیرت درگذرد، هیئات! هیئات! که چنین نخواهد بود. خداوند در قرآن از علما پیمان گرفته است که دین خدا را بر مردمان آشکار کنند و پنهان ندارند. و بدان که کوچک‌ترین چیزی که تو پنهان کرده‌ای و سبک‌ترین چیزی که آن را تحمل کرده‌ای، این است که دل نگرانی ستم‌گر را بدل به آسودگی کرده‌ای و راه گمراهی را بر او آسان ساخته‌ای، و این کار با نزدیک شدن تو به او و پذیرفتن دعوت او

صورت گرفته است. از آن می ترسم که فردای قیامت با این گناه در میان خیانت کاران جای داشته باشی، و از تو بپرسند از آنچه گرفتی و به ستم کاری ستم گران کمک کردی، و بپرسند که چرا چیزی را که حق تو نبود از کسی که به تو بخشید گرفتی، و چرا به کسی نزدیک شدی که حق هیچ کس را نمی داد، و چرا در آن هنگام که تو را به خود نزدیک کرد، از باطلی جلوگیری نکردی، و چرا با دشمن خدا دوست شدی.

آیا در آن هنگام که ستم گران تو را برای همکاری فرا خواندند، هم چون قطبی قرار ندادند که آسیاب ستمگری خویش را بر گرد آن به گردش درآورند؟ و هم چون پلی نشدی که بر تو می گذشتند و به بلاها و جنایت هایی که بر مردم روا می داشتند دست می یافتند، و هم چون نردبانی برای گمراهی های ایشان نبود.

آیا تو فریب کاری های ایشان را توجیه نکردی و گام به گام آنان نرفتی. آنان به وسیله تو علما را به شک انداختند، و دل های نادانان را به سوی خود جلب کردند.

خصوصی ترین وزیران، و نیرومندترین دست یاران ستم گران کاری را که تو برای اصلاح فساد ایشان انجام دادی و به سبب آمد و شد خاص و عام نزد ایشان شدی، برای آنان انجام ندادند.

آری، آنچه به تو بخشیدند، از آنچه از تو گرفتند بسیار کمتر بود، و آنچه برای تو آباد کردند، در برابر آنچه بر تو خراب کردند بسیار ناچیز بود.

به حال خود بنگر که هیچ کس به حال تو نخواهد نگریست، و حساب خود را هم چون حساب کسی که مورد سؤال قرار گرفته است رسیدگی کن....

بسیار از تو بیم ناکم که تو از آن کسانی باشی که خدا در کتابش در حق ایشان گفته

است:

«از پی ایشان باز ماندگانی ماندند که کتاب را به میراث بردند، متاع این دنیا را

می گیرند و می گویند که ما آمرزیده می شویم....»

تو از موقعیتی که در نزد مردم پیدا کردی و از اعتقاد آنان به تو بهره گرفتی، زیرا آنان از رأی تو پیروی می‌کردند و به فرمان تو به کار برمی‌خاستند، و اگر چیزی را حلال می‌کردی آن را حلال می‌شمردند، و اگر حرام می‌کردی حرام می‌دانستند و این برای خود تو نبود، بلکه برای رغبت مردم بود به مقام دنیایی تو، هم‌چنین رفتن علما از میان ایشان و چیره شدن جهل و نادانی بر تو و بر ایشان، ریاست دوستی و دنیاخواهی تو و ایشان... اکنون از آنچه در آنی دست بکش، تا به نیکوکارانی ملحق شوی که در جامه‌های ژنده خود به خاک سپرده شدند، در حالی که شکم‌هاشان از گرسنگی و کم‌خوراکی به پشت‌هاشان چسبیده بود، و میان آنان و خدا حجاب و پرده‌ای وجود نداشت و دنیا آنان را نمی‌فریفت و آنان فریب دنیا را نمی‌خوردند....

اگر دنیا با تو - با این پیری و سالخوردگی، و با این مقام علمی - با نزدیک بودن اجل چنین بازی کند، جوان کم‌سال و نادان و سست رأی و کم‌عقل چگونه می‌تواند خود را از آن برهاند.

«انا لله و انا الیه راجعون». به چه کسی باید پناه برد؟ و نزد چه کسی باید خشنودی خاطر جست؟ درد دل خویش، و غمی را که از تو داریم، با خدا می‌گوییم، و مصیبتی را که از تو به ما رسیده است بر خدا عرضه می‌داریم...»^۱

هم‌چنان که پیشتر اشارت رفت این نامه سرشار از نکات و درس‌های آموزنده است و در عبارات آن به زیبایی، آفات و زیان‌های پیوند و ارتباط عالمان نامتعهد با سلاطین جور نمایانده شده و شدت زشتی این عمل، به خوبی چهره نموده است.

آنچه در ذیل می‌آید، اشاره‌هایی است به این نکات عمیق و سرشار از درس و عبرت که به سه نکته از نکات مهم عبرت‌گیری در عصر مظلومیت ائمه اطهار (ع) از نقش عالمان نامتعهد و وابسته به حکام و سلاطین جور به طور خلاصه ذکر می‌شود که امامان

معصوم علیه السلام از دست، زبان و قلم‌شان چه خون دل‌هایی نصیبشان گردید:

الف) حکام جور، عالمان دینی نامتعهدی را که به دربار آنان راه یافته و سر تسلیم در برابرشان فرود آورده‌اند، همچون قطبی قرار می‌دهند که آسیاب ستم‌کاری خویش را بر گرد آن به گردش درمی‌آورند و بدین ترتیب به هر ظلم و جنایتی که بخواهند دست می‌آیند و دامنهٔ فساد و تباہ‌کاریشان را تا هر کجا که اراده کنند، می‌گسترانند و هیچ مانعی برای قتل و نهب نامتعهد در دستگاه ظلمه، حقیر و کوچک نیست، بلکه باید آن را بزرگ‌تر و خطرناک‌تر از خود ستم‌کاران و فسادگستران دانست؛ زیرا به تعبیر حضرت امام سجاد علیه السلام اینان به قطبی تبدیل می‌شوند که آسیاب ستم‌کاری بر گرد آنان به گردش درمی‌آید؛ یعنی نقش علمای فاسد در دستگاه جور؛ بنیادی و محوری است، بدان گونه که ظالمان و جنایت‌کاران هر ستم و فساد و جنایتی را به وسیلهٔ آنان انجام می‌دهند و هر مانع بازدارنده‌ای را با چهرهٔ موجهی که عالمان دینی وابسته به خود، در میان توده‌های مردم پیدا کرده‌اند، به سهولت مرتفع می‌سازند و هر فساد و قتل و ستمی را از طریق آنان موجه و روا جلوه می‌دهند.

ب) عالمان وابسته به دستگاه ظلمه، پلی مستحکم و مطمئن برای عبور آسان و بی‌خطر ستم‌گران محسوب می‌شوند. پلی که عبور از آن به دست یازی به جان و مال و ناموس و آبروی مردم بی‌گناه می‌انجامد و هر مشکل و رنجی را برای تاخت و تاز در عرصه‌های زندگی مظلومان جامعه مرتفع می‌نماید و همهٔ راه‌ها را برای استیلا بر آنان مکیدن خونشان هموار می‌سازد.

پل در جایی به کار گرفته می‌شود که بین انسان و هدف او شکاف و فاصله‌ای عمیق وجود داشته باشد، به گونه‌ای که هیچ راه عبوری متصور نباشد و هر گونه پیش‌روی خطر سقوط و نابودی به همراه آورد. در چنین اوضاع نامساعدی تنها راه نجات و وسیله پیش‌روی و تاخت و تاز، ایجاد پلی مستحکم برای عبور از مهلکه و رساندن نیرو و

تجهیزات به آن سوی مانع است. طبیعی است که این پل نقش حیاتی دارد، به گونه‌ای که بود و نبود آن با پیروزی و شکست پیوند و ارتباط می‌یابد.

در دستگاه و دربار سلاطین جور این اوضاع سخت و نفس‌گیر را عالمان ناصالح و فاسد مرتفع می‌کنند و با فکر و اندیشه و قلم و بیان خویش، پل عبور ستمگران می‌شوند و تجهیزات ظلمه را به آن سوی مانع می‌رسانند و دست‌های ناپاک آنان را برای هر قتل و غارت و جنایت و فساد باز و گشوده می‌گذارند.

ج) عالمان دینی فاسد، نردبان گمراهی‌های سلاطین جور می‌گردند و آنان را در شتاب به سوی وادی جهل و تحیر یاری می‌نمایند.

یکی از مصادیق گمراهی حکام ستمگر، محق دانستن خود در انجام قتل و جنایت و فساد است. آنان اولاً خویش را شایسته حکومت و زمام‌داری می‌دانند و تسلط بر جان و مال مردم را حق مسلم خود می‌پندارند، گفتی از ابتدا برای حکومت و پادشاهی و بزرگی فروشی به توده‌های مردم آفریده شده‌اند. ثانیاً مردم مظلوم و بی‌گناه را همواره مقصر و مستحق اختناق و سخت‌گیری و رعب و وحشت و دست‌گیری و حبس و قتل می‌دانند و هر گونه انتقاد و اعتراض و مخالفت از آنان را گناه و جرم نابخشنودی تلقی می‌نمایند.

این حالت شیطانی، نتیجه خیانت و عمل‌کردهای ضد الهی عالمان وابسته به ظلمه است. زیرا این عالمان ناشایسته و فاسد با تفسیر و تأویل‌های خود، مقام و منزلت خیالی و استحقاق حکمرانی و تسلط بر مردم و سرکوبی هر گونه ندای مخالف را به سلاطین جور انقاء می‌کنند و به آنان می‌باوراندند که بر جان و مال و ناموس مردم فرمان رانند، حق طبیعی و مسلم سلاطین و پادشاهان است و مخالفت و عناد از جانب توده‌های مردم، اخلال در نظام حکومت و بلوا و آشوب در پیکره مملکت، و شایسته سرکوب است.

بدین ترتیب عالمان فاسد برای شتاب‌گیری سلاطین جور به سوی گمراهی به نردبانی تبدیل می‌گردند که به راحتی پله‌های آن پیموده می‌شود و هدف‌های ناصواب و ضد انسانی تحقق می‌یابد.

نقش برجسته‌آمران به معروف و ناهیان از منکر

چگونه است که فرهنگی به عظمت عاشورا که در رگ و پی همه عاشقان اهل بیت ریشه دوانید و هم‌چون خونی جوشان به مصداق مؤثرترین عامل و انگیزه، وقایعی بزرگ مثل انقلاب و هشت سال دفاع مقدس را رقم زده است، فقط یک حادثه تاریخی که در برهه‌ای از زمان به وقوع پیوسته، باشد. عاشورا یک فرهنگ است که عمق تأثیر آن در ذهن و روح تا بدان میزان است که حتی یادآوری‌اش به تنهایی همواره سبب ساز جوش و خروش در بین مشتاقان آن گردیده است.

هنگامی که به عظمت عاشورا پی می‌بریم، آن‌گاه است که رسالت و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر مشخص می‌شود. در روی‌کرد به مضامینی که قرار است بازتاب فرهنگ عاشورا را در آن‌ها شاهد باشیم، نقش متولیان فرهنگ آمران به معروف و ناهیان به منکر بسیار حساس و در خور احترام و عزت و افتخار احاد ملت شریف مسلمانانست. چرا که تا باور و ایمانی قلبی برای پذیرش چنین فرهنگی نباشد، تلاش برای بازنمایی آن، تلاش عبث بوده و قطعاً نتیجه‌ای نامعقول در پی خواهد داشت.

تلفیق شدن باورها و تعهد و وظیفه‌مندی صادقانه مسئولان و آمران و ناهیان نسبت به مقوله فرهنگ عاشورا به همراه تلاش دل‌سوزانه است که می‌تواند به پیدایی فرهنگی پویا و گسترش عدل متناسب و در حد حماسه‌ای بزرگ؛ چون عاشورا و نهضت حسینی (ع) در کربلا بینجامد.

مادامی که این سه عامل: مسئولان، آمران و ناهیان در کنار هم قرار نداشته باشند،

به نتیجه‌ای رضایت بخش که در شأن مقام سردار شهیدان کربلا حضرت امام حسین (ع) و دیگر یاران حماسه سازش باشد، نخواهیم رسید و تکثیر چنین فرهنگ والایی در تار و پود جان و دل، به درستی میسور نخواهد شد.

در بازنمایی حماسه کربلا و فرهنگ عاشوراییان، هر گونه تساهل و تسامح باعث از بین رفتن حقایق و تقدس این حرکت عظیم تاریخی خواهد شد و تا هر زمان و مکانی که از عاشورا و نهضت حسینی (ع) به فراتر از یک اتفاق تاریخی و به منزله یک جریان سیال بزرگ فرهنگی نرسیم، نمی‌توانیم حق مطلب و جایگاه رفیع امر به معروف و نهی از منکر را به درستی ادا کنیم.

در اوضاع امروزه جامعه کنونی لازم است، تأثیرهای فرهنگ عاشورا را به منزله حرکتی پویا و توقف‌ناپذیر، در اعتقادات، مرام و زندگی آدمیان کشف کرد و با چنین جایگاه ارزشمندی که امران به معروف و ناهیان از منکر در دل‌ها ایجاد می‌کنند، می‌توان فرهنگ عاشورا و نهضت حسینی را فقط بازنمایی مقطعی از تاریخ دید که در روز عاشورا به شهادت اباعبدالله الحسین (ع) و یارانش می‌انجامد. چرا که شهادت سیدالشهدا (ع) که از پس اعتقادات و باورهای سترگ و الهی در روز عاشورا به وقوع می‌پیوندد، در واقع آغاز حرکت کاروان عاشوراییان برای نشر و گسترش فرهنگ شهادت و ایثار است.

در کجای جهان می‌توان به فرهنگی این چنین برخورد کرد که فلسفه‌اش نه بر پایه حرف و کلام که توانان با حرکت و جوشش باشد؟ حرکتی که پس از سالیان سال، هنوز هم ادامه دارد و تا قرن‌ها، پویاترین حرکت در جان‌های عاشق ادامه خواهد یافت.

اگر باور کنیم که عاشورا چیزی به جز یاد و خاطره‌ای از شهادت امام حسین (ع) - که می‌بایست هر ساله در رثایش گریست - نیست، باید اذعان کنیم که در دریافت و فهم عمیق و کنه کردار و عمل عاشوراییان در مانده‌ایم و هیچ‌گاه نخواهیم توانست از این جنبش به فرایافتی حقیقی از علت وجودیش دست یابیم. از خاطرها دور نسازیم که

مصدق کامل عنصر امر به معروف و نهی از منکر جزئی از پایه و بنیاد و اساس سازماندهی واقعۀ بلند عاشورا و ماندنی‌ترین سرفصل دین مبین اسلام عزیز بوده و خواهد بود و اگر عاشورا نبود نه آمرانی یا به عرصه وجود می‌گذاشتند و نه ناهیانی که هر لحظه مفسدان و ستم‌گران را تا حد شهادت از جور و ظلم نهی کنند، و چنانچه اگر سند کلام گهربار ابا عبدالله (ع) در مورد نهی از منکر نبود که برای اصلاح دین جدش بپا خواسته، نه از عاشورا نامی می‌ماند و نه از کربلا و نه از حسین (ع) و نه از اسیری اهل بیت (ع)، تا تاریخ اسلام، هم‌چون درّی بدرخشد.

عزت ما در گرو نهضت حسینی (ع)

همه دینی از عاشورا و نهضت حسینی (ع) دارند که به مثابه توان و تلاش خود موظفند که این دین را ادا کنند.

تا باور و ایمان قلبی برای آمران و ناهیان حاصل نشود و تلفیق درستی از باور و شناخت دینی با تخصص صورت نگیرد، چیزی که به دست می‌آید به جز شمایی ناقص و الکن از این عظمت فرهنگی نخواهد بود و به اهداف مورد نظر نخواهیم رسید، و به جز تخدیر ذهن و روح مردم هدفی را دنبال نکرده‌ایم.

اما اکنون که نزدیک به سه دهه از انقلاب شکوهمند مردم ایران اسلامی می‌گذرد، هشت سال خون دل خوردن در دفاع مقدس و پیروزی اسلام عزیز را ملت شریف به رهبری پیامبر گونه خمینی عزیز (ع) و سپس فرزند خلف و بزرگوارش حضرت امام سید علی خامنه‌ای (حفظه‌الله) تجربه کرده‌اند، می‌بایست که در برنامه سازی بر اساس عاشورا تجدید نظر و بازنگری کرد.

این که در طی ده محرم و روزهای تاسوعا و عاشورا بخواهیم به احیای این فرهنگ بپردازیم، مسلماً به نتیجه‌ای در خور نخواهیم رسید. فلسفۀ وجودی عاشورا بسیار

عظیم‌تر از این است که با چنین روش‌هایی بخواهیم، آن را به مثابه یک حرکت کاملاً انقلابی و مذهبی به مردم بشناسانیم. فلسفه عاشورا از نقطه‌ای در تاریخ آغاز می‌شود و هم‌چنان ادامه می‌یابد. به صرف این که به ظاهر تاریخی آن بپردازیم، کمکی به پیش‌آگاهی‌های مخاطب نخواهیم کرد. می‌بایست تأثیرات این حرکت را در دل و جان مردم جستجو کرد و هم چون خصوصیتی که به گونه‌ای هم‌زاد مردم شده، از آن یاد کرد؛ چرا که نه تنها عصر کنونی بلکه تمامی اعصار و زمان‌ها و مکان‌ها همه وام‌دار عاشورا و نهضت حسینی (ع) در کربلا می‌باشیم.

امام حسین (ع) مدافع بزرگ امر به معروف و نهی از منکر

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا و نهضت حسینی (ع) یکی از محوری‌ترین تعالیم پیشوای بزرگ شهیدان، در از خودگذشتگی و ایثار تمام هستی به خالقش در فلسفه شهادت و آن هم در احیای سنت جدش و در بطن اسلام عزیز است و تشیع بر حول این محور اساسی با ظلمه و حکام جور برخورد نمود و در این مبارزه قوام گرفت. این جایگاه رفیع بهترین محمل برای استمرار آیین وحی و تجلی بخشیدن به میراث الهی رسول گرامی اسلام (ص) در گذرگاه تاریخ انسان‌ها است.

امر به معروف و نهی از منکر در وجود امامت و ولایت از آن جهت، بهترین و مناسب‌ترین محل استمرار آیین محمدی (ص) است که خداوند خط صعود را به آسمان‌ها و ملکوت اعلیٰ برای مسلمانان تعیین و معرفی و ترسیم نموده است و رسول اکرم (ص) در واپسین سال حیات خویش به هنگامی که از حجة‌الوداع باز می‌گشت، به دستور خداوند بزرگ، پیروی از امامت و ولایت را بهترین راه استمرار آیین سعادت‌بخش امر به معروف خویش اعلام کرد و بعد از خویش به جانشینانش که از آل الله و همان ائمه اطهار (ع) بوده‌اند، سفارش نمود که هرگز لحظه‌ای از ترویج معروف‌ها و جلوگیری از

منکرها چشم بر ندارند، حتی اگر به شهادت که فوز عظیم یک انسان زمینی است، منجر شود.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر از نعمات بزرگ حضرت احدیت به مسلمانان، با خاتم پیامبران رسول مکرم اسلام (ص) استمرار یافت و تمامی امامان (ع) یکی پس از دیگری برای امر به معروف و نهی از منکر از سوی خدا منصوب و در خط رسالت قیام کردند و همگی تا یازدهمین امام (ع) یکی پس از دیگری جام شهادت را از دست پست‌ترین مروجان منکرات در طول عمر شریفشان نوشیدند.

پس از آن که امامت و ولایت از جایگاه رفیع‌ترین معروف‌ها در مقابل پست‌ترین منکرها ایستادگی نمود و بستر راستین حرکت و بالندگی اسلام تعیین شد و وظیفه هدایت جامعه اسلامی به امامان منصوب از سوی خدا سپرده شد، هر یک از امامان خاندان عصمت و طهارت در زمان خویش تلاش کردند، حافظ جایگاه بلند امر به معروف و نهی از منکر باشند و برای نگهبانی از خط امامت و ولایت و انجام دادن تکلیفی که خداوند در هدایت و نگهبانی از دین بر عهده آنان نهاده بود، اقدام کنند.

از نظر ائمه بزرگوار دین ارزش نهادن به معروف‌ها، سنگ زیر بنای اسلام و از ارکان محوری دین خدا، امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌های بشری است و اهمیت آن به حدی است که همه شئون دیگر دین نیز از آن متأثرند. از نظر معصومان بسیاری از تعالیم و احکام عبادات در پرتو امر به معروف و نهی از منکر به همراه ولایت و امامت مفهوم و ارزش می‌یابند و حیات دینی مسلمانان با محور بودن صحیح این اصل تجلی پیدا می‌کند، و اگر رفتار دینی مسلمانان، پیرامون این محور نباشد، حیات و رفتار دینی در مفهوم واقعی خویش متجلی نمی‌شود و ارزش مورد نظر خداوند را به دست نمی‌آورد.

اهمیت بنیادین آمران به معروف و ناهیان از منکر، در تحقق شئون همه جانبه

اسلام سبب شد که ائمه بزرگوار دین بر استمرار خط معروف‌ها بکوشند و با تعرض به آن در هر اوضاعی مقابله کنند.

پس از رسول خدا ﷺ سراسر تاریخ صدر اسلام عرصه مقابله امامان با تعرضاتی است که به ساحت معروف‌ها شده است و هر یک از امامان بزرگوار شیعه به اقتضای اوضاعی که بر روزگارشان حاکم بود، در تعرض به ساحت معروف‌ها ایستادند، تا از شریعت محمدی ﷺ پاسداری کنند.

دوره حاکمیت معاویه و پسرش یزید، از جهت تعرض به بزرگ‌ترین معروف‌ها، از فاجعه‌آمیزترین دوره‌های اسلام است. در این جاست که این دوره سخت و جان‌فرسا دوره شکستن حریم اهل بیت عصمت و طهارت و هولناک‌ترین منکر در جامعه تحت سلطه امویان بود. آنان همه امکانات تبلیغی و فرهنگی خویش را در جهت تعرض به ساحت اهل بیت به کار گرفتند. نتیجه شیوع این منکر فاجعه‌آمیز این شد که سرانجام در عاشورای ۶۱ هجری اهل بیت عصمت و طهارت با فجیع‌ترین وضع قتل عام شدند و جامعه آن روز، حساسیت جالب توجهی به هنگام وقوع این حادثه نشان نداد و آل الله که از مقدس‌ترین و پاک‌ترین ناموس خلقت بودند به شهادت رسیدند و یا به اسارت گرفته شدند.

بی توجهی به حقوق اهل بیت ﷺ و هتک حرمت خاندان عصمت و طهارت، در اوج قدرت معاویه و فرزندش یزید به بدترین شکل رخ نمود و منکر عظیمی شد که سیمای جامعه آن روزگار را سیاه و غم‌آلود کرد.

به هر تقدیر، در دوره امامت سیدالشهدا ﷺ جامعه سیاسی و طبقه حاکم و هواداران و پیروان آنان سبب عظیم‌ترین منکر تاریخ اسلام بودند و جفا به اهل بیت را به اوج رساندند.

اباعبدالله الحسین ﷺ به منظور پالایش جامعه اسلامی از این منکر عظیم،

شجاعانه به پا خاست و برای تغییر اوضاع و تطهیر جامعه و دین از لوث منکرات، خون خود و جمعی از بهترین اهل بیت و یارانش را در این راه نثار کرد و امروز بر یکایک ما مسلمانانست که از ارزش‌های معروف که میراث ائمه اطهار علیهم‌السلام بر جان و دل ما به یادگار مانده است، محافظت و پاسداری کنیم و در مقابل منکرات و ترویج کنندگان ایستادگی و از بدن‌های متعهد خود، همچون کیسه‌های شن سدی عظیم در برابر مهاجمان داخلی و خارجی بنا کنیم و به همراه یوسف زهرا (س) کفن بر تن و نیام حیدر کرار بر کف و با استعانت از کلام خدا قرآن عظیم الشان قائماً و دائماً در انتظار فرج ظهورش به درگاه خالق یگانه دعا بریم و هر دم ندبه کنیم و بخواهیم: ای قادر متعال! تو را به آبروی زهرای مرضیه (س) و تو را به عزت و افتخار پیشوای شهیدان کربلا علیهم‌السلام و تو را به چگر پاره پاره امام حسن مجتبی علیه‌السلام و به قد خمیده زینب کبرا علیه‌السلام و به دست‌های مطهر و از بدن جدای عمویش باب الحوائج ابوالفضل العباس علیه‌السلام فرج ظهور مولا یمان و سرور و سالارمان را هر چه سریع‌تر نزدیک بفرما تا انتقام خون‌های پاک عزیزان کربلا و ائمه اطهار علیهم‌السلام را حتی از نواده‌های ناپاک امروزیشان که جهان معاصر را به خاک و خون کشیاده‌اند، بگیریم و ان شاء الله در کنار آن یار سفرکرده، جام طهور شهادت را بنوشیم و در شمیم عطرآگین رضوان خلد برین الهی، هم‌چون پرنده‌ای به پرواز درآییم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْآدْبَارَ﴾^۱

نتیجه‌گیری

همان‌طور که در فصل‌های مختلف مقاله بارها به جایگاه رفیع امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا پرداخته شد. و امروز همه ما مسلمانان جهان و به خصوص شیعیان واقفیم که در نهضت حسینی پشتوانه مستحکم جایگاه بلند امر به معروف و نهی از منکر بوده و خواهد ماند.

۱. سوره انفال، آیه ۱۵.

همین عنصر عظیم حمایت از آمران و ناهیان، پیشوای شهیدان حسین بن علی (ع) برای به کرسی نشاندن نام عزیز امر به معروف و نهی از منکر بود؛ تا جایی که از خون خویش و بهترین یاران و فرزندان گذشت.

اگر حسین بن علی (ع) انجام هر عمل و وظایف و تکالیف دینی را پیاده کردن امر به معروف و نهی از منکر در آن جوامع می‌داند، این است که، همین امر به معروف‌ها و نهی از منکرهای دینی بود که منجر به حادثه مظلومانه عاشورا و سپس به شهادت امام حسین (ع) و یارانش در یک نیمه روز رخ نمود و سپس به ظاهر غروب نمود، اما غروبی که صدها و هزاران میلیون خورشید تابنده عاشورایی دیگر را به منصه ظهور رساند تا هر نهضت و انقلابی با همین عنصر امر به معروف و نهی از منکر نضج گیرد و فیروزی آن را حتمی سازد.

حسین بن علی (ع) آن چنان عزت و افتخاری در کربلا به نمایش گذاشت که در اولین قدم با بدعت‌ها و مشخصه‌های بارز علمای نامتعهد و زدودن آفات خطرناک ارتباط با حکام جور و سلاطین نه تنها هشدار داده بود بلکه با ۷۲ تن از یاران وفادارش در کربلا جنگید و واقعه زیبای عاشورا را مجسم تمام ادیان الهی ساخت.

حسین بن علی (ع) در خطبه پیرشور خود در کتاب تاریخ عاشورا و در صفحات ۶۲، ۶۱، ۶۰-۵۹ از عالمان نامتعهد و وابسته به دستگاه‌های جور و از ارتباط با آنان انتقاد کرد و به نصایح پرداخت و حتی این گونه عالمان توجیه‌گر ستمگران را پله‌های مستحکم و قابل اطمینان و بی‌خطر ستم‌گران می‌نامد و به جهان اسلام هشدار بلندی با ندای رسایش داد که از نقش این گونه علما در طول حیات عبرت بگیرید تا به دامان ستم جباران و حکام جور و سلاطین وارد نشوید.

ابا عبدالله الحسین (ع) با علمای دستگاه‌های ستم از جایگاه رفیع امر به معروف‌ها و نهی از منکرها با ادله و بینه سخن گفت و تصاویر روشن آمران به معروف و ناهیان از

منکر را چنان نشان داد که امروز در جای جای کشورهای مسلمان و متعهدهی چون ایران اسلامی نشان تابناکی از عزّت و افتخار قیام عاشورا و نهضت حسینی (ع) مواج است. و ما نه تنها ایرانیان مسلمان بلکه جهان مسلمان، در این قرن وامدار عاشورا و عزت و افتخار نهضت حسین (ع) هستیم.

پیشوای بزرگ شهیدان (ع) از حماسه عاشورا و نهضت حسینی (ع) از جایگاه بلند امر به معروف و نهی از منکر، روضه و رضوان‌هایی از ارزش‌ها را بر روی بشر گشود و سرداران بزرگی چون عباس بن علی (ع) در آن عظمتی جاودانه یافتند. عاشورا و نهضت حسینی در صحرای تف دانشگاهی شد که بعد از هزار و اندی سال با همت بزرگ‌مردی از سلاله رسول خدا (ص) ملت بزرگ ایران را در نهضت بی‌نظیر بر کفر و شرک و استکبار جهانی پیروز کرد و صدها هزار جوان پرشور را راهی جبهه‌های نور، شرف معرفت و کمال کرد تا یک شبه ره هزار ساله حسین (ع) و یاران باوفایش را ببیند و امروز تعمیق معرفت و شناخت نسبت به عاشورا و الگوهای بزرگ آن، نیاز حیاتی ملتی است که مصمم شده مردانه در کربلای زمان با حضوری بی‌وقفه ادامه دهنده راه و مرام حسین (ع) که خود بزرگ‌ترین مدافع جایگاه امر به معروف و نهی از منکر است، باشند.

پیروزی مردان خدا از همان زمان که سر بر آستان تعبد الهی از جمله به جایگاه رفیع و ارزشمند امر به معروف و نهی از منکر می‌سایند، آغاز می‌شود، کسب رضای الهی اولین و آخرین ظاهر و باطن فتح الفتوح است، و امروز هم در قرن ۲۰۰۲ در اوج شکوفایی تکنولوژی برای مردان خدا چیزی مهم‌تر از تحصیل رضایت خداوند عالم وجود ندارد، و بالاترین روش برای قرب خدا ارزش نهادن به جایگاه رفیع امر به معروف و نهی از منکر است.

و آمران معروف‌ها در عمق تاریخ، جاودانه می‌مانند، همان‌گونه که ناهیان از منکر بیرق سرخ حسینی (ع) را بر دوش نهادند و سر تسلیم از خدای مهربان بر نتافتند. و همه

آمران به معروف و ناهیان از منکر در همه دوران‌ها همواره پیروزند تا سجده خضوع در مقابل فرمان‌های پروردگار خویش را نشکنند و دل به غیر جانان نسپارند.

سیدالشهدا (ع) در قسمتی از وصیت‌نامه خویش به صراحت می‌نویسد:

«و اسیر بسیره جدی و ابی‌علی بن ابی‌طالب؛ می‌خواهم با عمل به سیره و روش

جدّم و پدرم علی بن ابی‌طالب (ع) به اصلاح امت پردازم.»

از این قسمت وصیت‌نامه حضرت (ع) که پس از اشاره به انگیزه امر به معروف و

نهی از منکر مطرح می‌شود، درمی‌یابیم که در حقیقت، از نتایج عملی امر به معروف و نهی از منکر که بزرگ‌ترین جلوه آن مبارزه مسلحانه با یزید و ساقط کردن دستگاه حکومتی او بوده، به دست گرفتن قدرت و تشکیل حکومت اسلامی و امامت و خلافت بر اساس سیره و روش پیامبر (ص) است.

پیشوای شهیدان عاشورا (ع) هم‌چنان که اسلام ناب محمدی (ص) را در برابر

اسلام بنی‌امیه مطرح می‌کند، رهبری و خلافت خود را نیز بر اساس سیره و روش جدّ و پدرش در برابر رهبری یزید مطرح می‌نماید و بدین وسیله تنها راه نجات جامعه خفته و منحرف و منحط آن روز را احیای اسلام ناب و رهبری الهی آن می‌داند.

راه حسین (ع)، نه یک حرکت مقطعی و یک تاکتیک موقت، که یک اصل ثابت و

الگوی تمام و کامل برای همه اعصار و زمان‌ها است، چرا که همواره در طول تاریخ، اسلام ناب محمدی (ص) در معرض تهاجم و تعرض است.

یکی از روش‌ها و ابزارهای بسیار مؤثر و کارآمد برای مقابله با آیین حیات‌بخش،

ساختن و پروراندن و گستردن اسلام منطبق با مطامع و سیاست‌های قدرت‌های ضد اسلام است. در عصر ما تقابل اسلام ناب محمدی (ص) با اسلام آمریکایی، دنباله همان راهی است که در دوران زندگی و مبارزه‌های حضرت اباعبدالله (ع) به‌ظهور رسید. اگرچه اوضاع دوران ما و میزان بیداری و آگاهی و رشد دینی مسلمانان این عصر با عصر

سیدالشهدا (ع) مقایسه شدنی نیست، لکن تردیدی نیست که نشر و تبلیغ اسلام آمریکایی که چهره نو اسلام بنی‌امیه است، هم‌چنان با قدرت و توان در جهان اسلام تداوم می‌یابد و همه انرژی و امکانات دنیای استکبار برای مقابله با اسلام ناب محمدی (ص) که حضرت امام خمینی (ره) پرچمدار بزرگ آن بود، بسیج شده است.

طبیعی است که امروزه راه سیدالشهدا (ع) در مقابله با اسلام آمریکایی خلاصه می‌گردد و پیروان راستین امام حسین (ع) کسانی هستند که با بینش و آگاهی کامل و احساس مسئولیت شدید، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی (ص) و رهبری صحیح و منطبق با سیره و روش پیامبر و ائمه (ع) می‌پردازند و بر آن اصرار می‌ورزند. ولکن همه معتقدیم که سوختن تنها راه علاج برکندن هجمه‌های استکباری نیست؛ چاره‌ای باید اندیشید. باید برای رهایی نسل جوان از این فتنه‌ها و شبهات، راهی یافت.

راه علاج در این است که اگر همه دل‌های سوخته، با امر به معروف و نهی از منکر به هم پیوندند، هیچ نیرنگی کارساز نیست، و یاد سیدالشهدا (ع) هم، همه نسل‌ها را از گناه می‌رهانند. و این رهایی در یک ظرف محدود، خلاصه نمی‌شود، و در هر زمانی حسین (ع) مشکل‌گشاست.

پس بیاییم ما هم از مکتب حسین (ع) الهام بگیریم. هم خود را بیمه کنیم و هم نسل امروز و فردا را از خطرهای مصون بداریم.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در قیام عاشورا

مریم منافی

حرف اول

«ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعداً عليه حقاً في التوراة و الانجيل و القرآن و من اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم».

«التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنين»^۱.

«خدا، جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده. آنها در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشته شوند. این وعده قطعی است بر خدا و عهدیست که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا با وفاتر به عهد، کیست؟ ای اهل ایمان شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و پیروزی بزرگی است. (بدانید که) از گناه پشیمانان، خدا پرستان، حمد و شکر نعمت گزاران، روزه داران، نماز با خضوع گزاران، امر به معروف و نهی از منکر کنندگان و نگهبانان حدود الهی و مؤمنان را (ای رسول ما، به هر ثواب و سعادت) بشارت ده».

۱. سورة توبه، آیه ۱۱۱ و ۱۱۲.

مقدمه

بحث ما دربارهٔ «عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت حسینی» است. اولاً بحث دربارهٔ این است که آیا این عنصر در نهضت حسینی دخالت داشته است یا نه و به عبارت دیگر آیا یکی از چیزهایی که امام حسین (ع) را وادار به حرکت و نهضت کرده، امر به معروف بود یا نه؟ ثانیاً درجهٔ دخالت این عنصر در این نهضت چه اندازه است؟

در نهضت حسینی عوامل متعددی دخالت داشته و همین امر سبب شده است که این حادثه با این که از نظر تاریخی و وقایع سطحی، طول و تفصیل زیادی ندارد، از نظر تفسیری و از نظر پی بردن به ماهیت این واقعهٔ بزرگ تاریخی، بسیار پیچیده باشد. ما در این حادثه به مسائل زیادی برمی‌خوریم. در یک جا سخن از بیعت خواستن از امام حسین و امتناع امام از بیعت کردن است، در جای دیگر دعوت مردم کوفه از امام و پذیرفتن امام است.

در جای دیگر امام به طور کلی بدون توجه به مسئله بیعت خواستن و امتناع از بیعت و بدون اینکه اساساً توجهی به این مسئله بکند که مردم کوفه او را دعوت کرده‌اند یا نه، از اوضاع زمان و وضع حکومت وقت انتقاد می‌کند شیوع فساد را متذکر می‌شود. تغییر ماهیت اسلام را یادآوری می‌کند، حلال شدن حرام‌ها و حرام شدن حلال‌ها را بیان می‌نماید و آن وقت می‌فرماید: «وظیفهٔ یک مرد مسلمان این است که در مقابل چنین حوادثی ساکت نباشد». در این موضع می‌بینیم امام نه سخن از بیعت می‌آورد و نه سخن از دعوت.

حقیقت مطلب این است که همهٔ این عوامل موثر و دخیل بوده است، یعنی همهٔ این عوامل وجود داشته و امام در مقابل همهٔ این عوامل عکس العمل نشان داده است. پاره‌ای از عکس العمل‌های امام براساس امتناع از بیعت، پاره‌ای از تصمیمات امام بر اساس دعوت مردم کوفه و پاره‌ای بر اساس مبارزه با منکرات و فسادهایی است که آن

زمان به هر حال وجود داشته است. همه این عناصر در حادثه کربلا - که مجموعه‌ای است از عکس العمل‌ها و تصمیماتی که از طرف امام حسین علیه السلام اتخاذ شده - دخالت داشته است.

ارزش عامل امر به معروف و نهی از منکر

باید دید که در میان این عوامل سه گانه (یعنی دعوت مردم کوفه، تقاضای بیعت و امر به معروف و نهی از منکر)، ارزش کدام یک بیشتر از دیگری است. البته ارزش این سه عامل در یک درجه نیست. هر عاملی یک درجه معینی از ارزش را داراست و به این نهضت به همان درجه ارزش می‌دهد. ولی بیشتر از هر چیز عامل امر به معروف و نهی از منکر به چشم می‌آید؛ چون امام حسین علیه السلام از روز اولی که از مدینه حرکت کردند با شعار امر به معروف و نهی از منکر بود. از این نظر، مسئله این نبود که چون از من بیعت می‌خواهند و من نمی‌پذیرم قیام می‌کنم، بلکه این بود که اگر بیعت هم نخواهند من به حکم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باید قیام کنم. نیز مسئله این نبود که چون مردم کوفه از من دعوت کرده‌اند قیام می‌کنم، بلکه مسئله این بود که دنیای اسلام را، منکرات فرا گرفته است. من به حکم وظیفه دینی، به حکم مسئولیت شرعی و الهی خود قیام می‌کنم.

امام حسین علیه السلام روزی که از مدینه حرکت کردند در وصیت نامه‌ای که به برادرش محمد بن حنفیه می‌نویسد، می‌گوید: «انی ثم اخرج اشرأ و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیرة جدی و ابی» مردم دنیا بدانند که من یک آدم جاه طلب، مقام طلب، اخلاص طلب، مفسد و ظالم نیستم، من چنین هدف‌هایی ندارم. قیام من قیام اصلاح طلبی است. قیام و خروج کردم برای این که می‌خواهم امت جد خودم را اصلاح کنم. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر بکنم.

در نامه به محمد حنفیه، نه نامی از بیعت خواستن است و نه نامی از دعوت مردم کوفه و اصلاً مسأله مردم کوفه مطرح نبوده است.

بلکه اباعبدالله (ع) صریحاً به این عامل امر به معروف و نهی از منکر استناد می‌کند. مکرر از هدف خود، امر به معروف و نهی از منکر سخن می‌گوید، بدون اینکه اسمی از بیعت و دعوت مردم کوفه ببرد. این عامل ارزش بسیار بسیار بیشتری نسبت به دو عامل دیگر به نهضت حسینی می‌دهد. به موجب همین عامل است که این نهضت شایستگی پیدا کرده است که برای همیشه زنده بماند، برای همیشه یادآوری شود و آموزنده باشد. البته همه این عوامل آموزنده هستند ولی این عامل آموزندگی بیشتری دارد؛ زیرا نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت.

امام حسین (ع) با توجه به عامل امر به معروف و نهی از منکر، یک مرد معترض و منتقد است، مردی است انقلابی و قیام کننده و یک مرد مثبت است. دیگر، انگیزه دیگری لازم نیست، همه جا را فساد گرفته، حلال خدا، حرام و حرام خدا، حلال شده است. بیت المال مسلمین در اختیار افراد ناشایسته قرار گرفته و در غیر راه رضای خدا مصرف می‌شود. پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: هر کس چنین اوضاع و احوالی را ببیند، «فلم یغیر علیه بفعل و لا قول»^۱ و در صدد دگرگونی آن نباشد و در مقام اعتراض برنیاید، «کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»^۲ شایسته است (ثابت است در قانون الهی) که خدا چنین کسی را به آنجا ببرد که ظالمان، جابران، ستمکاران و تغییر دهندگان دین خدا می‌روند و سرنوشت مشترک با آنها دارند. امام حسین (ع) به گفته جدش استناد می‌کند که در چنین شرایطی کسی که می‌داند و می‌فهمد و اعتراض نمی‌کند، با جامعه گنهکار خود سرنوشت مشترک دارد؛ پس قیام می‌کند.

۱. مقتل الحسین، ص ۱۵۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

تمسک امام حسین (ع) به اصل امر به معروف و نهی از منکر

حسین بن علی (ع) به اصل امر به معروف و نهی از منکر تمسک کردند و اثبات نمودند که من به این دلیل قیام کردم تا امر به معروف و نهی از منکر را زنده کنم. او در زمان معاویه علائم و قرائنی نشان می‌داد که معلوم بود خودش را برای قیام آماده می‌کند. صحابه پیغمبر را در منی جمع کرد و برای آنها صحبت نمود. آنها را روشن کرد، حقایق را به آنها گفت و مفاسد اوضاع را برایشان نمایاند. فرمود: شما هستید که چنین وظیفه‌ای دارید.

حسین (ع) در اواخر عمر معاویه نامه‌ای به او می‌نویسد و او را زیر رگبار ملامت خود قرار می‌دهد و از آن جمله می‌گوید: «معاویه بن ابی سفیان! به خدا قسم، من از اینکه الآن با تو نبرد نمی‌کنم، می‌ترسم در بارگاه الهی مقصر باشم».

می‌خواهد بگوید خیال نکن حسین امروز ساکت است، در صدد قیام نیست، من به دنبال یک فرصت مناسب هستم تا قیام من مؤثر باشد و مرا در راه آن هدفی که برای رسیدن به آن کوشش می‌کنم یک قدم جلو ببرد. اباعبدالله در بین راه و در مواقع متعدد به این اصل تمسک می‌کند و اسمی از اصل دعوت و بیعت نمی‌برد.

عجیب این است که در بین راه هرچه قضایای وحشتناکتر و خبرهای مایوس کننده‌تر از کوفه می‌رسد، خطبه‌ای که حسین می‌خواند از خطبه قبلی داغتر است. بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم می‌فرمایند:

«الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً! آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود؟ آیا نمی‌بینید قوانین الهی پایمال می‌شود؟ آیا نمی‌بینید این همه مفاسد پیدا شده و احدی نهی نمی‌کند و احدی هم باز نمی‌گردد؟ در چنین شرایطی یک نفر مؤمن باید از جان خود بگذرد و لقاء پروردگار را در

نظر بگیرد» در چنین شرایطی باید از جان گذشت، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، اینقدر ارزش دارد.

در یکی از خطابه‌های بین راه (بعد از تشریح اوضاع) می‌فرمایند: «انی لا اری الموت الا سعادة ولا الحیوة مع الظالمین الا برماً»^۱.

اینها الناس! در چنین شرایطی، در چنین اوضاع و احوالی، من مردن را جز سعادت نمی‌بینم. من مردن را شهادت در راه حق می‌بینم. یعنی اگر کسی در راه امر به معروف و نهی از منکر کشته شود، شهید شده است. من زندگی کردن با ستمگران را مایهٔ ملامت می‌بینم. روح من روحی نیست که با ستمگر سازش کند.

از همه بالاتر صریح تر آن وقتی است که دیگر اوضاع صد در صد مایوس‌کننده است، آن وقتی است که به مرز عراق وارد شده و با لشکر حر بن یزید ریاحی مواجه شده است. هزار نفر مأمورند که او را تحت الحفظ به کوفه ببرند، در اینجا حسین بن علی (ع) خطابهٔ معروفی را که مورخین معروفی امثال طبری نقل کرده‌اند، ایراد و در آن به سخن پیامبر تمسک می‌کند؛ یعنی به اصل امر به معروف و نهی از منکر تمسک می‌نماید:

«ایها الناس: من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناکثاً لعهد الله، مستأثراً لفیء الله، متعدیاً لحدود الله فلم یغیر علیه بقول ولا بفعل کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله. الا وان هؤلاء القوم قد احلوا حرام الله و حرما حلاله و استأثروا فیء الله»^۲.

یک صغرا و کبری کامل می‌چیند. طبق قانون معروف، اول یک کبرای کلی را ذکر می‌کند: ایها الناس! پیغمبر فرمود: هرگاه کسی حکومت ظالم و جائری را ببیند که قانون خدا را عوض می‌کند، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کند، بیت المال مسلمین را به میل شخصی مصرف می‌کند، حدود الهی را برهم می‌زند، خون مردم مسلمان را محترم نمی‌شمارد، و در چنین شرایطی ساکت بنشیند، سزاوار است خدا (حقاً خدا چنین می‌کند

۱. تحف العقول.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

یعنی در علوم الهی ثابت است) چنین ساکتی را به جای چنان جائر و جابری ببرد. بعد صغرای مطلب را ذکر می‌کند: ان هؤلاء... اینها که امروز حکومت می‌کنند (آل امیه)، همین طور هستند. آیا نمی‌بینید حرام‌ها را حلال و حلال‌ها را حرام کردند؟ آیا حدود الهی را به هم نزدند، قانون الهی را عوض نکردند؟ آیا بیت المال مسلمین را در اختیار شخصی خودشان قرار ندادند و مانند مال شخصی و برای خودشان مصرف نمی‌کنند؟ بنابر این هر کس که در این شرایط ساکت بماند، مانند آنهاست. بعد تطبیق به شخص خود می‌کند: «و انا احق من غیر» من از تمام افراد دیگر برای این که دستور جدم را عملی کنم شایسته‌ترم.

ابا عبدالله علیه السلام در چنین جریانی ثابت کرد که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر، به خاطر این اصل اسلامی، می‌توان جان، عزیزان و مال و ثروت داد. چه کسی توانسته است در دنیا به اندازه حسین بن علی علیه السلام به اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش بدهد؟ معنی نهضت حسینی این است که امر به معروف و نهی از منکر آن قدر بالاست که تا این حد در راه آن می‌توان فداکاری کرد.

«اشهد انک قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و جاهدت فی الله حق جهاده»^۱

«شهادت می‌دهم که تو اقامه نماز کردی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و در راه خدا جهاد نمودی و حق جهاد را به جا آوردی.»

امام حسین علیه السلام شأن امر به معروف و نهی از منکر را بالا برد

عنصر امر به معروف و نهی از منکر به نهضت حسینی ارزش داد، امام حسین علیه السلام هم به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد. امر به معروف و نهی از منکر، نهضت حسینی را بالا برد؛ ولی حسین بن علی علیه السلام این اصل را به نحوی اجرا کرد که شأن این

۱. مفاتیح الجنان - زیارات امام حسین علیه السلام در عید فطر، قربان.

اصل بالا رفت. یک تاج افتخار به سر امر به معروف و نهی از منکر نهاد. حسین بن علی (ع) به اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش و اعتبار داد، آبرو داد به این اصلی که آبروی مسلمین است.

این اصل آبروی مسلمین است، یک تعبیر قرآنی است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ شما چنین بوده‌اید. شما با ارزش‌ترین ملت‌ها و امت‌هایی هستید که برای مردم به وجود آمده‌اند. ولی چه چیزی به شما ارزش داده است و می‌دهد که اگر آن را دشته باشید با ارزش‌ترین امت‌ها هستید؟ ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ اگر امر به معروف و نهی از منکر در میان شما باشد، این اصل به شما امت مسلمانان، ارزش می‌دهد. شما به این دلیل با ارزش‌ترین امت‌ها هستید که این اصل را دارید. پس آیا آن روزی که این اصل در میان ما نباشد، یک ملت بی ارزش می‌شویم؟ بله همین طور است. این امام حسین (ع) بود که ارزش امر به معروف و نهی از منکر را تا این حد بالا برد که درجه و اعتبار ملتها به شمار رود.

گاهی ما امر به معروف و نهی از منکر می‌کنیم، ولی نه تنها به این اصل ارزش نمی‌دهیم بلکه ارزشش را هم پایین می‌آوریم. الآن در ذهن عامه مردم به چه می‌گویند امر به معروف و نهی از منکر؟ یک مسائل جزئی، مثلاً اگر امر به معروف و نهی از منکر کسی، این باشد که آقا! این انگشتر طلا را از دستت بیرون بیاور، این در جای خودش درست است؛ اما نه این که انسان هیچ منکری را از قبیل دزدی، قتل، زنا، بی حجابی، برهنگی و... نبیند یا این که خود را به ندیدن بزند، جز همین مسائل کوچک. آن آمرن به معروف و ناهیان منکر کشورهای سعودی، آبروی امر به معروف و نهی از منکر را برده‌اند. فقط یک شلاق به دست گرفته‌اند که کسی مثلاً قبر پیامبر را نبوسد، این شد نهی از منکر! امام حسین (ع) از بیخ و بن، امر به معروف و نهی از منکر، کار او بود. به تمام معروف‌های اسلام نظر داشت و نیز به تمام منکرهای جهان اسلام. می‌گفت: اولین و بزرگ‌ترین منکر جهان اسلام خود یزید است: «فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب

القائم بالقسط و الدائن بدين الحق؛^۱ امام و رهبر باید خودش عامل به کتاب باشد، خودش عدالت را به پا دارد و به دین خدا متدین باشد.

امام حسین علیه السلام آنچه را که داشت در راه این اصل در طبق اخلاص گذاشت. به مرگ در راه امر به معروف و نهی از منکر زینت بخشید. به این مرگ، شکوه و جلال داد. امام حسین علیه السلام از روز اولی که می‌خواهد از مدینه بیرون بیاید از مرگ زیبا سخن می‌گوید. هر مرگی را نمی‌گفت زیبا، مرگ در راه حق و حقیقت را زیبا می‌دانست. «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة»؛^۲ چنین مرگی مانند یک گردنبند که برای زن زینت است، برای انسان زینت است.

اصلی که ضامن بقای اسلام است

امر به معروف و نهی از منکر یگانه اصلی است که ضامن بقای اسلام است. اصلاً اگر این اصل نباشد، اسلامی نیست. رسیدگی کردن دائم به وضع مسلمین است. آیا یک کارخانه بدون بازرسی و رسیدگی دائمی مهندسين متخصص قابل بقاست؟ ابداً جامعه هم چنین است. یک جامعه اسلامی البته صد درجه برتر و بالاتر است. همانطور که بدن انسان احتیاج به مراقبت دارد، یک جامعه هم همینطور است، البته در قبال سلامتی، انسان تنها خودش مسئول است؛ ولی در جامعه هم مسئول هستند و این بر عهده همه افراد جامعه است و همه مسئول هستند.

حدیثی از امام رضا علیه السلام هست که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند، می‌فرمایند: «إذا تراکلت الناس الامر بالمعروف و النهی عن المنکر»؛ هر گاه مردم امر به معروف و نهی از منکر را به عهده همدیگر بگذارند (یعنی هر کس سکوت کند به انتظار اینکه دیگری امر به معروف و نهی از منکر کند و در نتیجه هیچ کس قیام نکند).

۱. ارشاد مفید، ص ۲۰۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

«فلیأذنوا بوقاع من الله»^۱ پس برای عذاب الهی منتظر و آماده باشند. چه عذابی؟ عذاب الهی در آیه قرآن چنین تفسیر شده است: «قل هو القادر علی ان یبعث عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یدیق بعضکم بأس بعض»^۲ «(از عذاب خدا بترسید) بگو خدا قادر است که از بالای سر شما بر شما عذاب بفرستد یا از زیر پای شما عذاب را بپوشاند یا شما را دسته دسته کند، یا اینکه زیان خود شما را به خود شما برساند (یعنی خودتان را به جان یکدیگر بیاندازد)».

اهل بیت در روایات خود چنین معنی می‌کنند: عذاب بالای سر یعنی شما از ما فوقها عذاب می‌بینید، عذاب از زیر پا یعنی از طبقهٔ مادون عذاب می‌بینید. پیغمبر اکرم (ع) فرمود: وقتی مردم امر به معروف و نهی از منکر را رها کنند، منتظر و مطمئن باشند که پشت سر آنها عذاب الهی می‌آید. حدیث دیگری نیز از پیغمبر اکرم (ع) است که می‌فرماید: «لتأمرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر او یسلطن الله علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم»^۳: باید امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشید. آیندو باید وجود داشته باشند وگرنه بدان بر شما مسلط می‌شوند. بعد خوابان می‌خوانند و به آنها جوابی داده نمی‌شود».

اکثراً اینطور معنی می‌کنند که بعد از آنکه بدان شما، بر شما مسلط شدند نیکان شما به درگاه الهی می‌نالند و خداوند دعای آنها را مستجاب نمی‌کند؛ یعنی قومی که امر به معروف و نهی از منکر را رها کنند، خاصیتشان این است که خداوند رحمت خود را از آنها می‌گیرد، هر قدر هم خدا را بخوانند دعای آنها به موجب این گناه، مستجاب نمی‌شود.

ما چنین اصل قطعی در اسلام داریم و وجود مقدس اباعبدالله (ع) به این صل استناد کرده است و چنین می‌فهماند که فرضاً مردم کوفه مرا دعوت نمی‌کردند،

۱. فروع کافی ج ۵ / ص ۵۹.

۲. سورهٔ انعام، آیه ۶۵.

۳. فروع کافی ج ۴ / ص ۵۶.

فرضاً دستگاه یزید از من بیعت نمی‌خواست، من به موجب اصل امر به معروف و نهی از منکر ساکت نمی‌نشستم.

امام حسین علیه السلام در راه امر به معروف و نهی از منکر یعنی در راه اساسی‌ترین اصلی که ضامن بقای اجتماع اسلامی است کشته شد در راه آن اصلی که اگر نباشد دنبالش متلاشی شدن است، دنبالش تفرق است و دنبالش از میان رفتن و گندیدن پیکر اجتماع است، شهید شدند.

آیات قرآن در این زمینه بسیار است. قرآن کریم بعضی از جوامع گذشته را که یاد می‌کند، می‌گوید: اینها متلاشی و هلاک شدند، تباه و منقرض شدند، به موجب اینکه در آنها نیروی اصلاح نبود، نیروی امر به معروف و نهی از منکر نبود، حس امر به معروف و نهی از منکر در میان این مردم زنده نبود، برای همین هلاک شدند.

کم اهمیت شدن این اصل در دنیای اسلام

اگر بخواهیم در موضوع اهمیت و عظمت این اصل از نظر قرآن، سنت، حدیث و آنچه که در این زمینه وارد شده بگوئیم، روایات بسیار است و نشان می‌دهد که اسلام تا چه اندازه به این موضوع اهمیت داده است. ولی در طول تاریخ این موضوع به این عظمت و اهمیت در دنیای اسلام هضم و تحلیل رفت و روز به روز کوچکتر شد و باید انصاف داد که از نظر علمی یعنی از نظر بحث در کتابها، سنیها در این مبحث بیش از ما شیعه‌ها بحث کرده‌اند. اگر کتابهای فقهی شیعه از کتاب *الصلوة* گرفته تا کتاب *الذیات* را در مقابل فقه اهل تسنن قرار دهیم، می‌بینیم در مقابل ابواب فقه شیعه، در مجموع، دقیق تر، مشروح تر و مستدل تر است؛ ولی متأسفانه در کتب فقهی ما در میان همه ابواب، باب امر به معروف و نهی از منکر، خیلی کوچک شده است.

معتزله - که یکی از فرقه‌های متکلمین اهل تسنن هستند - امر به معروف و نهی از منکر را از اصول دین می‌دانند نه از فروع دین. شیعه می‌گوید اصول دین پنج تا و فروع

دین هشت یا ده تاست و در میان اصول ده گانه امر به معروف و نهی از منکر را ذکر می‌کند؛ ولی معتزله به پنج اصل در دین قائل هستند که یکی از آنها امر به معروف و نهی از منکر است. اما خود اینها، تدریجاً در کتابهای خود از این بحث پرهیز کرده و آن را کوچک کرده‌اند. مورخین اجتماعی می‌گویند: علتش برخوردی بوده که بحث در این موضوع با سیاستهای وقت داشت. چون این بحث به اصطلاح به قبای خلفای وقت برمی‌خورد و برای آنها مزاحمت ایجاد می‌کردند. معتزله مجبور بودند آن را در کتابهای خود نیاورند و یا کم بیاورند. با اینکه اصلی از اصول دینشان بوده است.

همینطور در میان ما شیعیان نیز این مطلب کوچک شده است تا آنجا که دیگر درباره امر به معروف و نهی از منکر در رساله‌های علمیه چیزی نمی‌نویسند. در میان رساله‌ها، آخرین کتابی که این موضوع را مطرح کرده، جامع عباسی شیخ بهایی است که تقریباً مربوط به سه قرن و نیم پیش است. امر به معروف و نهی از منکر مثل نماز و روزه است، نباید دفن شود. امر به معروف و نهی از منکر، موضوعی نیست که از بین برود، همیشه وجود دارد و باید در رأس مسائل قرار گیرد، تا آن را فراموش نکنیم.

نکته

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

اگر برای شناخت امر به معروف و نهی از منکر نخواهیم به هیچ کتاب یا احادیث نبوی مراجعه کنیم و تنها خود قرآن را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که این موضوع در این کتاب مقدس آسمانی چقدر تکرار شده است و چه اندازه بدبختی ملل گذشته را مستند می‌کند به اینکه امر به معروف و نهی از منکر نداشتند؛ ﴿فلو لا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینھون عن الفساد﴾^۱.

چرا در نسلهای گذشته یک عده مردم صاحب مایه (مایه عقلی، فکری، روحی) نبودند که با فسادها مبارزه کنند، تا در نتیجه این ملت‌ها در اثر فسادها تباه و منقرض نشوند؟

درباره قوم دیگر می‌فرماید: ﴿كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مَنكَرٍ فَعْلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۱: اینها بدبخت و بیچاره شدند، به هلاکت رسیدند، از میان مردم رفتند، چرا؟ چون نهی از منکر نمی‌کردند، و بسیار بد می‌کردند. در جای دیگر خطاب به مسلمانان می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲: باید در میان شما یک امت، یک جمعیت، کارش امر به معروف و نهی از منکر باشد و اگر طور دیگر تفسیر کنیم معنایش این است: از شما چنین امتی باید ساخته شود؛ یعنی همه شما باید چنین امتی باشید (امر به معروف و نهی از منکر کنید).

هر دو تفسیر درست است و با هم منافات ندارد؛ چون امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است برای همه مردم و وظیفه خاصی است برای یک طبقه معین که از حد عامه مردم بیرون است. باید در میان شما چنین جمعیتی باشد یا باید شما امت، چنین امتی باشید که کارتان دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر باشد. ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، تنها چنین امتی که در میان آنها دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد می‌تواند رستگار، سعادتمند و مستقل باشد.

در سورة آل عمران آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر، زیاد است. یکی از آیات چنین است: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۳

مردم را دعوت به اتحاد و از تفرقه نهی می‌کند و پرهیز می‌دهد: پرهیزید ای مسلمانان از اینکه در میان شما تفرقه و اختلاف وجود داشته باشد. کوشش کنید

۱. سورة مائدة، مائدة ۷۹.

۲. سورة آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳. همان، آیه ۱۰۳.

اختلافاتی که به وجود آمده است حل کنید، اختلافات را کمتر کنید و دائماً شکافها را زیاد نکنید.

از این شکافها که روز به روز بیشتر می شود، چه کسانی استفاده می برند؟ آیا غیر از دشمن اسلام، کس دیگری استفاده می برد؟ آیا دشمن اسلام غیر از این می خواهد که ما با نامهای مختلف مذهبی و فرقه ای، دائم به جان یکدیگر بیفتیم و یکدیگر را فحش بدهیم؟ قرآن می گوید: از تفرقه بپرهیزید، بعد می فرماید: «ولکن منکم امة یدعون الی الخیر» در میان شما باید جمعیتی باشد که همیشه مسلمین را دعوت به وحدت و اتحاد کند و با تفرقه هایی که میان مسلمین است، مبارزه کنند. مثل اینکه در اینجا منظور قرآن از «خیر»، بیشتر همان اتحاد است. بعد می فرماید: «ولا تکنونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا»^۱: مانند جمعیهایی که متفرق و مختلف شدند، دسته دسته و فرقه فرقه شدند، نباشید. قرآن در میان خیرها، حسن تفاهم، وحدت و اتفاق میان مسلمین را خیری که مبدأ همه خیرهاست، می داند و در میان منکرات و زشتیها و پلیدیها آن را که از همه پلیدتر و زشت تر می داند، اختلاف و تفرقه است به هر نام و عنوانی.

آیه دیگر می فرماید: «کنتم خیر امة اخرجت للناس»: مسلمانان! شما بهترین امتی هستید که به نفع بشریت ظهور کرده اید، یعنی ملتی بهتر از شما به نفع بشریت ظهور نکرده است. چرا؟ به موجب چه خاصیتی؟ «تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»^۲: به دلیل آنکه شما امر به معروف و ناهی از منکر هستید.

از همین آیه باید بفهمیم که ما بهترین امتها برای بشر نیستیم؛ چون ما امر به معروف و ناهی از منکر نیستیم. در هر روز شاهد هزاران فساد و منکر هستیم؛ ولی دم بر نمی آوریم. در نتیجه نمی توانیم ادعای شرف و بزرگی کنیم، نمی توانیم افتخاری داشته باشیم؛ چون اسلام ما یک اسلام واقعی نیست.

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

حرف آخر

کاش همیشه به خودمان یادآور می شدیم که: ما حسین را نگهداری نکرده ایم، حسین بوده است که تاکنون ما را نگهداری کرده است. به قول اقبال لاهوری: «هیچ وقت مسلمانان اسلام را نگهداری نکرده اند، همیشه اسلام بوده که مسلمانان را نگهداری کرده است». پس ما هم باید زبان اسلام را زنده نگه داریم؛ شاید این حداقل کاری باشد که بتوانیم برای اسلام انجام دهیم. زبان عربی زبان عرب نیست، زبان اسلام است.

اگر قرآن نبود اصلاً این زبان در دنیا وجود نداشت. از اهم وظایف ما این است که این زبان را حفظ کنیم. هر فرهنگی و هر تمدنی اگر بخواهد زنده باشد، باید زبانش زنده باشد، اگر زبانش مرد، خودش مرده است. این مبارزه علنی را که با زبان عربی می بینیم، به خدا مبارزه با اسلام است؛ چون کسی که با حروف الفبا مبارزه ندارد. ما در مقابل زبان عربی وظیفه داریم که این زبان اسلام را حفظ کنیم و نگهداری کنیم. این همه انگلیسی زبانها، زبانشان را تبلیغ کرده اند و آن را آنچنان به ما تحمیل کرده اند که تا اندرون خانه های ما نفوذ کرده است. برای چه؟ برای اینکه عادتشان را به ما تحمیل کنند، افکار و تمدن خودشان را، تحمیل کنند و برای اینکه روح ما را خرد کنند. چقدر ما مسلمانها غافل بودیم و هستیم. نه تنها ایرانیها، بلکه به هر کجای دنیای اسلام هم که قدم بگذاریم، می بینیم که قرنهای خواب بوده ایم و این بر خلاف دین ماست؛ چون دین اسلام دین بیداری و دین هوشیاریست. چقدر باید متأسف و متأثر باشیم که دو نفر مسلمان از دو کشور مختلف، وقتی یکدیگر را در مکه یا مدینه ملاقات می کنند، زبان یکدیگر را نمی فهمند و باید با زبان انگلیسی تفاهم کنند. اینها نقشه های چهار صدساله است. آیا هنوز وقت آن نرسیده که ما اندکی در مقابل این نقشه ها بیدار شویم؟ ﴿کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر﴾.

انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام

مجید حیدری فر

«عن الحسين بن علي بن ابي طالب: و أنا ادعوك الى كتاب الله و سنة نبيه، فانّ السّنة قد أميتت و البدعة قد أحييت».

بی‌شک امام حسین علیه السلام از فرجام حرکت الهی - سیاسی خودش آگاه بود او نیک می‌دانست که این قیام به شهادت او و یارانش می‌انجامد و زنان و دخترانش به اسارت دشمن درمی‌آیند. اکنون باید به این پرسش پاسخ داد که آیا حفظ جان واجب نیست؟ قهراً پاسخ مثبت است پس باید پرسید: چرا امام این حرکت خونبار را آغاز کرد؟ انگیزه‌ها و اهداف آن حضرت چه بوده است؟

با سیری اجمالی در سیره و سخنان سید الشهدا علیه السلام اهداف کلان و خرد او را می‌توان این گونه بیان کرد:

هدف کلان و استراتژیک

احیای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و ارزش‌های دینی؛ آزاد سازی دین و حکومت دینی از چنگال نا اهلان و اشرار.

اهداف جزئی

اهداف و مقاصد جزئی امام حسین (ع) عبارت بودند از:

۱. انجام دادن تکلیف و تحصیل رضایت خدا.
۲. ترسیم زندگی سعادت‌مندانه و مسؤولیت
۳. مبارزه با زمامداران فاسد و مفسد.
۴. تشکیل حکومت دینی.
۵. اجرای احکام و حدود دینی و جلوگیری از تعطیلی آنها.
۶. اصلاح طلبی و ارائه الگوی عینی رهبر عادل با رویکرد به سنت نبوی و علوی.
۷. احیای فریضه گرانسنگ امر به معروف و نهی از منکر.
۸. اتمام حجت و آگاهی بخشی به امت و تقویت هوشمندی‌های سیاسی - دینی

مردم.

اینک هر یک از اهداف جزئی را توضیح می‌دهیم:

۱- انجام دادن تکلیف الهی و تحصیل رضایت خداوند

فردی که به مقام عبودیت بار یافته است و افتخار خود را بندگی خدا می‌داند، جز انجام دادن تکلیف و دستیابی به رضایت خداوند، به چیز دیگری نمی‌اندیشد و همه برنامه‌های زندگی‌اش را بر این اساس سامان می‌بخشد. این موضوع مهم را برای نمونه از این سخنان حضرت می‌توان به دست آورد:

الف - آن‌گاه که مادر بزرگ ایشان «ام سلمه» به حضرت گفت: با حرکت خودت به سوی عراق، مرا اندوهگین مساز؛ زیرا از جدت رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «فرزندم حسین در خاک عراق و در محلی به نام کربلا کشته خواهد شد». امام در پاسخ وی فرمود: «یا امّاه و انا أعلم انّی مقتول مذبوخ ظلماً و عدوئاً و قد شاء عزّوجلّ ان یری حرّمی و

رهطی مشرّدين و اطفالی مذبحین مأسویّ مقیدین و هم یستغیثون فلا یجدون ناصرًا؛^۱ ای مادر! به خوبی می‌دانم که براساس ستم و کینه توزی مردم، کشته می‌شوم و سرم از بدنم جدا می‌گردد آری، خداوند بزرگ چنین خواسته است که کودکانم کشته شوند و زنان و فرزندانم به اسارات دشمن درآیند و فریاد ناله‌های آنان طنین انداز شود، ولی کسی به فریاد آنان نرسد».

ب. وقتی محمد بن حنفیه از حرکت برادرش به سوی کوفه آگاه شد، سراسیمه به مکه شتافت و از بی‌مهری و بی‌وفایی مردم کوفه نسبت به امام علی (ع) و امام حسن (ع) سخن گفت. او امام حسین (ع) را از سفر به کوفه بازداشت و حرکت به طرف یمن را پیشنهاد کرد.

امام به او فرمود: «دربارهٔ پیشنهاد تو فکر می‌کنم»، لیکن ایشان صبحگاهان بار سفر بست و حرکت خونین خودش را آغاز کرد. محمد شتابان پیش برادر آمد و گفت: مگر وعده ندادی که سخن مرا بررسی کنی؟

حضرت در پاسخ وی فرمود: «بلی ولکن بعد ما فارقتک، رأیت رسول الله (ص) فی المنام و قال: یا حسین، اخرج، فان الله تعالى شاء ان یراک قتیلًا».

محمد با شنیدن رؤیای برادرش گفت: «انا لله و انا الیه راجعون». سپس پرسید: پس چرا زنان و کودکان را می‌بری؟ حضرت در پاسخ فرمود: «و قد شاء الله ان یراهنّ سبايا».^۲

ج. هنگامی که عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب) از حرکت به سوی کوفه آگاه شد، نامه‌ای به ایشان نوشت و توسط دو فرزندش عون و محمد، برای امام فرستاد او امام را از این سفر خونین بازداشت و همزمان به دیدار، عمرو ابن سعد فرماندار مدینه و امیر الحاج یزید رفت تا امان نامه‌ای از وی بگیرد او نیز پذیرفت و برادرش یحیی را همراه

۱. انبیاة الوصیة، ص ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱.

۲. اللهوف، سید بن طاووس، ص ۶۵.

امان نامه و عبدالله به سوی امام روانه ساخت.

وقتی پیش حضرت آمدند، عبدالله با تقدیم نامه عمرو، دوباره بازگشت او را خواستار شد آن گاه امام در پاسخ وی فرمودند: «اَتَى رَأَيْتَ رُؤْيَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أُرْمَتْ فِيهَا بِأَمْرِ أَنَا مَاضٍ لَهُ، عَلِيٌّ كَانَ أَوَّلِي؛ در خواب پیامبر را دیدم و در آن دستوری به من داده شد که باید آن را دنبال کنم، چه به سودم باشد یا ضررم».

سپس عبدالله توضیح بیشتری درباره خواب حضرت طلبید. امام فرمود: «مَا حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا وَ مَا أَنَا مُحَدِّثٌ بِهَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي».^۱

د. هنگامی که کاروان عشق و ایثار در منزلی (بطن عقبه) به استراحت پرداخت، امام خطاب به یارانش فرمود: «مَا أَرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا فَأَتَى رَأَيْتَ فِي الْمَنَامِ كَلَابَ تَهْشِنِي وَ اشْدَّهَا عَلَيَّ كَلْبٌ ابْتِغَ»^۲ بی تردید من کشته خواهم شد؛ زیرا در خواب دیدم که چندین سگ به من حمله ور شدند و سرسخت ترین آنها سگی بود سیاه و سفید».

ه. هنگامی که کاروان حماسه و شور، به نزدیکی کربلا و منزل «قصر بنی مقاتل» رسید، پس از استراحت کوتاهی، امام دستور حرکت داد و با ذکر «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» راه افتاد. جناب علی اکبر پیش آمد و سبب استرجاع پدرش را جویا شد، امام در پاسخ وی فرمود:

«أَتَى خَفَقَتْ بِرَأْسِي، فَعَنَى لِي فَارِسٌ وَ هُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسْرُونَ وَ الْمَنَايَا تَشْرِي إِلَيْهِمْ؛ فَعَلِمْتُ إِنَّهَا أَنْفُسُنَا نَعِيتَ إِلَيْنَا؛ خواب سبکی بر چشمانم غلبه کرد و ناگهان این صدا را شنیدم: این گروه شبانه حرکت می کنند و مرگ نیز به دنبال آنهاست، بدینسان فهمیدم که خبر مرگ را برایم می دهند»

آنگاه علی اکبر عرض کرد: «لَا أَرَاكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ سَوْءَ؛ أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟؛ خداوند

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۹؛ ابن اثیر، الكامل، ج ۳، ص ۷۷؛ الارشاد، ص ۲۱۹؛ البداية النهاية، ج ۸، ص ۱۶۸؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۴ (با آنکه تفاوتی در نقل داستان و سخنان امام).

۲. کامل الزیارات، ۷۵؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۴.

بر تو بد نخواهد، مگر ما در مسیر حق نیستیم؟».

امام فرمود: «آری، به خدا سوگند که جز در راه حق گام بر نمی داریم».

«علی اکبر گفت: «پس در این صورت چرا باید از مرگ بترسیم؟ هرگز هراسی به

دل راه نمی دهیم».^۱

و هنگامی که طلیعه سپاه ظلمت با کاروان نور، رو به رو گردید و آنان را ناگزیر در سرزمین کربلا فرود آوردند، امام فرمود: «اللهم انی أعوذ بک من الکرب و البلاء هیهنا محط رحالنا و هیهنا و الله محلّ قبورنا، و هیهنا و الله محشرنا و منشئنا، و بهذا وعدنی جدّی رسول الله و لا خلاف لوعده»؛^۲

بار پروردگارا! از اندوه و بلا به تو پناه می برم. این جاست محل فرود آمدن ما، به خدا سوگند! اینجاست مکان قبرهای ما، به خدا سوگند! این جا محل حشر و نشر ما در قیامت است، این وعده ای است که جدم پیامبر به من داده است و به یقین در وعده او خلافی نیست».

ز. عصر تاسوعا سپاهیان نفاق، آهنگ یورش به خیمه های حسین علیه السلام کردند. حضرت در استانه خیمه، به شمشیرش تکیه زده بود که خواب سبکی بر چشمانش چیره شد. حضرت زینب صدای همهمه سپاه را شنید و سراسیمه پیش برادرش شتافت و با او سخن گفت. حضرت در پاسخ وی فرمود: «انی رأیت رسول الله فی المنام فقال لی: انک صائر الینا عن قریب»؛^۳ پیامبر خدا را در خواب دیدم که به من گفت: به زودی نزد ما می آیی.»

ح. در واپسین ساعت های شب عاشورا، خواب سبکی چشم امام علیه السلام را فرا گرفت. وقتی از خواب بیدار شد، به یارانش فرمود: «انی رأیت فی منامی کأنّ کلاباً قد شئت علی

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۸۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. همان، ج ۷، ص ۳۰۸؛ همان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ همان، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۱۹؛ همان، ج ۳، ص ۲۸۵؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ الارشاد، ص ۲۴.

تَهْشَنِي وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعُ رَأَيْتُهُ أَشَدَّهَا وَ أَظُنُّ أَنَّ أَلَذَى يَتَوَلَّى قَتْلِي، رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ هَوَلَاءِ الْقَوْمِ».

در خواب دیدم که چندین سگ شدیداً بر من حمله ور شدند و سر سخت‌ترین آنها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و فکر می‌کنم از میان این مردم، فردی که بیماری برص دارد، مرا خواهد کشت».

سپس افزودند: «و انی رأیت رسول الله بعد ذلك و معه جماعة من أصحابه و هو یقول: أنت شهید هذه الامة و قد استبشر بك أهل السموات و أهل لصفیح الاعلی و لیکن افطارك عندی اللیلة، عَجَلٌ و لا تُؤَخَّرُ، فهذا ملك قد نزل من السماء لیأخذَ دَمَكَ فی قارورة خضراء؛ همچنین رسول خدا ﷺ را با جمعی از یارانش دیدم که به من فرمود: تو شهید این امتی و ساکنان آسمان‌ها و اهالی ملکوت اعلی و عرش برین، آمدن تو را به یکدیگر مژده می‌دهند. تو امشب افطار را پیش ما خواهی بود. بشتاب و تأخیر را روا مدار. اکنون فرشته‌ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را بگیرد و در شیشه‌ی سبز رنگی نگهداری کند؛

در پایان فرمود: فهذا ما رأیت و قد أنف الامر و اقترَب الرحیل من هذه الدنيا لا شك فیه؛

ای یاران! این بود خوابی که دیدم. مرگ ما فرا رسیده، بی تردید هنگام کوچیدن از این دنیا نزدیک شده است».

آری، شهادت آن بزرگوار، ویژگیهای قاتل - ابتلا به بیماری برص که به صورت سگ سیاه و سفید نشان داده شد - روزهٔ امساک از توجه به غیر خدا و به مهمانی افطار پیامبر ﷺ رفتن، استقبال فرشتگان از روح این شهید و الامقام، ذخیره کردن خون او که باید برای زنده نگه داشتن دین، در همارة تاریخ در جریان باشد، همهٔ این حقایق ملکوتی در عالم رویا به آن حضرت بیان شد و او نیز عاشقانه آنها را پذیرفت و در راه انجام وظیفه

همه آنها را به جان خرید.

نتیجه

در تمامی سخنان پیش گفته، تنها چیزی که نمود برجسته‌ای دارد، تشخیص تکلیف الهی و وظیفه دینی و عمل به آن برای دستیابی به رضایت خداوند سبحان است که امام حسین (ع) نمادهای اختیار از این مهم را به صورت الهام‌هایی در عالم رؤیا بیان کرده است. شایان تأمل است که خواب معصوم حجت است و هیچ تفاوتی میان خواب و بیداری او نیست.

قرآن مجید، چگونگی آگاهی حضرت ابراهیم (ع) از یک تکلیف مهم آسمانی را در عالم رؤیا ذکر می‌کند. همچنین در روایات آمده است که امام رضا (ع) فرمود: «... یا حسن! این منامنا و یقظتنا واحدة»^۱.

یادسپاری مهم

در بیانات امام (ع) سخن از «مشیت الهی» به میان آمده است. شاید این پرسش به ذهن برخی خطور کند که اگر خواست خدا چنین بود، پس امام حسین (ع) چاره‌ای جز حرکت نداشت و او در پیمودن این راه مجبور بود! پس شهادت او و یارانش چندان ارزشی ندارد؛ زیرا عمل غیر اختیاری نیکو شمرده نمی‌شود. از سوی دیگر، رفتار ددمنشانه سپاهیان کوفه نیز چندان زشت نمی‌نماید؛ چون هر مقتولی، قاتلی می‌طلبد و آنان نیز طبق خواست خدا عمل کرده‌اند! پس این همه لعن و نفرین برای چیست؟

در پاسخ باید گفت: مشیت و اراده دو نوع است: تکوینی و تشریعی؛ آنچه به پیدایش چیزی در جهان، پیوند دارد، اراده تکوینی نامیده می‌شود که یکی از ویژگی‌های

۱. مستند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۲۴۴.

آن محال بودن تخلف از اراده است؛ یعنی محال است که خواسته خدا تحقق نیابد؛ «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون»^۱ و آنچه به امور قانونی ربط دارد، اراده تشریعی نام دارد. از ویژگیهای آن امکان تخلف مراد از اراده است؛ یعنی ممکن است که خواسته خدا تحقق نیابد؛ «ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربى وینهى عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون»^۲ خداوند به برپایی عدالت و نیکی به مردم و رسیدگی به امور خویشان، فرمان داده، آنها را از مردم خواسته و نیز از پیدایش زشتی‌ها و منکرات و ستم باز داشته است، خداوند شما را موعظه می‌کند، شاید متذکر شوید». لیکن همگی با چشم خود می‌بینیم که چنین نیست و خواسته خدا عملی نشده چه بسیار است نیکی‌ها که بر زمین مانده و چه بسیار آلودگی‌هایی است که در جوامع پخش شده است!

بنابراین، روشن شد که در تحقق عملی از انسان، تنها اراده خداوند کافی نیست، بلکه خود انسان نیز باید اراده داشته باشد و حسن وقیح و صلاح و فساد کار را دریابد و به آن روی آورد، یا از آن رخ برتابد. وقتی امام حسین (ع) غضب خلافت نبوی و تکیه زدن فرد پلیدی چون یزید به مسند قدرت را نگریست، دیگر لحظه‌ای درنگ را روا نشمرد و جهاد با غاصبان خلافت و دشمنان رسالت را بر خود واجب دید تا بدین‌سان خود و فرزندانش را قربانی کند و اسلام در حال نابودی را جانی دوباره بخشد و قرآن و آیین فراموش شده نبوی را حیاتی نو عطا کند.

این مأموریت آسمانی در قالب خواب به سیدالشهداء (ع) عرضه شد و او نیز پیش از هر حرکتی این انگیزه و هدف مهم خویش را با یارانش بیان کرد تا آنان که در طول تاریخ، اوراق زرین این حماسه شورانگیز را ورق می‌زنند، به خوبی بدانند که او بر پایه علم و آگاهی واراده و اختیار، این مسیر را پیمود و با نیروی بسیار اندک؛ ولی با ایمان و فداکار، در برابر سپاهیان پر شمار دشمن یا به عرصه جهاد گذاشت. نتیجه‌ی طبیعی این نبرد،

۱. سوره یس، آیه ۸۲.

۲. سوره نحل، آیه ۹۰.

شکست ظاهری او و یارانش بود؛ لیکن همان گونه که او از طریق احادیث فراوان، به شهادتش آگاه شده بود، این موضوع مهم را هم می‌دانست که این رفتار وی، الگویی برای مبارزان مسلمان خواهد شد و این حماسه آفرینی او و یارانش، همچنان بر تارک تاریخ خواهد درخشید.

۲. ترسیم زندگی سعادتمندانه و مسؤولیت‌شناسی در برابر سرنوشت امت اسلامی

یکی از وظایف هر مسلمان این است که در برابر دین الهی و سرنوشت امت اسلامی، احساس مسؤولیت داشته باشد. فقط به زندگی فردی و وظایف انفرادی نیندیشد؛ بلکه در مقابل هر حرکتی که سعادت امت را به خطر می‌افکند، واکنش مناسبی از خود نشان دهد تا نااهلان زمینه نفوذ و به سقوط کشاندن حکومت دینی را در سر نپرورانند.

این مهم بر پیشوایی چون حسین بن علی (ع) واجب‌تر از دیگران است. آن حضرت با اقدام شجاعانه خویش، این درس را به همگان آموخت و ویژگیهای زندگی سعادتمندانه را برشمرد، زیرا زندگی به فرو رفتن و فراموشی نفس نیست. بسیاری از انسان‌ها مرده‌های متحرکی هستند که فقط خواص حیات حیوانی دارند. برای آشنایی با این هدف مهم امام (ع)، نمونه‌هایی از سخنانش را با هم بررسی می‌کنیم:

الف، نامه به مردم بصره

سید الشهداء (ع) پس از ورود به مکه مکرمه، نامه‌ای بدین مضمون برای سرشناسان مردم بصره؛ مانند مالک بن مسمع بکری، منذر بن جارود و مسعود بن عمر فرستاد و در آن نوشت: «أما بعد، فإن الله اصطفى محمداً من خلقه و أكرمه بنبوته و اختاره لرسالته ثم قبضه إليه و قد نصح لعباده و بلغ ما أُرسل به، و كُنّا أهله و أوليائه و

أوصيائه و ورثته و أحق الناس بمقاسه في الناس. فاستأثر علينا قومنا بذلك، فَرْضِينَا و كَرِهْنَا الفِرْقَةَ و أَحْبَبْنَا العَاقِبَةَ و نحن نعلم أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ؛ و قد بعثت رسولي اليكم بهذا الكتاب و أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ و سُنَّتِهِ نَبِيِّهِ. فَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ أُمْتِثْتُ و الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتُ. فَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرِّشَادِ. و السَّلَامُ عَلَيْكُمْ و رَحْمَةُ اللَّهِ و بَرَكَاتُهُ پس از حمد و ثنای الهی، بی تردید خداوند، حضرت محمد (ص) را از میان آفریدگانش برگزید و او را به نبوت و رسالت کرامت بخشید. سپس در حالی که او وظیفه الهی و ابلاغ رسالتش را ناصحانه و خالصانه انجام داده بود، او را به ملکوت اعلا برد و جانش را گرفت. ما اهل بیت، وصی و وارث او و سزاوارترین مردم برای جانشینی او بودیم؛ ولی گروهی بر ما پیشی جستند و حق ما را ربودند. ما با آگاهی از شایستگی خویش بر آنان، برای سلامتی جامعه و پیشگیری از هر گونه فتنه و آشوبی، بدان تن دادیم و آرامش جامعه اسلامی و احیای دین خدا را بر دستیابی به حق خویش، بیش انداختیم. اکنون بیک خود را با نامه‌ای به سوی شما گسیل می‌دارم و شما را به سوی قرآن و سنت پیامبر (ص) فرا می‌خوانم؛ زیرا در شرایطی هستیم که سنت نبوی، مرده و نابود شده و جای آن را بدعت‌ها فرا گرفته است. اگر دعوت مرا بپذیرید، راه رشد و سعادت را به شما می‌نمایانم، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد».

ب. برخی از اشعار حماسی امام حسین (ع) در میدان نبرد

الموت أولى من ركوب العار والعار أولى من دخول النار
«مرگ از پذیرفتن ننگ بهتر، و تن دادن به ننگ، از درآمدن به آتش جهنم بهتر است».

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتُتْنِي
أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

«من حسین فرزند علی هستم، سوگند یاد کرده‌ام که در برابر دشمن سر فرود نیاورم».

«من از خاندان پدرم پشتیبانی می‌کنم و برای احیای دین جدم کشته می‌شوم».
برای آشنایی بیشتر با اشعار حماسی امام و یارانش مراجعه شود به کتاب: العوالم، مقتل خوارزمی و ادب الحسین (ع).

ج. منشور جهانی حماسه ی جاوید کربلا

پس از آن که همه یاران، فرزندان و برادران امام حسین (ع) شهید شدند، او به نبرد با دشمن پرداخت و با حمله‌های پی در پی، بسیاری از سپاهیان کوفه را بر زمین افکند. آنان از رویا رویی با حضرت در ماندند، حيله‌ای به کار بستند و به خیمه‌های خاندان او حمله ور شدند. نگاه امام (ع) با صدای رسایی فریاد زد: «یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم تخافون المعاد، فکونوا أحرار فی دنیاکم و ارجعوا الی أحسابکم ان کنتم عرباً کما ترعمون! ای دوستداران خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز رستاخیر نمی‌هراسید، دست کم آزاد مرد باشید و اگر خود را عرب می‌دانید، به آیین نیاکان خود رفتار کنید و مراقب شرافت انسانی خود باشید».

نتیجه

احساس مسؤولیت در برابر دین آسمانی و سرنوشت امت اسلامی، از وظایف سنگین هر فرد مسلمان است که درباره رهبران دینی، نمود بیشتری دارد و نیز ترسیم سیمای جامعه سعادت‌مند از ویژگیهای رهبران الهی است که امام حسین (ع) در سراسر زندگی حماسه سازش به این دو، عمل کرد و اهتمام به این دو وظیفه اجتماعی را به همگان آموخت.

۳- مبارزه با زمام داران فاسد و مفسد

عن الحسین بن علی (ع): سمعت جدی رسول الله (ص) يقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان؛ فاذا رأیت المعاوینة علی منبری فابقروا بطنه؛

مبارزه حق و باطل در طول تاریخ، همواره بوده است. طاغوت‌ها و مستکبران، با بهره‌گیری از ابزار قدرت؛ تهدید و تطمیع، مردم را شست و شوی مغزی می‌دهند؛ «فاستخفَّ قومه فأطاعوه» و بدین‌سان بر جان و مال مردم، سلطه می‌یابند و زمام امر آنان را در اختیار می‌گیرند و آنان را به اطاعت و بندگی خود فرا می‌خوانند، اینان رهبران نارند؛ لیکن رهبران نور، همواره مردم را به خدا پرستی و خودگریزی و حرکت در مسیر صراط مستقیم الهی، دعوت می‌کنند.

قهراً میان این دو روش برخورد با مردم، درگیری پدید می‌آید؛ رهبران نورانی به هروسیله ممکن می‌کوشند تا انسان‌ها را از بردگی غیر خدا نجات دهند و به بندگی ذات اقدس الهی ره بنمایانند، هرچند به نثار جان و مالشان بینجامد. از این رو، امام حسین (ع) نیز یکی از اهدافش را مبارزه با زمامداران فاسد و مفسد می‌نامد. برای نمونه چند مورد را بررسی می‌کنیم:

الف. در پاسخ مروان بن حکم

پس از حضور امام (ع) در جلسه شبانۀ فرمانداری که به جهت بیعت‌گیری بی‌سرو صدا از آن حضرت، بر پا شد و حضرت آن پاسخ دندان شکن را به ولید داد. صبح روز بعد، مروان امام (ع) را دید و گفت: من خیر خواه تو هستم، بیعت با یزید به سود دنیا و آخرت تو است.^۱ سیدالشهدا (ع) در پاسخ وی فرمود:

«أنا لله وانا اليه راجعون و علی الاسلام السلام اذا ابلیت الأمة براعٍ مثل یزید ولقد سمعت جدی رسول الله (ص) يقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان، فاذا رأیت المعاوینة

علی منبری فابقروا بطنه و قدرأه اهل المدینة علی المنبر فلم یبقروا، فابتلاهم الله یزید الفاسق؛^۱ اکنون که مسلمانان به زمامداری فردی چون یزید گرفتار شده‌اند، باید فاتحه اسلام را خواند و با آن وداع کرد. شنیدم از جدم رسول خدا که می‌فرمود: خلافت بر دودمان سفیان حرام است، اگر روزی معاویه را بر بالای منبر دیدید، شکمش را بدرید و با خواری و ذلت او را بکشید؛ ولی مردم مدینه این صحنه را دیدند و هیچ واکنشی نشان ندادند، بدین جهت، خداوند آنان را به یزید بدتر از معاویه گرفتار کرد».

ب. تصرف اموال کاروان یزید

هنگام خروج امام (ع) از مکه مکرمه، منطقه تنعیم - که نزدیک‌ترین نقطه به حرم است - کاروانی را دید که از سوی استاندار یمن، بحیزی یسار، هدایای ارزشمند را به سوی شام می‌بردند. حضرت جلو آنان را گرفت و آن اموال را مصادره کرد و خطاب به آنان گفت: «من احب منکم ان ینصرف معنا الی العراق، أوفینا کرائه و أحسننا صحبته و من احب المفارقة اعطیناه من الکراء علی ما قطع من الارض؛ هر یک از شما دوست دارد که همراه ما به عراق بیاید، کرایه کامل او را می‌پردازیم و با او به نیکی برخورد می‌کنیم و آن که بخواهد از همین جا برگردد، کرایه تا آن مکان را به او می‌پردازیم».^۲

یادسپاری

سرور آزادگان با این عملکرد انقلابی، به همگان آموخت که باید با طاغوت هر چند با روش‌های اقتصادی بستیزند؛ زیرا آن اموال از آن مسلمانان محروم یمن بود که مزدور معاویه آن هارا از مردم به زور گرفته، برای خود شیرینی به یزید فرستاده بود این اموال، باید در اختیار حاکم عادل قرار گیرد که برای صلاح امت اسلامی مصرف شود.

۱. اللهوف، ص ۲۰؛ منیر الاحزان، ص ۱۰، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲. تاریخ طبری، ۷/۷۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۷۴، الارشاد، ص ۲۱۹؛ اللهوف، ص ۶۰؛ مقتل خوارزمی، ص ۱۰، ص ۲۲۰.

از سوی دیگر، با پیشنهاد اعطای کرایه شترداران که از طبقه محروم بودند، التزام خود را به احکام دینی و با وعده مصاحبت نیکو در طول سفر به عراق، اخلاق زیبایی اسلامی را به نمایش گذاشت.

ج. لزوم مبارزه با ستمگران

کاروان امام (ع) با سپاه حر روبه رو شد و ناچار به همراهی آنان تن داد و در منازل میان راهی و کنار همدیگر به استراحت می پرداختند. در منزلی به نام «بیضه» حضرت زبان به سخن گشود که در بخشی از آن آمده است:

«أيتها الناس! إن رسول الله ﷺ قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناكثاً عهده، مخالفاً لسنة، يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان، فلم يغير عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله أن يدخله مدخله؛ أي مردم، پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: هر مسمانی، حاکم ستمگر را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، پیمان الهی را شکسته، با سنت پیامبرش به مخالفت برخاسته، یا بندگان خدا و امت اسلامی به گناه و تجاوز رفتار می کند، ولی در برابر او هیچ واکنشی گفتاری یا رفتاری نشان ندهد و راه سکوت را در پیش گیرد، بر خداوند است همان گونه که حاکم ستمگر را به عذاب جهنم گرفتار می کند، آن فرد ساکت را نیز به همان آتش بسوزاند».

د. تحقیر عبیدالله توسط امام حسین (ع)

وقتی که حر بن یزید، کاروان عشق و ایثار را با اجبار در منطقه کربلا فرو نشاند، نامه ای به عبیدالله بن زیاد، والی کوفه نوشت و از او کسب تکلیف کرد. وی در پاسخ حر چنین نوشت: از ورود آنان به سرزمین کربلا آگاه شدم، امیرالمؤمنین یزید بن معاویه به من فرمان داده است که لحظه ای استراحت نکنم و غذایی سیر نخورم تا حسین را بکندم، یا

او به فرمان من درآید و به حکومت یزید تن در دهد.

وقتی پیک ابن زیاد این نامه را به امام (ع) داد، حضرت آن را خواند و با بی‌اعتنایی به زمین انداخت و فرمود: «لا افلح قوم اشترؤا مرضات المخلوق بسخط الخالق؛ رستگار و کامیاب مباد مردمی که خشنودی خلق را با غضب خالق معامله کردند و از خدا گریختند و به دنیا دل بستند». سپس در پاسخ نامه رسان چنین فرمود: «ما له عندي جواب، لآئه حقت عليه كلمة العذاب؛ این نامه شایسته پاسخ نیست، زیرا نویسنده‌اش، دشمنی با خدا را برگزیده و فرد بی‌ارزش است و عذاب الهی، او را در بر خواهد گرفت».

گفتنی است، هنگامی که پیک، نزد ابن زیاد بازگشت و رفتار امام را گزارش داد، وی بسیار خشمگین شد و در صدد انتقام و سخت‌گیری‌های بیشتر بر آمد.^۱

۴- تشکیل حکومت اسلامی

یکی از وظایف رهبران الهی، تشکیل حکومتی است که بر پایه آیین آسمانی، شکل گیرد و با هدف شکوفایی استعداد های انسانی و بالندگی دین و ارزش‌های آن، به ساماندهی امور مردم بپردازد.

امام حسین (ع) نیز پس از مرگ معاویه و استقبال مردم عراق از امامت و دولت آن حضرت، زمینه را برای تشکیل حکومت اسلامی، مساعد یافت. این حقیقت را برخی از سخنان سید الشهداء (ع) آشکار می‌سازد که برای نمونه چند مورد آن را بررسی می‌کنیم:

الف. نامه‌ای به مردم بصره

امام حسین (ع) پس از ورود به مکه، نامه‌ای بدین مضمون برای مردم بصره نوشت: «أما بعد، فإن الله اصطفى محمداً من خلقه و أكرمه بنبوته و اختاره لرسالته ثم قبضه اليه وقد نصح لعباده، و بلغ ما أرسل به، و كنّا أهله و أوليائه و أوصيائه و ورثته و أحق

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۹، بحار الانوار، ج ۴۵، ص...

الناس بمقاسه فی الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فَرَضِينَا وَ كَرِهْنَا الْفِرْقَةَ وَأَحْبَبْنَا الْعَاقِبَةَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ؛ وَقَدْ بَعَثَ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِهِ نَبِيِّهِ، فَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ أَمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ. فَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، وَالْإِسْلَامِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛ پس از حمد و ثنای الهی؛ بی تردید، خداوند، حضرت محمد را از میان آفریدگانش برگزید و او را به نبوت و رسالت، کرامت بخشید. سپس در حالی که او وظیفه الهی و ابلاغ رسالتش را ناصحانه و خالصانه انجام داده بود، او را به ملکوت اعلا برد و جانش را گرفت. ما اهل بیت، وصی و وارث او و سزاوارترین مردم برای جانشینی او بودیم؛ ولی گروهی بر ما پیشی جستند و حق ما را ربودند، ما با آگاهی از شایستگی خویش بر آنان، برای سلامتی جامعه و پیشگیری از هرگونه فتنه و آشوبی، بدان تن دادیم و آرامش جامعه اسلامی و احیای دین خدا را بر دستیابی به حق خویش پیش انداختیم. اکنون پیک خود را با نامه‌ای به سوی شما گسیل می‌دارم و شما را به سوی قرآن و سنت پیامبر ﷺ فرا می‌خوانم، زیرا در شرایطی هستم که سنت نبوی مرده و نابود شده و جای آن را بدعت‌ها فرا گرفته است. اگر دعوت مرا بپذیرید، راه رشد و سعادت را به شما می‌نمایانم، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد».

رهبر آزادگان در این نامه، ضمن دعوت از مردم بصره برای قیام علیه حکومت امویان و مبارزه با بدعت‌ها و انحراف‌ها، حکمت سکوت خاندان رسالت را دربره‌ای از زمان، پیشگیری از فتنه و آشوب در جامعه اسلامی خوانده، شایستگی خودش را برای خلافت و تشکیل حکومت دینی، به روشنی بیان می‌فرماید.

ب. پاسخ نامه‌های مردم کوفه

از آنجا که مردم کوفه از ستم امویان به تنگ آمده بودند، وقتی از مرگ معاویه و ورود امام حسین (ع) به مکه و مخالفت او با خلافت یزید و خودداری از بیعت با او خبردار

شدند، نامه‌های گوناگونی برای آن حضرت نوشتند و آمادگی خودشان را برای پذیرفتن رهبری و امامت سیدالشهدا (ع) به روشنی بیان کردند و وعده پشتیبانی از دولت حسین را جار زدند وقتی نامه‌ها به دست امام (ع) رسید، در پاسخ آن‌ها چنین نگاشت.

«بسم الله الرحمن الرحيم، من الحسين بن علي الى الملا من المؤمنين و المسلمين، اما بعد فان هانئاً و سعيداً قدما على بكتبكم و كانا آخر من قدم على من رسلكم و قد فهمت كل الذي قصصتم و ذكرتم و مقالة جلکم انه ليس علينا امام فاقبل، لعل الله يجمعنا بك على الهدى والحق؛ و قد بعثت اليكم اخي و ابن عتي و ثقتي من اهل بيتي و امرته ان يكتب الي بحالکم و امرکم و رأيکم. فان كتب انه قد اجتمع رأي ملاکم و ذوی الفضل و الاحجى منک على مثل ما قدم على به رسلکم و قرأت فی كتبکم، اقدم عليكم و شيكاً ان شاء الله. فلعمري ما الامام الا العامل بالكتاب و الاخذ بالتسطن و الدائن بالحق و الجالس نفسه على ذات الله، والسلام»^۱

«به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر، از حسین بن علی به بزرگان و سرشناسان اهل ایمان و اسلام، پس از حمد و ثنای الهی، آخرین نامه شما را توسط هانی و سعید دریافت کردم و به مقاصد شما پی بردم درخواست شما در نامه‌هایتان این بود که ما امام و رهبری نداریم، به سوی ما بشتاب تا خداوند ما را به وسیله توبه حق رهنمون سازد. اکنون برادر دینی و پسرعمویم (مسلم بن عقیل) و مطمئن‌ترین فرد خاندانم را به سوی شما گسیل می‌دارم و به او فرمان داده‌ام که از نزدیک با آرا و افکار شما آشنا شود و گزارش آن را به اطلاع من برساند. اگر خواسته توده مردم و آگاهان و خردورزان شما همان باشد که در نامه‌ها به من نوشته‌اید و پیک‌های شما به من گفته‌اند، من نیز اگر خدا بخواهد، به زودی به سوی شما حرکت می‌کنم. به خدا سوگند! پیشوای بر حق فقط کسی است که به کتاب خدا عمل کند، همیشه باشد، سر به حق بسپارد و جانش را وقف خدمت به دین ذات اقدس الهی کند».

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۵، الکامل ج ۴، ص ۲۶۷، الارشاد، ص ۲۲۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

ج. سخنرانی برای سپاه حرّ

کاروان نور وایثار در منزل «شراف» فرود آمده بود که سپاهیان ظلم و ظلمت از راه رسید. حر بن یزید ریاحی به فرماندهی هزار نفر از مردان کوفه برای کنترل و دستگیری امام حسین (ع) حرکت کرده بود. هنگام اذان ظهر شد و حضرت به حجاج بن مسروق دستور داد تا اذان بگوید آنگاه به حر گفت: تو با ما نماز می خوانی یا با سپاهیان؟ حر در پاسخ گفت همگی با هم نماز می خوانیم. پس از برگزاری نماز جماعت، سیدالشهدا (ع) به سخنرانی پرداخت و فرمود:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّهَا مَعذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِنِّي لَمْ آتِكُمْ، حَتَّى أَتُنِّي كِتَابَكُمْ وَقَدِمْتُ بِهَا رَسُولَكُمْ أَنْ تَقْدُمَ عَلَيْنَا فَانْهَ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهَدْيِ؛ فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْكُمْ فَأَعْطُونِي مَا أَطْمَنُّ بِهِ مِنْ عَهْدِكُمْ وَ مَوَاقِفِكُمْ، وَإِنْ كُنْتُمْ لِمَقْدُمِي كَارِهِينَ أَنْصَرِفْ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي جِئْتُ فِيهِ إِلَيْكُمْ»^۱

ای مردم، این سخنان من به جهت اتمام حجت بر شماست تا در پیشگاه خداوند نیز مسؤولیتی نداشته باشم. من بی جهت به سوی شما نیامدم؛ اگر بدین نوشته هایتان وفادارید، اکنون من آماده ام و شما نیز با من ییمانی استوار ببندید و مرا از همکاری خودتان مطمئن سازید (تا حکومت دینی را بر پا و حکومت یزیدی را سرنگون کنیم)؛ و اگر از آمدن من ناخرسندید، من حاضریم به محلی برگردم که از آن جا آمده ام.

د. دومین سخنرانی امام (ع)

همچنین پس از برگزاری نماز عصر در منزل «شراف»، امام (ع) برای دومین بار سخنرانی کرد و فرمود: «أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّكُمْ أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى اللَّهَ عَنْكُمْ. وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (ص) أُولَى بُولَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَدْعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَ الْعَدْوَانِ. وَ أَنْ أَيْتِمَ إِلَّا الْكَرَاهَةَ لَنَا وَ الْجَهْلَ بِحَقِّنا وَ كَانِ رَأْيُكُمْ الْآنَ غَيْرَ مَا أَتُنِّي بِهِ كِتَابَكُمْ، أَنْصَرِفْ عَنْكُمْ؟» ای مردم! اگر از

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۷، الکامل، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲. همان.

خدا بترسید و حق را به حق دار بدهید. برای خداوند پسندیده‌تر است. ما دودمان حضرت محمد (ص) برای تشکیل حکومت دینی و احراز ولایت و رهبری مردم، از خاندان امیه سزاوارتریم، آنان که به ناحق مدعی این مقام هستند و همواره در راه ستم و تجاوز گام بر می‌دارند، اگر در رویگردانی از ما و شناختن حق ما با می‌فشارید و از نوشته‌ها و دعوت‌نامه‌های خودتان دست برداشته‌اید، من حرفی ندارم و از همین جا برمی‌گردم.»

دو یادسپاری مهم

۱- از این سخنرانی‌های سرور آزادگان، به روشنی برمی‌آید که امویان فاسد و مفسد، هیچ گونه صلاحیتی برای تصدی خلافت را ندارند و تنها خاندان رسالت سزاوار به دست گرفتن زمام حکومت دینی است؛ لیکن در این میان پرسشی است که باید بدان پرداخت: اگر سپاهیان کوفه آن حضرت را رها می‌کردند، او از مبارزه دست بر می‌داشت و به مدینه باز می‌گشت؟

در پاسخ باید گفت: این سخنان حضرت، جنبه اتمام حجت دارد که با هشدار دادن به آنان و طرح دعوت‌نامه‌هایشان، دل خفته آنان را بیدار و ضمیر خاموش آنان را روشن سازد تا هیچ گونه عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.

۲- خداوند، ولی و اختیاردار همه جهان هستی، به ویژه انسان است؛ چون آفریدگار اوست و ولایت امت اسلامی از سوی خداوند به پیامبر (ص) واگذار شده است؛ (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)^۱ و رسول خدا (ص) سکه این ولایت را در موارد گوناگون مانند «غدير خم» به نام علی ابن ابی طالب (ع) و فرزندان او زد. پس ولایت و امامت الهی جای گفت و گو نیست. محور سخن، رهبری ظاهری و به دست گرفتن قدرت اداره جامعه است. بسی روشن است که اگر مردم، آمادگی بیعت نداشته باشند، هیچ امامی حکومت اسلامی را نمی‌تواند بر پا کند؛ مگر علی بن ابی طالب (ع) به همین دلیل ۲۵ سال خانه نشین نشد؟ مگر تشکیل حکومت علوی پس از بیعت مردم نبود؟

آری، مشروعیت ولایت و امامت اهل بیت (ع) از سوی خداوند است و مردم در این زمینه، هیچ گونه نقشی ندارند، ولی مقبولیت حکومت آنان در گرو پذیرش و بیعت مردم است و اگر مردم آمادگی بیعت نداشته باشند، این تکلیف از رهبران الهی ساقط است. هر چند آنان هیچ گاه از تشکیل حکومت عدل غفلت نمی ورزند و همواره در صدد زمینه سازی برای برپایی آن هستند.

از این رو امام حسین (ع) به آنان فرمود: «اگر دست بیعت با من می دهید و در برپایی حاکمیت دینی مرا یاری می کنید، من نیز با شما هماهنگ می شوم و همراه شما می کوشم تا ناهلان را از مسند قدرت پایین بکشیم؛ ولی اگر شما چنین نظری ندارید، پس چنین تکلیفی بر من نیست، نه بدین معنا که از مبارزه دست بر می دارم و حاکمیت یزید را به رسمیت می شناسم! هرگز، بلکه بدین معنا که از وعده همکاری شما برای تشکیل دولت اسلامی، قطع امید می کنم و راه دیگری را در مبارزه علیه طاغوت زمان، پیش روی خود قرار می دهم.

آری، عزت و افتخار حسینی در این است:

فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ سَامُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى
هِيَهَاتَ مِنَ الذَّلَّةِ: لَا أُعْطِيهِمْ بَيْدِي اعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَقْرَمُنْهُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ
با این همه، آیا او حکومت ننگین امویان را به رسمیت می شناسد و از مبارزه با آنان دست می کشد؟

همچنین در سخنرانی امام (ع) در منزل «بیضه» آمده است: «... وقد أتتني كتبكم و قدمت عليّ رسلكم ببيعتكم انكم لا تسلموني و لاتخذلوني، فان اتسم عليّ بيعتكم تصيبوا رشدكم. فأنا الحسين بن علي و ابن فاطمة بنت رسول الله (ص) نفسي مع أنفسكم و أهلي مع أهليكم و لكم في أسوة، وان لم تفعلوا و نقضتم عهدكم و خلقتم بيعتي من أعناقكم، ما هي لكم بنكر. لقد فعلتموها بأبي و اخي و ابن عمي مسلم»^۱

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۸۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

پیام شما در نامه‌ها و زبان پیک هایتان این بود که با من بیعت کرده‌اید تا علیه یزید مبارزه کنیم و مرا در برابر دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید؛ پس اگر به عهد خودتان وفادار باشید، به ساعات و رشد دست می‌یابید؛ زیرا من حسینم، فرزند علی و فاطمه؛ دختر پیامبران. در این صورت من و خانواده‌ام در کنار شما و خانواده هایتان خواهیم بود و میان من و شما هیچ گونه فاصله و طبقه‌ای نخواهد بود و من الگو و رهبر شما خواهیم شد و اگر پیمان خود شکستید و از بیعت با من تخلف ورزیدید، این عمل شما پیشینه دارد. به خدا سوگند! شما با پدرم علی علیه السلام و برادرم حسن علیه السلام و پسر عمویم مسلم نیز چنین کردید»

یادسپاری مهم

سخن از بیعت گفتن و آن را چندین بار تکرار کردن، برای تفهیم این معناست که من و شما هم پیمان شدیم تا من رهبر شما باشم و حکومت امویان را سرنگون و دولت اسلامی را برپا کنیم، پس این همه وعده‌ها کجا رفت؟

جایگاه والای امر به معروف و نهی از منکر

احیای امر به معروف و نهی از منکر و آموزش آن دو به امت اسلامی، یکی از مقاصد آن حضرت به شمار می‌رود: «اللهم انی أحبّ المعروف و أنکر المنکر^۱». بی شک، نخستین سنگ بنای هر جامعه‌ای «قانون» است و بدون آن، دستیابی به فلاح و رستگاری و ساحل امن، خیالی است خام؛ لیکن «قانون» به تنهایی بس نیست، بلکه باید مجری آگاه و ناظر امینی نیز در کار باشد در تمامی نظام‌های سیاسی، فرد یا گروهی، مأمور اجرای قانون و نیز نظارت بر چگونگی اجرای آن هستند؛ اما در نظام سیاسی اسلام، افزون بر برگزیدگان خاص تعریف شده قانونی، تمامی افراد جامعه

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶.

اسلامی، وظیفه نظارت بر اجرای قانون و پاسداری از حریم آن را بر عهده دارند. این نظارت عمومی اسلامی که وظیفه بسیار سترگ و سنگین و ضامن اجرای عدل و داد و دستیابی آحاد جامعه به کمال و سعادت است «امر به معروف و نهی از منکر» نام دارد.

با تأسف فراوان، این نسخه شفافبخش و این فریضه گران سنگ، به وادی فراموشی سپرده شده؛ یا در سایه عدم آگاهی از شرایط، شیوه‌ها و مراتب آن به زهر کشته و نسخه ویرانگری بدل گشته است؛ زیرا آن که بدون شناخت، رویکرد به عملی داشته باشد، چون رونده‌ای است که در مسیر غلط حرکت می‌کند و هر چه شتابش بیش، دوری از مقصد و گمراهی‌اش بیشتر است؛ «العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطريق، لا یزیده سرعة السیر الا بعداً»^۱.

به راستی، ریشه این سهل انگاری و فراموش کاری چیست؟ امام باقر (ع) در سخن نورانی اش به این پرسش، پاسخ می‌دهد و آن را «دنیا دوستی و لذت جویی» می‌داند:

«یکون فی آخر الزمان قوم یتبع فیهم قوم مرائون یتقرئون و ینتسکون، خدثاء سفهاء، لا یوجبون أمراً بمعروف و لا نهیاً عن منکر، الا اذا أمنوا الضرر، یطلبون لأنفسهم الرخص و المعاذیر، یتبعون زلّة العلماء و فساد عملهم، یقبلون علی الصلّة و الصیام و ما لا یکلمهم فی نفس و لا مال؛ و لو أضرت الصلّة بسائر ما یعملون، بأموالهم و أبدانهم، لرفضوها کما رفضوا أسمى الفرائض و أشرفها»^۲.

در آخر الزمان، گروهی پدیدار می‌گردند که ریاکاران و عابد نمایان و نادانان تزه به دوران رسیده را الگوی خود می‌دانند و از آنان پیروی می‌کنند. آنان فرمان دادن به نیکی‌ها و بازداشتن از بدی‌ها را واجب نمی‌شمارند، مگر زمان که از این طریق آسیب نبینند همواره در پی راه گریز و بهانه جویی و عذر تراشی هستند. دنبال عیب جویی و جست و جوی لغزش‌های دانشمندان و آشکار ساختن رفتارهای زشت آنان هستند و یکرود آنان به نماز و روزه و سایر اعمالی است که به مال و جانسان آسیب نرساند، لیکن اگر نماز نیز به

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۱۵۵.

مال و جان آنان ضرری داشته باشد، از آن گریزانند، همان گونه که بلند پایه‌ترین و گران‌سنگ‌ترین واجبات (امر به معروف و نهی از منکر) را رها کرده‌اند.

مهم‌ترین ویژگی جامعه اسلامی

قرآن مجید، مهم‌ترین ویژگی حکومت اسلامی و جامعه دینی را رواج و گسترش فريضة ارجمند امر به معروف و نهی از منکر می‌شمارد «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲ الَّذِينَ أَنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۳.

همچنین خداوند سبحان، یکی از ویژگی‌های برجسته پیامبر اکرم را در کتاب‌های تورات و انجیل - که بشارت آمدن او را داده‌اند - امر به معروف و نهی از منکر یاد می‌کند: «وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۴

حقیقت والاى امر به معروف

واژه «امر و نهی» به معنای «فرمان دادن و بازداشتن» است. ناگفته پیداست که همگان دارای چنین مقامی نیستند و صلاحیت دستور دادن را ندارند؛ زیرا دستیابی به جایگاهی که حرف انسان سکه قبولی خورده، مطلوب و محبوب دیگران باشد، بسیار دشوار است.

ازاین رو، باید بسیاری از موارد مشابه را ارشاد و نصیحت و موعظه نامید، نه فرمان به فعل و بازداشتن از کاری. گفتنی است که این هم در جای خود، وظیفه همگانی و کاری بسیار ارزشمند است و برکات فراوانی نیز در پی دارد.

بنابراین، اگر کسی از چنین موقعیت اجتماعی مقبولى برخوردار باشد، وظیفه او

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. سوره حج، آیه ۴۱ - ۴۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

سنگین و ایفای رسالتش پیچیده‌تر و دشوارتر است، او لحظه‌ای نمی‌تواند درنگ کند و شاهد ترک معروف یا فعل منکری در جامعه اسلامی باشد و گرنه در پیشگاه ذات اقدس الهی، مسؤول و معاقب خواهد بود.

در پایان باید گفت: خداوند والا، نوعی ولایت مؤمنان بر یکدیگر را در این آیه کریمه بیان کرده است: ﴿المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر...﴾^۱ پس با استناد به این آیه، لزوم رویکرد به امر و نهی را می‌توان ثابت کرد.

زیباترین راهکار

اصولاً در فرهنگ وحی، امر به معروف و نهی از منکر، یک حرفه نیست، بلکه هنری تربیتی و سنگری برای دفاع از دین است. احیاگر معروف، هنرمند این صحنه انسان‌سازی و مجاهد نستوه این میدان مبارزه است و هدفی جز اصلاح و تکامل و رشد تک تک افراد جامعه را دنبال نمی‌کند.

شایان توجه است که فرمان دادن به زیبایی‌ها و بازداشتن از زشتی‌ها، تحمیل یک فکر نیست، بلکه نوعی احیای تفکر و خیزش انگیزش است و در حقیقت، به گونه‌ای تمام حجت است که در جهت پاسداری از مرزهای دینی و ایجاد وحدت و اتحاد مبتنی بر بند و نصیحت است که با بهترین و مستدل‌ترین شیوه‌ها انجام می‌شود:

﴿أبلغکم رسالات ربی و أنصح لکم﴾.^۲

﴿ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالآتی هی احسن﴾.^۳ از این رو محور تمامی دستورهای دینی، بستر سازی مناسب برای ایجاد پاکی و پاکیزگی انسان‌ها و خشکاندن زمینه‌های انحراف و آلودگی است. بی‌شک،

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۶۲.

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

معروف، بذر پاکیزه‌ای است که برای رشد و بالندگی اش، شرایط ویژه‌ای نیاز دارد، همان گونه که گناه نیز تخم‌گندیده و میکروب هستی سوزی است که برای بقای حیاتش، زمینه مساعدی می‌طلبد.

پس، برای احیای فریضة گران پایه امر به معروف و نهی از منکر، فراهم آوردن زمینه‌های رشد معروف و افول منکر، بسیار ضروری است؛ زیرا آن که بذر قیمتی را در زمینی شوره زار بریزد، انرژی خود را هدر داده، سرمایه‌اش را تلف کرده است. بنابراین، زیباترین و بهترین شیوه کارآمد، رویکرد به اقدامات علمی و عملی برای از میان برداشتن منکر و گسترش معروف در جامعه است که به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف. تلاش‌های علمی و آموزشی

از آنجا که حکمت برانگیخته شدن پیامبران و هدف از مجاهدتهای صالحان، هدایت کردن انسانهاست، ساماندهی زمینه‌هایی برای آموزش آنها از مهمترین وظایف رهبران الهی است. از این رو، باید توده مردم به ویژه نسل جوان با دستورهای کتاب آسمانی و سیره اهل بیت عصمت و طهارت و کوششهای مستمر آنان درباره احیای واجب سترگی چون امر به معروف آشنا شوند. در این زمینه به چند نمونه بسنده می‌کنیم:

۱. امام علی می‌فرماید: «وما أعمال البر کلمات و الجهاد فی سبیل الله، عند الأمر

بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفنة فی بحر لجی»^۱

چنانچه اعمال صالح را بایکدیگر ارزیابی کنیم و تمامی آنها را در یک کفه ترازو قرار دهیم، حتی گل سرسبد کردارهای نیکو که همان حضور در جبهه‌های نبرد و میدان جهاد است و امر به معروف را در کفه دیگر آن بگذاریم، کفه دوم بسیار سنگین می‌شود. همه کارهای عبادی انسان در مقابل فریضة ارجمند امر به معروف، مانند کفی بر روی اقیانوس بیکرانی است که هیچ گونه مقایسه‌ای میان آنها، شدنی نیست.

۲. امام باقر می‌فرماید: «ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصالحاء، فریضة عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الأعداء و یستقیم الأمر»^۱ فرمان دادن به خوبی‌ها و بازداشتن از بدی‌ها راه پیامبران و شیوه صالحان است. آن دو، عامل تحقق امنیت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است، اجرای احکام الهی و دستورات دینی، برقراری عدالت اجتماعی، امنیت، سازندگی، استواری و پایداری نظام اسلامی و سلامت اقتصادی و برجیده شدن ظلم و ستم، همه و همه از برکات احیای این فریضة بس بزرگ است.

۳. پیامبر اکرم در ایام خردسالی اش که در کنار حلیمه سعدیه به سر می‌برد، از مادرش پرسید: برادرانم کجا می‌روند؟ او گفت: آنان گوسفندان را به بیابان و چراگاه می‌برند. حضرت فرمود: «یا امّاه! ما أنصفتنی؛ ای مادر! انصاف به خرج ندادی».

آنگاه در پاسخ حلیمه که علت را جویا شد، حضرت این گونه پاسخ داد: «أکون أنا فی الظلّ و اخوتی فی الشمس والحز الشديد و أنا أشرب منها اللبن؛ چگونه است که من در سایه بیاسایم و برادرانم در زیر آفتاب و گرمای سوزان آن باشند و من از شیر آن گوسفندان بیاشامم»^۲.

۴. پس از اعتقاد پیمان حدیبیه و پیمان شکنی مشرکان مکه، ابوسفیان به فکر چاره افتاد و برای تجدید پیمان و عذرخواهی از پیامبر، مخفیانه وارد مدینه شد و به دنبال واسطه‌ای بود که مقبول آن حضرت باشد. نخست، در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام ر' زد و تقاضایش را با او در میان گذاشت، ولی آن بزرگوار نپذیرفت. در این هنگام، ناگهان چشمش به حسن بن علی علیه السلام افتاد که در کنار مادرش زهرا علیها السلام (س) نشسته است. ابوسفیان با اشاره به حسن علیه السلام، خطاب به فاطمه علیها السلام (س) گفت: ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! از این کودک بخواه تا نزد پدر بزرگش از ما شفاعت کند تا عرب و عجم رهین منت خویش سازد و بر

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

۲. بحار، ج ۱۵، ص ۳۷۲.

همگان سروری یابد.

آنگاه امام حسن (علیه السلام) جلورفت و یک دست خود را بر بینی آن ملعون مکار نهاد و با دست دیگرش، ریش وی را گرفت و فرمود: «یا اباسفیان قل لا اله الا الله، محمد رسول الله، حتی اکون شفیعاً».^۱

ب. اقدامات عملی

برای زدودن منکرات از چهره زیبای جامعه اسلامی و واداشتن افراد به رعایت حدود الهی، تنها به گفتار نمی‌توان بسنده کرد بلکه افزون بر آموزشهای علمی، رویکردهای عملی مناسبی را باید در پیش گرفت. خداوند بزرگ به مسلمانان فرمان داده است که هنگام لزوم، با اقدامات عملی حساب شده، از شکسته شدن مرزهای دین الهی جلوگیری کنند. شاید برخی گمان کنند که مراد از اقدامات عملی، کارهای خشونت‌آمیزی مانند زدن و دستگیر کردن و... باشد، ولی مقصود ما زمینه سازی بنیادین برای احیای معروف و مرگ منکر در جامعه است که آن را در سه محور خلاصه می‌کنیم:

۱. خشکاندن زمینه‌های گناه و آلودگی: درمان مشکلات اقتصادی؛ فقر، وضعیت ناگوار و ناپسندی است که زمینه بسیاری از گناهان را فراهم می‌کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کاد الفقر أن یكون کفراً».^۲ بسیاری از مفاسد اقتصادی، زائیده فقرند؛ یعنی اگر گناهکار، فقیر نبود، به این راه‌ها کشیده نمی‌شد. بدین جهت ائمه اطهار (علیهم السلام)، امر به معروف و نهی از منکر را با کمک‌های مالی همراه می‌کردند. پیامبر اسلام پس از فتح اعجاز‌آمیز مکه، همه دشمنان خویش و سران قریش را امان داد و چون غزوه حنین رخ داد و مردمان مکه او را در این نبرد همراهی کردند، حضرت پس از تقسیم عمومی غنائم جنگی، $\frac{1}{5}$ آن را که سهم خودش بود، به سران مکه بخشید که بسیاری از آنان

۱. همان، ج ۴۳، ص ۲۲۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

دشمنان دیرینه او بودند. امام کاظم (ع) در این زمینه می فرماید: «آنان گروهی بودند که خدا را به یگانگی پذیرفته بودند و پرستش غیر خدا را رها ساخته بودند، ولی اعتقاد به نبوت حضرت محمد (ص) در دلشان رسوخ نکرده بود، از این رو، پیامبر با آنان انس می گرفت... بخشی از صدقات و غنائم جنگی را به آنان می بخشید تا شناخت راستین و تمایل به دین الهی در دلشان پدید آید.»^۱

ابن عباس در تفسیر آیه شریفه: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهُمُ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾^۲ چنین می گوید: «به خدا سوگند! مراد از این آیه، علی بن ابی طالب است؛ زیرا روزی رسول خدا سیصد دینار به ایشان هدیه کرد، او دینارها را گرفت و با خود گفت: به خدا سوگند! من امشب با این پولها صدقه ای خواهم داد که خداوند از من بپذیرد.

از این رو، پس از نماز عشا از مسجد بیرون آمدم و زنی را دیدم که از من کمک طلبید؛ صد دینار به او دادم؛ ولی چون فردا صبح پیش مردم آمد، آنان به یکدیگر می گفتند: علی دیشب به یک زن آلوده، صدقه داده است. سخت اندوهگین شدم و فردا شب که نماز عشا را خواندم، صد دینار دیگر برداشتم و با خود گفتم: به خدا سوگند! امشب صدقه ای خواهم داد که خداوند از من بپذیرد. آنگاه مردی را دیدم و دینارها را به او دادم. فردا صبح از مردم شنیدم که چنین می گفتند: علی دیشب به یک دزد، صدقه داده است. بسیار غمگین شدم و محضر رسول خدا شرفیاب شدم و داستان را بازگو کردم.

حضرت فرمود: اکنون جبرئیل از سوی خدا خبر آورد که صدقات تو پذیرفته شده است؛ زیرا آن زن آلوده و مرد دزد، پس از بازگشت به خانه، از گناهانشان توبه کردند و با همان صد دینار به کسب و تجارت پرداختند و آن مرد ثروتمند که چندین سال زکات مالش را نداده بود، خودش را سرزنش کرد و گفت: من چقدر بخیل هستم، با این که علی مالی ندارد، صد دینار صدقه می دهد، ولی سالهاست که من زکات بدهکارم و سرانجام

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۴۵.

۲. سوره نور، آیه ۳۷.

توبه کرد و زکاتش را پرداخت. ای علی: خداوند درباره صدقه تو، این آیه را فرو فرستاد.^۱

۲. برچیدن شهوات و زمینه‌های فساد جنسی: فساد در جامعه، چون آتشی است که همگان در آن می‌سوزند و همه ارزشهای دینی و انسانی در این آتش، خاکستر می‌شود. تنها راه مبارزه با این مشکل اجتماعی، اجرای حدود یا امر و نهی گفتاری و زندان و شلاق نیست؛ گرچه همه اینها لازم است.

غریزه قدرتمند شهوت را با سفارش‌ها و نصایح اخلاقی و نیز شلاق، نمی‌توان مهار کرد، تا زمانی که راه ازدواج برای جوانان بسته است و گردنه‌های سختی پیش روی آنان نهاده شده است، فساد اخلاقی و جنسی جوانان، اجتناب‌ناپذیر است. پسندیده‌ترین راه برای پاک شدن جوانان و رهیدن آنان از دام غریزه تند خوی شهوت، فراهم کردن زمینه ازدواج آنان است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «مردی را که استمنا کرده بود، نزد امام علی (ع) آوردند. حضرت چنان با شلاق به دستهای او زد تا سرخ شد، آنگاه از بیت المال هزینۀ ازدواج او را پرداخت و او را همسر داد.»^۲

۳. نابودسازی زمینه‌ی فکری گناه: گاه با پیشگیری‌های برنامه‌ریزی شده، منکرات بسیاری را می‌توان برطرف کرد یا از شدت و کثرت آن کاست. هنگامی که احتمال می‌رود برخی از سخن یا رفتار کسی برداشت ناروا کنند یا به اشتباه بیفتند، باید این زمینه را نابود کرد. در سیره معصومان می‌بینیم که پیامبر، برای پیشگیری از گمراهی مردم، در زمان حیاتش، علی بن ابی طالب را «امیرالمؤمنین» خواند و گروهی از اصحابش را فرمان داد تا با این عنوان، به وی سلام کنند. در پایان فرمود: «شما را برای این دعوت کرده بودم که شاهدان خدایی باشید؛ خواه این شهادت را به دیگران برسانید یا آن را پنهان سازید.»^۳

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۷۴.

۳. همان، ج ۲۷، ص ۳۳۵.

همچنین امام صادق (ع) برای پیشگیری از گمراهی مردم و نیفتادن در دام بدعت‌گذاران، هنگام مرگ پسر بزرگش اسماعیل، گروهی از یارانش را جمع کرد و چندین بار (هنگام غسل دادن، کفن کردن، دفن کردن) از آنان گواهی گرفت که فرزندش اسماعیل مرده است. آنگاه دست فرزند کوچکش موسی را گرفت و فرمود: «او حق است و حق با اوست و از اوست؛ تازمانی که خداوند زمین و آنچه را در زمین است، به ارث برد.»^۱ همچنین امام کاظم (ع) در مراسم حج، به زیاد قندی فرمود: «ای زیاد! این فرزندم علی، سخنش سخن من و کردارش کردار من است؛ هرگاه نیازی داشتی، از او بخواه و سخنش را بپذیر، او چیزی جز حق را به خداوند نسبت نمی‌دهد.»^۲ گفتنی است، سرانجام، زیاد قندی از سران فرقه واقعیه شد، به او گفتند، مگر تو خودت سخن امام کاظم را درباره فرزندش علی نقل نکردی؟ وی گفت: اکنون وقت این حرفها نیست...

پاداش آمران و ناهیان

در قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع) پاداش‌های فراوانی برای احیای امر به معروف و نهی از منکر یاد شده است که به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

۱ - پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ.»^۳

احیایگر این فریضه والا، شایستگی رسیدن به مقام گرامی خلافت خدا، رسول و قرآن را پیدا کرد.

۲ - نیز از رسول اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ، يُعْطِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ بِمَا زَلَّوْهُمُ مِنَ اللَّهِ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ يَعْرِفُونَ؟ قَالُوا: وَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَيُحِبُّونَ

۱. همان، ج ۴۷، ص ۲۵۴.

۲. همان، ج ۴۸، ص ۲۷۲.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۰۷.

اللَّهُ إِلَىٰ عِبَادِهِ. قُلْنَا: هَذَا حَبَّبُوا اللَّهَ إِلَىٰ عِبَادِهِ، فَكَيْفَ يُحَبِّبُونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَىٰ اللَّهِ؟ قَالَ: يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَيَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛^۱

آیا مردمانی را به شما معرفی کنم که از سلسله پیامبران و شهیدان نیستند، ولی دارای مقامات نورانی و بلندی هستند که همگان به آن غیظه می‌ورزند؟ یاران گفتند: آری! یا رسول الله. فرمودند: آنان که بندگان خدا را محبوب خدا و خدای بزرگ را محبوب بندگان می‌کنند، حرکت آنها در زمین آمیخته با نصیحت و ارشاد است. گفته شد: ای پیام آور حق و حقیقت! معنای جمله دوم روشن است که ذات اقدس الهی را معرفی می‌کنند و محبت او را در دلهای مردم زیاد می‌گردانند؛ لیکن مفهوم جمله اول برای ما روشن نیست. چگونه بندگان خدا را محبوب او می‌گردانند؟

فرمودند: به آنها فرمان می‌دهند تا اعمالی را که خدا دوست دارد، انجام دهند و کارهایی را که او نمی‌پسندد، ترک کنند و هنگامی که مردم به سخنان و ارشادهای آنها جامه عمل پوشانند، خداوند سبحان، چنین مردمی را دوست می‌دارد.

پیامدهای شوم ترک نهی از منکر

از آنجا که این دو فریضه گرانسنگ از اهمیت ویژه فردی و اجتماعی برخوردار است، ترک آن دو نیز پیامدهای شومی را در بردارد. در این زمینه به روایات زیر توجه فرمایید:

۱. تغییر فرهنگ عمومی جامعه: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم گفت: چگونه است حال شما، هنگامی که زنان فاسد و جوانان فاسق می‌شود و شما امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید؟ مردم گفتند: آیا چنین چیزی شدنی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدتر از آن خواهد شد؛ چگونه است حال شما، زمانی که به منکر، فرمان می‌دهید و از معروف، باز می‌دارید؟ مردم گفتند: آیا چنین چیزی شدنی است؟ رسول

خداوند ﷻ فرمود: آری، بدتر از این نیز رخ خواهد داد؛ چگونه است حال شما، آنکه که معروف را منکر و منکر را معروف می‌شمارید؟»^۱

۲. چیرگی فساد و حاکمیت فاسدان و مفسدان.

۳. عدم استجابت دعا: امام علی (ع) فرمود: «لَا تَتْرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيُؤْتَىٰ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۲.

۴. هرج و مرج اجتماعی و گرفتاری در منجلاهای فساد.

۵. رخت بر بستن برکات از جامعه: رسول خدا ﷺ فرمود: «همواره امت من در

میان زیبایی‌ها و نیکیه‌ها هستند، تا زمانی که به معروف، فرمان دهند و از منکر، باز دارند و در نیکوکاری، همدیگر را یاری دهند، لیکن هنگامی که چنین نکردند، برکات از جامعه آنان برچیده می‌شود، هرج و مرج در جامعه رواج می‌یابد و به گونه‌ای گرفتار می‌شوند که کسی به یاری آنان نمی‌شتابد».

برکات احیای امر به معروف

همان گونه که ترک آن دو، پیامدهای شومی را در بردارد، احیای آن دو نیز برکات بسیار خوبی را برای فرد و جامعه اسلامی به ارمغان می‌آورد. در این زمینه نیز برخی از روایات را بررسی می‌کنیم:

۱. دلگرمی مؤمنان و نگرانی کافران: «فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظَهْرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ

مَنْ نَهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْوَافَ الْكَافِرِينَ»^۳.

۲. پایداری دین و ضمانت اجرایی برای احکام آن: امام علی (ع) فرمود: «قَوَامُ

الشَّریعة الامر بالمعروف والنهی عن المنکر واقامة الحدود»^۴.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. همان، حکمت ۳۱.

۴. غرر الحکم.

۳. حاکمیت زیبایی‌ها در جامعه: رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «لا تزال امتی بخیر ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البر...»^۱

همچنین امام باقر ع فرمود: «ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء، فریضة عظیمة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمّر الارض و یتنصف من الاعداء و یتستقیم الامر»^۲.

توضیح مفهوم و مصداق معروف و منکر

«معروف» از ریشه «عرف» به معنای شناخته شده و «منکر» از اصل «نکر» به معنای ناشناخته است و در فرهنگ دینی نیز به معنای آن رفتار و گفتاری است که از دیدگاه عقل و نقل مطلوب و پسندیده یا نامطلوب و نکوهیده است. بدین مناسبت شایسته است که برخی از مصادیق معروف و منکر را از نظر بگذرانیم:

۱. معروف فرهنگی: تلاش برای ارتقای سطح فکری و آگاهی‌های جامعه، به ویژه نسل جوان؛ آسیب‌شناسی‌های فکری و معنوی جوانان؛ آمادگی در برابر تهاجم فرهنگی دشمن؛ بیان ویژگی‌های خودی و غیر خودی و تعیین مرزها...
۲. معروف سیاسی: حفظ دستاوردها و ارزشهای انقلاب اسلامی؛ دفاع از کیان نظام اسلامی؛ حضور در صحنه‌های انقلابی؛ صبر و بردباری در مشکلات انقلاب؛ حرمت نهادن به قوانین نظام اسلامی؛ پاسداری از موهبت گرانسنگ ولایت فقیه...
۳. معروف نظامی: جهاد در راه خدا؛ پاسداری از مرزهای کشور اسلامی؛ تقویت بنیادهای دفاعی کشور؛ فراگرفتن فنون نظامی؛ آمادگی و بسیج همگانی برای دفاع از نظام اسلامی...
۴. معروف اداری: برخورد شایسته و خدایسندانه با ارباب رجوع؛ دقت در حفظ بیت

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

۲. همان، ص ۳۹۵.

المال مسلمانان؛ داشتن نظم و وجدان کاری...

۵. معروف علمی: بر دانش آموزان عزیز و دانشجویان گرامی، معلمان و اساتید آنان واجب است که در امر آموزش، بسیار بکوشند و فرصت‌ها را غنیمت بشمرند و آموزدهای سودمند را در اختیار شکوفایی و تکامل نظام اسلامی قرار دهند. همچنین بر طلاب و اساتید حوزه‌های علمیه لازم است علوم الهی را به گونه‌ی شایسته به جامعه اسلام عرضه کنند مردم را به حقایق دینی آشنا سازند.

۶. منکر سیاسی: تحت تأثیر تبلیغات منفی دشمنان انقلاب قرار گرفتن؛ نشر اکاذیب و پخش شایعه‌های بی‌اساس؛ دلسرد و ناامید کردن مردم از نظام و انقلاب؛ بازداشتن مردم از حضور در صحنه‌های سودمند اجتماعی؛ شرارت و فتنه انگیزی؛ جاسوسی برای دشمنان نظام؛ حزب گرایی و زیر پانهادن منافع ملی؛ اهانت به نظام و رهبری و ولایت فقیه؛ نادیده گرفتن خدمات نظام و برجسته کردن کاستی‌ها؛ حمایت ناآگاهانه یا هوس مدارانه از فرد یا گروهی خاص...

۷. منکر فرهنگی: عقب‌گرد به سنت‌های دوران طاغوت و احیای مراسم شاهنشاهی مانند چهارشنبه سوری و سیزده بدر و...؛ گرایش به فرهنگ بیگانه؛ برهنگی فرهنگی و رویکرد به فرهنگ برهنگی؛ ترویج فساد و بدحجابی در جامعه؛ ترویج تن پوشهای مبتذل...

۸. منکر اداری: بی‌نظمی در کار؛ دزدیدن از وقت کاری؛ رشوه‌گیری؛ بی‌حرمتی به مردم و ارباب رجوع...

شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

دهها آیه از قرآن مجید، لزوم این نظارت همگانی را ثابت می‌کند؛ لیکن فقیهان بزرگوار، شرایطی را که برگرفته از مجموع آیات و روایات است، در وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده‌اند که توجه خوانندگان گرامی را به آنها جلب می‌کنیم:

۱. مفهوم و مصداق معروف و منکر را بشناسد.

۲. احتمال تأثیر داشته وگرنه لغو است؛ لیکن مراد از اثر، اثر نقد و بالفعل نیست، اگر احتمال دهد که در آینده، مؤثر خواهد شد یا از تکرار منکر، پیش‌گیری خواهد کرد یا در بازدارندگی دیگران اثر خواهد داشت، یا سبب اتمام حجت بر همگان خواهد شد، نهی از منکر واجب است.

۳. تارک معروف و فاعل منکر بر ادامه رفتارش پافشاری داشته باشد وگرنه با صدور یک گناه از فردی و توبه از آن، دیگران هیچ وظیفه‌ای ندارند.

۴. ضرر و مفسده بزرگ‌تری در کار نباشد؛ این شرط در صورتی است که ضرر جمعی و دینی در میان نباشد وگرنه باید اهم و مهم رعایت شود.

۵. امر و ناهی باید عادل باشد و به گفته هایش عمل کند؛ این مورد از شرایط کمال است؛ زیرا بدون آن نمی‌تواند در دیگران اثر گذار باشد.

در پایان، شایسته است که مراتب سه گانه امر و نهی را نیز بازگویم:

۱. رفتاری.

۲. گفتاری.

۳. برخورد عملی.

مرتبه یکم و دوم، همگانی است، ولی مرتبه سوم از اختیارات حکومت اسلامی است و باید زیر نظر فقیه عادل انجام شود. از این رو، باید سازمان جداگانه‌ای شکل گیرد و با نظارت مجتهد عادل، این مرحله مهم نیز عملی گردد.

عن الحسین بن علی (ع): «ألا ترون أنَّ الحقَّ لا يعمل به و أنَّ الباطل لا يتناهى عنه، ليرغب المؤمن في لقاء الله؛ آیا نمی‌بینید که مردم به حق عمل نمی‌کنند و از باطل رویگردان نیستند؟ در این موقعیت حساس، بر هر فرد با ایمانی بایسته است که با دشمنان دین بجنگد و جانش را در این راه قربانی کند و به لقای یار بشتابد.»

پنج. اجرای احکام و حدود دینی و جلوگیری از تعطیلی آنها

یکی از وظایف حاکم اسلامی، اجرای احکام نورانی دینی است؛ زیرا دین، مجموعه‌ای از اعتقادات و اخلاقیات و احکام عملی است که به وسیله مردان آسمانی از سوی خداوند بزرگ برای هدایت بشر فرود آمده است. حراست از دین، وظیفه همگان است، لیکن رهبران دین، رسالتی حساس‌تر و سنگین‌تر دارند. از این رو، امام حسین (ع) در لابه‌لای سخنانش این جمله را گوشزد می‌کند که برخی از آنها را بررسی می‌کنیم:

الف. در سخنرانی سرور آزادگان در منزل «بیضه» آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ!... أَلَا وَان هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفِتْنَةِ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ وَ أَنَا أَحَقُّ مِمَّنْ غَيْرِي»^۱. آگاه باشید! دودمان پلید امیه، به فرمان شیطان درآمد، از اطاعت خدای رحمان سرباز زده‌اند، فساد را اشکار ساخته، حدود الهی را به تعطیلی کشانده، فتنه را به بخشی از حق که مخصوص خاندان پیامبر است - را به خود اختصاص داده، حلال و حرام خدا را جا به جا کرده‌اند. در این موقعیت حساس برای تغییر این همه فساد و منکرات، کسی شایسته‌تر از من نیست».

ب. آغازین روز ورود به کربلا پس از آن که کاروان نور وایثار در دوم محرم سال ۶۱ هجری به کربلا وارد شد و خیمه هایش را برافراشت و در آن جا استقرار یافت، در نخستین سخنرانی خود در جمع یارانش چنین فرمود: «...أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالْبَاطِلُ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ؛ أَيَا نَمِي بَيْنِيْدُ كَهْ مَرْدَمْ بَهْ حَقِّ عَمَلْ نَمِي كُنْدُ وَ أَزْ بَاطِلْ رَوِيْكَرْدَانْ نِيْسْتَنْدُ! دَرِ اَيْنِ مَوْقِعِيْتِ حَسَاسْ، بَرْهَرْ فَرْدْ بِا اِيْمَانِي شَايِسْتَهْ اسْتِ كِهْ بِا خُودْكَامِگَانِ بَسْتِيْزْدْ وَ جَانَشِيْ رَا دَرِ اَيْنِ رَاهْ فِدَا كَنْدْ تَا بَهْ دِيْدَارِ اِلَهِي بَارِ يَابَدْ».

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۴؛ الکامل، ج ۳، ص ۲۸۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.

شش. اصلاح طلبی و احیای سنت نبوی و روش علوی

خدا و رسول و خاندانش از هرگونه فساد بیزار و هرگونه صلاح و اصلاحی را خواستارند. از این رو، رویکرد به صلاح و اصلاح طلبی وظیفه هر فرد با ایمانی است، به ویژه رهبران الهی که همه کوشش‌های آنان در این مسیر، رقم می‌خورد. امام حسین (ع) در سخنان نورانی اش، این حقیقت را بیان می‌کند که در این زمینه فقط وصیتنامه آن حضرت را با هم مرور می‌کنیم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به الحسين بن علي إلى أخيه محمد بن الحنفية: أن الحسين يشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله جاء الحق من عنده وأن الجنة حق والنار حق والساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور، وأني لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي أريد أن آمر بالمعروف وأنهى عن المنكر وأسير بسيرة جدي وأبي علي بن أبي طالب؛ فمن قبلني بقبول الحق فالله أولى بالحق ومن رد علي هذا أصبر حتى يقضى الله بيني وبين القوم وهر خير الحاكمين، وهذا وصيتي إليك يا أخي وما توفيقى إلا بالله، عليه توكلت وإليه أنيب».^۱

امام حسین (ع) پس از بیان عقیده‌اش درباره توحید و نبوت و معاد، اهداف حرکتش را چنین برشمرد: «من نه از روی خودخواهی و خوشگذرانی و نه برای فساد و ستم، از مدینه حرکت کردم، بلکه تنها هدفم اصلاح مفاصل این امت، امر به معروف و نهی از منکر، احیای سنت نبوی و روش علوی است. پس هر که این حقیقت را از من بپذیرد و مرا همراهی کند، بی تردید راه خدا پسندانه‌ای را در پیش گرفته است و هر که از من رخ برتابد، در برپایی این نهضت، پایداری می‌کنم تا خداوند میان من و این افراد، داوری کند و او بهترین داوران است. برادرم! این است وصیت من به تو و هر توفیقی از خداست، بر او توکل می‌کنم و بازگشتم به سوی اوست».

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷۸۸؛ بخارا لاتوار.

هفت. اتمام حجت، بازگویی حقایق و هوشیار ساختن مردم در برابر رفتارهایشان

یکی از سیاستهای شوم استکباری، به غفلت کشاندن مردم از حقایق جاری زندگی است؛ فردی که هم و غم او فقط پرداختن به شکم و شهوت باشد و از اصول آزاد زیستن و انسان بودن، باخبر نباشد، حیوانیست که در سراسیمگی سقوط قرار گرفته، در آستانه درنده شدن است: «أَوَلَيْكَ كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۱ چنین موجودی برای رسیدن به مقاصد مادی و پاسخ‌گویی به غرایز حیوانی‌اش، به هرکاری دست می‌زند، هرچند کشتن انسان بی‌گناهی باشد، بلکه بالاتر، گرچه پیامبر یا فرزند او باشد. در چنین موقعیت بحرانی است که باید به فریاد او رسید و آگاهی‌ها و هشدارهای لازم را برای او بیان کرد تا زمینه خروجش از حیوانیت به عالم انسانیت و هدایت به قله‌های سعادت، فراهم گردد؛ دست کم حجت بر او تمام شود که در صورت گرفتاری به عذاب و کیفر الهی، هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نداشته باشد. در موارد گوناگون، از سخنان نورانی امام حسین علیه السلام این هدف دنبال شده است که برخی از آنها را بررسی می‌کنیم:

الف. در میان راه مکه به کوفه، در منزل «تعلیبه»، مردی خدمت سیدالشهداء علیه السلام شرفیاب شد و از تفسیر این آیه پرسید: «یوم تدعوا کل أناس بامامهم»: «روز رستاخیز هر امتی را با امامش فرا می‌خوانیم». حضرت در پاسخ وی فرمود: «امام دعای الی هدی فأجابوا الیه و امام دعای الی ضلّاة فأجابوا الیه؛ هؤلاء فی الجنة و هؤلاء فی النار و هو قوله تعالی: فريق فی الجنة و فريق فی السعیر»^۲

برخی از رهبران، مردم را به راه راست فرا می‌خوانند و گروهی، صدایشان را می‌شنوند و از آنان پیروی می‌کنند و برخی از پیشوایان، مردم را به راه کج سوق می‌دهند و گروهی نیز به آنان پاسخ مثبت می‌دهند، دسته نخست، در بهشت و طایفه دوم در جهنم هستند. این حقیقت را خداوند (در آیه هفتم از سوره شورا) بیان کرده است که انسان‌ها دو

۱. سوره اسراء، آیه ۸۷.

۲. صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، قتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۱.

نوعند، بعضی در بهشت و برخی در دوزخ».

ب. در همین مکان، مردی به حضور حضرت شرفیاب شد و امام از او پرسید: اهل کدام شهری؟ او گفت: اهل کوفه. سخنانی میان آن دو مبادله شد و آنگاه به او فرمود: أما والله! لو لقینک بالمدينة لأريتک اثر جبرئیل فی دارنا و نزوله بالوحی علی جدی، یا أبا اهل الکوفة! من عندنا مشتقی العلم، أنعلموا وجهلنا؟ هذا مما لا یكون! آگاه باش! به خدا سوگند! اگر تو را در مدینه می‌دیدم، اثر ورد پای جبرئیل را در خانه ما و محلی را که در آن به جدم وحی می‌آورد، به تو نشان می‌دادم. ای مرد کوفی! خاندان ما سرچشمه علوم است، آیا اینان دانایند و ما نادان؟ این شدنی نیست».

یادسپاری

پیداست که این سخنان نورانی امام (ع) در پاسخ شبهاتی بود که در ذهن آن مرد کوفی جا گرفته بود. متأسفانه در منابع حدیثی و تاریخی، از پرسش‌های آن مرد، اثری نیست، لیکن از پاسخ امام برمی آید که او فردی قشری نگر بوده که حرکت حضرت را علیه حکومت به ظاهر دینی یزید می‌دانست؛ زیرا او یزید را خلیفه مسلمانان می‌شمرد و نبرد با او را نبرد با حاکم دینی می‌پنداشت! از این رو، سرور آزادگان با بر شمردن ویژگی‌های خود و خانواده‌اش او را با لایه‌های زیرین دینی آشنا کرد و به او فهماند که کانون پیدایش دین و فرود آمدن وحی الهی، خاندان پر برکت رسالت است، نه دودمان پلید امیه. بنابراین، شدنی نیست که آنان با حقایق دینی آشنا باشند و بر اساس آنها رفتار کنند، ولی ما چنین نباشیم.

ج. امام حسین وارد منزل «شراف» شد و طلیعه سپاهیان کوفه نیز به فرماندهی حر بن یزید ریاحی از راه سید و پیام امیر کوفه را به حضرت بیان کرد. آنگاه امام به سخنرانی پرداخت و سخنان آگاهی بخش را به آنان فرمود:

«أيهما الناس أنهما معذرة إلى الله واليكم واني لم آتكم حتى أتني كتبكم و قدمت بها رسلكم أن أقدم علينا فإنه ليس لنا امام ولعل الله أن يجمعنا بك على الهدى فان كنتم على ذلك فقد جئتمكم فاعطوني ما أطمئن به من عهودكم و مواثيقكم، و ان كنتم لقدومى كارهين انصرف عنكم الى المكان الذى جئت منه اليكم؛ اى مردم! اين سخنان من به جهت اتمام حجت بر شماست تا در پيشگاه خداوند نيز مسؤوليتى نداشته باشم. من بى جهت به سوى شما نيامدم؛ اگر بدين نوشته هايتان وفاداريد، اکنون من آماده ام و شما نيز با من پيمانى استوار ببنديد و مرا از همكارى خودتان مطمئن سازيد (تا حكومت دينى را بريا و حكومت يزيدى را سرنگون كنيم) و اگر از آمدن من ناخرسنديد، من حاضرم به محلى برگردم كه از آن جا آمده ام».

د. امام به منزل «بنى مقاتل» وارد شد و اطلاع يافت كه عبيدالله بن حر جعفى نيز همراه يارانش در آنجاست. وى از دوستداران عثمان بود كه پس از كشته شدن او به دربار معاويه پيوست و در نبرد صفين نيز در صف سپاهيان شام بود. سرانجام او يكي از راهزنان بنام شد و ثروت فراوانى به چنگ آورد. نخست، حضرت، حجاج بن مسروق را پيش او فرستاد تا او را هدايت كند، ولى سودى نبخشيد؛ زيرا او از عزم جزم كوفيان مبنى برگشتن فرزند فاطمه (س) خبر داشت. امام شخصاً در خيمه هاى او حضور يافت و به او فرمود:

«يا بن الحر! ان اهل مصركم كتبوا الى أنهم مجتمعون على نصرتي و سألوني القدوم عليهم و ليس الامر على ما زعموا و أن عليك ذنوباً كثيراً، فهل لك من توبة تمحو بها ذنوبك؟»

اى فرزند حر! مردم ديار شما به من نامه نوشتند كه عزمشان را براى يارى من جزم کرده اند و از من خواسته اند كه به سوى آنان بشتابم، ليكن حقيقت برخلاف نوشته هايشان است و تو در دوران زندگانيات، گناهان بسيارى انجام داده اى، آيا قصد پاك شدن از آن گناهان را دارى؟»

عبيدالله گفت: به خدا سوگند! من مى دانم كه هر كس از تو پيروى كند، به سعادت

جاوید دست می‌یابد؛ ولی احتمال نمی‌دهم که یاری من، به حال تو سودی داشته باشد؛ زیرا در کوفه کسی را ندیدم که عزمش را به نصرت تو استوار ساخته باشد. به خدا سوگندت می‌دهم که مرا از این کار معاف بدار، چون من از مرگ سخت گریزان و هراسناکم و در عوض آن، بهترین اسبم را به تو هدیه می‌کنم که در میدان جنگ، بسیار چالاک است.

حضرت در پاسخ فرمود: «أما إذا رغب بنفسك عتاً فلا حاجة لنا في فرسك و ما كنت متخذ المضلّين عضداً؛ اکنون که از ما روگرداندی و از نثار جانت، خودداری ورزیدی، ما نه به خودت نیازمندیم، نه به اسبت؛ زیرا من افراد گمراه را یاور خود بر نمی‌گزینم».

در پایان افزودند: «أتی أنصحك كما نصحتني، ان استطعت أن لا تسمع صراخنا و لا تشهد وقعتنا فافعل، فوالله! لا يسمع و اعيتنا أحد و لا ينصرنا، الا أكتبه الله في نار جهنم؛ همانگونه که تو مرا نصیحت کردی، من نیز به تو نصیحت می‌کنم، اگر خودت را به منطقه دوردستی می‌توانی برسانی، که صدای استغاثه ما را نشنوی و حادثه دلخراش ما را نبینی، حتماً این کار را بکن. به خدا سوگند! اگر فریاد یارخواهی ما به گوش کسی برسد و او به یاری ما نشتابد، خداوند او را با خواری در آتش جهنم می‌افکند»^۱

دو یادسپاری مهم

۱. از آنجا که رهبران الهی در صدد درمان و نجات دادن انسان‌ها از منجلاهای هلاکت و هدایت کردن آنان به سوی چکادهای برافراشته سعادت هستند، گاهی شخصاً به بالین بیمار می‌روند و با آگاهی از آلودگی‌های فراوانش، به درمان او می‌پردازند. از این رو، حضرت با یادآوری خطاهای گذشته عبیدالله، سعی در بازگشت او می‌کند؛ حتی با ذکر نام پیامبر و دخترش فاطمه به تحریک احساسات او می‌پردازد. این رفتار حسین (علیه السلام) همان اتمام حجت و آگاهی بخشیدن به مردم نسبت به پیامدهای شوم رفتارشان شمرده می‌شود.

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶؛ الکامل، صدوق، الامالی، مجلس ۳۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۴؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. وقتی امام از هدایت یافتگی او ناامید شد وفطرت خدا جوی او را خموش یافت، این پندار دنیاگران را که «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» به شدت غلط و باطل شمرد و با اقتباس از آیه: «وَمَا كُنْتَ تَتَّخِذُ الْمَضْلِينَ عَصَادًا»، این حقیقت را در گوش جهانیان طنین انداز کرد که برای رسیدن به هدف مقدس، از وسیله پاک باید مدد جست و اموال دزدی و غارتی یا اهدایی دربار معاویه به کار حسین بن علی نیاید؛ زیرا او در صدد اجرای فرمان الهی و انجام دادن تکلیف دینی خود است.

ه نامه‌ای از کربلا به مدینه

سرور شهیدان، پس از استقرار در کربلا، در نامه‌ای کوتاه به برادرش محمد بن حنفیه و سایر بنی هاشم چنین نوشت: «أَمَّا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَا تَزُلْ».^۱

«پس از حمد و ثنای الهی، گویا دنیایی نبوده و ما نیز در این جهان نبوده‌ایم و آخرت نیز همواره پایدار و بی‌زوال است و ما نیز نبود نخواهیم شد».

یادسپاری

این نامه پر نغمه امام از اعتقاد راسخ و ایمان بنیادی او به مبدأ و معاد حکایت می‌کند و در این لحظه‌های حساس و بحرانی به فکر نمایاندن حقایق جهان هستی به یاران و خویشاوندان است. از زاویه دید انسان کامل، دنیای به این بزرگی، بسیار کوچک و گذرگاه است و هرچه هست در جهان آخرت است و دل‌بستگی به آن سبب اشتیاق به مرگ و ایثار جان و مال است. پس چنین فرهنگی است، فرهنگ نورانی عاشورا. عاشوراییان دنیا را هیچ می‌انگارند و به لذت‌های آن دل نمی‌بندند و آن را مزرعه‌ای برای آخرت خویش می‌دانند.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۵.

و. دو خطبه در یک روز

امام حسین در نخستین ساعت‌های روز عاشورا که سپاهیان کوفه را آمادهٔ نبرد دید، سوار بر اسب شد و صفوف سپاهش را سامان داد و آنگاه خطاب به کوفیان فرمود: «ایها الناس! سمعوا قولی و لاتعجلوا، حتی أعظکم بما هو حق لکم علی، و حتی أعتذر الیکم من مقدمی علیکم، فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و أعطیتُمونی النصف من أنفسکم، کنتم بذلک أسعد و لم یکن لکم علی سبیل، وان لم تقبلوا منی العذر و لم تعطوا النصف من أنفسکم، فأجمعوا أمرکم و شرکاءکم ثم لا یکن أمرکم علیکم غمّة ثم اقضوا الّی و لاتنظرون، انّ ولیّ الله، الذی نزل الكتاب و هو یتولّی الصالحین؛ ای مردم! سختم را بشنوید و در نبرد شتاب نکنید تا من وظیفهٔ نصیحت کردن به شما را انجام دهم و انگیزهٔ سفرم را بیان کنم، پس اگر دلیل مرا پذیرفتید و انصاف را پیشهٔ خود کردید، سعادت‌مند می‌شوید و دست از جنگ برمی دارید؛ زیرا دلیلی بر آن ندارید. اگر حرف مرا قبول نکردید و انصاف به خرج ندادید، آنگاه با یکدیگر متحد شوید و اندیشهٔ باطلتان را دربارهٔ من عملی سازید و هیچ مهلتی به من ندهید؛ لیکن بدانید که ولی و پشتیبان من، آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده است و اوست مولا و یاور شایستگان».

وقتی سخنان امام به این جا رسید، صدای گریه و ناله‌های زنان و کودکان حرم بلند شد. آنگاه حضرت به برادرش عباس و فرزند ارشدش علی اکبر مأموریت داد تا آنان را ساکت کنند و بدیشان بگویند که فعلاً ساکت باشید؛ زیرا گریه‌های زیادی در پیش رو دارید. پس از اتمام حجت بر مردم کوفه و بازگویی حقیقت نامه‌ها و درخواستهای آنان، مطالب مهمی را در تقویت هوشمندی سیاسی - اجتماعی و بندگیری از اقبال و ادبار دنیا را بدینسان بازگو فرمود: «عباد الله! اتقوا الله و کونوا من الدنیا علی حذر، فان الدنیا لو بقیة علی احد، لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اُولی بالرضاء و اَرْضی بالقضاء غیر ان الله خلق الدنیا للقاء، فجدیدها بالی و نعیمها مضمحل و سرورها مکفهر و المرل تلقاة والدار تلعة، فتزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقوا الله لعلکم تفلحون؛ ای بندگان خدا! تقوا پیشه کنید و از

دنیا طلبی بگریزید. اگر دنیا به کسی وفا می‌کرد، یا کسی در آن همیشگی ماندگار بود، بی‌تردید پیامبران الهی برای بقا سزاوارتر و جلب رضایت شایسته‌ترین و تن دادن به چنین حکمی خرسندتر بودند؛ زیرا این که خداوند، دنیا را برای فنا آفریده است، تازه‌هایش کهنه، نعمت‌های نابود شدنی و شادی‌هایش به اندوه بدل می‌شود، منزلی پست و خانه‌ای موقت است. پس به هوش باشید و برای آخرت خود توشه بگیرید؛ زیرا بهترین توشه آخرت، تقوا و خداوندیشی است. تقوا پیشه کنید تا رستگار و کامیاب گردید.

پس از بیان بی‌وفایی و گذرایی لذا یذنبیوی، افزودند: «أریکم قد اجمعتمهم علی أمر قد اسخطتم الله فیه علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و احل بکم نعمته، فنعم الرب ربنا و بنس العبید انتم، اقررتم بالطاعة و امنتهم بالرسول محمد ثم انکم زحفتهم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم؛ لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم، فتبتالکم و لما تریدون، انالله و انا الیه راجعون، هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعداً للقوم الظالمین؛ شما بر چیزی با یکدیگر متحد شده‌اید که خشم خدا را بر شما برانگیخته، بدین جهت خداوند از شما رخ بر تافته، عذابش را بر شما فرود آورده است. عجب خدای خوبی داریم و عجب بندگان هستید که به طاعت او اعتراف کردید و پیامبرش را پذیرفتید، آنگاه برای کشتن خاندان و فرزندانش حمله ور شدید؛ بی‌تردید شیطان بر شما چیره گشته، خدای بزرگ را از یاد شما برده است. وای بر شما، ننگ بر فکر و هدف شما، ما از آن خداییم و بازگشت ما به سوی اوست. خدایا! تو شاهد باش، اینان مردمانی هستند که پس از ایمان، کفر ورزیدند، لعن و نفرین بر این مردم ستمکار باد».

آن گاه برای پاسخ گویی به شبهات افراد ساده لوحی که بر اثر تبلیغات مسموم امویان فریب خورده بودند و حرکت حسین بن علی را شورشی علیه مصالح امت و خلیفه شرعی و قانونی می‌دانستند، جایگاه نسب و شخصیت معنوی خود و خاندانش را بیان کرد و با این سخنان، ثابت کرد که حمزه و جعفر، عموهای فداکار و جان نثار وی و علی بن ابی طالب - نخستین ایمان آورنده به خدا و رسول و سردار دلاور در جبهه‌های نبرد علیه

کفار - پدر او بود و بدینسان هویدا ساخت که دودمان امویان سلسله جنبنان ضدیت با اسلام بودند و مخالفان دین دیروز، امروز، قدرت دینی را در دست گرفته‌اند.

سخنان امام در میان کوفیان، ولوله‌ای پدید آورد و کم مانده بود که صدای اعتراض آنان بلند شود؛ ناگهان شمربن ذی الجوش داد زد: او نادان و گمراه است و نمی‌فهمد که چه می‌گوید! حبیب بن مظاهر در پاسخ وی گفت: تو نادان و گمراهی و سخنان او را نمی‌فهمی؛ زیرا خداوند قلبت را مهر و موم کرده است.

سپس امام (ع) سخنان را این گونه ادامه داد: «فان كنتم فی شك من هذا، أتشكون انی ابن بنت نبیكم؟ فوالله ما بین المشرق و المغرب ابن بنت نبی فیکم و لا فی غیرکم؛ و یحکم أنطلبونی بقتیل قتلته او مال استهلکته او بقضاء من جراحة؛ اگر در سخنان من به دیده تردید می‌نگرید، آیا شک دارید که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ به خدا سوگند! در روی کره‌ی خاکی، فرزند دختر رسول خدا، کسی جز من نیست. وای بر شما! آیا کسی از شما را کشته‌ام که به خونخواهی او قصد کشتن مرا دارید یا مالی را نابود ساخته‌ام یا جراحاتی بر کسی وارد کرده‌ام که مرا قصاص کنید؟

با این خطابه حضرت، سکوت مرگباری بر سپاه کوفه حکمفرما گردید. آن گاه برای تأیید سخنانش، چند تن از سرشناسان کوفه را با نام صدا زد و فرمود: یا شیث بن ربیع و یا حجار بن ابجر و یا قیس بن اشعث یا یزید بن حارث! الم تکتبوا الی أن قد اینعت الثمار و اخضر الجناب و انما تقدّم علی چند لک مجتده؛ آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه‌ها رسیده، درختان سرسبز و خرم گشته است و در کوفه سپاه آماده‌ای در اختیار توست؟».

آنان که راه گریزی نداشتند، سکوت پیشه کردند و قیس بن اشعث گفت: چرا با پسر عمویت بیعت نمی‌کنی؟ در این صورت او با تو به نرمی و مساعدت رفتار می‌کند. حضرت بسیار بر آشفت و فرمود: «لا والله! لأعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا أقرمنهم فرار العبید. یا عبادالله! انی عدت برئی و ربکم ان ترجمون، اعوذ برئی و برکم من کل

متکبر لا یومن بیوم الحساب»^۱.

نه، هرگز! به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان، صحنه نبرد را رها می‌کنم. من به پروردگار خویش و شما پناه می‌برم از این که سخن مرا باور نمی‌کنید. به خدای خود و شما پناه می‌برم از هر فرد متکبری که روز رستاخیز را باور ندارد».

هدایتها و درسهای سازندگی عاشورا

حماسه شورانگیز کربلا، سراسر درس و عبرت و منشور هدایت است. حماسه‌ای جاری در همه عصرها و نسل‌ها، حماسه‌ای پرشکوه که حاوی پیامهای حیات بخش فراوانی است. حماسه‌ای که درسهایش، در طول تاریخ، زندگی سعادتمندان را برای انسانها، از هر نژاد و هر کشوری، رقم می‌زند. بدین جهت، برخی از آنها را از لایه لای سنت و سیرت و روایات امام حسین (ع) استخراج و با همدیگر مرور می‌کنیم:

۱- عزت و افتخار حسینی

(مبارزه با طاغوت و به رسمیت نشناختن او، زیر بار ذلت نرفتن؛ در برابر سختیها مقاوم و پایدار بودن).

❖ در پاسخ ولید بن عقبه: «أیها الأمير! انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الرحمة؛ بنا فتح الله و بنا یختم، و یزید رجل شارب الخمر و قاتل النفس المحترمة ملعن بالفسق، و مثلی لا یبایع مثله»^۲.

❖ در پاسخ مروان بن حکم: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام،

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۸، الکامل، ج ۳، ص ۲۸۷؛ الارشاد، ص ۲۳۴، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۲۵۳، انساب الاسراف، ج ۳، ص ۱۸۸ (با اندک اختلافی در نقل برخی از بخشهای خطبه).

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۶؛ الیهوف، ص ۱۹.

اذ بليت الامة براع مثل يزيد»^۱

* در پاسخ برادرش عمر اطرف: «والله اعطى الدنيّة من نفسى ابدأ و لتلقين فاطمة اباهما شاكية ما لقيت ذريّتها من امته و لاتدخل الجنة احد اذها فى ذريّتها»^۲

* در پاسخ برادرش محمد بن حنفیه «يا اخى لو لم يكن فى الدنيا ملجأ و لا مأوى لما بيعت يزيد بن معاوية»^۳

* پس از ورود به سرزمین کربلا: «فانى لا أرى الموت الا سعادة و الحياة مع الظالمين الا برماً»^۴

* در آغازین نبردهای عاشورا: «صبرا يا بنى الكرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء الى الجنان الواسعة و النعم الدائمة»^۵

* در دومین سخنرانی در روز عاشورا: «الا و انّ الدّعى قد ركز بين اثنتين؛ بين السّلة و الدّلة و هيهات منا الدّلة، يأبى الله لنا ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت طهرت و انوف حمیه و نفوس أبيه من ان نؤثر طاعة اللّثام على مصارع الكرام»^۶

* پس از جنگ مغلوبه مرحله عملیات: «اما والله! أحببهم الى شىء مما يريدون حتى ألقى الله و أنا مُخضّبٌ يدمى»^۷

* خطاب به فرزندان ابوطالب: «صبراً على الموت يا بن عمومتى، صبراً يا اهل بيتى، والله رأيتم هواناً بعد هذا اليوم»^۸

۱. اللهوف، ص ۲۰.

۲. اللهوف، ص ۲۳.

۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ اللهوف، ص ۶۹.

۵. کامل الزیارات، ص ۳۷.

۶. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

۷. اللهوف.

۸. طبری تاریخ، ج ۷، ص ۳۰۸؛ اللهوف، ص ۱۰۱.

۲- تسلیم فرمان و رضای خدا شدن

« هنگام وداع با جدش پیامبر (ص): «اللهم انّ هذا قبر نبیک محمد (ص) ونا ابن بنت نبیک و قد حضرنی من الامر ما قد علمت و اسئلك يا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فيه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک رضی»^۱.

« در دیدار با مردی که از اوضاع نابسامان کوفه گزارش داد: «ان الامر لله یفعل ما یشاء و ربنا تبارک کل یوم هو فی شأن»^۲.

« در پاسخ طرمّاح بن عدی و عمرو خالد و سعد و مجمع و نافع بن هلال که پس از شهادت مسلم و قیس بن مسهر صیداوی از کوفه گریختند و به امام حسین (ع) پیوستند:

«اما والله انی لارجو ان یکون خیراً ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا»^۳.

« در واپسین لحظه های حیات: «اللهم متعالی المکان، عظیم الجبروت، شدید المحال، غنی عن الخلاق، عریض الکبریا، قادر علی ما تشاء... صبراً علی قضائک، یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین، مالحارب سواک و لا معبود غیرک، صبراً علی حلمک یا غیاث من لا غیاث له»^۴.

۳- لزوم حمایت از دین و ارزشهای دینی

« در وصیت نامه اش به محمد بن حنفیه: «و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی (ص)»^۵.

« در نامه اش به مردم بصره: «وانا ادعوکم الی کتاب الله و سنة نبیه، فان السنة قد امیتت و البدعة قد احییت»^۶.

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. تاریخ ابن عساکر، ص ۱۶۴، مقتل خوارزمی، متصق، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۴.

۴. مقدم، مقتل ص ۳۴۴، مصباح المتهجد.

۵. خوارزمی مقتل ۱/ ۱۸۸.

۶. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۰.

«سخنرانی در جمع حاجیان در مکه: «الحمد لله و ماشاء الله و لا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله... لا محيص عن يوم خُطُّ بالقلم، رضى الله رضانا أهل البيت نصبر على بلائه و يوفينا اجور الصابرين»^۱.

«پس از ادای آخرین نماز عشق: «یا کرام، هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و ايعنت ثمارها و هذا رسول الله ﷺ و الشهداء الذين قتلوا فى سبيل الله، يتوقعون قدومكم و يتباشرون بكم؛ فحاموا عن دين الله و دين نبيه و ذبوا عن حرم الرسول»^۲.

«در وصیت‌نامه‌ی الهی سیاسى اش به محمد حنفیه: «اريد... أن اسير بسيرة جدی و أبی على بن ابی طالب (ع)»^۳.

«حضرت ابوالفضل (ع) هنگام بریده شدن دست راستش: «والله ان قطعتموا يمينى ائنى أحامى ابدأ عن دينى».

۴- احیای امر به معروف و نهی از منکر

«هنگام وداع مرقد مطهر رسول خدا ﷺ: «اللهم ان هذا قبر نبيك محمد ﷺ وانا ابن بنت نبيك و قد حضرني من الامر ما قد علمت؛ اللهم ائنى احب المعروف و انكر المنكر»^۴.

«در منزل بیضه: «يا ايها الناس! ان رسول الله: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناكثاً عهده، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل فى عباد الله بالإثم و العدوان، فلم يغير عليه بفعل و لا قول، كان حقاً على الله يدخله مدخله... و انا أحق ممن غير»^۵.

۱. الهوف، ص ۵۳.

۲. مقدم، مقتل، ص ۲۹۷.

۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵. طبری، تاریخ ج ۷، ص ۳۰۰، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

۵- ویژگیهای رهبر اسلامی و روش حکومتی او

«در پاسخ نامه‌های مردم کوفه: «فلعمری، ما الامام الا العامل بالكتاب و الآخذ بالقسط و الدائن و الجالس نفسه على ذات».^۱

«در وصیت‌نامه الهی سیاسی‌اش به محمد بن حنفیه: «ارید ان... اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب».^۲

۶- لزوم پیروی از رهبر الهی

«در نامه‌اش به مردم بصره: «فان تسمعوا قولی اهدکم الی سبیل الرشاد».^۳

«در سخنرانی منزل شراف پس از برگزاری نماز عصر با طلوع سپاه کوفه به فرماندهی حربن یزید ریاحی: «اما بعد، ایها الناس، فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله، یکن ارضی الله و نحن اهل بیت محمد ﷺ اولی بولاية هذا الامر من هؤلاء المدعین ما لیس لهم والسائرین بالجور و العدوان».^۴

«در سخنرانی منزل بیضه یا نامه‌ای به سران کوفه: «فان اقمتم علی بیعتکم تصیبوا رشدکم فانا الحسین بن علی و ابن فاطمه بنت رسول الله، نفسی مع انفسکم و اهلی مع اهلیکم لکم فی اسوة».^۵

«در دومین سخنرانی امام (ع) در روز عاشورا: «... ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد، فمن اطاعتی کان من المرشدين و من عصانی کان من المهلكين».^۶

۱. طبری تاریخ، ج ۷، ص ۲۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

۲. مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۳. طبری تاریخ، ج ۷، ص ۲۴۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۷؛ بحار الانوار.

۵. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۴.

۶. خوارزمی، مقتل ج ۲، ص ۷؛ تحف العقول، ص ۱۷۰.

۷- خطر بی تفاوتی در برابر رهبری

* در پاسخ عبیدالله حر جعفی که از هواداران عثمان و از دوستداران معاویه بود: «و انی انصحک کما نصحتنی، ان استطعت ان لاتسمع صراخنا و لا تشهد وقتنا فافعل، فوالله لا سمع و اعیتنا احد و لا ینصرنا الا اکبه الله فی نار جهنم».^۱

* در پاسخ عمرو بن قیس مشرفی و پسر عمویش که به بهانه کثرت اولاد و نابودی اموال و سرمایه، از پشتیبانی امام حسین علیه السلام گریختند: «انطلقا فلا تسمعالی و اعیة ولا تریالی سواداً. فانه من سمع و اعیتنا او رأی سوادنا فلم یجبنا او یغثنا، کان حقا علی الله عزوجل ان یکبه علی منخریه فی النار».^۲

۸- قاطعیت در تصمیم

* در پاسخ برادرش محمد بن حنیفه که وی را از حرکت به سوی مکه باز می‌داشت: «یا اخی! جزاک الله خیرا، لقد نصحت و اشرت بالصواب، و انا عازم علی الخروج الی مکه، و قد تهیات لذلك انا و اخوتی و بنو اخی و سمیعتی و امرهم امری و رأیهم رأیی».^۳

* پس از تصمیم امام حسین علیه السلام مبنی بر حرکت به سوی کوفه، شماری از سرشناسان مانند محمد بن حنفیه، عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، از او خواستند که از تصمیم خودش برگردد. حضرت در پاسخ آنان فرمود: «و قد أزمعُ علی المسیر».^۴

* در پاسخ طرماح بن عدی و چهار نفر از مردان کوفه که به سپاه نور پیوستند و امام را از حرکت به سوی کوفه بازداشتند: ان بیننا و بین القوم عهداً و میثاقاً و لسنأ نقدر

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶ مقتل خوارزمی، ج ۱، ۲۲۶.

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ص ۴۰۹؛ اختیار الرجال، ص ۲۴.

۳. خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۸۸.

۴. طبری تاریخ، ج ۷، ص ۲۷۵؛ الکامل ج ۳، ص ۲۷۶.

علی الاتصرف حتی تتصرف بنا و بهم الامور فی عاقبة»^۱.

۹- نرسیدن از مرگ و روحیه شهادت طلبی

«در نخستین سخنرانی اش در جمع زائران خانه خدا فرمود: «الحمد لله وما شاء الله و لا قوة الا بالله و صلى الله على رسوله: خط الموت على ولد آدم مخطا القلادة على جيد الفتاة و ما أولهني الى أسلافى اشتياق يعقوب الى يوسف و خير لي مصرع انا لاقيه، كاني بأوصالي تنقطعها عسلان القلوات بين النواويس و كربلا فيملون منى أكراشا جوفاً و أجربة شغباً، لا محيص عن يوم خط بالقلم... من كان باذلاً فينا مهجته موطناً على لقاء الله نفسه فليرحل معنا، فاني راحل مصباحاً ان شاء الله»^۲.

«امام سجاد علیه السلام می فرماید: شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چند تن از یارانش نشست بود و «جون» غلام سیاه پوست ابوذر به آماده سازی شمشیر، مشغول بود، آنگاه پدرم این اشعار را خواند:

يا دهر اف لك من خليل	کم لك بالاشراق والاصيل
من صاحب أو طالب قتيل	والدهر لا يققع بالبديل
و انما الأمر الى الجليل	وكل حى سالك سيل

«ای دنیا! اف بر دوستی تو که صبحگاهان و شامگاهان افراد بی شماری از دوستان را به کشتن می دهی و هیچ قناعت نمی کنی و بی تردید امور انسان در اختیار خدای بزرگ است و هر موجود زنده ای در مسیر مرگ حرکت می کند».

آنگاه چشمانم پراز اشک شد و عمه ام زینب علیها السلام با شنیدن این اشعار، نگران

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۴، راه بلد آن گروه بود وقتی از عزم راسخ امام علیه السلام آگاه شد، اجازه خواست ت به کوفه برگردد و آذوقه ای را که برای فرزندش تهیه کرده، به آنان برساند و برگردد، لکن وی این توفیق را نیافت؛ پیش از بازگشت به کربلا، خبر شهادت سیدالشهداء و یارانش را شنید و بسیار اندوهگین شد.

۲. اللهوف، ص ۵۳.

گردید و پس از رفتن یاران حضرت، به خیمه برادرش درآمد و گفت: ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی‌دیدم! ای یادگار گذشتگان و ای پناهگاه بازماندگان! امشب همه داغهای مرا تازه کردی.

امام حسین (ع) به خواهرش زینب تسلی داد و پس از سفارش به صبر و پایداری فرمود: «یا أختاه، تعزّی بعزاء الله و اعملی ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یموتون و ان کل وجه هالک الا وجه الله الذی بقدرته و بیعت الخلق فیعودون و هو فرد وحده؛ ابی خیر منی و امی خیر و اخی خیر منی؛ ولی و لهم و لکل مسلم بر رسول الله اسوة».^۱

* در نزدیکی کربلا خواب سبکی بر چشمان امام (ع) چیره شد و ندایی را شنید که می‌گوید: «این گروه شبانگاهان در حرکتند و مرگ نیز آنان را دنبال می‌کند. وقتی بیدار شد، استرجاع کرد و علی اکبر (ع) این حالت پدرش را دید و سبب را جویا شد و امام خوابش را به پسر بازگو کرد. نگاه علی اکبر گفت: «لا أراک الله بسوء ألسنا علی الحق؟». امام فرمود: ما جز در صراط مستقیم گام نمی‌نهیم» سپس علی اکبر گفت: «اذا لا نبالی أن نموت محقین».^۲

* در نخستین گفت‌وگو با یاران پس از نماز صبح روز عاشورا فرمود: «صبرا یا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسطة و النعم الداعة؛ فأیکم یکن ان ینتقل من سجن الی قصر و ما هو لاعذائکم الا کمین ینتقل من قصر الی سجن و عذاب؛ ان ابی حدثنی عن رسول الله (ص) ان الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر، و الموت جسر هؤلاء الی جناتهم و جسر هؤلاء الی جحیمهم؛ ما کذبت و لا کذبت».^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۴؛ الارشاد، ص ۲۳۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶.

۳. معانی الاخبار.

۱۰- دنیاگریزی و فریفته نشدن به آن

«عصر پنج شنبه، نهم محرم الحرام بود که سپاهیان سیه روی کوفه، آهنگ حمله به سپاه نور را کردند و امام (ع) به برادرش ابوالفضل (ع) فرمود: «ارکب بنفسی انت یا اخی، حتی تلقاهم، فتقول لهم مالکم و ما بدالکم و تسئلهم عما جاء بهم».

جناب عباس (ع) رفت و قصد آنان را جويا شد. امیرشان گفت: از سوی ابن زیاد دستور جنگ رسیده است. حضرت برگشت و موضوع را به محضر امام (ع) عرضه داشت. آنگاه سالار عابدان فرمود: «ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة و تدفعهم عنا العشیة نصلی لربنا اللیلة، تدعوه و نستغفره، فهو یعلم انی احب الصلاة و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الاستغفار».^۱

«هنگام ظهر روز عاشورا عمرو بن کعب (ابو ثمامه صائدی) به امام حسین (ع) عرض کرد: وقت نماز ظهر فرا رسیده است دوست دارم آخرین نماز را به امامت شما بخوانم. حضرت فرمود: «ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین، نعم هذا اول وقتها سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی».^۲

حصین بن نمیر گفت: نماز شما قبول نیست (زیرا علیه خلیفه و امیرالمؤمنین شوریده‌اید). حبیب بن مظاهر به او گفت: ای نادان! خیال می‌کنی نماز تو قبول است و نماز فرزند پیامبر پذیرفته نیست، آنگاه حصین به وی حمله کرد و سپاهیان کوفه نیز او را به محاصره در آوردند و سرانجام وی شهید شد. در نتیجه دو تن از حماسه آفرینان میدان عشق، سپر بلا شدند و سالار عشق، نماز عشق را خواند و پس از پایان یافتن نماز، آن دوبا بدنی خون آلود از تیرهای دشمن بر زمین افتادند و آن دو سعید بن عبدالله حنفی و عمر بن قریظ انصاری بودند که امام به آنان فرمود: «انت أمامی فی الجنة، فاقراء رسول الله منی السلام».^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۱۹؛ الارشاد، ص ۲۴۰.

۲. طبری تاریخ، ج ۷، ص ۳۴۷.

۳. اللهوف، ص ۹۵.

۱۱- پیامد شوم خوردن مال حرام

✽ در دومین سخنرانی روز عاشورا فرمودند: «وکلکم عاص لأمری غیر مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم، من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام، فطبع الله علی قلوبکم، و یلکم الا تنصتون، الا تسمعون؟» همگی سرکشی کرده، به سخنانم گوش نمی‌دهید، زیرا بر اثر هدایای حرام و لقمه‌های حرام که شکمهایتان به آن پر شده، خداوند دل‌هایتان را مهر و موم کرده است، وای بر شما چرا ساکت نمی‌شوید؟

۱۲- دنیاگرایی انسانهای ضعیف‌الایمان

در نخستین سخنرانی امام پس از ورود به سرزمین کربلا: «الناس عبید الدنیا و الذین لعن علی السنتهم، یحوظونه مادرت به معایشهم، فاذا محضوا بالبلاء قلّ الدیانون»^۱.

۱۳- آزادمردی و غیرت مردانگی

گاهی یاران امام (ع) موقعیت راهبردی داشتند و به سادگی دشمن را می‌توانستند از پا درآورند؛ لیکن آن حضرت از این عمل نهی کرد و فرمود: «هیچ گاه آغازگر نبرد نخواهم شد».

حر بن یزید ریاحی، ثامنه عبیدالله بن زیاد را دریافت کرد که بر امام حسین (ع) سخت بگیرد: «جعجع بالحسین حین تقرء کتابی و لا تنزله الا بالعراء علی غیر ماء و غیر حصن».

آنگاه امام (ع) فرمود: «بگذار در بیابان نینوا یا غاصریات فرود آییم».

حر گفت: «بیک عبیدالله مراقب من است و من این پیشنهاد شما را نمی‌توانم

بپذیرم».

در این هنگام زهیر بن قین به امام (ع) گفت: «جنگیدن با این گروه اندک برای ما آسانتر است، تا دیگر سواران کوفه نرسیده‌اند، با اینان بجنگیم».

امام در پاسخ وی فرمود: «ما کنت لأبداهم بالقتال».^۱

در واپسین لحظه‌های حیات نورانی اش در قتلگاه فرمود: «یا شیعة ال ابی سفیان! ان لم یکن لکم دینٌ و کنتم لا تخافون المعاد. فکونوا أحراراً فی دنیاکم و ارجعوا الی أحسابکم ان کنتم عرباً کما ترعمون. أنا الذی أقاتلکم و تقاتلونی و النساء لیس علیهن جناح، فامنعوا عتاتکم عن التعرض لحرمی ما دمت حیاً».^۲

هنگام برخورد با طلیعه سپاه دشمن به فرماندهی حر بن یزید که خود واسپانشان بسیار تشنه بودند: «أسقوا القوم و ارووهم من الماء و رشفوا الخیل ترشیفاً».^۳

۱۴- تعظیم شعائر الهی

در پاسخ سخنان هوس‌آمیز عبدالله بن زبیر در مکه فرمود: «انَّ بِمَكَّةَ کِبْشاً بِهِ تَسْتَحِلُّ حَرَمَتَهَا، فَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْکِبْشَ وَ لَنْ أُقْتَلَ خَارِجاً مِنْهَا بِشَرِّ أَحَبِّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ فِيهَا وَ لَنْ أُقْتَلَ خَارِجاً مِنْهَا بِشَرِّينِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجاً مِنْهَا بِشَرِّ... وَلَنْ أُقْتَلَ بِالطَّفِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ بِالْحَرَمِ».^۴

۱۵- بیان سنت الهی در رفتار با حق جویان و باطل گرایان

تلاوت قرآن در جمع یاران در شب عاشورا؛ و لایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیرٌ لأنفسهم انما نملی لهم لیزدادوا إثمًا و لهم عذابٌ مُّهِينٌ * ما کان الله لیزر المؤمنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز النخبیث من الطیب».^۵

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۸؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۳۴.

۲. خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۳۳.

۳. بحارالانوار: ۳۷۶/۴۴.

۴. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۶؛ کامل الزیارات، ص ۷۲.

۵. الارشاد، ص ۲۲۳.

کثرت و پیروزی ظاهری لشکریان باطل نشان عنایت خدا و قلت و شکست ظاهری سپاهیان حق نشان بی‌مهری خدا به آن دو گروه نیست، بلکه صحنه‌ای برای آزمون است تا صف نیکان از بدان و جبههٔ پاکیزگان از آلودگان جدا شود و این پیروزی موقت، سبب هرچه بیشتر فرو رفتن جنایتکاران در منجلاب فساد و گناه شود تا خداوند یکسره آنان را به عذاب خویش گرفتار سازد؛ همان گونه که حضرت زینب (س) در پاسخ عبیدالله بن زیاد ملعون که از پیروزی بر امام حسین (ع) مغرور شده بود، این ایه را تلاوت کرد و به او هشدار داد که در انتظار عذاب سهمگین الهی بماند.

«هنگامی که سخنرانی عمومی امام حسین (ع) در روز عاشورا و گفت و گو با عمر بن سعد بن ابی وقاص نتیجه‌ای نداد و او تیری را در چلهٔ کمان گذاشت و به سوی سپاهیان نور، شلیک کرد و گفت: پیش امیرتان گواهی کنید که نخستین تیر را من شلیک کردم، لشکریان کوفه همگی به تیرباران سربازان میدان عشق پرداختند که شماری از آنان شهید شدند. (و این حملهٔ عمومی نامیده شد).

آنگاه امام حسین (ع) برخاست و خطاب به دیگر یارانش فرمود: «قوموا ایها الکرام الی الموت الذی لا بد منه. فان هذه السهام رسل القوم الیکم، فوالله ما بینکم و بین الجنة والنار الا الموت، یعبر بهؤلاء الی جنانهم و بهؤلاء الی نیرانهم».^۱

همچنین پس از ادای نماز عشق به اندک یاران باقی مانده فرمود: «یا کرام، هذه الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها و هذا رسول الله (ص) و الشهداء الذین قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم؛ فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم الرسول (ص)».^۲

۱. اللهوف، ص ۸۹؛ خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۹.

۲. مقتل مقرر، ص ۲۹۷.

۱۶- دنیا لغزشگاهی خطرناک

امام حسین (ع) در نخستین سخنرانی اش در روز عاشورا فرمود: «عباد الله! اتقوا الله وكونوا من الدنيا على حذر. فان الدنيا لو بقيت على احد أو بقى عليها احد، لكانت الأنبياء احقّ بالبقاء واولى بالرضاء وارضى بالقضاء؛ غير ان الله خلق الدنيا للفناء، فجديدها بال و نعيمها مضمحل و سرورها مكفهز و المنزل تلعّة؛ فتزودوا إلى خير الزاد التقوى، واتقوا الله لعلكم تفلحون.»^۱

۱۷- فقط پذیرش ولایت خدا

امام حسین (ع) در نخستین سخنرانی اش در روز عاشورا این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِن وَلَّىٰ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾^۲؛ اگر شما مردمان کوفه مرا یاری نمی‌کنید، بدانید که ولی، سرپرست و یاور من آن خدایی است که همه انسانها را با فرو فرستادن پیامهای آسمانی اش سرپرستی می‌کند و سایه لطف و هدایت ویژه اش را بر نیکو سیرتان می‌گستراند.^۳

یادسپاری

«الصالحین» غیر «عملوا الصالحات» است؛ برخی در پرتو ایمان به مبدأ و معاد، کارهای شایسته و نیکویی انجام می‌دهند، به این امید که پاداش الهی را در آغوش بکشند که گاهی نیز از این افراد، کارهای ناشایستی سر می‌زند؛ لیکن برخی دیگر در سایه همت و پشتکارشان، رویکرد به تقوا و گریز از طغیان چنان اوج می‌گیرند که گوهر ذاتشان، شایسته و نیکو می‌گردد. در حقیقت، صلاح جز و جان و مقوم ذات آنان می‌شود.

۱- خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- سورة اعراف، آیه ۱۹۶.

۳- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲۸؛ الارشاد، ص ۲۳۴.

۱۸- بازبودن راه توبه

هنگامی که جناب حر بن یزید ریاحی، از عزم راسخ عمر بن سعد با جنگ در برابر فرزند پیامبر (ص) آگاه شد، از سپاهیان کوفه جدا شد و به سوی امام حسین (ع) حرکت کرد و عذرخواهی کرد و گفت: «ایا توبه من پذیرفته می‌شود؟».

حضرت فرمود: «نعم، یتوب الله عليك و یغفر لك؛^۱ آری، خداوند، توبه تو را می‌پذیرد و گناهانت را می‌بخشد».

۱۹- افزایش مصیبت پذیری در سایه پیوند با خدا

در فرجامین ساعت‌های روز عاشورا که همه یاران و فرزندان امام حسین (ع) شهید شدند، حضرت برای اتمام حجت، ندای «هل من ناصر» را سر داد. وقتی صدا به خیمه‌ها رسید، صدای گریه و ناله‌های آنان بلند شد، و حضرت به سوی آنان برگشت و به آرامش سفارش کرد. همچنین به خواهرش زینب فرمود: «فرزند شیرخواره‌ام را به من بده تا برای آخرین بار با او وداع کنم». آنگاه حرمه بن کاهل اسدی به دستور عمر بن سعد، تیری به سوی آن کودک شیرخوار انداخت و گلویش را هدف گرفت.

خون از گلوئی علی اصغر جاری شد و حضرت با دستش آن خون را گرفت و به سوی آسمان پاشید و فرمود: «هون علی ما نزل بی‌آئه بعین الله؛^۲ تحمل این مصیبت بر من آسان است؛ زیرا در منظر و پیشگاه خداست».

۲۰- پیروزی خون بر شمشیر

هنگام بازگشت آزادگان حماسه افرینان کربلا به شهر مدینه، ابراهیم، فرزند طلحه، با هدف استهزای امام سجاد (ع) به وی گفت: چه کسی در این نبرد پیروز شد؟

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۸.

۲. اللهوف، ص ۱۰۳.

حضرت پاسخ دندان شکنی به او داد و فرمود:

«اذا دخل وقت الصلاة، فأذن و اقم تعرف من الغالب؛^۱ هنگامی که وقت نماز می شود، اذان و اقامه بگو تا فرد پیروز را بشناسی (یعنی آن که نامش در بالای مأذنه ها و بر سر زبانهاست، پیامبر خداست)».

عبرتهای عاشورا

از بررسی و تحلیل همه جانبه فاجعه کربلا بر می آید: عواملی که در پیدایش آن نقش بسیاری مهمی داشت، بدین قرار است:

۱. ضعف آگاهی و بینش اسلامی؛

۲. ضعف ایمان و باورهای دینی؛

۳. کم رنگ شدن معنویت؛

۴. افول غیرت دینی؛

۵. رویکرد به دنیاگرایی و گریز از آخرت جویی؛

۶. کنار زدن وصایای پیامبر درباره ثقلین (قرآن و عترت).

پس اکنون که به فضل الهی و همت مردم، نظام امامت و ولایت در ایران اسلامی برپا شده است، برای پیشگیری از تکرار تاریخ، به این موارد با دیده عبرت بنگریم و از ظاهر حماسه کربلا به باطن آن عبور کنیم، و این حقایق مشکل را به خوبی دریابیم و نسل جوان را از این خطرهای آگاه سازیم و برای تقویت بنیادهای فکری، عقیدتی، باورهای دینی، پررنگ ساختن معنویت در جامعه، فرزندان ساختن مشعله های غیرت دینی، آخرت طلبی و گسستن از دنیا و دل نبستن به زرق و برق آن، نصب العین قرار دادن سفارش رسول خدا ﷺ درباره ثقل اکبر و کبیر و عملی ساختن رهاوردهای آسمانی آن دو،

بیش از پیش بکوشیم تا به لطف الهی شاهد پیروزی مطلق را در آغوش کشیم و این نظام اسلامی را به پرچمدار اصلی اش حضرت بقیة الله الاعظم - روحی فداه - بسپاریم و در رکاب مهر تاب او برای رشد و شکوفایی اسلام ناب نبوی ﷺ، بکوشیم و جان ناقابل خود را فدایش سازیم.

نقش تأویل گرایی در پیدایش واقعه کربلا

خسروپناه

بحث ما درباره نقش تأویل گرایی در پیدایش واقعه کربلا است. این بحث، بسیار گسترده و عمیق است و باید از روش تفسیری و نقلی استفاده کرد و از حوادث تاریخی نیز بهره گرفت. قاعدتاً حق این مطلب در یک جلسه آدا نمی شود ولی می توان شمه ای از آن را ارائه کرد تا بتوانیم در تطبیق حادثه کربلا بر روزگار امروز بهره ای جدید ببریم.

اگر این بحث روشن شود، در ضمن بحث به چندین پرسش نیز پاسخ داده خواهد شد؛ پرسش هایی از قبیل این که:

۱- چرا مسلمین پس از گذشت نیم قرن از وفات پیغمبر به جان فرزندش افتادند و

او را با بدترین وضع به شهادت رساندند و اهل بیتش را به اسارت بردند؟

۲- چرا امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت با اهل بیتش خود به مصاف جنگ برود؟ با

توجه به این که او امام بود و می دانست که قطعاً شهادت در انتظار او است. هم علم امامت

او این حکم را می کرد و هم گزارش جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و پدر بزرگوارش علی علیه السلام این

خبر را به او داده بود و هم، یک نگاه دقیق جامعه شناختی و سیاسی به آن حادثه و روزگار

این حکم را می کرد. او که می دانست چنین وضعی در انتظار او است، چرا کودکان و

فرزندان و اهل بیت علیهم السلام را با خود همراه کرد؟

۳. چرا در جهان اسلام، مرکز و محوریت تمدن اسلامی، تحریف فکری و اندیشه‌ی دینی پدید آمد؟ بحث تأویل گرایی، بحثی است که جوانب مختلفی دارد و چندین پرسش را در بطن خودش حل می‌کند.

مردم شناختی روزگار حسین (ع):

مردمی که در روزگار امام حسین (ع) زندگی می‌کردند، به چهار دسته تقسیم می‌شدند:

دسته اول علما بودند؛ عالمانی که در اندیشه دینی گرفتار تحریف و انحراف و اعوجاج نبودند؛ یعنی آنچه را که پیغمبر فرموده بود، گرفته بودند و اعتقاد و باور نیز به آن داشتند، اما از غیرت علوی و حسینی برخوردار نبودند. آنان کسانی بودند که حضرت حسین (ع) در دوران خلافت معاویه، آنان را جمع کرد و به آن خطاب کرد: باید مجاری امور در دست شما باشد، چرا آرام نشسته‌اید؟!

در آن مقطع زمانی هر عالمی یا به دنبال بحث و درس خود بود، یا به دنبال عبادت و کارهای شخصی خود. اکثراً نیز حافظ و مفسر قرآن بودند. آنان در فهم دینی گرفتار انحراف نبودند، اما در رفتار و سلوک دینی گرفتار انحراف و اعوجاج بودند. بنابراین، آنان کسانی نبودند که به دنبال امام بروند و دور او را بگیرند، حتی آنان نصیحت امام را نیز گوش ندادند.

دسته دوم توده مردم بودند که گرفتار جهل دینی بودند. آنان حتی از آن اندیشه دینی - که عالمان از آن برخوردار بودند - بهره‌ای نداشتند، زیرا بعد از وفات پیغمبر در دوران خلافت خلیفه اول و دوم و سوم، عمدتاً خلفا به دنبال کشورگشایی بودند؛ یعنی تنها مطلبی که برای آنان حائز اهمیت بود، توسعه کشور اسلامی بود، نه توسعه فکر اسلامی. لذا حتی در مرکز اسلامی نیز از ترویج اندیشه‌ی ناب رسول الله محروم بودند. خلیفه اول

دستور داد نقل و کتابت حدیث، منع گردد، لذا کسی جرأت جمع‌آوری احادیث پیغمبر را نداشت. بهانه آنان (خُلُفا) نیز این بود که اگر مردم دور احادیث پیغمبر را بگیرند، از قرآن فاصله می‌گیرند. در حالی که آخرین وصیت پیغمبر این بود که ثقل اکبر و اصغر را با هم‌دیگر داشته باشید. آنان یک ثقل مهم منبع دینی را کنار زده و به بهانه استفاده از قرآن، آن را به حاشیه راندند. البته قرآن نیز مهجور ماند و مردم از معرفت و اندیشه دینی بهره‌ای نداشتند و جهل، اکثر مردم را فرا گرفته بود.

برای نمونه، به یک مورد از جهل مردم دوران صدر اسلام اشاره می‌کنم:

بعد از جنگ صفین، مردی کوفی که در لشکر علی بن ابی طالب علیه السلام بود، حضرت را رها کرد و به شام رفت، تا به معاویه ملحق شود. وقتی وارد شام شد، یک مرد شامی سر راهش را گرفت و به او، اعتراض کرد و گفت: این شتر من است و تو در جنگ صفین، شتر مرا ربوده‌ای. نزاع آنان را نزد معاویه بردند تا او قضاوت بکند. معاویه از مرد شامی سؤال کرد که آیا تو شاهد داری که شهادت بدهد این شتر مال تو است؟ گفت: بله. بنده چهل مرد شامی را می‌آورم تا شهادت دهند که این شتر مال من است. او رفت و چهل نفر مرد شامی را آورد و شهادت دادند که این شتر ماده مال اوست. هرچه مرد کوفی فریاد زد که این شتر، شتر ماده نیست، بلکه نر است، گفتند که آیا تو یک نفر بهتر از این چهل نفر می‌فهمی؟! سپس شتر را از مرد کوفی گرفتند. وقتی که مرد شامی شتر را گرفت و مردم متفرق شدند، معاویه مرد کوفی را صدا زد و گفت: حق با تو بود. سپس معاویه قیمت شتر را به او پرداخت کرد و گفت: به کوفه برو و به علی علیه السلام بگو که معاویه صد هزار مرد جنگی دارد که فرق جمل از ناقه را نمی‌شناسند و بدان که اینان می‌آیند و با تو می‌جنگند.

آری، معاویه با یک پشتوانه فرهنگی غیر دینی تأمین می‌شد و واقعاً نیز همین‌طور است، زیرا در جنگ صفین قضیه دیگری را نقل می‌کنند و آن این است که وقتی که یک

مرد شامی با یک مرد کوفی در حال جنگ بود شعار می داد که: شما تابع کسی هستید که دین ندارد و اهل نماز نیست و غیره. وقتی مرد کوفی علی (ع) را معرفی کرد و گفت که او داماد پیغمبر است و اولین کسی است که پشت سر پیغمبر نماز خواند و بر او ایمان آورد، مرد شامی متحیر ماند و گفت که این حرف‌ها را تازه می‌شنوم. جهل عجیبی سرزمین اسلامی را فرا گرفته بود و این خطری است که امروزه ما نیز باید از این پدیده تاریخی درس بگیریم.

امروزه ماهیت انقلاب برای نسل جدید انقلاب روشن نیست. با توجه به این که شهدای گمنام را می‌آورند و تشییع می‌کنند، حقیقت جنگ و مسائل آن و حقیقت این که چرا ما جنگ را ادامه دادیم و از حریم خود دفاع کردیم؟ هنوز برای بعضی‌ها روشن نیست. لذا بر نویسندگان و اهل جبهه و جنگ، واجب است که بروند و حقیقت را برای نسل امروز تبیین بکنند و ظلم‌های تحمیل شده سراسر جهان، بر کشورمان را، برای مردم بیان کنند. در غیر این صورت، ممکن است نسل بعدی گرفتار جهل بشوند و نفهمند که چرا مردم انقلاب کردند و در جنگ شرکت کردند و آن‌را به پیش بردند. ما باید این را به مردم بفهمانیم که درد دین و غیرت دینی مردم بود که آنان را به قیام واداشت و سبب استمرار آنان در هشت سال دفاع مقدس شد.

دسته سوم که شاهد بحث بنده می‌باشد، روشن فکران نواندیش آن روزگارند. عده‌ای در طول ۲۵ سالی که خلفا به دنبال کشورگشایی بودند با اندیشه‌های جدیدی همچون مسیحیت و یهودیت و مباحثی که تقریباً برای مسلمانان تازگی داشت برخورد کردند. یهودیان تازه مسلمان، مفسر قرآن و قاضی القضاة جامعه اسلامی شدند. وقتی مسلمانان از طرفی گرفتار جهل بودند و از طرفی دیگر، با اندیشه‌های جدیدی روبه‌رو شدند، گفتند: چطور بحث‌هایی دینی را با بحث‌های جدید جمع بکنیم؟

تا این که جریان جدیدی به اصطلاح امروزی‌ها، روشن فکران نواندیش به‌وجود

آمد. آنان می‌خواستند که تلفیقی بین این دو ایجاد بکنند تا این که گرفتار التقاط شدند. همان دردی که مطهری تمام جان و عمرش را وقف آن کرد و در مقابلش ایستاد. التقاط دینی این بود که آنان الفاظ قرآن را می‌گرفتند، اما دست‌آوردها و اندیشه‌هایی را که از جای دیگر عاریه گرفته بودند بر متن و الفاظ دینی تطبیق و تحمیل می‌کردند؛ یعنی گرفتار نوعی تفسیر به رأی می‌شدند.

در تاریخ، در مورد خلافت و سلطنت معاویه نقل شده است که وقتی معاویه یزید را به عنوان ولی عهد خودش معرفی و منصوب کرد، خیلی از مردم به کار او معترض بودند؛ یکی از معترضان نیز عایشه بود. معاویه به دیدار او رفت و او اعتراض کرد و گفت: چرا این کار را کردی؟ چرا چنین شخص فاجر و فاسدی را جانشین خودت قرار دادی؟ جوابی که معاویه به او داد این بود که این قضای الهی است و اگر اعتراضی داری به خدا اعتراض بکن، زیرا همه امور دست خدا است و من کاره‌ای نیستم. یعنی آنان تفسیر جبرگرایی از قضا و قدری دادند که در قرآن با اختیار و اراده انسان قابل جمع است. و اینها همان کارهای روشن فکر مابانهای بود که هیچ تطبیقی با معارف اسلامی نداشت. از این تحریف‌ها در طول تاریخ فراوان بوده است.

باز در تاریخ داریم که وقتی در جنگ صفین، عمار به شهادت رسید، از آن‌جا که تقریباً خبر متواتری از پیغمبر نقل شده بود که او خطاب به عمار فرموده بود:

ای عمار! یک گروه و فتنه باغیه‌ای تو را می‌کشند و این گروه اهل دوزخند، ناگهان این خبر پیغمبر در جنگ صفین گسترش پیدا کرد؛ شامی‌ها نیز متوجه آن شدند و با تعجب گفتند: آیا ما فتنه باغیه و گروه ستمکار هستیم؟! قدری متحیر و مردد شدند، معاویه و عمر و عاص به فکر چاره‌اندیشی افتادند. معاویه آمد و یک تفسیر غلطی از این حدیث پیغمبر ارائه کرد و گفت: ای شامیان! چرا ناراحت هستید، منظور از فتنه باغیه علی (ع) و اصحابش می‌باشند و ما فتنه باغیه نیستیم، زیرا علی (ع) بود که عمار را به این

معرکه آورد تا به شهادت برسد. پس علی قاتلِ عمار است و فئه باغیه و ستمکار علی (ع) و اصحاب علی (ع) هستند. علی (ع) به سرعت این توطئه و تفسیر به رأی را خنثی و محکوم کرد و فرمود: اگر قاتلِ عمار من هستم، پس قاتلِ حمزه سید الشهداء نیز نبی اکرم (ص) است، زیرا پیغمبر (ص) حمزه را دعوت به شرکت در جنگ أخذ کرد.

پس از خنثی شدن تفسیر به رأی حدیث، معاویه تفسیر دیگری از باغیه نموده و گفت: معنای «بغی» ستمکار نیست، بلکه چیز دیگری است. پس ما قاتلِ عمار هستیم، اما طایفه ستمکار نیستیم. دوباره حضرت جواب دادند و گفتند:

«ذیل روایت می‌گوید که شما اهل جهنم هستید». یعنی آنان می‌خواستند با یک قرائت جدیدی از حدیث نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - به اهداف سیاسی خود برسند و این همان «تأویل گرایی» است.

در این جا وقتی که سخن از تأویل به میان می‌آید، باید گفت که قرآن دارای ظاهر و باطنی است که در روایات تاهفت یا هفتاد بطن ذکر شده است و یک تأویلی بنا بر نص قرآن وجود دارد. اما تأویلی که آنان انجام می‌دادند این نبود. ظاهر قرآن همان مدلول مطابق آیات قرآن می‌باشد؛ مثلاً آیاتی که دلالت بر نفی تثلیث مسیحیت دارد، مدلول و معنای مطابق این الفاظ این است که تثلیث باطل است. اما این آیات، باطنی هم دارند که می‌توان گفت که باطن آنها، همان مدلول‌های التزامی آیات هستند؛ مثلاً از آیه شریفه، نفی تثلیث را می‌فهمیم. بنابراین مدلول التزامی این آیه آن است که «کثرات‌گرایی دینی» نیز باطل است.

بنابراین، کسانی که ادعا می‌کنند «همه ادیانی که اکنون موجود هستند، حق‌اند و تمام گزاره‌های دینی آنان حق است» سخن درستی نمی‌گویند، زیرا یکی از عقاید مسیحیت تحریف شده امروز، تثلیث است و آن عقیده‌ای باطل است. پس معلوم می‌شود که در مسیحیت کنونی گزاره‌های باطلی وجود دارد. پس بلورالیزم دینی باطل است و این،

مدلول التزامی و لازمه‌ای است که از آیه به دست می‌آید و می‌توان گفت که آن باطن قرآن است.

تأویل‌هایی نیز در آیات قرآن هست که در واقع همان مصداق و عینیت خارجی آیات می‌باشد، مانند خوابی که حضرت یوسف علیه السلام دیدند. ایشان در خواب دیدند که خورشید و ماه بر وی سجده می‌کردند. خواب و رؤیای صادقه آن حضرت دارای تعبیر و تأویلی بود. تعبیر این خواب همان تفسیری است که از یک خواب می‌شود، مثلاً اگر کسی در خواب ببیند که ظرف شیری را به او داده‌اند و او خورده است، تعبیرش این است که «علم» نصیب او می‌گردد. پس اگر این شخص به مرتبه علم و عالم رسید و به عینیت خارجی آن خواب دست یافت، می‌گویند که این همان تأویل این خواب است. لذا وقتی که برادران یوسف و والدین او بر وی سجده کردند، فرمودند که این امر تأویل آن رؤیا است و تأویل همان واقعیت خارجی است. اما بعدها عده‌ای تأویل را به معنای تفسیر به رأی گرفتند؛ یعنی هر شخصی بتواند دیدگاه و رأی خود را بر قرآن تحمیل بکند و بگوید که این هم یک معنایی است که می‌توان از این آیه استفاده کرد و این همان چیزی است که در روایات از آن «تفسیر به رأی» تعبیر می‌کنند. روایات فراوانی داریم که در این زمینه آمده است از جمله روایتی که می‌فرماید: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ».

این تأویل‌گرایی در دوران خلفای سه گانه، به ویژه در عصر خلیفه سوم و بالآخر در دوران معاویه به قدری گسترش پیدا کرد که هر کس می‌آمد و مفسر قرآن می‌شد و آیات را با نظر و پیش فرض‌های خود، تفسیر می‌کرد و سپس می‌گفت: اسلام همین است که بنده می‌گویم. بعدها طایفه‌ای به نام «معتزله» پیدا شدند و از اندیشه‌های یونانیان استفاده کردند و آن را بر قرآن تحمیل کردند و در واقع می‌توان گفت که آنان اسلام یونانی را عرضه دادند. علت و منشأ انحراف فرقه‌هایی، مانند مجسمه، مشبّهه، مُزجّه و تمام طوایفی که در علم کلام از آنها نام برده شده، تأویل‌گرایی بوده است؛ یعنی آنان دست از

معنای ظاهری قرآن برمی داشتند و دیدگاه خود را بر قرآن تحمیل می کردند. مثلاً خدایی که نص قرآن خبر می دهد که «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» به یک انسان مجسم توصیف می شود. «ابن تیمیّه» در یکی از کتاب هایش می گوید:

خداوند جسم است و او همان گونه که بنده از منبر به پایین می آیم از آسمان پایین می آید. و یا با توجه به این که نص قرآن می فرماید: «اَنَا هَدِیْنَاهُ السَّبِيلَ اِذَا شَکَرَا وَ اِذَا کَفَرَا» افرادی گرفتار جبرگرایی شده اند.

امروزه نیز ما همین وضعیت را در روزگار خود می بینیم و فقط اصطلاحات عوض شده است. قبل از انقلاب در روبه روی دانشگاه تهران کسانی بودند که تشریه هایی را توزیع می کردند و عمدتاً نیز از آیات قرآن استفاده می کردند. اما آنان مدافع اگزیستانسیالیسم اسلامی و یا مارکسیسم اسلامی و یا امانیسم اسلامی بودند. و گاهی اوقات تعبیر پروتستانیسم اسلامی را به کار می بردند و پروتستانی - که فرقه ای از فرقه های مسیحیت است - را با اسلام جمع می کردند. امانیسمی را که دقیقاً به معنای انسانی خدایی (جای گزینی انسان به جای خدا) است با اسلام جمع می کردند. مارکسیسمی را که به نفی توحید دلالت می کرد، می خواستند با اسلام جمع کنند؛ یعنی آنان می گفتند: دست از معنای آیه برمی داریم و یک معنایی که پیش فرض و پیش دانسته و به تعبیر بعضی از فیلسوفان غربی پارادایم های ذهنی ما است، بر متن تحمیل می کنیم؛ مثلاً شما می گوئید که توحید؛ یعنی «لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ» و ما می گوئیم که توحید؛ یعنی نفی طبقات اجتماعی؛ یعنی آنان می گفتند که ما توحید را قبول داریم، اما معنای توحید، نفی طبقات اجتماعی است.

امروزه گاهی اوقات از این بحث تعبیر به هرمنوتیک فلسفی می کنند. اصطلاحی که توسط هایدگر، گادامر و شاگردان او، ریکور، دریدا و دیگران مطرح شده است. هرمنوتیک فلسفی نیز همان تأویل گرایی است. و هایدگر کتابی بنام «هستی و زمان»

دارد و در آن می‌گوید:

«شما قبل از این که بخواهید متن را معنا کنید، پیش دانسته و پیش شناخت خود را بر متن تحمیل نکنید».

گادامر در کتاب «حقیقت و روشن» خود می‌گوید:

برای این که شما متن را تفسیر کنید باید افق ذهنی و پیش فرض‌ها و پیش دانسته‌های خودتان را بر متن تحمل کنید و این همان تفسیر به رأی است. در واقع، آنان آمده‌اند و همان تفسیر به رأی - که انمه اظهار مکرر از آن نالیده‌اند - را قالب علمی داده‌اند و دانشی را برای آن درست کرده‌اند.

امروزه ما نیز با آن روبه‌رو هستیم، لذا می‌بینیم که بعضی افراد صریحاً می‌گویند که ما فقط تفسیری را می‌پذیریم که تأویل باشد؛ یعنی جز تفسیر به رأی هیچ چیزی را قبول نداریم و اگر تفاسیر شما منطبق بر قواعد ادبیات عرب با معانی موضوعه و مستعمله باشد قبول نداریم. پس اگر دست به چنین کاری زده شد، اسلام یا لیبرالیسم و مارکسیسم جمع خواهد شد. و این اجتماع، مخصوص به قرآن نیز نیست، بلکه به عنوان مثال شما می‌توانید یک کتاب شیمی را کتاب فیزیک بدانید، زیرا قواعد و قوانین فیزیک را بر متن تحمیل می‌کنید. جالب این است که یک اشکال جدی بر همین طایفه وارد است و آن این که به تعبیر عرب‌ها، آنان گرفتار «انتحارها بیدها» می‌شوند، زیرا هر ادعایی را که آنان مطرح کرده و یا نوشته‌اند، می‌گوییم که این همان چیزی است که ما می‌گوییم و ما نیز دیدگاه خودمان را بر متن شما تحمل می‌کنیم.

اصلاً در این صورت گفت‌وگو منتفی خواهد شد و ما نمی‌توانیم حرف هم دیگر را بفهمیم، در حالی که وقتی بشر زبان را خلق کرد به خاطر این بود که بتوانند با هم گفت‌وگو داشته باشند و ما فی الضمیر خود را به یک‌دیگر منتقل کنند. اگر بر فرض، اسم یک شیئی میز باشد، نمی‌توان از آن صندلی را اراده کرد، زیرا به تعبیر اصولیتین این لفظ برای معنای

خاصی وضع و قرار داده شده است و به تعبیر مرحوم شهید صدر، بین لفظ و معنا قرن و اقترانِ اکیدی ایجاد شده است و لفظ و معنا از یک‌دیگر جدا شدنی نیستند.

در روزگار حسین بن علی عده‌ای نذر کرده بودند که اگر حسین (ع) کشته شود، هفتاد شتر در راه خدا قربانی کنند و مرحوم مجلسی این مطالب را در کتاب بحارالانوار گزارش داده است. و برخی نذر کرده بودند که برای قتل حسین بن علی روزه بگیرند. زیرا طایفه‌ای از قتل‌های امام حسین بودند که واقعاً به دنبال جاه و مقام و ریاست نبودند و آنان عرق دینی نیز داشتند و لذا برای شهادت حسین بن علی (ع) نذر کرده بودند، زیرا اسلامی که در ذهن آنان تجلی پیدا کرده بود، اسلام نبوی نبود، بلکه اسلام اموی بود؛ یعنی اسلامی بود که امویان آن را تفسیر کرده بودند، نه اسلامی که رسول اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت تبیین کرده باشند. از دیدگاه آنان حسین (ع) فرد خارجی شد؛ یعنی کسی که از دین خروج کرده است. لذا وقتی که اهل بیت و اسیران را وارد کوفه کردند، آنان را عده‌ای خارجی معرفی کردند که بر اسلام و حکومت پیغمبر خروج کرده‌اند. بنابراین، آنان به عده‌ای از مردم کوفه که با علی (ع) و اولادش و حسین (ع) و زینب - سلام الله علیها - آشنا بودند، سنگ پرتاب کردند و آنان را دشنام دادند و بدترین طعنه‌ها را بر آنان وارد کردند. و این انحراف به مراتب از کفر بدتر است. امروزه ما با کسانی روبه‌رویم که پذیرش قرآن را نفی نمی‌کنند و نمی‌گویند که مهدی (عج) را قبول نداریم؛ اما می‌آیند و تفسیر دیگری از مهدی می‌دهند و می‌گویند: «مهدی» یک سنبل است و وجود خارجی ندارد.

امام نیز در زمان خود فرمود:

«اسلام بعضی‌ها اسلام آمریکایی است» یعنی آنان می‌خواهند تفسیر مطابق

رای آمریکا را ارائه بکنند.

اخیراً در اینترنت دیده‌ام که در آمریکا - بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر - عده‌ای، اسلام و

قرآن را مطابق خواسته‌های سیاست آمریکا تفسیر می‌کنند.

این خطر در روزگار امام حسین بود و لذا تحریفی در آن روزگار یدید آمد و حوادث بسیار ناگواری بر اهل بیت عصمت و طهارت که منشأ آن تأویل گرایی بود، وارد آمد. داغی بر دل اهل بیت گذاشت که هنوز که هنوز است، قلب امام زمان (عج) گریان است و فرزند امام حسین - علیه السلام - برای جدش (حسین بن علی) اشک می ریزد و مصیبت حسین، مصیبتی نیست که خاموش شود. آتشی روشن شد که خاموش ناشدنی است و امروز که روز اربعین حسینی است، درد و رنج جدیدی بر قلب زینب وارد شد. در چنین روزی بنابر نقل تواریخ، جابر و یا اهل بیت عصمت و طهارت بر مزار حسین (ع) مشرف شدند. عطیه نقل می کند که وقتی جابر به کربلا رسید و وارد کربلا شد، نزدیک شط فرات رفت و غسل کرد، دو پارچه ازار و ردا را بر تن پوشاند و سپس عطر سعد بر بدن زد. قدم از قدم بر نمی داشت، مگر این که یاد خدا می کرد. نزدیک قبر شد و به عطیه خطاب کرد که دستم را روی قبر بگذار. وقتی که دستش را روی قبر گذاشت، ناگهان بی هوش شد. سپس عطیه می گوید: مقداری آب را بر صورتش پاشیدم و وقتی که جابر به هوش آمد فریاد زد: یا حسین، یا حسین، یا حسین. و سپس این جمله دردناک را گفت. آیا دوست، جواب دوستش را نمی دهد؟!

پس خودش جواب داد و گفت: چگونه دوست جواب بدهد، در حالی که سرش را بریدند و رگهایش را به پشت سرش انداختند و بین سر و تنش جدایی افکندند و این دردها را زینب نیز با برادرش زمزمه می کرد؛ این درد بسیار دشوار بود. وقتی که زینب - سلام الله علیها - و اهل بیت آمدند هرکسی بر مزاری رفت. زینب سراغ قبر حسین (ع) را گرفت. شروع به درد دل کردن با برادرش نمود و تمام حوادثی را که بعد از شهادت امام حسین (ع) دیده بود، برای برادرش امام حسین (ع) گزارش داد و گفت، ای برادر! نبودى تا ببینی که وقتی ما را از گودال قتلگاه عبور دادند، چشمانمان به این بدن های پاره پاره شده افتاد. وقتی که خواستند این عزیزان را سوار بر شتران برهنه بکنند بنده

کمک کردم و نگذاشتم تا نامحرمان به آن جا بیایند، اما کسی نبود که مرا یاری بکند. ای برادر! آیا می‌دانی که در خرابهٔ شام چه حادثه‌ای پیش آمد؟ سپس روضهٔ رقیه را برای برادرش خواند. ناگهان فریاد زد و گفت: ای برادر اگر نامحرمان در این جا نبودند، پیراهنم را بالا می‌زدم تا می‌دیدى که بر این بدنِ زینب چه شده است؟...

عوامل نهضت امام حسین علیه السلام

سید مبارک هاشمی

مقدمه

اگر حادثه‌ای پیش آمد که جان شما در خطر بود، مالتان را فدای جان کنید و اگر واقعه‌ای رخ داد که دین در خطر بود، جان را فدای دین کنید.

«اذا حضرت بلیه فاجعلوا اموالکم دُونَ انفسکم و اذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دُونَ دینکم»^۱

امام حسین علیه السلام در عمل به این سخن امام علی علیه السلام از آنچه داشت - حتی طفل شیرخوار - گذشت و درس دین‌داری و شهادت و مبارزه با ستم را به بشر آموخت.

امام حسین علیه السلام با قیام خویش به انسان آموخت که چگونه باید زیست و چگونه برای نجات ملت‌ها به پا خواست. چگونه از دین و باورها و ارزش‌های دینی دفاع نمود و با ستم و فساد مبارزه کرد و چگونه مرد.

عوامل نهضت

عوامل قیام و نهضت امام حسین علیه السلام یکی از موضوعاتی است که بحث‌های زیادی درباره آن صورت گرفته است، اما هنوز هم بحث از آن ضرورت دارد، چون با وجود

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵۵، حدیث: عن مولانا علی علیه السلام.

بحث‌های فراوانی که انجام شده هم‌چنان این سؤال‌ها باقی است که چه عواملی باعث قیام امام حسین (ع) شد؟ چرا امام (ع) با یزید مصالحه و بیعت نکرد؟ یزید چه ویژگی‌هایی داشت که امام در مقابل بیعت‌خواهی او مقاومت کرد؟ با وجود این که اگر با یزید بیعت می‌کرد نه تنها آن همه ظلم‌ها و جنایت‌هایی که در حق او و اهل بیت او (ع) روا داشته شد، نمی‌شد بلکه دستگاه حکومت یزید برای حفظ قدرت و حکومت خود به حضرت احترام نموده و امکانات در اختیارش قرار می‌دادند، زیرا امام یک شخصیت ممتاز جهان اسلام بود و جایگاه مهم دینی، سیاسی و اجتماعی داشت به گفته همه مورخان از جمله ابن اثیر «کانون همه فضیلت‌ها و خوبی‌ها بود».^۱

این نوشته در پی آن است که سؤال‌های فوق را به اختصار پاسخ گوید.

برای قیام امام (ع) عوامل گوناگونی ذکر شده است از جمله:

۱- اطاعت فرمان خدا و اداء تکلیف.

۲- دفاع از دین.

۳- فساد دستگاه حکومت.

۴- خطر ارتجاع جاهلیت.

۵- شیوع فحشاء و منکرات در جهان اسلام.

۶- زمزمه انکار وحی و نبوت.

۷- انزوای اهل بیت.

۸- امر به معروف و نهی از منکر.

۹- بیعت‌خواهی یزید.

۱۰- دعوت مردم کوفه.

از آن جا که ریشه برخی عوامل را باید در عوامل دیگر جست و این مختصر جای

بحث گسترده نیست، سه عامل عمده زیر، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و در ضمن به

۱. اسدالغایه، در شرح حال امام حسین (ع).

برخی عوامل دیگر نیز اشاره می‌شود:

۱- درخواست بیعت از امام حسین (ع) برای یزید؛

۲- دعوت مردم کوفه از امام حسین (ع) برای زمامداری امت اسلامی؛

۳- عامل امر به معروف و نهی از منکر.

در میان عوامل سه گانه فوق عامل اساسی در قیام امام، عامل امر به معروف و نهی از منکر است، اما عامل درخواست بیعت از امام و مخالفت حضرت با بیعت یزید، از نظر زمانی اولین عامل در قیام امام حسین (ع) است.

وقتی معاویه در نیمهٔ رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت، یزید نامه‌ای به «ولید بن عتبّه بن ابی سفیان» حاکم مدینه نوشت که از حسین بن علی برای او بیعت بگیرد.^۱ در پی آن حاکم مدینه، امام را به دارالعماره دعوت کرد و خبر مرگ معاویه را به حضرت اعلام و نامه‌ای را که یزید برای گرفتن بیعت به او نوشته بود، قرائت کرد.^۲

امام حسین (ع) که از زمان حیات معاویه با ولی عهدی یزید به شدت مخالفت کرده بود.^۳ بعد از مرگ معاویه هم مخالفت خود را آشکار ساخت، زیرا بیعت با یزید به معنای مشروعیت خلافت و حکومت ننگین یزید بود تأییدی بر بدعت‌ها و جرائمی که یزید و کارگزارانش انجام می‌دادند. لذا امام حاضر به بیعت نشد و در برابر فشار حکومت یزید مقاومت نمود و به این ترتیب از حیث زمان نخستین عامل در قیام امام حسین (ع) تقاضای بیعت از امام بود. آن‌ها به هیچ وجه از این تقاضا صرف نظر نمی‌کردند و امام نیز به هیچ عنوان حاضر به این بیعت نبود. از همین جا تضاد و مبارزه شروع شد.

امام حسین (ع) فرمود: اگر در هیچ جای دنیا هم پناهگاهی پیدا نکنم با یزید

بیعت نخواهم کرد.

۱. شیخ مفید الارشاد (قم، مکتبه بصیرتی)، ص ۲۰۰؛ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۶۳.

۲. بنا بر نقل یعقوبی، یزید صراحتاً نوشته بود اگر حسین و ابن زبیر از بیعت خودداری کنند گردن‌شان را بزنند و سرهای‌شان را به نزد او بفرستند. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵؛ آیه‌الله صافی، پر توی از عظمت حسین (ع)، ص ۲۳۰).

۳. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة (ط ۳، قاهره، مکتبه مصطفیٰ) ج ۱، ص ۱۸۴، نقل: از مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۵۲.

بنابراین یکی از عوامل نهضت امام حسین (ع) بیعت نکردن امام با یزید است و اما این سؤال این است که چرا امام با یزید بیعت نکرد؟

امام با شناختی که از یزید و اوضاع سیاسی و اجتماعی مسلمانان آن روز داشت، می دانست اگر با یزید بیعت کند از حقیقت اسلام چیزی باقی نمی ماند. چنانچه خود امام در جواب مروان فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ أَلْسَلَامٌ أَذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلُ يَزِيدٍ...»^۱ اگر یزید و مثل یزید بخواهد خلیفه مسلمانان و جانشین پیامبر (ص) باشد باید فاتحه اسلام را خواند.

یزید چه صفاتی داشت که اگر امام حسین (ع) با او بیعت می کرد، حقیقت اسلام از بین می رفت؟

در پاسخ به این سؤال به سه مطلب زیر بسنده می کنیم.

۱- وقتی حاکم مدینه از امام حسین (ع) بیعت خواست، امام علت مخالفت خود را با بیعت یزید چنین بیان فرمود: «يَا أَمِيرَ آهْلِ بَيْتِ نَبُوَّةٍ، وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ، وَمَهْبَةِ الرَّحْمَةِ بَنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبَنَّا حَتَمَ اللَّهُ يَزِيدُ فَاسِقٌ فَاجِرٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ، مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ وَالْفُجُورِ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ».^۲ من اهل خانه نبوت و معدن رسالت و محل نزول فرشتگان و فرودگاه رحمت، باب هدایت و راهنمایی مردم را خدا از طریق ما گشود و به ما نیز ختم کرد و یزید شخصی است فاسق، فاجر، شراب خوار و قاتل که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. مثل من با او بیعت نمی کند.

امام در قسمت اول سخن، شایستگی علمی، عملی و سوابق درخشان خویش را برای امامت و رهبری بیان فرمود و در قسمت دوم با صراحت صفات و اعمال زشت و ننگین یزید را چنین برشمرد:

۱. مناقب خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ لهوف، ص ۱۰، نقل: بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، بحارالتوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶. نفس المجهوم، ص ۷۰.
۲. مقتل الحسین مرقم، ص ۱۳۱، نقل از: مشعل هدایت، ج ۱، ص ۱۲۳؛ آیه الله صافی، بر توی از عظمت حسین (ع)، ص ۳۳۳ و ۳۳۵.

۱- فسق و فجور؛

۲- شراب‌خواری؛

۳- کشتن انسان‌های بی‌گناه؛

۴- تجاهر به گناه و معصیت؛

وجود این اوصاف و ردائیل در یزید، دلیل قاطع است بر این حکومت و خلافت یزید شرعی نیست. از این رو امام بعد از بیان ردائیل اوصاف زشت یزید فرمود: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلُهُ» مثل من با آن سوابق درخشان: و با مقام رهبری به حقی که نسبت به جامعه دارم، با کسی چون یزید با آن عمل‌های زشت بیعت نمی‌کند، زیرا بیعت با مثل یزید، امضای قانونی شدن فسق و فجور و تجاهر به منکرات و گناه و اعتماد به ظالم است. این است فلسفه و علت بیعت نکردن امام (ع) با یزید.

نکته مهم

در کلام امام یک نکته بسیار قابل تأمل و دقت وجود دارد. امام (ع) فرمود: من با یزید بیعت نمی‌کنم، بلکه فرمود: مثل من با مثل یزید بیعت نمی‌کند. از این نکته استفاده می‌شود که امام می‌خواهد یک قاعده کلی را بیان کند و درسی برای همیشه به مسلمانان و انسان‌های آزاده بدهد که هر کسی در هر عصری نسبت به اوضاع و شرایطی که هست، مطالعه کند که وضع دینی و وضع حاکمان آن‌ها چگونه است؟ و به وظایف‌شان عمل نمایند.

۲- مطلب دوم راجع به یزید، از یک مورخ اهل سنت است که: «قَالُوا قَدِمْنَا مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ لَيْسَ لَهُ دِينٌ، يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُ بِالطَّنَابِيرِ... وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ».^۱ حاکم مدینه، سه نفر از وجوه و بزرگان مدینه به نام‌های: عبدالله بن حنظله،

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۰۳، مشعل هدایت، ج ۱، ص ۱۱۷.

عبدالله بن ابی عمرو مخزومی، منذر بن زبیر را طلبید و به آن‌ها گفت: یزید با شما کاری دارد. به شام بروید.

عبدالله بن حنظله همراه فرزندان و آن دو نفر دیگر به شام رفتند و مدتی در آن جا بودند. هنگام مراجعت، یزید به عبدالله بن حنظله صد هزار درهم و برای فرزندان او هر کدام ده هزار درهم و به هر یکی از آن دو نفر دیگر صد هزار درهم داد.^۱

آن‌ها از شام برگشتند. وقتی وارد مدینه شدند، مردم به دیدار آن‌ها آمدند. هنگام شرح قضایا مطالبی را گفتند که بیان گر علت قیام امام حسین (ع) بود. آن‌ها راجع به یزید گفتند: از نزد کسی می‌آیم که دین نداشت. و مشغول شراب‌خواری و طنبورنوازی و عیاشی و سگ‌بازی بود.

سپس عبدالله بن حنظله^۲ گفت: ما از نزد مردی می‌آییم که نماز هم نمی‌خواند. کسی که به نام خلیفه پیامبر (ص) زمامدار جامعه اسلامی باشد به جای حل مشکلات جامعه اسلامی، گرفتار سگ‌بازی و عیاشی شده است.

جا دارد که امام حسین (ع) بفرماید: «وعلى الاسلام السلام اذ قد بُليت الامة براع مثل يزید».

۳- یزید در برابر سر مقدس امام حسین (ع) و شهدای کربلا و در حضور خاندان اسیر پیامبر (ص) و مردم شام اشعاری را به زبان آورد که در بسیاری از مدارک معتبر ثبت شده است.

لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدُرُ شَهِدُوا	وَقَعَةُ الْخَزَرَجِ وَقَعَ الْأَسْلُ
لَعَيْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا	خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيِ نَزَلَ
لَسْتُ مِنْ خُنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ	مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ... ^۳

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲. حنظله قَسِیلُ الملائکه است که یک شب از عروسی او گذشته بود، صبح زود قبل از غسل به میدان جها، رفت و شهید شد، ملائکه او را غسل دادند لذا مشهور به حنظله غَسِیلُ الملائکه شد.

۳. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹، لهوف، ص ۷۹، نقل از: بررسی و تحقیق برامون نهضت حسینی، ص ۱۳۰.

خاندان هاشمی برای رسیدن به حکومت و سلطنت، وحی و قرآن و اسلام را دست‌آویز نمودند وحی و نزول قرآن و نبوتی در کار نبود...

در این اشعار که معرّف چهره یزید و کارنامه حکومت اوست، دو موضوع مهم و تکان‌دهنده به چشم می‌خورد:

۱- یزید صریحاً منکر وحی شده می‌گوید: نه خبری بود و نه وحی نازل شده است.

۲- یزید روی مسأله انتقام تکیه می‌کند و می‌گوید: «من فرزندی خلف نیستم، اگر از خاندان پیامبر (ص) انتقام بگیرم».

از این رو فاجعه کربلا را به وجود آورد تا انتقام خاندان اموی را از خاندان پیامبر (ص) و علی (ع) بگیرد. امام حسین (ع) احساس کرد که اگر صبر کند و یزید بماند، همان است که یزید خواهد گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا جاء ولا وحی نزل

۲- عامل دوم در قیام امام

دعوت مردم کوفه از امام حسین (ع) است. پس از درخواست بیعت در چنین شرایطی امام حسین (ع) در ۲۸ رجب از مدینه هجرت نمود و در سوم شعبان وارد مکه شد. خبر مخالفت امام حسین (ع) با خلافت یزید و اقامت آن حضرت در مکه، به مردم کوفه رسید. مردم کوفه دور هم جمع شدند و با ارزیابی اوضاع تصمیم گرفتند از حسین بن علی (ع) برای رهبری دعوت کنند. به دنبال این مذاکرات سران و بزرگان شیعه مانند حبیب بن مظاهر، سلیمان بن صُرد و امثال او نامه‌ها برای امام حسین (ع) نوشتند و از او دعوت کردند به کوفه بیاید. نامه اول در روز دهم ماه مبارک به دست امام رسید.^۱

مجموع نامه‌هایی که به تدریج به امام رسید، بالغ بر دو هزار نامه بود.^۲ امام نسبت

۱. مفید الارشاد (قم، مکتبه بصیروی) ص ۲۰۰؛ مهدی پیشوای، سیره پیشوایان، ص ۱۶۴.

۲. سید بن طاووس، اللهوف، ص ۱۵؛ مهدی پیشوای، سیره پیشوایان، ص ۱۶۵.

به دعوت مردم کوفه عکس العمل مثبت نشان داد و پسر عموی خود «مسلم بن عقیل» را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد که اگر مردم کوفه به آنچه نوشته‌اند، باور دارند، امام رهسپار آن دیار گردد.

۳- عامل سوم در نهضت امام حسین (ع)

امر به معروف و نهی از منکر عامل دیگر است. امام (ع) از مدینه با این شعار حرکت کرد.

این سه عامل در یک درجه نیستند، بلکه درجات مختلفی دارند.

دعوت مردم کوفه یک عامل کاملاً عادی است که انسان‌ها از روی عادت به چنین دعوتی پاسخ مثبت می‌دهند.

ولی عامل بیعت‌خواهی و مخالفت امام، نسبت به عامل دعوت مردم کوفه از مرتبه بالاتری برخوردار است، به جهت این که حرکت امام در روزهای اول است و هنوز به مردم اعلام همکاری نکرده‌اند. چرا که یک حکومت جابر بر مردم مسلط است و اگر صدای مخالفت بلند می‌شد آن صدا در گلو خفه می‌گردید.

اما تأثیر عامل سوم، از عوامل دیگر بیشتر و مهم‌تر است و ارزش والایی به قیام امام می‌دهد، زیرا اگر دعوت مردم کوفه تنها عامل نهضت حسینی بود، وقتی مردم کوفه منصرف شدند امام حسین (ع) هم منصرف می‌شد. و همین طور اگر عامل بیعت‌خواهی و امتناع امام تنها عامل نهضت امام بود، امام (ع) حرکت نمی‌کرد.

اما اگر این عامل تنها دلیل قیام بود و هیچ برهان دیگری نبود باز هم امام حسین (ع) قیام می‌کرد و می‌فرمود: آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟ در چنین وضعیت ننگین هر فرد با ایمان موظف است که در راه حمایت از دین خدا آماده شهادت باشد که در این راه بالاترین سعادت است و زندگی

در سایه حکومت تبهاران ننگ بزرگی است.

«أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالْبَاطِلُ لَا يَنْتَهِي عَنْهُ.»^۱

در این جا منطق او این است که جهان اسلام را منکرات و فساد گرفته و حکومت وقت به صورت سرچشمه فساد در آمده. او به حکم وظیفه الهی خود قیام می کند تا امر به معروف و نهی از منکر نماید.

به موجب عامل سوم، اگر از امام بیعت نمی خواستند، باز قیام را لازم می دانست، چنانچه امام حسین (ع) خطبه ای را برای اصحاب خود و سپاه خُر ایراد فرمود و در آن مسئولیت شدید مسلمانان را در برابر آن همه منکرات و علت و انگیزه قیام خود را چنین شرح داد:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الرِّسُولَ اللَّهَ ﷺ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاقِثًا بِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ... أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئِ، وَأَخْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمَ مَا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ...

«ای مردم! رسول خدا ﷺ فرمود: هر کسی ببیند سلطان ستم گری حرام خدا را حلال قرار داده و عهد خدا را بشکند و مخالف سنت پیامبر ﷺ باشد و در میان بندگان خدا با گناه و ستم رفتار نماید، ولی در مقابل چنین سلطانی، با عمل و با گفتار مخالفت نکند، بر خداوند است که این فرد «ساکت» را به کیفر همان سلطان ستمگر (آتش جهنم) محکوم سازد.

ای مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند. فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده و بیت المال را به خود اختصاص داده اند و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال ساخته اند و من به هدایت و رهبری جامعه مسلمانان و قیام بر ضد این همه فساد و مفسدین که دین جدم را تغییر

داده‌اند، از دیگران شایسته‌ترم».^۱

امام حسین (ع) قبل از حرکت از مدینه منوره، وصیت‌نامه‌ای به برادرش «محمد حنفیه» نوشت و در آن، علت قیام و نهضت خود را، اصلاح امور امت اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر و زنده کردن سیره جدش پیامبر (ص) و پدرش علی (ع) معرفی کرد.^۲

امام در این وصیت‌نامه پس از بیان عقیده خود درباره توحید و نبوت و معاد، چنین نوشت: «... من نه از روی خودخواهی و سرکشی و هوس‌رانی از مدینه خارج می‌شوم، و نه برای ایجاد فساد و ستمگری، بلکه هدف من از این حرکت، اصلاح مفاصل امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر است و می‌خواهم سیره جدم و پدرم را در پیش گیرم».

وصیت امام مانند کلمه توحید مشتمل بر دو جنبه نفی و اثبات است. اما در جنبه نفی گر چه احدی از مسلمانان در حق حسین (ع) احتمال نمی‌داد که نیتش از این قیام، فساد، تجاوز، ستم یا خودداری از حق باشد، چون امام حسین (ع) کسی نبود که مردم او را شناسند و به پاکی او آگاه نباشند؛ ولی برای این که دستگاه اموی چنین تهمتی را به آن حضرت نزنند و مردم را در شک نیاندازند، این جمله را نوشت: «إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا، وَلَا بَطَرًا، وَلَا مُفْسِدًا، وَلَا ظَالِمًا» و به نفی آن امور پرداخت. در جنبه اثبات نیز این جمله را فرمود:

«إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأُيسِّرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَآبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ...»^۳

چنانچه می‌بینیم امام در وصیت‌نامه، انگیزه و عامل قیام خود را چهار چیز

۱. ابومخنف، مقتل الحسين، ص ۸۵ محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین (ع) از مدینه تا کربلا، ص ۱۴۸، تاریخ طبری، ص ۳۴، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۰، مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۶۹، لطف‌الله صافی، برتوی از عظمت حسین (ع)، ص ۳۲۰.

۲. نفس المهموم، ص ۳۸، و آیات‌الله صافی، همان، ص ۳۱۲، بحارالانوار، ج ۴۴ و ۳۲۹.

۳. نفس المهموم، ص ۳۸، و آیات‌الله صافی، همان، ص ۳۱۲، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

بیان فرمود:

۱- اصلاح امور امت؛

۲- امر به معروف؛

۳- نهی از منکر؛

۴- پیروی از روش جدش پیامبر (ص) و پدرش علی (ع).

اصل امر به معروف و نهی از منکر که مهمترین و اساسی ترین عامل نهضت امام حسین (ع) است، به اندازه‌ای اهمیت دارد که شخصیتی مثل امام حسین (ع) که شهاب اهل الجنة و مصباح هدایت و کشتی نجات است، در راه آن به شهادت رسید. امر به معروف و نهی از منکر یگانه اصلی است که ضامن بقای اسلام و جامعه اسلامی است. به واسطه امر به معروف واجبات و احکام و برنامه‌های دینی انجام می‌شود و به واسطه نهی از منکر، جلو ستم‌ها، خیانت‌ها، سرقت‌ها، قتل‌ها و فسادها گرفته می‌شود. یکی از راه‌های اصلاح همین است که امام حسین (ع) برای اصلاح امت اسلام به آن عمل کرد.

پیام نهضت امام حسین (ع):

مرکب این پیام، خون امام حسین (ع)، ابوالفضل، علی اکبر و خون گلوی علی اصغر پرپر شده است.

صفحه‌ای که آن پیام در آن ثبت شده، قتلگاه شهدا و سرزمین کربلاست.

موضوع پیام دینداری، عدالت، آزادی و مبارزه با ستم و فساد و ارتجاع است؛ «کل يوم عاشوری وکل ارض کربلا»، «ان کان دین محمد لا یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی».

این حادثه پیام به مسلمانان و انسان‌های آزاده است.

اولین کاروان حامل پیام امام، کاروان اُسرا و اهل بیت امام حسین بود که از کربلا به کوفه و از کوفه به شام سیر داده شد.

اعلامیه از قتل‌گاه کربلا داد با زینب و سجاد سوی شام فرستاد
این جمله ز خون بود، در آن نشریه مستور باید بشر از قید اسارت شود آزاد

عوامل زمینه ساز نهضت عاشورا در نیمه نخست قرن یکم

دکتر بهرام اخوان کاظمی

مقدمه

مکتب انسان ساز و متعالی اسلام با ظهور در عصر جاهلی، موجب تغییرات و ترقیات عظیم مادی و معنوی در اجتماع آن روز گردید. اما متأسفانه این عصر زرین دیری نپایید با موانع و انحرافات عمیقی روبه رو شد که مسیر تکاملی جامعه اسلامی را نه تنها متوقف کرد، بلکه آن را منحرف نیز ساخت. بخش اساسی این انحراف به شهادت سه امام و بروز فاجعه کربلا - به ترتیب در سال های ۴۰، ۴۹ و ۶۱ هجری - انجامید، این نوشتار در حقیقت به دنبال بازنمایی و تبیین اصلی ترین عناصر این انحراف، به خصوص در عرصه سیاست اسلامی در مقطع مزبور است و انحرافات زمینه ساز قیام حسینی به ویژه در عصر خلفا و دوران حکومت معاویه را شرح می دهد.

الف - عصر زرین نبوی ﷺ

پیامبر اسلام (۲۳ هـ / ۴۰ ق. هـ / ۶۳۲ - ۵۷۰ م) طی ۲۳ سال مجاهدت، از بعثت تا وفات مأمور ابلاغ و اجرای اسلام شد و به انقلابی عظیم و تمدن ساز دست زد و در

زمینه‌های فکری، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی حرکتی عدالت گستر و توحیدی بر پا کرد که با محتوای اصیل و جامع اسلام، به عنوان آخرین و کامل ترین دین آسمانی، برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه مردم تناسب داشت. وی با نفی افکار، آیین‌ها و ارزش‌های ظالمانه جاهلی و قومی و قبیله‌ای، خونی و نژادی، مالی و طبقاتی و شرک و بت پرستی و در هم شکستن ساختارها و مناسبات مبتنی بر آنها، اساس نظامی عادلانه، نو و انقلابی را پی ریخت. نهضت او که یک انقلاب تمام عیار بود، به تغییرات عمیق و اساسی در ذهنیت‌ها و عینیت‌های حاکم انجامید. پیامبری که به تعبیر علی (ع)، «سیره‌اش میانه روی و سنتش رشد و تکامل و سخنش جداکننده (حق از باطل) و فرمانش به عدل و درست کاری بود».^۱

پیامبر قبل و بعد از بعثت، دارای حس عدالت خواهی عمیقی بود و هدف توحیدی وی نفی تبعیض‌های ظالمانه جاهلی و برقراری عدل بود. جامعه‌ای که رعایت عدالت در آن فقط به گونه سلبی همانند تلافی و مجازات و پرداخت خون بها صورت می‌گرفت و از شکل عدالت مثبت (انصاف، میانه روی و توازن) خبری نبود. رسول اکرم (ص) با شعار «انی بعثت لا تمم مکارم الاخلاق» و با هدف تکمیل و تتمیم مکارم اخلاقی، اجرای عدالت را سرلوحه رسالت خویش قرار داد و مساوات و برابری و اخوت را محقق ساخت، اما فقط به جنبه اخلاقی و نصیحت و دعوت ایمانی بسنده نکرد، بلکه موجبات کینه‌ها و حسدها و انتقام جویی‌ها؛ یعنی تبعیض حقوقی را از بین برد و وحدت و آلفت و یگانگی اجتماعی را در جامعه‌ای متوازن به وجود آورد.

پیامبر بعد از دعوت به توحید و نفی شرک، متعاقب آن نیز، مستند به آیت قرآن تاکید کرد: «گروهی گروه دیگر را غیر خدا ارباب نگیرند»^۲، لذا مساوات و برابری را

۱. سیره القصد و سننه الرشد، و کلامه الفصل و حکمه العدل»

ر.ک: علی (ع)، نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، [بی تا]. ۱۳۹۲ هـ ۱۳۵۱ هـ ش خطبه ۹۲، بند ۶، ص ۲۸.

۲. «و لا يتخذ بعضنا ارباباً من دون الله» (آل عمران، آیه ۶۴).

پیشنهاد کرد. مساواتی که بنا به آیات الهی تعریف می‌شد و بر مبنای آن، تقوا،^۱ علم،^۲ جهاد^۳ مایه برتری فرد یا افراد بر دیگران می‌گشت. بیان ایشان در حجة الوداع، در حقیقت منشور مساوات و ضد تبعیض نژادی است. آن جا که اظهار می‌دارد:

«ای مردم به درستی که پروردگار شما یکی است، و به درستی که پدر همه شما یکی است، همه شما فرزندان آدم هستید و آدم نیز از خاک به وجود آمده است [پس همه از خاکید] عرب بر غیر عرب هیچ فضل و برتری ندارد و برتری فقط به تقوا است».^۴

سیره نبوی و مساوات خواهی پیامبر جنبه‌های عینی و عملی فراوانی داشت. برای نمونه عنایت داشت که در مجالس، اصحاب گرد و حلقه وار دور هم بنشینند و مجلس بالا و پایین نداشته باشد. دستور می‌داد و تأکید می‌کرد که هر وقت وارد مجلس می‌شوید، هر جا که خالی است، همان جا بنشینید و نقطه‌ای معین را برای مکان خودتان تعیین ننمایید. اگر ایشان وارد مجلسی می‌شد، خوش نمی‌آمد که جلوی پای وی بلند شوند و این کار را منع می‌کرد. حاضر نمی‌شد وقتی سواره هست، پیاده‌ای همراهش حرکت کند. پیاده را سوار می‌کرد و یا به او می‌گفت جلوتر یا بعد از وی حرکت کند. بدین جهت همواره حرکت پیادگان را در رکابش نهی می‌کرد. روی خاک می‌نشست و با دست خودش از بز شیر می‌دوشید.^۵ کما این که می‌فرمود: «خداوند خوش ندارد بنده‌اش را ببیند که در میان یارانش برای خود امتیازی نسبت به دیگران قائل شده است»^۶ و یا می‌فرمود: «کدام بنده از من بنده‌تر است؟»^۷

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره زمر، آیه ۹.

۳. سوره نساء، آیه ۹۵.

۴. «یا ایها الناس ان ربکم واحد، و ان ایاکم واحد کلکم من آدم و آدم من تواب لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی» (تحف العقول، ص ۳۴).

۵. ر.ک: مرتضی مطهری، بیست گفتار، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ششم ۱۳۶۱)، ص ۱۴۱.

۶. «ان الله یکره من عبده ان یراء متمیزاً بین اصحابه» (محدث قمی، کحل البصر ۷ ص ۶۸).

۷. «ای عید أعید منی» (مکارم الاخلاق، ص ۱۶).

سیره مساوات جویانه که نافی سنت‌های تبعیض جاهلی بود، در حوزه عملی و اجرایی در عصر پیامبر باعث شد که غلام زادگان دانشمند و متقی، از جمله عبدالله بن مسعود به سیادت و بزرگواری برسند و شخصیت‌های نالایق عصر جاهلیت، مانند ابوجهل و ابولهب و ولید بن مغیره سرافکنده شوند.

بدین ترتیب سیره نبوی بر محوریت توحید و عدالت، به هم ریختن نظم جاهلی سابق، نظام و توازن جدیدی بر پا ساخت و فروست‌های سابق به نیروی لیاقت، علم و تقوی به فرادستی رسیدند. هم‌چنان که پیامبر به یکی از اصحاب فقیر و سیاه پوستش به نام جویر می‌فرماید:

«جویر! خداوند به سبب اسلام ارزش‌ها را تغییر داد. بهای بسیاری چیزها را که در سابق پایین بود، بالا برد و بهای بسیار چیزها را که در گذشته بالا بود، پایین آورد. بسیاری از افراد در نظام غلط جاهلیت محترم بودند و اسلام آنها را سرنگون کرد و از اعتبار انداخت و بسیاری در جاهلیت حقیر و بی ارزش بودند و اسلام آنها را بلند کرد. امروز مردم همان‌طور شناخته می‌شوند که هستند. اسلام به آن چشم به همه نگاه می‌کند که سفید و سیاه و قرشی و غیر قرشی و عرب و عجم، همه فرزندان آدم و آدم از خاک آفریده شده.»^۱

ب - عناصر اساسی انحراف سیاسی در دهه اول هجری

بدیهی است که در مقابل حرکت عظیم و تمنن ساز پیامبر (ص)، مقاومت‌های جاهلی در خلال ۲۳ سال مجاهدت ایشان صورت پذیرد و متأسفانه باید اذعان داشت که ریشه‌های جاهلیت، شرک و اشرافیت قریش و باندهای سیاسی - اقتصادی فاسد گذشته هم چنان زنده ماند. این عناصر منحط فرصت طلب و مرتجع، در ساختارهای جدید یا حل و هضم نشدند و یا این که فریبکاری و ریاکارانه خود را جزء گروندگان و مؤمنان به اسلام جای زدند. این حرکت‌های منافقانه و ریا محور، همواره مایه نگرانی پیامبر بود و با

ارتحال ایشان، همان ریشه‌ها و حرکت‌ها دوباره سر بر آورد و انقلاب و حرکت انسان ساز و معنوی نبوی را متوقف و منحرف ساخت. پیامبر با پیش بینی چنین وضعی در زمان حیات خویش فرموده‌اند:

«اسلام با غربت آغاز شد و بزودی غریب می‌شود، پس خوشا غریبانی که مصلح‌اند و آنچه را از سنت من پس از من، مردمان تباه می‌سازند، دوباره اصلاح می‌کنند».^۱

«این امت در نهایت تنها به واسطه آنچه ابتدا با آن به صلاح رسیده بود، اصلاح گشته و سامان می‌یابد».^۲ یکی از مقاطع مهم در دوره رسول خدا ﷺ، فتح مکه است. با وارد شدن مکه در حوزه دار الاسلام، قریش اسلام را پذیرفت، گرچه این پذیرفتن در برخی موارد به هیچ روی از وجه صمیمیت و اعتقاد قلبی نبود. در چنین وضعی جمعیت زیادی با حفظ ساختارهای قبیله‌ای، عرفیات عربی جاهلی و با انگیزه‌هایی که عمدتاً نا استوار بود، به حوزه اسلام وارد شده بودند. یکی از مشکلات دولت نبوی در مدینه، حسادت برخی قبایل متنفذی بود که اساساً تصورشان از اسلام پیروزی قبیله‌ای خاص بر قبایل دیگر بود؛ درست به همان صورت که زمانی برخی قریشیان اسلام را بهانه‌ای از سوی بنی هاشم برای غلبه بر دیگر خاندان‌های قریشی تلقی می‌کردند. حتی در سال‌های آخر حیات پیامبر، شورش‌هایی مانند شورش اسود عَنسی و مُسَیلمه بر مبنای همین تصورات و انگیزه‌های جاهلی بر پا شد و مسیلمه در نامه خود خطاب به پیامبر خواهان مشارکت در نصف حکومت نبوی شد و غلبه اسلام را غلبه قریش تلقی می‌نمود. از سویی برخی قبایل مانند بنی عامر از همان دوران بعثت در اندیشه جانشینی رسول الله ﷺ بودند و حتی اسلام آوردن خود را منوط به این می‌دانستند که پیامبر پس از خویش امر و حکومت را به آنان تفویض کند. گرچه عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ

۱. «بدا الاسلام غربياً و سيعود غربياً، فطوبى للغرباء الذين يصلحون ما افسد الناس بعدى من سنتى»، ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰ ص ۹۸.

۲. «لا يصلح آخر هذه الامه الا بما ضلح به اولها» ر. ک: علی اصغر حلبی، تاریخ نهضت‌های دینی - سیاسی معاصر، (تهران، بهبهانی، ۱۳۷۲) ص ۲.

تردیدى نداشته‌اند که پس از رحلت پیامبر، علی (ع) صاحب امر خواهد بود. اما آنچه مسلم است رقابت‌های آشکار و نهانی، در بین صحابه برای تصاحب جانشینی مزبور وجود داشته است^۱ و برخی را به حسادت وا داشت. این حسادت تا حدی بود که رسماً به نبوت پیامبر اعتراض کرده و کسان دیگری را مستحق نبوت می‌دانستند. این گونه مسائل قابل پیش‌بینی بود که قریش یا به تعبیری اکثریت قریش و یا به تعبیر بهتر بنی امیه و برخی هم‌پیمانان آن، مثل بنی مخزوم را در برابر اسلام قرار دهند. اینان که نماینده‌شان - پس از کشته شدن سران آنها در بدر - ابوسفیان بود، هنگام فتح مکه ایمان آوردند و روشن بود که فقط مصالح موقت بود که آنان را به پذیرش اسلام وادار کرده بود. این دسته را «طُلفا» می‌نامیدند، این نامی بود که رسول خدا (ص) برای آنان برگزیده بود.

مغضوبیت بنی هاشم در نزد همه جناح‌های قریش، به ویژه بنی امیه، افزون بر سوابق تاریخی پیش از اسلام، به واسطه به‌هلاکت رسیدن بسیاری از افراد و سران این جناح‌ها به دست علی (ع) و حمزه (ع) عموی پیامبر هم بود. دشمنی‌های قبیله‌ای و جاهلی مزبور با بنی هاشم و امام علی (ع) در لحظه‌ار تحال پیامبر افزونی بیشتری یافت و شرایط چنان گشت که رسول الله (ص) در اظهار فرمان الهی درباره امامت و جانشینی علی (ع) با دشواری‌ها و بیم‌هایی مواجه گشت. هم‌چنانکه گرچه رسول خدا (ص)، علی (ع) را در غدیر به جای خویش تعیین کرد و «نص» بر امامت او را از سوی خدا اعلام نمود، اما تلاش آن حضرت به ثمر نرسید و مانع تراشی و توطئه‌های فراوان دیگران مانع از اجرای «نص» شد.

حادثه دوم، رخداد واقعه «یوم الخمیس» است که اکثر کتب معتبر اهل سنت آن را نقل کرده‌اند. بنا به این روایت؛ پیامبر (ص) در دو ماه پایانی حیات خویش فرمود: «کتاب و دواتی برایم بیاورید تا چیزی بنگارم که پس از من گمراه نشوید».

در این میان خلیفه دوم برخاست و گفت: «آن مرد گرفتار تب شده (و هذیان

۱. ر.ک: رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ دوم ۱۳۷۷) ص ۶۶-۶۵.

می‌گوید: «کتاب خدا ما را کفایت می‌کند».^۱

پس از این مخالفت، رسول الله ﷺ فرمود: «برخیزید و بروید که نباید در حضور پیامبری ندای اختلاف برخیزد» بنا به نقل بخاری و ابن سعد، ابن عباس که اشک چنان سیل بر گونه‌هایش جاری بود، می‌گفت: «تمام مصیبت و بدبختی همان است که با اختلاف و شلوغ کاری خود مانع از نوشتن کتاب، توسط رسول خدا ﷺ شدند و گفتند که رسول خدا هذیان می‌گوید».^۲

این در حالی بود که بر همگان آشکار بود که نبی اسلام قصد داشت به صراحت نام علی علیه السلام را جهت جانشینی خود مکتوب نماید. بعد از این واقعه خلیفه دوم در گفتگویی با ابن عباس، بیانی دارد که نشان می‌دهد وی این دستور رسول خدا ﷺ را تصمیمی خلاف مصلحت و طبعاً غیر قابل اطاعت تلقی می‌کرده است. وی به ابن عباس درباره امام علی علیه السلام می‌گوید:

«آری از رسول خدا ﷺ درباره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند، اما من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم، زیرا هیچ گاه قریش بر او «اجماع» نمی‌کردند و اگر او بر سر کار می‌آمد، عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او می‌پرداخت. رسول خدا ﷺ از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد».^۳

ابو جعفر نقیب، استاد ابن ابی الحدید، بر این باور است که صحابه [یا ریاست افرادی مانند خلفای اول و دوم] خلافت را همچون نماز و روزه از معارف دینی نمی‌دانسته و پیروی از «نص رسول الله ﷺ» را با توجه به مصلحتی که تشخیص می‌دادند، ترک کردند.^۴ همچنین عدم اطاعت از تنصیب امامت علی علیه السلام از سوی پیامبر

۱. ر.ک: همان، ص ۷۱، به نقل از: بخاری، کتاب العلم، ج ۱، ص ۲۲ - ۲۳.

۲. ر.ک: همان، به نقل از: طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۲ و ۲۴۵؛ مستدرک احمد ج ۱، ص ۳۲۵.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۱.

۴. همان، ص ۸۳ - ۸۲.

در حالی است که ایشان در نصوص و توصیه‌های فراوانی، مانند «حدیث ثقین» نسبت به حفظ اهل بیت در کنار قرآن و ضرورت دوستداری و تولای آنها بارها تأکید کرده‌بود.

عدم اطاعت از فرمان‌های پیامبر به همین جا ختم نمی‌شود. در ۲۶ صفر، چند روز قبل از ارتحال پیامبر (ص)، ایشان از باب ضرورت و برای تثبیت ولایت امام علی (ع)، دستور اعزام سپاه به فرماندهی جوانی بیست ساله به نام «اسامه» به سوی «موت» را صادر نمودند، با این حال بسیاری از صحابه و از جمله دو خلیفه اول از این دستور ابا کردند و سن کم فرمانده مزبور را دلیل آوردند. رخداد دیگر انکار رحلت پیامبر در زمان درگذشت ایشان، توسط خلیفه دوم بود که با ادعای جلوگیری از آشوب و بر مبنای این باور جاهلی که پیامبر پس از تمامی اصحابش خواهد مرد، شکل گرفته بود.

موضوع دیگر که در روزهای پایانی حیات پیامبر شکل گرفت، قصه نماز خواندن ابوبکر به جای پیامبر و استناد به آن برای تنصیب خلافت خلیفه اول است که در حقیقت نوعی نص سازی برای استخلاف وی از سوی متأخرین بوده است. امام علی در این باره بر این باور بود که عایشه به ظاهر از طرف رسول خدا (ص) گفته بود که خلیفه اول به جای او نماز بخواند.^۱ مجموعه این رخدادها؛ آشفته سازی اوضاع سیاسی در ارتباط با مسأله جانشینی، توسط مخالفین زعامت امام علی (ع) و توقف و انحراف سیاسی نهضت نبوی را نشان می‌دهد.

ج - انحراف بنیادین در ماجرای سقیفه

نقطه اوج و نهایی این انحراف در قضیه سقیفه ظاهر گردید که پس از کنار گذاشتن بیعت منصوب با امام علی (ع)، یک رقابت قبیله‌ای آغاز شد و عاقبت با استناد به برتری قبیله‌ای که قریش داشت، علی رغم محدودیت نفوذ آنان در مدینه آن روز

۱. ر.ک: همان، ج ۸، ص ۱۹۸ - ۱۹۷.

و البته با استفاده از عنادهای داخلی انصار و استفاده از اهرم زور و خشونت، قریش با زعامت خلیفه اول به خلافت رسید و این در حالی بود که همزمان با اجتماع صحابه و سران قبایلی مانند اوس و خزرج در آن محل، علی علیه السلام مشغول غسل پیامبر بود. در این جلسه خلیفه اول، انصار را در درجه دوم قرار داد و خلافت را با این دلیل شایسته مهاجرین دانست که عرب، زیر بار حکومت غیر قریش نخواهد رفت و حدیثی هم از پیامبر روایت کرد: «الائمه من قریش» و گفت که تازیان برای این کار جز طایفه قریش، طایفه دیگری را سزاوار نمی‌شناسند، چه آنان به نسب و دودمان مرکز و مدار عرب‌اند.^۱

از عمر خطاب نقل کرده‌اند که گفت: «بیعت با ابوبکر فلت‌یهی بود (یعنی کاری شتابزده و نه از سر اندیشه) که خدا مردم را از شر آن نگاه داشت و اگر کسی شما را به مانند آن فرا خواند او را بکشید»^۲ فردای آن روز نیز ابوبکر بیاناتی در عجز خود ایراد نمود که بیانگر آن است که لازم نیست امامت و سیادت اسلامی به دست افضل و اسوه امت قرار گیرد و گفت: «من ولی امر شما شدم ولی بهترین شما نیستم. از من کار پیامبر را چشم مدارید که او مصون بود، ولی من شیطانی دارم که گاهی مرا فرو می‌گیرد، ولیکن بر شماست که در کار درست مرا یاری دهید، ولی اگر کُز رفتن راستم کنید»^۳

امام علی علیه السلام و گروهی از صحابه ابتدا تن به این بیعت ندادند. علمای شیعی و از جمله سید مرتضی و علامه حلی نوشته‌اند: چون امام از بیعت امتناع کرد، ابوبکر گروهی را به در خانه علی علیه السلام فرستاد و آن گروه در آن جا آتش برافروختند، در حالی که فاطمه علیها السلام و جماعتی از بنی هاشم در آن جا بودند. علی علیه السلام را به زور بیرون آوردند و شمشیر زبیر را که با او در خانه بود شکستند و هر که را خواستند از خانه بیرون بردند و فاطمه را نیز زدند تا جینی سقط نمود که نامش محسن بود.^۴

۱. ر.ک: علی اصغر حلبی، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و جهان اسلامی، (تهران، بهبهانی، ۱۳۷۲)، ص ۶۰ به نقل از: الشافعی، (چاپ تهران، ۱۳۴۱ هـ.ش) ص، ۱۹۲.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۹.

۳. حلبی، تاریخ اندیشه‌های سیاسی، ص ۷، (به نقل از: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۳ - ۱۱۴).

۴. همان، ص ۱۱، به نقل از: کشف المراد، ص ۲۹۶.

از سویی وقتی با ابوبکر بیعت کردند و او به منبر رفت، حسین (ع) با جماعتی از بنی هاشم خلافت او را در همان جا انکار کردند و از جمله حسین گفتند: «این مقدم جد ماست و تو سزاوار آن جایگاه نیستی» و چون وفات ابوبکر نزدیک شد، گفت: کاشکی خانه فاطمه را ترک می‌کردم و هرگز آن را نمی‌گشودم.^۱

شایان ذکر است که امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (ع) تلاش زیادی برای بازگرداندن امر خلافت از خلیفه اول و بیعت با امام علی (ع) کردند، اما تلاش آنها ثمری نبخشید. علی (ع) مدت شش ماه؛ یعنی تا زمانی که حضرت فاطمه زنده بود، بیعت نکرد، ولی پس از وفات او و فقدان یاورانی از سوی مردم و اجبار موجود، بیعت نمود.

د - پیامدهای سنگین انحراف در سقیفه و غصب حکومت از امامت

از دیدگاه شیعیان، ماجرای سقیفه - و انتخاب دو خلیفه آتی - نقطه آغاز انحراف اساسی در امر خطیر امامت و رهبری جامعه اسلامی بود، زیرا کسانی که برای پیامبر (ص) حق نصب و وصایت جانشین قائل نبودند، خود به نام شورا و مشورت، به همان شیوه سنتی قبیله‌ای به تعیین خلیفه و جانشین رهبری و یا تعیین خلیفه وقت بنا به نص خلیفه سابق - به استثنای علی (ع) - پرداختند. بدین ترتیب نظام خلافت به سلطنت، بر مبنای زور و قدرت تعیین گشت و بعدها نیز ماهیت خلافت را در اندیشه اهل سنت دچار تشتت و تلون نمود. بدین ترتیب با تأثیر از دوره خلفای سه گانه، ماهیت خلافت در دیدگاه اهل تسنن بر خلاف امامت تشیع، فارغ از سه اصل «تقدّس حاصل از منصب الهی»، «صلاحیت‌های شخصی» مبتنی بر عصمت و عدالت، و «اقبال عامه» ناشی از بیعت مختار گشت. در حالی که رأی شیعه در باب شرایط تحقق خلافت حقه امام معصوم و عادل، صراحت دارد. آرای اهل سنت در مسئله نصب و مشروعیت و عزل خلیفه مشتت است. یکی از علل این تشتت و تلون مزاج سیاسی، محافظه کاری و ناچاری به

اصطلاح «واقع گرایانه» علمای سنی مذهب در توجیه تمامی صورت‌های متفاوت به خلافت رسیدن خلفای راشدین و خلفای متعاقب ایشان، به عنوان جانشینان رسول الله ﷺ بوده است.

می‌توان اضافه نمود آنان با استناد به نحوه به خلافت رسیدن خلیفه اول، «اجماع اهل حل و عقد» را مبنای تعیین خلیفه گرفته‌اند و با نظر به نصب و تعیین خلیفه دوم توسط خلیفه ما قبل، رویه «استخلاف» را اختیار کرده‌اند و همچنین به روش گزینش «شورایی» با ترکیب انتصابی نیز که در تعیین خلیفه سوم به کار رفت، صحنه گذارده‌اند و در حالی که نسبت به «بیعت عمومی» که طریقه به خلافت گزیدن خلیفه چهارم بود، سکوت اختیار می‌کنند و در تلاش برای توجیه خلافت اموی و عباسی که با قهر و غلبه محقق گردید و به مشروعیت «خلافت و استیلا» نیز گردن نهاده‌اند.^۱

خلافت «شوکت و استیلا» یا رهبری «تعلیمی» و «امامت قهریه» بعد از دوره راشدین، در حوزه نظر و عمل در دنیای اهل سنت به عنوان نظریه و روش غالب در آمد و فقهای بزرگ اهل سنت نیز به خوبی در توجیه و تبیین آن بر آمدند. آنها «در مقایسه با همتایان شیعی انعطاف بس بیشتری در انطباق آراء با واقعیت‌های سیاسی دارند. این انعطاف به نقطه‌ای رسید که گویی والاترین ارزش در سیاست، نه عدالت، بلکه امنیت است و این قضاوتی بود که ارج زیادی برای توانایی حکومت کردن و حفظ «قانون و نظم» قائل بود و نه برای تقوی^۲ و از استبداد به عنوان شر کمتر در مقایسه با هرج و مرج و ناامنی دفاع می‌کرد و عقیده داشت حکومت خودکامه حتی اگر فاسد باشد، کمترین ثمره‌اش «فصل خصومات»، «منع هرج و مرج و نا امنی» و «حفظ مرزها و امنیت» و در نتیجه تمهید و تقویت اجرای شریعت است و چون سلطان جائر با قدرتش می‌تواند چنین مواردی را تأمین کند، پس دارای مقبولیت و مشروعیت است. همچنین بر عهده گرفتن

۱. ر.ک، علیم‌رضا شجاعی زنده مشروعیت دینی و دولت و اقتدار سیاسی دین، تهران، تبیان، ۱۳۷۶، ص ۱۳.

۲. ر.ک، حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر بهاء الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۶، ص ۳۳.

مسئولیت عمومی، لزوماً پیوندی با خصوصیات اخلاقی و اهلیت دارنده آن ندارد و حتی اگر سلطان و کارگزاران سیاسی جائر باشند، «رعایا حق ندارند از تکالیف خود نسبت به آنها سرباز زنند و به طریق اولی حق عصیان و شورش علیه ایشان را ندارند»^۱.

نظریه فراگیر «رهبری تغلیبیه و استیلا»ی اهل سنت برای آن که بتواند به کمک براهین نقلی و فقهی، مشروعیت اقتدار مسلط را به هر شکل ممکن اثبات نماید، وجوب احراز هر گونه صفت و شرط خاص عدالت برای حاکم را منکر شد و با طرح نظریه «عدالت صحابه» و عادل شمردن بسیاری از صحابه دروغین و نقل بسیاری از روایات کذب توسط آنها به چند منظور مهم برای توجیه حکام جور یافت. از سویی مستند شرعی و روایی لازم برای این توجیه را فراهم ساخت و از سوی دیگر احادیث واقعی پیامبر و ائمه (ع) را مهربور نمود، سپس خلفای جائری مانند معاویه و یزید و حجاج بن یوسف و ... را صحابی پیامبر و عادل شمرد، یعنی با حذف اسوه‌های واقعی عدالت، جرثومه‌های خودکامگی و جور را به عنوان اسوه معرفی نمود و آنها را لازم‌الاتباع جهت سایر خلفاء دانست. بدین سان شرط عدالت حاکم و سایر مناصب شرعی وی، در نظریه امامت تغلیبیه و فقه حکومتی اهل سنت در محافظه کاری به اصطلاح واقع‌گرایانه آنها محو شد و ایشان عدالت را به نفع امنیت ادعایی خویش عقب راندند و بر دو عنصر «اقتدا» و «اطاعت» تصریح نمودند. اساس این دیدگاه بر تصویب همه خلفاء و تأکید بر اقتدار و ولایت الهی آنان است که از نظر کلامی بر نظریه جبر و لزوم اطاعت جامعه مسلمانان از متولیان قدرت استوار است. بهای واقع‌گرایی مزبور و انعطاف مسلمانان یاد شده، در قبال خودکامگی جائرین، همانا تقدیس استبداد بود که به زودی آموزه سیاسی غالب در میان اکثر

۱. به عنوان نمونه در صحیح مسلم آمده است «بحرم الخروج علی الامام الجائر اجماعاً»، خروج بر امام جائر اجماع حرام است و. «ضرر بی‌نی می‌گوید: خروج بر ائمه و قتال و جنگ با آنها به اجماع مسلمانان حرام است، حتی اگر آن ائمه فاسق و ستمکار باشند».

ر. ک، شیخ محمد مهدی شمس الدین، نظام حکومت و مدیریت در اسلام، سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۳۹.

مسلمانان تبدیل شد و دوره‌های طولانی استبداد بر پا گشت. سپس یک دوره طولانی رخوت و رکود در اندیشه سیاسی و به واقع در اکثر فعالیت های فکری پیش آمد و از شکوفایی مسلمانان در تمام زمینه‌ها جلوگیری نمود، که با بر چیده شدن خلافت عثمانی در دهه دوم قرن بیستم پایان یافت. محور این رکود و رخوت، تبدیل فقه غالب فرق تسنن به فقه الحکومه یا ایدئولوژی خادم حکومت بود. آن گونه که در نتیجه آن، امنیت و حفظ نظام بر شرط عدالت و تأمین آن در همه مواضع ترجیح یافت و واقع گرایی زور محور جانشین آرمان گرایی سعادت محور گردید.

هـ- سیاست جعل اسرائیلیات و منع کتابت و روایت احادیث

با ارتحال پیامبر (ص)، جعل احادیث را در بستر منع تدوین احادیث نبوی در پیش گرفته و به بهانه محفوظ داشتن قرآن مجید از آمیزش با مطالب حدیثی و شعارهای دیگر، کمر به نابودی دفترهای حدیث و جلوگیری از انتشار و کتابت و تدوین رسمی آنها گرفتند. در ضمن نقل شفاهی احادیث ممنوع و یا محدود و مشروط به شرایطی شد. «این دوره عملاً با به سر کار آمدن ابوبکر (خلیفه اول) که احادیث مکتوبه خود را (طبق روایت عایشه) به آتش کشید، آغاز گردید و تا سال ۹۹ هجری که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید، ادامه داشت.»^۱

در این دوره ائمه و بزرگان از سیاست رسمی دستگاه خلافت سرپیچی کرده و همچنین در کتابت، نقل و نگارش حدیث کوشیدند و نگذاشتند که در تسلسل تاریخی احادیث، توقف و انقطاعی به وجود آید.^۲

در طبقات ابن سعد آمده است: «در روزگار عمر بن خطاب، احادیث فزونی یافت و عمر از مردم خواست که احادیث را پیش او آورند و چون آنها را آوردند، دستور داد همه را

۱. احمد عابدینی، «بررسی تطبیقی منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، نامه مفید، سال دوم، شماره هفتم، پائیز ۱۳۷۵.

ص ۶۸

۲. همان، ص ۶۸

بسوزانند.^۱ همچنین ذهبی روایت می‌کند که عمر سه نفر را محبوس کرد، از جمله ابن مسعود و ابو الدرداء و ابو مسعود انصاری و گفت شما از پیامبر خیلی حدیث نقل کرده‌اید.^۲ مکتب خلفا چنانکه اشاره شد، پس از منع نقل حدیث از پیامبر به فتح باب پردازندگان اسرائیلیات و احادیث جعلی توسط صحابه دروغین پرداخت که از جمله آنها «تمیم داری»، «راهب نصرانی» و «کعب الاحبار» یهودی است که با توسعه اسلام، به ظاهر مسلمان شدند. آنها با تقرب به خلفاء اجازه جعل احادیث را یافتند. «خلیفه عمر» برای «تمیم داری» در هر هفته ساعتی معین کرد که پیش از نماز جمعه در مسجد پیامبر حدیث بگوید و عثمان نیز در عهد خود، این مدت را به دو ساعت در روز افزایش داد.^۳ عجیب‌تر آن است که صحابه‌ای مانند انس بن مالک و ابی هریره و عبدالله بن زبیر... از این دو، نقل روایت کرده‌اند.

بدین گونه احادیث ساختگی بسیار و بهتان شایع، در همه جا بوسیله اصحاب به اصطلاح عادل پدید آمد و فقیهان و قاضیان و فرمانروایان با این احادیث انجام وظیفه می‌کردند و در این میان بالای قاریان ریاکار و تحت سلطه‌ای که کمال خشوع و احترام را در برابر قدرت‌ها داشتند، بیش از این همه بود. اینان حدیث می‌ساختند تا از حاکمان بهره‌برند و به آنها تقرب جویند و جاه و ثروت یابند و املاک و منازل به دست آورند.^۴ بسیاری از احادیث نبوی که در پشتیبانی سلاطین جائر و عدم جواز حق شورش علیه آنها توسط اهل سنت نقل می‌شود از جمله احادیث مجعول پیش گفته است.

این دوره که یکی از سه دوره مهم اندیشه سیاسی اهل سنت است و به نام دوره

۱. علامه سید مرتضی عسکری، پژوهش و بررسی تحلیلی مبانی اندیشه‌های اسلامی در دیدگاه دو مکتب، ج دوم، ترجمه معالم المدرستین، جلیل تجلیل، تهران، نشر رایزن، زمستان ۱۳۷۵، ص ۳۴. (به نقل از طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۴۰).

۲. همان، ص ۳۵. (به نقل از تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷).

۳. همان، ص ۳۹ - ۳۸.

۴. همان، ص ۴۳.

«نص گرای صحابه» مشهور^۱ با رحلت پیامبر و تحقق خلافت مدینه آغاز می شود. مهمترین ویژگی این مرحله از تاریخ تفکر مسلمین، فقدان یک منظومه یا نظریه سیاسی منسجم و نقش برجسته صحابه در داوری نهایی منازعات و تصمیم گیری های سیاسی است. افکار عمومی تقریباً بر محور صحابه دور می زند و اظهار نظرها و مواضع آنان ملاک نهایی مشروعیت حاکمان بود و در فقه الخلافه اهل سنت عمل و مواضع سیاسی صحابه را کاشف از ولایت حاکم اصلح - و نه لزوماً افضل - می دانستند.^۲

با چنین نقش برجسته ای که صحابه و تابعین در حوزه مشروعیت سیاسی حکام داشتند تلاش برای عادل شمردن و افزایش کمیتشان به خوبی قابل توجیه است و هر چند با افزایش مناقشات مذهبی و ترور امام علی (ع) دوره نص گرایی صحابه به پایان رسید، ولی همچنان اصحاب و تابعین و شاگردان آنها از جایگاه و تقدس ویژه ای به خصوص جهت حکومت و خلافت جور بهره مند بودند. البته ملوک و خلفای اموی و عباسی نیز با گام در این مسیر تلاش نمودند با افزایش شأن صحابه و سعی در گسترش دامنه کمی ایشان و عادل شمردنشان، همواره اهداف متعدد و مهم سیاسی را مطمح نظر گیرند، از جمله با بالا بردن منزلت فوق العاده آنها می توانستند مناقب و فضایل علی (ع) و اهل بیت را به عنوان زمامداران صالح بالقوه و رقبای سیاسی بالفعل، کم رنگ جلوه دهند و با جعل اسرائیلیات و احادیث مجعول، مشروعیت و اقتدارشان را تضمین کنند. در تأیید این مدعاها گفته معاویه قابل نقل است که همواره می گفت: «هیچ فضیلتی را از ابو تراب که هر مسلمانی نقل کرده و منهدم، مگر آنکه ضد آن را در شأن صحابه براریم بیاورید».^۳

۱. برخی دوران های سه گانه اندیشه های سیاسی اهل سنت را این گونه تقسیم بندی نموده اند:

الف - دوران نص گرایی صحابه ۲ - دوره فقه الخلافه ۳ - دوره اندیشه های جدید.

۲. و.ک. داود فیرحی، مبنای اندیشه های سیاسی اهل سنت، حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

۳. ر.ک. محمد مسجد جامعی، زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، (تهران، انتشارات الهدی، ۱۳۶۹)، ص ۱۰۸.

بنا به گفته علامه عسکری: «سیاست معاویه اقتضاء می کرد، توجه مردم را از مدرسه اهل بیت منحرف و به مدرسه خلفاء جلب کند و به علاوه معاویه نیاز شدید داشت که دیدگاه مسلمانان را از امام علی (ع) پیش تر تغییر دهد. چرا که تلقی مسلمانان از حاکم و زمامدار اسلامی اول، یعنی پیامبر (ص)، یک نمونه کامل انسانی بود که از وی هیچ گناهی سر نمی زد و دنبال هوای نفس نبود. و این تلقی افراد امت را به استثنای منحرفان، از این که دنبال معاویه بروند باز می داشت و مانع از آن بود که یزید را که علناً شراب می خورد و تجاهر به فسق می کرد، به ولایت عهده ی پذیرند، و روی این اصل بود که معاویه نیاز خواست، این تلقی مردم را از پیامبر و حاکم که (برترین نمونه انسانی بود)، تغییر دهد، و بدین لحاظ احادیثی پیدا شد که پیامبر خدا را در سطح یزید و معاویه تنزل می داد و انحراف و پیروی از هوا و هوس را به او نسبت می داد».^۱

و - تشدید انحرافات سیاسی از عصر خلیفه سوم، و مواضع امام علی (ع)

شرایط جامعه اسلامی، در دوران خلافت خلیفه سوم، به انحرافات و نابسامانی های فراوان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی را به شدت دامن زد تا جایی که این شرط اسف بار، موجب شورش مردم مصر و حجاز و عراق و در نهایت قتل عثمان گردید. لجام گسیختگی، ضعف و سستی، اسراف و تبذیر، تبعیض و بی عدالتی، فساد و هرج و مرج، دخالت های بیجای در بار خلافت و باندهای فاسد مروانی و اموی در امور کشور پهنای اسلامی و به کار گماردن افراد فاسد و نالایق و عیاش بر مسند امور مسلمانان و حیف و میل وسیع بیت المال و تقسیم ناعادلانه منابع و ثروت های عمومی و انفال و

۱. عسکری، همان. ص ۴۸. البته در اعتقاد به عصمت پیامبر هم، میان اهل سنت و شیعه اختلاف وجود دارد در حالی که اهل سنت «عصمت نبوی» را تنها در امر ابلاغ وحی جاری می دانند و بعضاً در احادیث منقول در صحاح سه، حضرت را مرتکب خطا و نسیان، سب و اینها، مؤمنین می دانند؛ شیعه، پیامبر را صاحب عصمت کامل و مضمون از هر خطا، و سهو و نسیان، می شمارند. (برای اطلاع در این باره ر. ک: علامه محمد علی کرمانشاهی، راهبر. اهل سنت به مسأله امامت، قم، انصاریان، ۱۳۷۳، ص ۹-۵).

زمین‌های عمومی و پرخوری فراوان تعدادی انگشت شمار وابسته به دربار خلافت و محرومیت جامعه و تسلط سفیهان و فاجران و فرومایگان و دهها موضوع خُرد و کلان دیگر، مسایل و موضوعاتی بود که امام علی علیه السلام در آستانه پذیرش خلافت با آن روبرو بود. محیطی که در دوره مروان حکم و معاویه و خلیفه سوم و ایادی آنها و حزب اموی و طرفداران آنها به وجود آمده بود و سوء استفاده‌های فراوان مالی و اجتماعی و سیاسی و قدرت‌طلبی و تملک اموال و املاک عمومی توسط اشخاصی حقیقی و حقوقی و خانواده‌های هزار فامیل و باندهای تبهکار که بر اساس تعصبات غلط و تمایلات نابجا و ضعف و همراهی دستگاه حکومت شکل گرفته بود، تبدیل به یک معضل عظیم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده بود که جز با انقلابی پایدار و فراگیر و جهاد و فداکاری عمیق امکان اصلاح آن نبود و ریشه‌های فتنه، آن قدر عمیق و فریبکارانه رشد کرده بود که به سادگی امکان تحول و اصلاح در آن میسر نمی‌شد.^۱

امام علی علیه السلام بارها به تشریح این اوضاع اسف بار پیش از خود پرداخته است. در نامه‌ای به مالک اشتر می‌فرماید: «این دین در دست اشرار اسیر بود که در آن به هوس می‌رانند» و یا در جای دیگر می‌فرماید: «... و به دنبال دین، دنیا خواهی می‌کردند».^۲

«امروز ما از آن روی با برادران مسلمان وارد جنگ شده‌ایم که انحراف، کجی، شبهه و تأویل در اسلام وارد شده است».^۳

تا قبل از آن که امام علی علیه السلام رهبری جامعه را بپذیرد، رفاه زدگی، باند بازی و سلطه عناصر ناشایست و فرومایه، منجر به تضعیف آرمان‌های الهی و اسلامی و از جمله

۱. ر.ک: قربانعلی دری نجف آبادی، «مبارزه با فساد حکومت علوی»، حکومت اسلامی، شماره ۱۷، پائیز ۱۳۷۹، ص ۲۵۸.

۲. «فإن هذا الدين كان أسيراً في أيدي الأشرار تعمل فيه بالهوى وتطلب به الدنيا، نهج البلاغه فيض الاسلام نامه ۵۳، بند ۴۲، ص ۱۰۱».

۳. «ولكننا انما أصبحنا نقاتل اخواننا في الاسلام على ما دخل فيه من الزيف والاعوجاج والشبهة والتاويل» همان، خطبه ۱۲۱، بند ۹، ص ۳۷۸.

عدالت اجتماعی شده و باعث احیای مجدد رسومات و سنت‌های غلط جاهلی و خیرگی فرومایگان بی بند و بار بر سر نوشت امت اسلامی گشته بود. تعبیر امام علی (ع) در تشریح این وضعیت تیره و تاریک چنین است:

«بدانید، خدایتان رحمت کند، شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده به حق در آن اندک است و زبان از گفتن راست ناتوان، آنان که همراه حق اند خوارند و مردم به نافرمانی گرفتار و در برقراری مدهانه با یکدیگر سازگار، جوانشان بد خو و پیرشان گنهگار، عالیشان منافق و قاریشان سود جو، نه خردشان سالمند را حرمت نهد و نه توانگرشان مستمند را کمک کند».^۱

امام علی (ع)، رخ دادن چنین وضعیتی را در خلافت کسانی می‌داند که اسلام را از روی طوع و رغبت پذیرا نشدند، بلکه به ضرب شمشیر تسلیم شدند و کفر را مخفی کردند و چون بر آن یارانی یافتند آن را آشکار ساختند».^۲

پس از خلیفه سوم، امام علی (ع) با اصرار فوق العاده مردم منصب حکومت را در چهار سال و نه ماه و اندی پذیرفتند، اما واقعیت آن است که پس از انحراف بزرگ در سقیفه و تحزب و قطب بندی‌های سیاسی - اقتصادی اطراف قریش و سران بنی امیه با آن همه کار شکنی‌ها و تحمل جنگ‌های متعدد به دست قاسطین، ناکثین و مارقین، موجب شد تا تلاش فکری و عملی امام علی (ع) و حرکت اصلاحی ایشان برای برگرداندن مسیر ارتجاعی جامعه و انقلاب به سوی اسلام اصیل دوره پیامبر (ص) و قانون الهی (قرآن) به نتیجه نرسد و توسعه، تعمیم و حاکمیت نیابد و البته در این میان کوتاهی مردم در همراهی امام نیز مؤثر بود؛ زیرا اکثر مردم فاقد فهم و انگیزه کسب سعادت و فرزاندگی بودند و از آنان این گونه شکایت می‌کند:

«پروردگارا! من آنان را خسته کردم. آنان نیز مرا خسته کردند! از من به ستوداند

۱. همان، خطبه ۲۳۳، ص ۷۶۹.

۲. «ما اسلموا ولكن استسلموا و أسروا الكفر فلما وجدوا أعوانا عليه أظهره» همان، نامه ۱۶، بند ۳، ص ۸۶۲.

و من از آنان دلشکسته. پس ای خدا! به جای آنان بهتر شان را به من عنایت فرما، و بدتر از من را نصیبشان فرما!»^۱

پس از ترور و شهادت مظلومانه آن حضرت، نظام خلافت به نظامی ارتجاعی و قبیله‌ای‌تر؛ یعنی به سلطنت موروثی و استبدادی مطابق الگوی قیصرها و کسرها، آن هم با سرمداری امویان و عباسیان تبدیل شد.

ز - انحراف اساسی تبدیل خلافت به ملوکیت و سلطنت

معاویه، بنیانگذار دولت اموی، سمبل اشرافیت قریش و تعصبات قومی، قبیله‌ای و نژادی اعراب و اولین پادشاه در دوره اسلامی است که با شهادت امام علی (ع) روی کار آمد. حکومت وی اولین تجربه حاکمی بود که در میان اختلافات دینی - سیاسی و احیاناً قبیله‌ای، توانست به وسیله زور و با بهره‌گیری از تزویر و حيله‌گری‌های سیاسی، قدرت را به دست آورد. پیرو سیاست‌های گسترش قلمرو امپراتوری اسلامی که او در پیش گرفت، ایران و روم، شام و مصر و آفریقای شمالی تا سواحل اقیانوس اطلس و حدود قفقاز و رود جیحون و شط سند به تصرف مسلمانان در آمد و نظام سلطنتی متمرکز و استبدادی و قبیله‌ای خشنی به وجود آمد که دامنه فتوحات آن، مدیترانه، آسیای صغیر، ماوراء النهر، افغانستان و حتی اسپانیا را نیز در بر گرفت.

ابن خلدون نیز از این تبدیل خلافت به سلطنت در یک روند تدریجی سخن گفته و فصلی را با عنوان «در تحول و تبدیل خلافت به پادشاهی» در «مقدمه» اختصاص داده است.^۲ اما سلطنت که اسم آن از سلطان است، در لغت به معنی تسلط و فرو گرفتن است و حدود ۳۵ بار با مشتقات خویش در قرآن به کار رفته است. پس از صدر اسلام این عنصر

۱. همان، خطبه ۲۵، بند ۴، ص ۸۹.

۲. ر.ک: عبد الرحمن ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، ج اول (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج چهارم، ۱۳۶۲)، ص ۳۸۷ - ۴۰۰ و ۲۹۱.

جدید با نام «سلطنت» و یا «مُلک» در جهان اسلامی و حتی احادیث و منقولات تاریخی وارد شد. در تاریخ آمده است که وقتی خلیفهٔ دوم بر سر راه خود به فلسطین از کنارهای شام عبور می‌کرد به سواران مجلل و محتشمی بر خورد. رئیس این سواران معاویه بود. عمر با دیدن جاه و جلال او اظهار تعجب کرد و گفت: «این وضع آیا محمدی (ص) است یا کسروی؟» معاویه پاسخی نداشت، اما از روی سیاست فوراً گفت: «چون من در مرزهای اسلامی زندگی می‌کنم، جاه و جلال من نشانهٔ عظمت و حشمت اسلام است».

مورخان می‌گویند: عمر به ظاهر از این جواب راضی شد، ولی همچنان معاویه را به قناعت و سادگی پند داد.^۱ اما حقیقت این است که با افتادن کار به دست معاویه (بنی امیه و بنی مروان) آن سادگی و زهد و معنویت زندگی سیاسی صدر اسلام رخت بر بسته بود. آغاز این وضع حتی در زمان عثمان مشهود بود، زیرا معروف است که ابوذر غفاری نزد معاویه رفت و او را در مورد ساختن کاخ سبز رنگ خود ملامت کرد؛ معاویه گفت: «تو را به کار خلفا چه کار است؟» اما ابوذر ساکت نشد و گفت: «این کاخ را یا از بیت المال می‌سازی که جور است نسبت به مسلمانان و یا از مال خود می‌سازی که آن نیز اسراف است و خدا از آن نهی کرده است».

می‌گویند معاویه به عثمان نامه نوشت و از تعرض ابوذر شکایت کرد. عثمان ابوذر را به مدینه احضار کرد و مورد عتابش قرار داد. ابوذر در جواب عثمان گفت: «آغاز زوال اسلام فرا رسیده است». عثمان گفت «چرا؟» گفت: «برای اینکه من در نصیحت امیری از اُمرای تو قرآن و حدیث می‌خوانم و تو که خلیفهٔ مسلمینی منعم می‌کنی؟» عثمان دستور داد که ابوذر را به ربه تبعید کنند.^۲

پرداختن به حکومت دنیوی ملوکانه و بریدن از سنت نبوی روز به روز شدت گرفت، چنانکه در دوران حکومت بنی امیه و بنی مروان - به استثنای روزگار عمر بن عبد العزیز -

۱. رک: حلبی، تاریخ اندیشه‌ها...، پیشین، ص ۱۲۱.

۲. رک: همان ص ۱۲۲، به نقل از ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۹۷ - ۲۹۱ و ج ۱۱، ص ۲۵۲ - ۲۵۱.

و دوره عباسی، شیوه سلطنت شهنشاهان ساسانی و امپراتوران رومی در بلاد اسلامی رایج شد.

عناصر و شاخصه‌های اصلی ملوکیت و سلطنت معاویه و امویها که انحراف جامعه اسلامی را بیش از پیش نمود، عبارت‌اند از: سلطه استبداد مطلق، موروثی شدن سلطنت، امتیازات و تبعیضات نژادی و سیاست‌های نژاد پرستانه عربی علیه غیر عرب، شکنجه، قتل و کشتار مسلمانان طوایف مختلف و سرکوب آزادی‌ها، غارت بیت المال، شخصی کردن اراضی دولتی ناشی از فتوحات، رواج رشوه و فساد و تباهی‌های فراوان مالی، سیاسی، اخلاقی، شکاف و اختلافات طبقاتی شدید، اخذ مالیات‌های سنگین به عناوین مختلف از مسلمانان و غیر مسلمانان، تفرقه و تشتت آرای مذهبی، نارسایی‌ها و نابسامانی‌های ناشی از حاکمیت استبدادی و همچنین شهادت‌مندیان اصلاح انقلابی و بازگشت به اسلام دوره پیامبر و پس از آن، سرکوب سلسله قیام‌های داخلی شیعیان، خوارج، شعوبیه و امثال آن، تمرکز ثروت و تکاثر آن.

این عوامل باعث توقف نهضت اصیل اسلامی و تثبیت مجدد ساختارها و مناسبات غلط گذشته و انحراف بیشتر آن به سبک نظام‌های طبقاتی و اشرافی ایران و روم شد. توسعه طلبی ارضی در این دوره بجای علل اسلام خواهانه، اهداف جاه طلبانه و سلطه جویانه یافت.^۱

در دوران معاصر، اندیشمندان اهل سنت پاکستانی، ابو الاعلی مودودی، در کتاب خویش با عنوان «الخلافة و الملك»^۲ - خلافت و ملوکیت - در مقام مقایسه دو نظام مزبور به ریشه یابی معضلات جهان اسلام پرداخته و به عواملی اشاره دارد که در حقیقت می‌توان از آنها به عنوان پاره‌ای از عناصر اصلی انحراف سیاسی و دینی بعد از رحلت پیامبر و به ویژه در دوره معاویه و امویان یاد کرد. این عوامل - با تشریح بیشتر نگارنده این

۱. ر.ک: احمد مودنی، جنبشهای اسلامی معاصر، (تهران، سمت، ۱۳۷۴)، ص ۱۹.

۲. ر.ک: ابو الاعلی مودودی، خلافت و ملوکیت، خلیل احمد حامدی، (پاوه، بیان، ۱۴۰۵ هـ.ق)، ص ۲۰۹ - ۱۸۷.

سطور - بدین قرارند:

۱ - دگرگونی در قانون تعیین خلیفه

خلیفه مسلمان که در دوره خلفای راشدین - غیر از مورد علی (ع) - به نص خلیفه قبلی تعیین می‌شد، از معاویه به بعد موروثی، انتصابی و به زور صورت گرفت و خود او از طریق پیکار به مقام خلافت رسید و این امر آغاز پادشاهی و تخطی از قاعده خلافت بود. معاویه حتی برای تثبیت خلافت پسرش یزید، مخالفان احتمالی آینده را کشت یا زهر داد و یا به بخشیدن اقطاع و صلات بسیار و یا پرداخت حق السکوت از سر راه برداشت.

۲ - دگرگونی در روش زندگی خلفا

خلفای اسلامی شیوه ملوک و پادشاهان را اختیار کرده و ضمن جلوس در کاخ‌های شاهی، گارد شاهی تشکیل داده و با بریدن از مردم و زندگی ساده پیامبر اکرم (ص) به استخدام حجاب و دربان پرداختند و میان خود و رعیت حجاب ساختند و پیوند و ارتباط مستقیمشان با مردم قطع گردید و همین امر باعث شد از آگاهی درست از حکومت شوندگان بی‌خبر بمانند.

۳ - دگرگونی در کیفیت مصرف بیت المال و وضع مالیات

در این دوره دیگر بیت المال امانت خلق و خالق نزد خلیفه و حکومت او به شمار نمی‌آمد، بلکه تعدی و دست اندازی به آن نه تنها توسط خلیفه بلکه سایر دست اندرکاران حکومت رایج گردید و خزینه ثروت پادشاهی و دودمان شاهی شد و رعیت تنها مالیات پرداز پادشاه گردید و کسی نمی‌توانست از حکومت در این باره باز خواست کند.

۴ - پایان آزادی ابراز عقیده یا زوال حریت رأی

در این عصر آزادی امر به معروف و نهی از منکر و آزادی اندیشه از مسلمانان سلب شد، در حالی که اسلام آن را حق مسلمانان بلکه حتی فرض بر آنها قرار داده بود و قائم بودن حکومت و جامعه اسلامی بر این منحصر بود که وجدان مردم زنده و زبانهایشان آزاد باشد. اما در عهد پادشاهی، وجدان ها زندانی و زبان ها حبس شدند و رسم شد که لبها فقط برای تعریف و ستایش گشوده شود و گرنه مهر سکوت بر آنها زده می شد و در صورت مقاومت انواع تنبیه ها و شکنجه ها و حتی قتل در انتظار صاحبان نقد و انتقاد بود. برخی شروع این شیوه را از زمان معاویه و از قتل حجر بن عدی (سال ۵۱ هـ)، یار با وفا و شیعه امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و صحابی بلند مرتبه زاهد و عابد می دانند.

۵ - پایان آزادی قوه قضائیه یا زوال حریت قضا

با این که در زمان خلفای راشدین، قاضیان به فرمان خلفاء تعیین می شدند با این همه از هر گونه قید و سختگیری، جز ترس از خدا آزاد بودند و کسی حق دخالت در کار داورى ایشان را نداشت، اما با تبدیل خلافت به ملوکیت نیز از این اصل مهم دولت اسلامی نشانی نماند و حتی والیان و حاکمان خرده پا نیز به عزل و نصب قضات پرداختند و مقام قضات منحط و نازل گردید.

۶ - پایان حکومت شورا

در عصر پیامبر بنابر حکم صریح قرآن^۱ کار امت به مشورت اداره می شد و افراد دانشمند و متقی و مورد وثوق و صاحب رأی مورد مشورت قرار می گرفتند و این گروه اهل حل و عقد، با آزادی و شجاعت نظر مستقل خود را بیان می کردند، اما در دوره سلطنت،

۱. رکذ: سوره آل عمران، آیه ۱۵۹ و سوره شوری، آیه ۳۸.

این قاعده به طور کلی دگرگون شد و شورا جایش را به استبداد شخصی داد. پادشاه از اشخاص حق شناس و حق پرست گریزان بود و این اشخاص هم از پادشاه رویگردان بودند.

۷- ظهور عصبیت ها و تعصب های نژادی و قومی

در زمان خلیفه دوم دیوان عطایا، حقوق و بیت المال بر اساس سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبیله ای و مهاجرت و طبقه بندی امت بر پایه قومیت و نژاد و سابقه گرایش به اسلام و مانند آن شکل گرفت و در نتیجه اختلاف بین طبقات اجتماعی افزایش یافت و یا پدید آمد و توقعات و مطالبات شدت یافت و جامعه به طبقه خواص و عوام یا عامه و خاصه تقسیم شد.

با گسترش فتوحات اسلامی، اختلاط نژادهای مختلف عرب و عجم از اقوام گوناگون غیر عرب و عرب به وجود آمد. اسیران جنگی و بردگان بسیاری به قبایل عربی تعلق گرفتند و مفاهیمی مانند عرب و موالی و به تعبیر امروزی شهروند درجه یک و دو مطرح شد و نظام ملوکیت بر مبنای قوم پرستی قبیله ای بخش عظیمی از این نودینان تازه وارد را از حقوق کمتری برخوردار نمود و باعث بازگشت عصبیت های جاهلانۀ قومی و جنسی و وطنی و قبلی گردید. امویان به ویژه بر مسلمانان جدید که از نژاد عرب نبودند، جزیه و خراج سنگین بستند و حتی ائمه جماعات و قضات را از اعراب قرار دادند و از هیچ گونه خفت و خواری در حق غیر تازیان کوتاهی نورزیدند و با رفتاری برده گونه با آنها، این ذهنیت را در آنان ایجاد کردند که ایشان حتی از تشریف به اسلام نیز از حقوق مساوی با تازیان مسلمان برخوردار نیستند. این رفتار موهوم باعث باروری تخم کینه در دل غیر تازیان نسبت به اعراب گشت و مایه ظهور نهضت هایی مانند شُعبیه گردید.

۸ - زوال سیادت و برتری قانون

اصل برتری قانون و تقدم شریعت و پایبندی به آن و مساوات همه در برابر قانون از اصول اساسی حکومت نبوی و علوی بود، اما با تبدیل خلافت به سلطنت، پادشاهان برای مصالح شخصی و اغراض سیاسی و به ویژه قوام و بقای حکومت خودشان، در عمل هر قید شرعی و هر حد قانونی را زیر پای خود نهادند و در شکست حدود شریعت و تخطی از آن، لحظه‌ای درنگ نکردند.

ح - روش های تحریفی معاویه در توقف و استحاله مشی نبوی و علوی

باید خاطر نشان کرد که پس از شهادت امام علی (ع) و تشکیل ملوکیت اموی به سرکردگی معاویه، وی با حيله گری و تهدید و تظميع یاران امام حسن (ع) و از جمله خرید سرداران سپاه او به مانند «عبدالله ابن عباس»، ابتدا در جنگ روانی علیه طرفداران امام پیروز شد و پس از منزوی نمودن ایشان و پراکنده کردن یاران وی، صلح خود را به ایشان تحمیل کرد و امام حسن نیز به دلیل فقدان یابوری از سوی مردم و از سویی به دلیل امکان سوء استفاده امپراتوری روم شرقی در حمله به بلاد اسلامی، به صلح تحمیلی با امضای صلح نامه‌ای که چهره مزورانه و واقعی معاویه را مشخص می‌ساخت، تن داد. پس از این مقطع معاویه تلاش خود را در تغییر ماهیت اسلامی حکومت و توقف استحاله مشی نبوی و علوی؛ با روش های مختلف از جمله موارد زیر به کار بست:

۱ - جعل احادیث و رواج اکاذیب و شایعات در بدگویی و مذمت امام علی (ع) و مشوه نمودن و اخفای چهره اسلام راستین. بدین واسطه احادیث عمر و بن عاص و ابو هریره و غیره بن شعبه و عمرو بن زبیر افکار عمومی را نسبت به اصل اسلام و امام علی (ع) و اهل بیت زهر آگین می‌ساخت و نتیجه آن، تسلیم و تبعیت تمام و کمال و اطاعت کورکورانه مردم از حکومت بنی امیه بود.

از سویی معاویه به جعل احادیثی در منقبت خود پرداخت. از وی نقل شده که گفته است: «نحن شجرة رسول الله ﷺ»^۱؛ یعنی ما از شجره رسول خدا هستیم. او همچنین با عنوان کاتب وحی و خال المؤمنین کوشید تا موقعیت دینی خود را تحکیم کند. کسانی از راویان حدیث را نیز واداشت تا دهها حدیث در فضیلت او بسازند و رواج دهند.^۲ گفته‌اند نخستین کسی که «مالک يوم الدين» را «ملک يوم الدين» خواند معاویه بود.^۳ وی به کرات جمله «انا اول الملوك» را تکرار می‌کرد و حدیث مشکوک در انتساب به پیامبر را، که «خلافت سی سال است و پس از آن ملوکیت می‌باشد»،^۴ ترویج می‌کرد.

۲ - ترویج جبر گرایی جهت توجیه حکومت و ایجاد فرقه‌های مجعول مذهبی سیاسی به نام اسلام.

نخستین کسی که از جبر سخن گفت و از آن دفاع کرد، معاویه بود. او می‌خواست چنین وانمود کند که هر پیشامدی از جانب خداست و این فکر را وسیله و بهانه کار خود قرار داد تا به مردم چنین تلقین کند که خداوند او را خلیفه و ولی امر خود قرار داده است. معاویه اغلب به این آیه کریمه استناد می‌جست: «يُؤْتِي الْمَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» یعنی «خداوند حکومت را بر هر کس که بخواهد عطا می‌فرماید». بر این اساس قصد داشت مشروعیت الهی حکومت خود را اعلام نماید. البته اعتقاد به جبر دارای پیشینه جاهلی در عصر پیش از اسلام و حتی استفاده از این اصل در بحث خلافت، در همان سخن معروفی است که به عثمان نسبت می‌دهند و وی در پاسخ در خواست خلع خویش از خلافت گفت: «لباسی را که خداوند به وی پوشانده از تن به در نخواهد آورد».^۵

۱. ر.ک: جعفریان، پیشین، ص ۱۸۷، به نقل از: مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۸۷.

۲. نمونه آن چنین است که از قول رسول خدا ﷺ نقل شده: الامناء عند الله ثلاثة: جبرئیل و انا و معاویه. ر.ک همان به نقل از مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، ص ۱۶ - ۵.

۳. ر.ک: همان، ص «۳» به نقل از: اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۲۵۵.

۴. «الخلافة ثلاثون عاماً ثم يكون بعد ذلك الملك».

۵. ر.ک: همان، ص ۱۹۵.

همچنین معاویه در ایجاد فرق کلامی - سیاسی به نام اسلام برای ارائه تفسیرهای معمول از اسلام دست داشت. همان طور که طبع وی نسبت به ایجاد و تقویت فرقه مرجئه که معتقد به سکوت و قعود سیاسی بود، مساعد افتاد. فرقه‌ای که معتقد بر بقای اسلامیت امام جائر و گنهکار بوده و بر لزوم اطاعت از وی و صحت اقتدای نماز به او و بیزاری از قیام پای می‌فشرده بودند. بعدها نیز این فرقه به شدت مطلوب دستگاه و حکومت‌های جور پیشه وقت گردید. این مذهب با سکوت و تسلیم و اهل رضا بوده و با آسان‌گیری و خشونت‌گریزی و بی‌اعتنایی به سیاست، حق قضاوت در مورد خلیفه را نفی می‌کردند. و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را قبول نداشتند و قیام علیه معاویه و امویان را نامشروع محسوب می‌نمودند، از دید آنها پیامبر برای حفظ وحدت و مصالح امت، جانشینی انتخاب نکرد و چون امامت تنها با اجماع کلی جامعه برقرار می‌شود و خلفای پس از پیامبر هم که همان مصالح را دنبال نموده و مورد اجماع امت بودند، باید مورد اطاعت قرار گیرند. لذا آنان با این اعتقادات و جدی نگرفتن حیات، از تشهیر سیف و قیام بر ضد معاویه طفره می‌رفتند و حتی قیام علیه او را نفی می‌کردند و ارتکاب معاصی وی را به خدا ارجاع می‌دادند و ایمان زبانی و نه عملی را برای همه و از جمله معاویه کافی دانسته و به همین دلیل وی را مؤمن و لازم‌الاتباع به شمار می‌آوردند. لذا این فرقه همکار و تکیه‌گاه معاویه و موجه خلافت ملوکانه و سایر اسلاف جائر وی گردید. خلیفه‌ای که امارت ملوکانه خود را عطیه الهی به خویش قلمداد می‌کرد و آن را مطابق جبر الهی تفسیر می‌نمود. هم چنانکه ادعان می‌داشت: «به خدا سوگند مقاتله و جنگ من برای اقامه نماز، گرفتن روزه و گزاردن حج و دادن زکات نبود. اینها را که شما انجام می‌دادید، من با شما جنگیدم تا بر شما امارت یابم و خداوند آن را به من داد در حالی که شما از آن ناخشنود بودید».^۱

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶.

۳- اعمال سیاست تحمیلی تبرّی جویی از امام علی (ع) و اهل بیت (ع).

معاویه و بعدها بنی امیه سعی می‌کردند کسانی را که در مورد رسول گرامی (ص) مرتکب جعل و دروغ و جعل نمی‌شوند با تهدید و فشار خاموش سازند تا مفاهیم و اندیشه‌های رهبری صحیح را بر زبان نیاورند. وی به همه فرمانداران خود نوشت که از هر کس که در باب فضایل علی (ع) و اهل بیت او سخنی بر زبان آوردند، تبرّی و دوری جویند. لذا وضعیت به گونه‌ای شد که هر خطیبی در هر کوی و برزن به امام علی (ع) دشنام می‌داد و از آن بزرگوار تبرّی می‌جست. معاویه حتی از مردم کوفه نسبت به بی‌زاری از علی (ع) با اعمال زور بیعت گرفت.

۴- اعمال شدیدترین شیوه‌های سرکوب و اعمال خشونت به ویژه علیه شیعیان معاویه بارها اعلام کرده بود که کسی که با وی بیعت نکند، از هیچ امنیتی برخوردار نیست و این سیاست را در صورت عدم کارگر افتادن تهدید و تطمیع، به شدیدترین وجهی اعمال نمود. به قول استاد «عادل ادیب»، در کوفه که شیعیان علی (ع) فراوان بودند، مصیبت مردم بیشتر بود. «زیاد بن سمیه» که حکومت آن جا را از سوی معاویه، ضمیمه حکومت بصره کرد، شیعیان را سخت تعقیب می‌نمود و می‌کشت و یا دست و پایشان را می‌برید و یا چشمانشان را کور می‌کرد و آنان را به دار می‌آویخت و یا از عراق آواره می‌کرد. هم چنانکه پنجاه هزار تن از مردم کوفه را جبراً به خراسان کوچ داد تا مخالفان را در هر دو ایالت سرکوبی کرده باشد.

از سویی عراق و کوفه به عنوان پایگاه امام علی (ع)؛ مورد غضب معاویه نیز بود. هم چنانکه سیاست وی، کاستن مستمری مردم عراق و افزایش مستمری اهل شام بود. عذر او این بود که می‌گفت: «زمین به خداوند تعلق دارد و من خلیفه خدایم و هر مالی که بر می‌دارم، از آن من می‌شود و مالی را هم که بر نمی‌دارم، تصرف آن بر من رواست».^۱

۱. ر.ک: عادل ادیب، زندگانی تحلیلی پیشوایان ما ائمه دوازده گانه (ع)، ترجمه اسد الله میسری، (تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی) ۱۳۶۱، ص ۱۳۶ - ۱۳۴.

۵- احیای اختلافات نژادی و قبیله‌ای

دامن زدن به این اختلافات از سیاست‌های مزورانه معاویه بود. نخست به منظور تضمین و جلب دوستی قبایل نسبت به خود و هنگامی که از قدرت قبیله بيمناک می‌گردید، آنان را به دست قبیله‌ای دیگر سرکوب می‌کرد و تعصب نژادی عرب را علیه مسلمانان غیر عرب که مورخان به آنان موالی اطلاق می‌کنند، برانگیخت.

۶- تحقق شدید نشانه‌ها و شاخص‌های ملوکیت

یعقوبی در تاریخ خود، کارهای معاویه را که از نشانه‌های ملوکیت است، چنین بر شمرده است: یکی نشستن بر تختگاه و نشاندن دیگران در پایین آن، همچنین انتخاب بهترین مال‌های مردم و اختصاص آنها به خود از این نمونه‌ها است. وی دستور داد آنچه را که پادشاهان ایرانی، از اموال اختصاصی در مزارع و غیر آن داشته‌اند، به او اختصاص داده شود.^۱

معاویه پس از سی سال حکومت داری که ده سال آن به عنوان والی خلفا و بیست سال آن به عنوان خلیفه اسلامی سپری گشت، بالاخره در ماه رجب سال شصت هجری، در حالی وفات یافت که با تبدیل خلافت به ملوکیت، فرایند انحراف اساسی نخستین در سقیفه را کامل کرد و با حذف اسوه‌های هدایت و تمهید روی کار آمدن فرزندش یزید، جهان اسلام را مبتلا به رنج‌ها و مصیبت‌هایی نمود که آثار آن تا به امروز باقی است.

استنتاج

اصلی‌ترین انحراف سیاسی امت اسلامی در نیمه اول قرن هجری و در طول تاریخ، از ماجرای سقیفه آغاز می‌شود که در خلال آن پس از تمرّد از دستور و نص صریح نبوی مبنی بر اولویت امام علی علیه السلام جهت جانشینی، امامت و ولایت در عرصه ظاهری و

۱- ر.ک. جعفریان، همان، ص ۲۰، (به نقل از: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲).

دنیوی از امام (ع) غصب گردید و پس از آن با احیاء ریشه‌های ارتجاعی زندگی سیاسی - اجتماعی جاهلی و قبیله‌ای، روند برگشت به این دوران تیره آغاز و به شدت دنبال گردید. تبدیل خلافت به ملوکیت و آثار منفی بعدی آن؛ انحراف برخاسته از قضیه سقیفه را کامل ساخت و با افزایش گمراهی مردم و هوا پرستی و هوس زدگی آنها توسط سیاست‌های مزورانه وقت - به ویژه به وسیله معاویه -، امام علی (ع) و امام حسن (ع) به تدریج نیروهای مردمی را از دست دادند و با تحمیل جنگ‌های عیدیه به آنها و توقف عملیات اصلاحیشان، سرانجام در نهایت مظلومیت به شهادت رسیدند. آنچه مسلم است تحقق انحراف مزبور از اسلام اصیل و راستین، به صورت تدریجی و سلسله مراتبی بود و می‌توان شدت این انحراف را از عصر حکومت: خلفای اول و دوم، خلیفه سوم و دوران حکومت معاویه؛ از کم به زیاد و بسیار زیاد، مرتبه بندی کرد. آنچه متیقن است در این سه دوره، حتی در دوره معاویه، هنوز به صراحت از نابودی اسلام سخن رانده نمی‌شد. و هنوز تظاهر به اسلام و اسلام خواهی رواج داشت. اما با مرگ معاویه در سال شصت هجری و روی کار آمدن یزید، شرایط به گونه‌ای گردید که این خلیفه شراب‌خوار و متظاهر به فسق، آشکارا از محور اسلام و نابودی آن و ضرورت برگشت به عصر جاهلیت سخن راند. و همین امر بود که باعث شد امام حسین (ع) این وضعیت غیر قابل تحمل را بر نتابد و برای اصلاح و اعمال امر به معروف و نهی از منکر، جان خویش را در راه احیاء سنت نبوی و علوی فدا نماید و بدین وسیله حیات مجدد اسلام راستین را با خون خویش تضمین کند.

چکیده

مکتب انسان ساز و متعالی اسلام با ظهور خود، در عصر جاهلی، باعث تغییرات و ترقیات عظیم مادی و معنوی در اجتماع آن روز گردید. اما متأسفانه این عصر زرین دیری نپایید و حرکت تعالی بخش مزبور با موانع و انحرافات عمیقی روبرو شد که مسیر تکاملی

جامعه اسلامی را نه تنها متوقف کرد، بلکه آن را منحرف نیز ساخت. بخش اساسی این انحراف که به شهادت سه امام و بروز فاجعه کربلا انجامید. این نوشتار در حقیقت به دنبال بازنمایی و تبیین اصلی ترین عناصر این انحراف، به خصوص در عرصه سیاست اسلامی در مقطع مزبور است و انحرافات زمینه ساز قیام حسینی به ویژه در عصر خلفا و دوران حکومت معاویه را تشریح می کند.

اصلی ترین انحراف سیاسی امت اسلامی در نیمه اول قرن هجری و در طول تاریخ، از ماجرای سقیفه آغاز می شود که در خلال آن پس از تمرد از دستور و نص صریح نبوی مبنی بر اولویت امام علی علیه السلام جهت جانشینی، امامت و ولایت در عرصه ظاهری و دنیوی از امام علیه السلام غصب گردید و پس از آن با احیاء ریشه های ارتجاعی زندگی سیاسی - اجتماعی جاهلی و قبیله ای، روند برگشت به این دوران تیره آغاز و به شدت دنبال گردید. تبدیل خلافت به ملوکیت و آثار منفی بعدی آن؛ انحراف برخاسته از قضیه سقیفه را کامل ساخت و با افزایش گمراهی مردم و هوا پرستی و هوس زدگی آنها توسط سیاست های مزورانه وقت - به ویژه به وسیله معاویه -، امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام به تدریج یابوری مردمی را از دست دادند و با تحمیل جنگ های عذیده به آنها و توقف عملیات اصلاحیشان، سر انجام در نهایت مظلومیت به شهادت رسیدند. آنچه مسلم است تحقق انحراف مزبور از اسلام اصیل و راستین، به صورت تدریجی بود و می توان شدت این انحراف را از عصر حکومت خلفای اول، دوم و سوم و دوران حکومت معاویه؛ از کم به زیاد و بسیار زیاد، مرتبه بندی کرد. آنچه متیقن است در این سه دوره، حتی در دوره معاویه، هنوز به صراحت از نابودی اسلام سخن رانده نمی شد. و هنوز تظاهر به اسلام و اسلام خواهی رواج داشت. اما با مرگ معاویه در سال شصت هجری و روی کار آمدن یزید، شرایط به گونه ای گردید که این خلیفه شراب خوار و متظاهر به فسق، علناً از محو اسلام و نابودی آن و ضرورت برگشت به عصر جاهلیت سخن راند. و همین امر بود که باعث شد

امام حسین (ع) این وضعیت غیر قابل تحمل را بر نتاید و در جهت اصلاح و اعمال امر به معروف و نهی از منکر، جان خویش را در راه احیاء سنت نبوی و علوی فدا نماید، بدین وسیله حیات مجدد اسلام راستین را با خون خویش تضمین کند.

عوامل و زمینه‌های نهضت عاشورا

معصومه علی محمدی

بسیاری می‌پندارند که مذهب تشیع در ایران از زمان صفویان آغاز شد و قبل از آن در ایران هیچ خبری از تشیع نبود. بنابراین، همواره این سؤال بر ایشان مطرح می‌شد که چرا شیعه بعد از صدها سال وجود سکوت‌آمیز ناگهان به صورت یک مذهب و دولت در ایران درآمد؟

اما باید توجه کرد که تشیع از زمان ظهور خود، با نام شیعه امام علی (علیه السلام) تا زمان صفویان یکی از پرجاذبه‌ترین تاریخ‌ها را داشته است و حتی می‌توان گفت، از همان زمان ورود اسلام به ایران نهال تشیع کاشته شد و اصلاً بسیاری مناطق، مثل مازندران و گیلان و... به دست علویان اسلام را پذیرفتند و حکومت‌های شیعی مثل آل بویه و... ایجاد کردند، منتها در زمان صفویان تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور شناخته شد.

شیعه در لغت و اصطلاح

شیعه در لغت اتباع و انصار و اصل آن از مشایعت به معنای متابعت و مطابقت است و هر قومی که اجتماع بر امری کنند و از فردی پیروی کنند، و در اصطلاح، به کسانی

می‌گفتند که حضرت علی (ع) را بر عثمان مقدم می‌دانستند، اما بهترین تعریف از ابان بن تغلب است:

شیعه، آن کسانی هستند که چون اختلافی در قول پیامبر (ص) به خاطرشان رسید، قول مولا علی (ع) را مقدم گیرند و هرگاه درباره سخن مولا اختلافی نمایند، قول امام جعفر صادق (ع) را گیرند.

آغاز پیدایش شیعه در میان محققان دارای اختلاف است، اما زمانی را که همه محققان بر آن اتفاق نموده‌اند، از آغاز اسلام است.

ابن حزم اندلسی می‌گوید: این اصطلاح از ۳۵ هـ. ایجاد شد؛ یعنی بعد از کشته شدن عثمان.

اغلب مفسران متأخر نیز گفته‌اند که در زمان خود پیامبر ایجاد شده است.^۱ اما نوبختی از قدمای شیعه در قرن سوم معتقد است که تشیع بعد از رحلت پیامبر پدید آمد.

نتیجه کلی

از مجموع آرای موجود، به نظر می‌آید که تشیع همزمان با پیدایش اسلام و روز ولادت آن با اسلام یکی است. تشیع به همان اندازه قدیم است که اسلام.

حقیقت امر، این است که نخستین بار پیامبر اکرم نام شیعه را برای پیروان مولا علی (ع) به کاربرد و منابع و مأخذ مختلف در شیعه و سنی بر این مورد دلالت دارد:

۱- ابن حجر عسقلانی در کتاب صواعق، ص ۱۵۱ روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمودند: «یا علی أنت و أصحابک فی الجنة أنت و شیعتک فی الجنة».

۲- جلال الدین سیوطی در تفسیر خود از طریق بن عساکر دمشقی از جابر بن عبدالله انصاری در شأن نزول: ﴿ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك خير أبرية﴾

روایت کرده که جابر می‌گوید: ان هذا علی و شیعته لهم الفائزون يوم القيامة^۱

ابن حجر عسقلانی در مجمع الزوائد این حدیث را روایت کرده:

نخستین شیعیان چهار تن از اصحاب پیامبر ﷺ بودند: ابوذر، مقداد، عمار یاسر و سلمان؛ اینان همان شیعیان مولا علی و صحابی خاص پیامبر بودند، در حقیقت شیعه مغز اسلام است.

سفارش‌های پیامبر ﷺ درباره امام علی علیه السلام آن جا که پیامبر در نخستین روزهای بعثت، به فرمان الهی دعوت خویش را آشکار کرد؛ همان موقع حضرت علی را به عنوان جانشین، وزیر و وصی خود انتخاب کرد و حضرت علی در این مورد می‌فرماید: من که از همه کوچک‌تر بودم، عرض کردم من وزیر تو می‌شوم؟ پیغمبر دستش را به گردن من گذاشته، فرمودند:

«ان هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا...»

«فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب...»

مردم برخاستند و می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: تو را امر کرده که از پسر

اطاعت کنی.^۲

هم چنین احمد امین از بخاری و مسلم، کتاب فضائل الصحابة، در مورد حدیث

غدير نقل کرده که پیامبر فرمودند:

«من كنت مولا فلهذا علی مولا، اللهم عاد من عاداه و وال من والاه...»

حدیث پیامبر:

چهار تن هستند که بهشت مشتاق دیدار آنان است: علی، عمار، مقداد و سلمان. از

این نوع روایات استفاده می‌شود که سلمان یکی از ارکان اسلام بوده و این بهترین افتخار

ما ایرانیان است که هسته مرکزی اسلام در رهبران بزرگ - که انگشت شمار نیز بوده‌اند -

۱. الدر المنثور، ج ۸، ص ۳۷۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲.

چهرهٔ یک ایرانی می‌درخشد.

در حدیثی پیامبر به سلمان می‌فرمایند: خود سلمان این حدیث را روایت فرموده‌اند: اگر دین در ثریا باشد، جمعی از اهل فارس آن را به دست می‌آورند و سپس چند خصلت از فضایل آنان را مطرح می‌کردند:

۱- آنان از سنت خدا پیروی می‌نمایند؛

۲- آنان از آثار رسول خدا ﷺ پیروی می‌کنند؛

۳- آنان برای رسول خدا بسیار صلوات می‌فرستند.

سپس به مردم دستور می‌دهد که سه دسته از مسلمانان را دوست بدارند:

۱- مجاهدین؛ ۲- مرزداران؛ ۳- جهادگران.

و علی (ع) دربارهٔ خود می‌فرماید:

اگر با این شمشیر بر بینی مؤمن بزنم که با من دشمن شود، هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همهٔ دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت، زیرا که این سخن بر زبان رسول خدا جاری شده است که فرمودند: یا علی مؤمن تو را دشمن ندارد و منافق تو را دوست ندارد.

أبو سعید خدری نقل کرده است:

ما منافقان را در زمان پیامبر فقط از دشمنی آنان با علی بن ابی طالب می‌شناختیم. سلمان بالاترین خدمت را به ایرانیان کرد و اسلام راستین اهل بیت را به ایرانیان شناساند، سلمان در روزگار سیاه ساسانی که فرقه‌های مختلفی در ایران تشکیل شده بودند، از میان انبوه ادیان رنگارنگ اسلام را برگزید و در راه به دست آوردن حق مرارت‌های زیادی دید و پیامبر می‌فرماید: «سلمان منا أهل البيت».

همان طور که ملت ایران در اختناق فکری، سلمان را برگزید، سلمان نیز علی را

برگزید، تا پیامبر را گم نکند.

سلمان پس از شهادت پیامبر با ابوبکر بیعت نکرد، وقتی علت را پرسیدند، گفت: من در دنیا و آخرت شیعهٔ خاندان رسالتم، اگر آنها با کسی بیعت کردند، من هم با او بیعت می‌کنم و اگر بیعت ننمودند، من نیز بیعت نخواهم کرد. البته ارزش سلمان ایستادن فقط در مقابل باطل نیست، بلکه ارزش او و درخشیدن چهرهٔ ایشان، جهت گیری دقیق او در برابر دفاع از حق و ایستادگی در مقابل باطل است و سلمان کسی نبود که حق و باطل را با هم جمع کند.

عمر بن ثابت می‌گوید از امام صادق (ع) شنیدم، می‌فرمود: پیامبر چون به درود حیات گفت، مردم از اهل بیت برگشتند، جز سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر.

عمر بن ثابت نقل می‌کند: هنگامی که روح از بدن پیامبر اسلام خارج شد، چهل نفر به نزد امام علی (ع) آمدند و گفتند: به خدا قسم! جز تو با کسی بیعت نخواهیم کرد. فرمودند: چرا؟ گفتند: شنیده‌ایم از رسول خدا جریان غدیر دربارهٔ توست، فرمودند: فردا در حالی که سرهایتان را تراشیده‌اید. به سوی من بیایید، فرمودند: فردا که شد جز همین سه نفر کسی نیامد.^۱

در آن دورانی که ابوبکر، امام علی (ع) را از صحنهٔ سیاست کنار زد و ناجوانمردانه به مسند خلافت تکیه زد، سلمان (ره) آینده اسلام را در پیش چشمش تیره و مخوف دید، سه روز بعد از ماجرای عجلولانهٔ سقیفه در یک مجلس عمومی شرکت کرد و در طی خطبهٔ تاریخی خود مسئله امامت را مطرح کرد و از حق مولا علی دفاع کرد و علناً با ابوبکر مخالفت کرد.

سلمان در سخنان خود مسلمانان را متوجه لغزش هایشان کردن و آنان را از آیندهٔ تاریک بیم داد و در قسمتی از سخنانشان آمده است:

به خدا قسم! اگر شما علی را به امامت خود برگزیده بودید، از تمام جوانب نعمت و

برکت‌های الهی بر شما نازل می‌شد و هم اکنون در برابر فریبی که خورده‌اید آماد؛ بلا و گرفتاری‌ها باشید و هرگز امید به یک زندگی سعادت‌مند نداشته باشید. به خدا قسم! اگر بخواهم با ظلم مبارزه کنم و به دین خدا استقرار بخشم، باید شمشیر به دست گیرم و پاهایتان را قطع کنم، مگر به دامن علی (ع) چنگ زنید... و در پایان سلمان با آهنگ خسته و بریده‌ای که حکایت از نهایت دلسوزی او داشت، گفت: هر چه باشد از شما می‌گذرد، اما من برای نسل‌های بی پناه آینده نگرانم.

شاید سوالی که در این جا به ذهن برسد، این است که چرا کوفیان این گونه بودند، مگر نه این که در ماجرای غدیر بودند؟ مگر نه این که می‌دانستند علی (ع) جانشین و وصی رسول خداست و مگر نه این که قبل از شهادت پیامبر با علی (ع) بیعت کردند (روز عید غدیر)، پس چرا چشم خود را بر تمام مسائل بستند و زمینه سکوت ۲۵ ساله مولا را فراهم کردند؟

علی (ع) امام مسلمین را خانه نشین کرد و اتفاق‌های بعدی... چرا؟ واقعاً چرا؟ هر چند ما به صورت مبسوط در عبرت‌های عاشورا مسئله را بررسی می‌کنیم، اما جواب کوتاهی این جا می‌دهیم و آن این که:

مردم کوفه و مدینه مؤمن و شیعه بودند، اما از شیعیان ضعیف‌الایمانی که هنوز اسلام در جانشان رخنه نکرده بودند، دین لقلقه‌زبانان بود و به خاطر مال، زندگی، زن، فرزند و حتی شترشان دست از اصل حقیقت می‌کشیدند و به نوع بدلی آن اکتفا می‌نمودند.

مردم کوفه پیمان شکنانی بودند که به کمترین چیز قانع بودند و این کمترین چیز، فقط در دین و اسلامشان نمود پیدا می‌کرد و نه در مال و ثروت و جاه و....

و علاوه بر اینها تبلیغات سوء دشمنان داخلی و خارجی را نیز نباید دست کم شمرد که قسم خورده بودند از اسلام جز نامی به جا نگذارند.

علل گرایش ایرانیان به تشیع

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که چه عواملی باعث شد که ایرانیان از همان آغاز گرایش‌شان به اسلام، مولا علی علیه السلام را امام و رهبر و مقتدای خود معرفی کنند. چه شد ایرانیان در آن بمباران فکری اموی و عباسی و...، علی علیه السلام و اولادش را در پشت ابرهای سیاه تهمت‌ها و بدگویی‌ها تشخیص دادند و حتی با وجود ندانستن زبان عربی درست تشخیص دادند.

به نظر نویسنده کتاب، همان علتی که سبب شد ایرانیان اسلام را پذیرفتند، همان علت نیز باعث شد، ایرانیان تشیع را بپذیرند، می‌توانیم بگوییم ایرانیان به دو علت اسلام را پذیرفتند: یکی، حکومت حق و دیگری، عدالت اجتماعی. و به همین جهت هم پیرو خاندان ولایت شدند، اسلام به ایران نوید یک حکومت اسلامی بدون تبعیض نژادی و طبقات ساسانیان را داد و ایرانیان شعار اسلام را در حکومت بی‌پیرایه مولایشان علی علیه السلام دیدند و از صمیم قلب خواستار ولایت او شدند. ایرانیان، اسلامی می‌خواستند بدون برتری عرب بر عجم یا سیاه بر سرخ و... و مساوی بودن همه در برابر حکام جامعه و جامعه‌ای بدون تحقیر و سرشکستگی برای انسان‌ها.

و آنان این چنین اسلامی را فقط در خاندان پیامبر دیدند و علی علیه السلام را دیدند که صمیمانه از موالی در مقابل عرب پشتیبانی می‌نماید.

بعد از شهادت امام علی، امام حسن مجتبی علیه السلام به امامت رسیدند و نام ایشان به عنوان خلیفه مسلمانان بلافاصله بعد از شهادت پدرشان از طریق هزار نفر نقل شده است. معاویه بعد از عثمان تلاش زیادی می‌کرد تا حکومت را به دست گیرد و با انتخاب امام حسن مانند ماری زهرآگین شده بود، لذا بلافاصله بعد از شهادت مولا انتخاب امام حسن را تقبیح کرد و در نامه‌هایش مخالفت با آن حضرت را شروع کرد.^۱

۱. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۵۲ و به بعد.

معاویه شبکه جاسوسی نیرومندی را در کوفه ایجاد کرد، در این مدت نامه‌های زیادی میان امام حسن (ع) و معاویه - لعنة الله علیه - رد و بدل شد و هم چنین معاویه این کارهای تخریبی خود را انکار نکرد.^۱

معاویه بدون فوت وقت سپاهی شصت هزار نفری به طرف کوفه گسیل کرد و امام حسن چون از مقاصد جنگ افروزی معاویه آگاه بودند، قبل از آنی که فرصت تقویت موقعیت یا تجدید سازمان اداری را پیدا کند، به ناچار خود را آماده دفاع کرد. قصد معاویه از این حرکت این بود که با نمایش قدرت خود امام حسن را مجبور به کناره‌گیری کند و اگر این منظور حاصل نشد، حمله کند. امام حسن، مردم را در مسجد جامع جمع کرد و خطبه جهاد خواندند، ولی هیچ کدام از مردم اظهار اطاعت نکردند و این سکوت و خون سردی مردم کوفه و ترس آنان همان بود که مولایمان علی را خسته کرده بود.

عدی بن حاتم سکوت را شکست و گفت: منم عدی، پسر حاتم، چقدر رفتارتان زشت و ناپسند است، آیا به دنیا آن چنان دل بسته‌اید که امام و فرزند رسولتان را اطاعت نمی‌کنید، کجایند خطیبان شهر که زبان برنده‌ای داشتند و در موقع عمل مانند روباهان حيله‌گر از عذاب الهی نمی‌ترسند و از عار و ننگ پروا ندارند؟ ای جانشین امام علی (ع)! آنچه را فرمان فرمودی برداریم، اینک من عازم لشکرگاه هستم، هر کسی خواست با من حرکت کند.

به دنبال آنان، عده‌ای از مردم که از شدت ملامت ناراحت بودند، به دنبال آنان برخاستند و به لشکرگاه رفتند.

روحیه لشکریان امام که از گروه‌های مختلفی بودند: عده‌ای شیعه، دسته‌ای خوارج که قصد جنگ با معاویه را داشتند و برخی آشوب‌گر که هدفی جز غارت نداشتند، بعضی نیز شکاک، بعضی متعصب و تابع رؤسای قبایل و معاویه همواره می‌کوشید تا با دین ریشه یک میلیون درهمی قیس، نماینده امام را بفریبد. اما قیس کسی نبود که پول بگیرد

و جان امام خویش را به خطر اندازد، لذا پیشنهاد او را با اهانت رد کرد و گفت: تو می‌خواهی مرا در دینم فریب دهی، معاویه وقتی از قیس نا امید شد، چشم امید به عبید الله بن عباس دوخت و پیشنهادش را تکرار کرد. عبید الله قبول کرد و شبانه به سوی معاویه فرار کرد.^۱

بدین ترتیب خیانت در لشکریان امام حسن علیه السلام شروع شد، همین که معاویه خبر حمله به امام را منتشر کرد، جریان وسیعی به خود گرفت. این موضوع لشکریان امام را بیش از پیش دلسرد کرد و به فرار دست جمعی آنها انجامید.^۲

امام با رسیدن نامه قیس شدیداً ناراحت شد، بزرگان عراق را طلبیدند و با حالت انزجار و افسردگی فرمودند:

ای مردم عراق! چه معامله‌ای با شما که با من هستید بکنم؟ شما مردمی بودید که پدرم را مجبور به قبول حکمیت کردید، وقتی تسلیم شد، او را تهدید کردید، که از او برگشتید. بعد از شهادت پدرم، شما خود به سوی من آمدید و با میل و رغبت با من بیعت نمودید. من بیعت شما را پذیرفتم و علیه معاویه بیرون آمدم و خدا می‌داند که چه اهدافی داشتم. هم اکنون با من رفتاری را کردید که با پدرم داشتید. ای مردم عراق! اگر به من در دینم افترا نمی‌بندید، این امر برای من از شما کافی خواهد بود، زیرا اکنون من می‌روم تا این امر (خلافت) را به معاویه بسپارم.

از این خطبه معلوم است که در دل پسر علی علیه السلام چه می‌گذرد و چه جام زهری را نوشیده است. صاحب علل الشرائع می‌گوید:

معاویه بعد از صلح امام با وی وارد کوفه شد و در مسجد جامع گروه گروه مردم پست، راحت طلب، دنیا طلب و جاه طلب کوفه با او بیعت کردند و تنها گروه اندک، یاران امام بودند که تابع فرمان رهبر و مقتدایشان بودند.

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۷۲.

۲. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۱۷.

علل کناره‌گیری امام حسن مجتبی را می‌توان از مدارک معتبر چنین عنوان کرد: عشق به صلح و تنفر از سیاست بازی و ایجاد نفاق و اختلاف در صف‌های مسلمانان و علاقه‌مندی آن حضرت به جلوگیری از خون‌ریزی در بین مسلمانان بوده است. از آن گذشته، امام با خیانت یارانش و پراکنده شدن همه، غیر از تعداد انگشت شماری از اصحاب و خاندان خود، کاملاً آگاه بود که اگر به قیام مسلحانه دست بزنند، چه نتایج خونینی به بار خواهد آورد و جز فدا شدن این تعداد اندک هیچ سودی نخواهد داشت. اما کاملاً نیز آگاه بودند که با پذیرش صلح چهره‌کریه معاویه را بیشتر آشکار خواهند نمود، ولی مهم‌ترین دستاورد آن طبق حدیث رسول اکرم ﷺ حفظ وحدت و یکپارچگی در بین صفوف امت و احزاب مخالف بود؛ به طوری که آن سالی «عام الجماعة» نامیده شد.

حدیث پیامبر اکرم

«این فرزند (حسن) آقای اهل بهشت است و او شعبه‌های مسلمین را با هم متحد خواهد ساخت» و به خوبی می‌توان فهمید حکم ضروری در آن زمان، صلح بوده است. معاویه به زودی ماهیت پلید خود را آشکار کرد و گفت: به خدا با شما جنگ نکردم که نماز بخوانید، روزه بگیرید و... بلکه با شما جنگیدم که امیر شما شوم... و وعده‌هایی به حسن دادم که تمامی آنها زیر پای من است و به هیچ یک وفا نمی‌کنم. امام حسن (ع) پس از کناره‌گیری از خلافت با خاندانش عازم مدینه شد و بدون درگیری تا زمان شهادت، در مدینه ماندگار بود.

بالاخره معاویه با همه پلیدی و زشتی‌هایش به درک واصل گردید و طبق وحیت او، یزید که فردی شراب‌خوار و سگ باز بود به حکومت جامعه اسلامی رسید. می‌گویند: به معاویه گزارش دادند، امکان دارد امام حسین (ع) در آینده قیام کند، معاویه نامه‌ای به امام حسین نوشت و ایشان را از این کار بر حذر داشت. امام نامه‌ای

تکان دهنده و در عین حال نصیحت‌آمیز به معاویه نوشتند و در آن از تحمیل ولایت عهدی و سگ بازی و قمار بازی و شراب خواری یزید، ذکری به میان آمد و یزید که دید حسین بن علی علیه السلام او را به علت شراب خواری انتقاد کرده، گفت: پدر، نامه‌ای برای او بنویس و او را تحقیر کن و از پدرش «علی» به زشتی یاد کن، معاویه به یزید گفت: من چگونه از حسین بن علی عیب جوئی کنم؟ به خدا قسم! هیچ عیبی در وی نمی‌بینم.

معاویه به یزید وصیت می‌کند که از حسین بر او بیمناک است، ولی از وی خواست با امام حسین علیه السلام به مدارا رفتار کند. اما یزید حتی به سخنان پدرش نیز گوش فرا نداد. یزید بعد از مرگ پدر از هر گونه حيله‌ای برای گرفتن بیعت امام حسین علیه السلام استفاده کرد، ولی امام حسین علیه السلام فرمودند: «کی مثل من با شخصی مثل یزید بیعت خواهد کرد؟»

شیعیان کوفه همین که خبر مرگ معاویه را شنیدند، برای امام طومارها و نامه‌های بسیار زیادی فرستادند و امام را دعوت نمودند، تا به کوفه برود و حکومت را به دست بگیرد، حتی می‌گویند، عمرو بن حجاج و شیب بن ربیع که دو تن از منافقان و جنایت‌کاران تاریخ هستند، نیز وقتی آن قدر جو را مساعد برای حکومت امام می‌بینند، هر کدام جداگانه نامه‌ای به امام می‌نویسند و از ارتش منظمی برای امام خبر می‌دهند.

علی رغم همه رفت و آمدها و طومارهای کوفیان، امام حسین علیه السلام که رفتار کوفیان را با پدرش و برادرش دیده بود و از پیمان شکنی کوفیان اطلاع داشت و می‌دانست که کوفیان نان را به نرخ روز خواهند خورد، روش محتاطانه‌ای در پیش گرفت و آن این که پسر عمویش مسلم را به کوفه فرستاد تا از اوضاع کوفه او را خبر دهد، مسلم وارد کوفه شد و با استقبال گرم مردم روبه رو شد و می‌گویند هیجده هزار نفر به او پیوستند، مسلم بعد از چهل روز بررسی اوضاع کوفه، برای امام نوشت که اوضاع کوفه برای آمدن شما مساعد می‌باشد. امام که از احساسات عمیق کوفیان مطلع شد، فوراً به طرف کوفه حرکت کرد

جاسوسان یزید، برای او نامه نوشتند که اگر کوفه را می‌خواهی، زودتر اقدام کن. یزید که از موقعیت کوفه و شیعیان آن جا مطلع شد، عبید الله بن زیاد یکی از خون خوارترین افراد خود را به کوفه فرستاد و او نیز برای درهم کوبیدن انقلابی که تصور می‌رفت، اقدام‌های شدید و خطبه‌هایی تهدیدآمیز برای مردم کوفه خواند. افراد مختلفی از یاران امام از جمله «مسلم» را به طرز فجیعی شهید کرد و شایعهٔ سپاهیان شام را در بین مردم پراکنده کرد و آنان را به شدت از یزید و این که هر کس علیه او اقدام کند، ترساند و این که خودشان را می‌کشند و خانواده‌اش را به اسیری گرفته و دودمانش را به باد خواهد داد. این نکته قابل توجه است که عده‌ای با نشان دادن اختناق شدید کوفه و تبلیغات ضد اهل بیت (ع) می‌خواهند مردم کوفه را توجیه کنند، اما از این مطلب غفلت نموده‌اند که عاشق همیشه به بلا آزموده می‌شود؛ عاشق نباید فقط در زمان راحتی و آسایش دم از محبوب بزند، زیرا این کار پر ارزشی نیست و از هر کسی می‌توان انتظار داشت. عاشق واقعی آن است که وقتی سختی به میان آمد، مثل کوه پا برجا باشد و از تند بادهای نهراسیده، با توکل به خدا جانب حق را بگیرد.

و سرانجام کوفیان نامرد، مسلم را تنها گذاشتند و مسلم بعد از غافل گیر شدن به دست سربازان عبید الله دستگیر و از بالای «دار المناره» به پایین یرتاب شد.

روزی که امام از مکه به سوی کوفه آمد، «مصادف» بود با روز خروج مسلم در کوفه (اعلان جنگ نمودن و محاصرهٔ کاخ که با خیانت کوفیان و رؤسای قبایل، به شکست انجامید و مسلم در کمال ناچوان مردی شهید شد) و فردای آن روز «هانی» و مسلم هر دو شهید شدند.^۱

امام حسین حج واجب را به حج عمره تبدیل و به کوفه حرکت کرد. حرکت امام کاملاً ناگهانی صورت گرفت و امام حج تمتع را به حج عمره تبدیل و به طرف کوفه حرکت

نمودند و این حادثه‌ای تازه بود که ذهن زائران را - که از همه سو برای حج به مکه می‌آمدند - به خود جلب کرد. آری، همان روز به امام خبر رسید که «حاکم حجاز، عمرو بن سعید» با نیروهای مسلح خود وارد مکه شد، با این وضع خطر ترور، دستگیری یا جنگ با نیروهای حاکم برای امام یک خطر کاملاً حدی و محسوس بود. البته این بدان منظور نیست که امام از کشته شدن می‌ترسیدند، چون این فکر با پیش آمدن وقایع کربلا کاملاً بی معنا می‌نماید.

امام حسین علیه السلام وضع آن روز را کاملاً درک می‌کردند و می‌دانستند که معاویه و بعد یزید کمر به نابودی اسلام بسته است و طوری اسلام را وارونه نموده است که غیر از یک حرکت اساسی نمی‌توان اسلام را از خطر انحطاط نجات داد و بنابراین، می‌دید اگر در حال احرام، یا طواف به وسیله افراد عمرو بن سعید - که گفته‌اند در زیر لباس‌های احرام شمشیر بسته بودند - کشته شود، نمی‌تواند آن اقدام لازم و اساسی را برای نجات اسلام انجام دهد. ایشان می‌دانست برای نجات اسلام و روشن شدن حقیقت باید خود و خانواده‌اش و یاران وفادارش را قربانی کند و با تسلیم شدن و راضی شدن به قضای الهی خود را آماده رو به رو شدن با هر خطری می‌دید.

(و حالا کافی است فقط این سؤال را از خودمان بپرسیم که برای خون ابا عبد الله که برای رساندن اسلام ناب به دست ما ریخته شده چه کردیم؟!)

خبر شهادت مسلم، هانی، قیس بن مسهر صیداوی در محلی به نام «زباله» به اطلاع امام رسید، امام حسین علیه السلام پس از خواندن نامه، به شدت ناراحت شدند و از شدت ناراحتی چند بار «انا لله و انا الیه راجعون» گفتند و همه همراهانشان را جمع کرده، فرمودند: شیعیان ما، دست از یاری ما کشیده‌اند، پس هر کس می‌خواهد بازگردد، می‌تواند، بدون هیچ مسئولیتی. مردم از کنارش پراکنده شدند - همانهایی که برای رسیدن به مقام و جاه با امام همراه شده بودند - تا همان همراهانش که از مدینه همراه

وی بودند، به جای ماندند و تعداد کمی هم پس از آن به وی ملحق شدند.^۱ از بیانات امام و برداشتن مسئولیت از روی دوش افراد، معلوم است که امام از سرنوشتی که در پیش داشتند، کاملاً آگاه بودند.

عبیدالله، این عنصر فساد پس از کشتن مسلم، جمعی را به سبب همکاری با امام دستگیر یا کشت، تمام راه‌ها را مسدود کرد و سپاه نیرومندی را بر سر راه قادسیه قرار داد. عده‌ای اوباش را بر جان و مال و ناموس مردم چیره کرد و چنان اوضاع اختناق آمیزی درست کرد که هیچ کس جرأت نفس کشیدن نداشت و امام در پاسخ بیرمردی که به وی اصرار می‌کند به طرف کوفه نرود، می‌فرماید:

ای بنده خدا! آنچه تو می‌اندیشی بر من پوشیده نیست و لکن حق تعالی در کار خود مغلوب نشود (اراده خدا بر آن قرار گرفته است).

سپس فرمودند: به خدا دست از من بردارند، تا خون من بریزند و چون چنین کنند خدا بر ایشان مسلط سازد کسی را که آنان را زبون و پست کند، تا بدان جا که زیون‌ترین و پست‌ترین امت‌ها شوند.

امام از استقرار نیروی نظامی در «قادسیه» به تفصیل با خبر شدند و مسیر حرکت برای کوفه را تغییر دادند - در حقیقت در راهی قرار گرفتند که خدا آن را برای امام مقدر ساخته بود و در حقیقت مقصد اصلی امام همان بود - وقتی فرمانده سپاه قادسیه (حصین بن نمیر) از این مسئله اطلاع یافت هزار نفر را به فرماندهی حر بن یزید ریاحی اعزام کرد تا امام را از رفتن در آن مسیر بازدارد، وقتی سپاه حر به نزدیک امام رسید، از کمبود ذخیره آب و آتش سوزان صحرا دیگر رمقی بر ایشان نمانده بود که امام در کمال جوان مردی، حتی اسب‌های سپاه دشمن را نیز سیراب می‌کند و خود در آب دادن به آنها کمک نمود. حر، هم چنان در برابر امام ایستاد تا نماز ظهر بر پا شد، قبل از نماز ظهر و بعد از آن، امام دو خطبه خواندند و خطاب به حر و سپاهیان‌ش فرمودند:

«ای مردم کوفه من به نزد شما نیامدم، تا آن گاه که نامه‌های شما به من رسید و فرستادگان شما پیش من آمدند که نزد ما بیا، زیرا ما امام و پیشوایی نداریم و امید است که خدا به وسیله تو ما را راهنمایی کند. پس اگر بر سر همان گفته‌ها هستید، من نزد شما آمده‌ام و شما پیمان و عهدی با من بدهید و... و اگر این کار را نمی‌کنید و آمدن مرا خوش ندارید، از آن جا که آمده‌ام باز می‌گردم.

وقتی امام آهنگ بازگشت به سوی مدینه را نمود، حر از او ممانعت کرد و گفت: ما باید شما را جلب و نزد امیر ببریم و امام فرمودند: «مرگ برای تو نزدیک‌تر از این آرزوست».

پس از مشاجره و گفت و گوی امام با حر، او تنها پیشنهادی که به امام کرد، این بود که راهی را بروند که نه به مدینه و نه به کوفه باشد، تا از عبید الله کسب تکلیف کند؟ امام به حکم اضطرار آن را پذیرفته و به سفر خود به فرات در جهت مخالف کوفه ادامه داد، حر در صحبت هایش با امام فهمید که امام حاضر است کشته شود، ولی تن به خواری و ذلت تسلیم شدن به یزید را ندهد.

هر چه حر می‌کوشید امام و یارانش را به طرف کوفه هدایت کند، امام به شدت ممانعت می‌نمودند تا این که به دشت نینوا رسیدند.

پیکی شوم از سوی عبید الله برای حر نامه‌ای آورد که به مجرد رسیدن نامه بر حسین سخت بگیرد و ایشان را در جایی بی آب و علف فرود آورد و به فرستاده‌اش دستور داده بود، بر کارها نظارت کند و خبرش را برایش ببرد.

امام وقتی از دستور عبید الله با خبر شد، از حر خواست تا بگذارد در دهی با قریه‌ای فرود آیند و حر نپذیرفت؛ این به معنای التماس امام نیست، زیرا امام از همه چیز خبر دارد. این سخن؛ یعنی اتمام حجت با مردم کوفه.

امام وقتی نام آن جا را پرسیدند و جواب شنیدند کربلا، اشک در چشمان مبارکشان حلقه زد و حدیث ام سلمه، حدیث پیامبر، سخن مولا علی، بی یار و یاور ماندن

را به یاد آوردند و دانستند این جا سرزمین شهادت و قتلگاه اوست.

این سعد که می‌خواست در نهایت صلح و آرامش قضا یا تمام شود، نامه‌ای به امام نوشت و پرسید: برای چه هدفی به این جا آمده‌اید؟

امام فرمودند: مردم شهر شما ما را دعوت نموده‌اند، اگر خوش ندارید باز می‌گردم. عمر سعد که از این پاسخ بسیار خوشحال شد، به عبید الله نامه نوشت و این امر را خواستار شد. «حسان بن قائد عیسی» می‌گوید: من نزد عبید الله بودم که پیک رسید و نامه را عرضه کرد، عبید الله گفت: حالا که چنگال ما به او بند شده، می‌خواهد خود را نجات دهد، ولی هرگز برای او رهایی از بلا نیست. این سخن را برای عمر سعد نوشت که امام فقط یک راه دارد و آن بیعت با یزید است.

امام در پاسخ فرمودند: ممکن نیست، من تسلیم شوم، آخرش مرگ است. آفرین بر مرگ! عبید الله که از این پاسخ شجاعانه امام، سخت بر آشفت، دستوری داد که روی تاریخ را سیاه نمود و جهان بشریت را برای همیشه سرافکنده کرد.

آری، دستور شرم آور او این بود که با سپاهت میان حسین و یارانش با آب فرات فاصله‌ای انداز و این تصمیم بی‌خردانه سه روز قبل از شهادت امام حسین بوده است.

امام، در روز عاشورا عمامه رسول خدا را بر سر گذاشت و ردای ایشان را پوشید، شمشیر مخصوص پیامبر را به کمر بست و بر شتر خویش سوار شد. قرآن به دست گرفت و با این هیأت که یادآور هیأت رسول الله بود پیشاپیش سپاه باطل ایستاد و خواست خطبه شروع کند، سرداران سپاه ترسیدند، با این کار در میان مردم آشوبی برپا شود، برای پیوستن به حسین بن علی (ع) سر و صدا و جنجال برپا کردند که صدای حسین شنیده نشود، امام حسین صبر کرد، وقتی سکوت شد با بلندترین صدا فریاد زد:

ای مردم عراق! در کار خود شتاب نکنید و گوش دهید، تا آنچه وظیفه من است و بر من حق دارید برای شما بگویم و حجت خود را بیان سازم.^۱

سپس فرمود: مردم نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم و از چه خاندانی هستم. آن گاه با خود فکر کرده و خویشتن را ملامت کنید که آیا برای شما شایسته است مرا بکشید و حرمت مرا از بین ببرید؟

آیا من، فرزند پیغمبر شما نیستم؟!

آیا حمزه، سید الشهدا عموی من نیست؟

آیا جعفر طیار، عموی من نیست؟

آیا به شما نرسیده که پیغمبر فرمودند: این دو، سرور جوانان اهل بهشت هستند؟! گروهی قریب سی نفر با سخنان امام منقلب شده و چون می‌دانستند، امام برای جلوگیری از خون‌ریزی، پیشنهاد هایی داده بود که با همه آنها مخالفت کرده بودند، اعتراض نمودند که فرزند دختر پیغمبر برای صلح سه پیشنهاد می‌کند و شما هیچ یک را نمی‌پذیرید؟

این بود که به اردوی امام پیوستند و در رکاب آن حضرت جانبازی کردند.

خلاصه این که در صحنه عاشورا روحیه خشن و بی رحم طبیعت با تمام مظاهر خود جلوه گر بود.

استاد مطهری می‌گوید: با بی شرمی به فرزندزاده پیغمبر و خاندان رسول چنین می‌گوید:

ما پاکیزگانیم و شما ناپاکان، یا آن که فرمانده سپاه پس از چنان کشتار وحشیانه‌ای دستور می‌دهد بر تن بی جان کشتگان اسب بتازانند.

هیچ باور نمی‌توان کرد که این مردم نسل بی واسطه یا نسل دوم مردی هستند که آب از کام تشنه خود بر می‌گرفتند و به دوست خود می‌دادند.

و چون شب هنگام چراغ را می‌کشتند دهان می‌جنبانند، تا مهمان پندارد میزبان نیز در خوراک با او شریک است. چنین می‌کردند که مبادا اگر خود هم از آن غذا بخورند، میهمان سیر نشود.

از داستان پسر عاصی بیش از چهل سال نمی‌گذرد، همان مردی که چون دید دو کبوتر بر بالای چادرش در بیابان لانه ساخته و تخم گذاشته‌اند، دستور داد چادر بر جای بماند و یک تن مأمور شود، وقتی کبوتر جوجه‌هایش را پرواز داد چادر را جمع کند؛ که می‌بینیم فرزندان همان مردم خیمه‌های دختران پیغمبر خود را به آتش می‌کشند تا کودکان خردسال حسین و نوه‌های پیامبر را بسوزانند. راستی کدام یک از دو صحنه رقت‌انگیزتر است که انسانی تا این درجه از اوج فرود آید و به نقطه سقوط برسد.^۱

موضوع عجیب است، سپاه یزید در حادثه کربلا به قدری پستی و دنائت از خود نشان دادند که نظیر نداشت؛ «عقاد» می‌گوید:

در یستی یاوران یزید همین بس که در کربلا به جهت اعتقادی که به کرامت و حق آن حضرت داشتند، از مقابله رویاروی با آن حضرت می‌هراسیدند، ولی پس از شهادت لباس او و زنائش را میان اموال غارت شده بیرون می‌آوردند و اینان اگر به دین او و رسالت جدش هم کافر باشند، این عمل آنها در مذهب مردانگی، پست‌ترین کار بود.^۲

در بامداد روز یازدهم عمر سعد، مردگان خود را جمع آوری کرد و نماز میت خواند، و به خاک سپردند، ولی اجساد بی سر حسین (ع) و یارانش را عریان در بیابان رها کردند. مردم قبیله «غاضریه» بعد از رفتن آنها پایین آمده، اجساد را دفن کردند و آنها چنان مورد احترام قرار گرفتند که هم اینک مزارشان مرکز زیارت تعداد بی شمار یاران و شیفتگان است، در حالی که به سختی می‌توان اثر یا حتی خاطره‌ای از قبور فاتحان کربلا پیدا کرد.^۳

بامداد روز دوازدهم محرم، مراسم ترک کربلا انجام شد. ۷۲ سر به نوک نیزه‌ها بلند بودند، هر کدام از خود فروختگان اموی یکی را حمل می‌کردند و زنان و خاندان پیامبر سوار بر شتران بی جهاز به دنبال آنها در حرکت بودند. گرداندن اسیران و شهدا با آن وضع

۱. جعفر شهیدی قیام حسین، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲. عقاد، أبو السهداء، ص ۱۰۲.

۳. مفید، الارشاد، ص ۳۳۷.

و در شام و دهات و قصبات ماهیت جنایت کارانه یزید را بیشتر نمایان می‌کرد. یزید چنان خود را سرمست از باده پیروزی می‌دانست که در مجلس جشن خود، کشته شدگان بدر را آرزو می‌کردند بیایند و ببینند یزید چه کرده است! اما سخنان کوبنده و آتشین زینب کبری - سلام الله علیه - کام شیرین یزید را از زهر تلخ تر نمود و پیروزی را بر دل یزید گذاشت، تا آن جا که یزید گفت: خدا بکشد پسر مرجانه را، من راضی به کشتن حسین نبودم.

و یزید وقتی دید، اگر اسیران به این حال بمانند حتما آشوب در دمشق بر پا می‌شود به مصلحت خود دید که جای بهتری برای اسیران اختصاص دهد و سپس آنان را آزاد کرد و به این ترتیب اندوهناک‌ترین تراژدی تاریخ پایان یافت.

عبرت‌های عاشورا

برای بررسی ابعاد کربلا ناگزیر از تعریف و از نظر گذراندن پاره‌ای موارد هستیم:

۱- عوام و خواص چه کسانی هستند:

خواص، کسانی اند که از روی فکر و فهمیدگی تصمیم‌گیری و کار می‌کنند، راهی را می‌گزینند که بشناسند و از فرجام خوب و بد آن آگاه باشند، موضع‌گیری آنان بر اساس انتخاب آگاهانه است.

عوام، کسانی هستند که وقتی جو به سمتی می‌رود، اینها نیز به همان سمت می‌روند، وقتی دیگران می‌گویند زنده باد، عوام تکرار می‌کنند و وقتی مردم می‌گویند مرده باد، باز عوام تکرار می‌کنند، درک، تحقیق و تحلیل ندارند.

اگر عوام و خواص هر جامعه به وظایف خود عمل کنند، افراد آن جامعه راه رستگاری را می‌پیمایند و گرنه هلاکت و گمراهی در انتظار آنان است.

وظایف خواص به طور اختصار بدین شرح است:

۱- عمل به علم؛

۲- تعلیم عوام؛

۳- بیان حقایق در مواقع لازم؛

۴- امر به معروف و نهی از منکر؛

۵- اعلام بیزاری از منحرفان؛

۶- هجرت؛

۷- تصمیم‌گیری به موقع؛

۸- جان فشانی و جان نثاری؛

۹- هراس نداشتن از ملامت دیگران؛

۱۰- رشادت و جوان مردی؛

۱۱- تواضع و فروتنی؛

۱۲- زهد و بی‌اعتنائی به دنیا؛

۱۳- پیروی از رهبر آگاه و شجاع.

اگر خواص جامعه به علم خود عمل کنند، عوام حتماً از آنها پیروی می‌کنند و خواص در ضمن عمل به علم خود باید عوام را نیز تعلیم دهند، تا در بی‌خبری و گمراهی نمانند و در حقیقت بکوشند تا عوام به مرتبه خواص برسند، زیرا حاکمیان جور، اعمال ظالمانه خود را بر پایه عوام پایه‌گذاری می‌کنند.

در حیات اجتماعی فراز و نشیب‌های زیادی وجود دارد که تصمیم‌گیری در آنها نیازمند آگاهی به مسائلی است که علم آن نزد خواص است و واجب است و بر خواص که مردم را آگاه کنند و حقایق را بازگو کنند و برای عینیت بخشیدن به این حقایق و علوم بر خواص واجب است، امر به معروف و نهی از منکر نمایند و اگر خواص در این موارد سستی کنند، زمینه فساد فراهم می‌آید.

وقتی امر به معروف و نهی از منکر سازگار نبود باید به صورت آشکار از باطل بیزاری جسته و در مرتبه سوم و کارگر نبودن مرحله اول و دوم از جامعه فاسد هجرت کند. در این مسیر و در سیری که خواص می‌پیمایند، تنگناهایی وجود دارد که

تصمیم‌گیری به موقع در آن موارد، آثار بسیار مثبتی دارد؛ مثل تصمیم‌گیری به موقع ساحران و شجاعت آنان در نزد فرعون.

خواص باید سربلندی نزد خدا را بر سرافرازی نزد دیگران ترجیح دهند. اگر تحقیر شدند، برای رضا خدا نهراسند (البته فقط برای رضای خدا) و اگر ظلم و ستمی را دیدند، سکوت نکنند و به نفع حق و دفع باطل فریاد بزنند؛ همان گونه که حضرت لوط برای دفع زشتی فریاد زد: آیا در بین شما جوان مردی نیست؟ (تا شما را از بدی باز دارد) و امام حسین علیه السلام وقتی اراذل و اوباش ابن سعد به خیمه هایش حمله ور می‌شدند، با سختی فریاد زد: ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید؛ لا اقل آزاده مرد باشید.

تواضع و فروتنی خواص باید زبانزد باشد، تا بتوانند منشأ اثر باشند. قرآن کریم، یهودیان را دشمن‌ترین و مسیحیان را نزدیک‌ترین به مسلمانان می‌داند و می‌فرماید: این قرابت از آن است که بین آنان عالمان و راهبانی است که تکبر می‌کنند.

از عوامل مهمی که باعث شد، کوفیان در مقابل امام صف بکشند و قد علم کنند، حرص و آز و دنیاطلبی بود. خواص و مسلمانان نباید فریب دنیا را خورده و طالب ثروت‌های آن شوند و بالاخره این که اساسی‌ترین رکن جامعه رهبری و ولایت است که باعث قوام جامعه و کمبود آن باعث اخلال می‌شود.

وظایف عوام

۱- تبعیت از حق و عالمان عامل؛

۲- خودداری از اظهار نظرهای جاهلانه؛

۳- آموختن و کوشش کردن برای خارج شدن از گروه عوام؛

۴- عوام زندگی و راه مبارزه با آن.

عوام جامعه باید حداقل آگاهی و بصیرت را برای زندگی در میان مردم و مسلمانان داشته باشند، عوام ما نباید عوام زده باشند؛ یعنی اسیر هوا و هوس خود نباشند. قرآن از

این افراد با عنوان اکثریت یاد می‌کند و آنان را نکوهش می‌نماید و این اکثریت در راه باطل‌اند.

قرآن ملاک اکثریت را از درجه اعتبار ساقط و عقل و منطق را معیار حجت برای تشخیص حق معرفی می‌نماید. ملاک «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو» مورد پذیرش نیست و دلیل آن، عدم پرورش عقلی و عدم قدرت تمیز در مسائل مختلف سیاسی است. در حقیقت سنجیده شدن گروه‌ها، سازمان‌ها و... با حق، ملاک گمراه نشدن جامعه خواهد بود، اما اگر حق در ابهام فرو رود و شخص محور قضاوت قرار گیرد، زمینه‌های گمراهی فراهم می‌شود. این مسئله وقتی بغرنج‌تر می‌شود که مردم پدیده‌ای را در زمانی نفی کرده و حال آن را تأیید می‌نمایند و بالعکس. به راستی، چه فرایندی مردم را به این حرکت جمعی وادار می‌سازد!

در حقیقت این همان تبدیل پدیده به هنجار است که پس از تبدیل به مکانیزم درونی، انگیزش را در پی دارد و در نهایت مردم را وادار می‌دارد تا از آن هنجارها پیروی کنند. تاریخ؛ یعنی شرح حال ما، منتها در صحنه‌ای دیگر.

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
تاریخ؛ یعنی من و شما، همانهایی که امروز این جا هستیم. پس اگر تاریخ را شرح می‌دهیم، هر کدام به طوری بنگریم که اگر اشتباهی مرتکب شده‌اند، ما آن را انجام ندهیم تا تاریخ دوباره تکرار نشود.

عبرت گرفتن از تاریخ؛ یعنی همسن، حق را حاکمیت بخشیدن و اگر این طور شود، دیگر در جامعه سالوس بازی‌ها و عوام فریبی‌ها رنگ می‌بازد؛ در غیر این صبرت جامعه ما جامعه‌ای مریض، کانون جو سازی و نفاق می‌شود. وقتی جامعه‌ای این گونه باشد و به فرزندان بدبین شود و آنان را خانه نشین یا شهید کنند زمینه برای امثال کعب الاحبار و ولید بن عتبه یا شریح قاضی آماده می‌شود.

داستان حضرت سلیمان و بلقیس بسیار شنیدنی است که با توجه به آگاهی همه به آن، ما نیز از تکرار مکررها خودداری می‌نماییم. ولی نکته بارز آن درست عمل کردن جبهه حق در آن است که به چشم بر هم زدنی (با یکی از اسمای اعظم) تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان آورد و زمینه ایمان آوردن بلقیس و مردمش را فراهم کرد و این؛ یعنی اطاعت محض از مقام رهبریت جامعه.

و عملکرد مناسب جبهه باطل نیز در این داستان این گونه است (به طور اختصار) وقتی که حضرت سلیمان ایمان آوردن بلقیس را خواستار شد، ملکه با مشورت ملازمانش تصمیم گرفت، برای امتحان کردن سلیمان هدایای خوبی برای ایشان بفرستند که اگر پیامبر خدا باشد نباید آنها را بپذیرد و فقط ایمان آوردن او را بخواهد و اگر پیامبر نباشد، پادشاه طمع کار است که بیشتر طلب می‌نماید و حضرت سلیمان فقط ایمان بلقیس را خواستار بود، بلقیس باز هم مشورت کرد و همراهانش قول همراهی لازم او را در جنگ دادند، ولی باز گفتند: اختیار با خود شماست و این حرکت عاقلانه بلقیس بود. او خودکامه نبود و با تعقل مشورت می‌کرد و از تعریف و تمجید بی‌جا حذر می‌کرد.

او با همراهانش عازم فلسطین شد و وقتی معجزه سلمان را دید، به خدای یگانه ایمان آورد و این عاقبت کسانی است که درایت کافی دارند، هر چند ایمان نداشته باشند. عملکرد بد پیروان باطل در داستان حضرت نوح نمودار می‌شود که با دیدن معجزه‌های آن حضرت، باز دست از کفر بر نداشتند و عملکرد خواص جبهه حق که بد عمل کردند، در داستان حضرت موسی است که برای عبادت به کوه طور رفت - چگونگی و شرح و بیان این داستان در مجال این مقال نیست - ولی عالم منافقی گوساله‌ای ساخت و مردم آن را پرستیدند کردند و در طی چند روز زحمات موسی را به باد دادند و عاقبت طلبی هارون را اطاعت نکرده و موسی گوساله را شکست و سوزاند و گوساله پرستان را کشت و این کیفر سستی مؤمنان جامعه بود.

و سرانجام عملکرد بد خواص جبهه حق را باید در حادثه کربلا جست و جو کرد.

مردم‌شناسی کوفه

شهر کوفه خاستگاه عبرت آموزی است. کوفه را سعد بن ابی وقاص برای سکونت لشکریانش بنا نهاد و مردم آن دو گروه عرب و غیر عرب بودند. مسلمانان شیعهٔ مولا علی - علیه السلام - و غیر مسلمانان مسیحیان و یهودیان بودند.

نقطهٔ تاریک نهضت کوفه، غیبت آنها و تنها ماندن مسلم بن عقیل و سرگردانی او در کوچه‌های کوفه است.

شیعیان عادی که در صد قابل توجهی از مردم کوفه بودند، گرچه به خاندان عصمت و طهارت علاقه داشتند، به این علت که مؤمنان ضعیف الایمانی بودند و رفتار والیان کوفه در جهت تشیع زدایی زهر چشم از آنان گرفته بود و تا احتمال بالای پیروزی وجود نداشت، رغبتی به وارد شدن در معرکه‌ای را نشان نمی‌دادند و از ضعف ایمان آنان همین بس که به آن چه داشتند قانع بودند، وقتی امام حسین را دعوت کردند، احتمال پیروزی را بالا می‌دیدند، ولی وقتی امام به راه افتاده و به عنوان مهمان کوفیان در حال وارد شدن به سرزمین آنان بودند، چون ورق برگشته بود و نفعی برای خود احساس نمی‌نمودند؛ دست به مهمان کشی زدند؛ آن هم به نفع دشمن خود و امامشان.

و با خود گفتند همین که داریم، ما را بس است و خود را به خطر با درصد بالای شکست (ظاهری) نینداختند و از همین جا مرداب شدنشان آغاز شد و امام را تنها رها کردند و می‌توان گفت: بیشترین سهم جماعت کوفه در واقعهٔ کربلا - مقابل امام - از آن افراد بی تفاوت و نان به نرخ روز خور بودند که جز پر کردن شکم و رسیدن به هوا و هوس فکر دیگری نداشتند و در پی وعده و وعیدهای ابن زیاد به او پیوستند و امام را تنها گذاشتند.

بررسی ابعاد روان‌شناسی مردم کوفه

یکی از ویژگی‌های صحرا نشینان آزادی بی حد و حصر آنان بود، آنان با امیران خود سر نا سازگاری داشتند، چه با عدالت علی (ع) و چه با ظلم زیاد بنی امیه.

برای مردم کوفه همان بهتر که با خشونت و ظلم وادار به اطاعت شوند، نه با عدالت امامان عادل.

امام حسین علیه السلام در مورد اهل کوفه می‌فرماید:

مردم بندگان دنیايند و دين لقلقه زبانشان است، تا هنگامی به دنبال دين می‌روند که معیشت آنان برقرار باشد، اما زمانی که به بلا آزموده شوند، تعداد دين‌داران اندک خواهد شد.

علت اصلی این امر (جاه‌طلبی مردم کوفه) قبول اسلام احساساتی بود که در عمق جانیشان نفوذ نکرده بود و این احساسات به زودی فروکش کرد و مختار نیز از همین عامل استفاده کرد، هر چند او را نیز تنها گذاشتند تا به دست مصعب بن زبیر کشته شد.

نمونه دیگر این احساسات زودگذر مردم کوفه، هنگامی است که خاندان اهل بیت علیهم السلام به صورت اسیر وارد کوفه شدند و مردم گریستند (تحت تأثیر گذرا) «ام کلثوم» می‌پرسد:

«شما که بر ما می‌گریید، پس چه کسی خاندان ما را کشته است».

نتیجه کلی این که:

از عوامل مهم انحراف مردم کوفه:

۱- ضعف ایمان آنها؛

۲- سیاست تهدید و ارعاب ابن زیاد و شهید نمودن عده‌ای؛

۳- جنگ روانی گسترده در پخش شایعات مربوط به لشکر عظیم شام که به زودی وارد کوفه می‌شود؛

۴- حرص و طمع و آز کوفیان، مثل عمر سعد که در ازای جنگ با حسین حکومت ری را می‌خواهد....

دنیای گرایی شدید مردم کوفه، از عوامل به صف کشیده شدن آنها در کربلا است. وقتی امام عمر سعد را ارشاد می فرمودند و او توجیه می نمود که خانه ام، باغم و نخلستانم را از دست می دهم و امام فرمود بهتر از آنها را من به تو می دهم و... و عمر سعد باز توجیه می کرد، تا جایی که امام از ارشاد او ناامید شد و او را نفرین کردند و فرمودند: «ارزوی حکومت «ری» را به گور خواهی برد و در تاریخ آمده است، بعد از واقعه عاشورا عمر سعد عزل شد و به حکومت ری نرسید.

ضعف عمر سعد، یکی ریاست طلبی او بود و دیگری، او نداشتن بصیرت و تیز بینی؛ که عبید الله از آن سوء استفاده های زیادی نمود و شخص هزار چهره منافقی را همراه او نمود، تا تمام وقایع کربلا را برای عمر سعد توجیه کند. او از آن دسته بوقلمون صفتانی بود که با تغییر مسیر باد اعتقاداتشان نیز تغییر می کرد و از سوی دیگر، رقابت عمر سعد بود با دیگران که تحمل نداشت کسی را بر مسند ریاست خود ببیند.^۱

اگر خواص، در هنگام لازم تصمیم درست را می گرفتند، تشخیص می دادند و عمل می کردند، تاریخ نجات می یافت و حسین بن علی ها به کربلا کشانده نمی شدند. در تاریخ از افراد پست، مثل شریح قاضی یافت می شوند که از کلیدی ترین افراد برای جبهه باطل هستند، از شعف ایمان، جاه طلبی و ترجیح دنیا به آخرت پر بودند و ترجیح می دادند در مقام های دنیایی بمانند.

شریح جزء بنی امیه نبود؛ کسی بود که می فهمید حق با کیست. او از افرادی بود که به عنوان قاضی از طرف مولا علی (ع) گماشته شده بود. وی ظرفیت این مقام را نداشت و سست ایمانی اش باعث شد خون حسین بن علی (ع) را مباح کند. آیا این چه جسارتی است بعد از پیامبر خدا که کسی جرأت می کند خون کسی را که بر زانوان پیامبر بزرگ شده است، مباح کند؟! است.

۱. رضا صدر، پیشوای شهیدان، ص ۱۸۳.

عبید الله به شریح گفت: افراد هانی قصر را محاصره کرده‌اند، برو و بگو او سلامت است، شریح قاضی می‌گوید: بر بالای بام رفتم و می‌خواستم به افراد هانی بگویم که در قصر چه خبر است و بر سر هانی چه می‌آید، اما جاسوس عبید الله آن جا بود و من جرأت نکردم، یعنی چه؟

یعنی ترجیح دنیا بر آخرت و شاید شریح اگر همین کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد.

آنان مردم عوام را متفرق کردند، خواص را شهید کردند و یا تطمیع و توانستند فرزند رسول خدا را در کربلا شهید کنند، باید قبول کرد، بافت جامعه آن روز بیمار بوده‌است!

عوامل زمینه ساز حادثه عاشورا

- ۱- کنار گذاشتن رهنمودها و وصایای پیامبر؛
 - ۲- نفوذ فرصت طلبان در انقلاب بزرگ پیامبر؛
 - ۳- بی تفاوتی مردم در برابر منکرات؛
 - ۴- کم رنگ شدن معنویت و دنباله روی مظاهر دنیوی و دوری از خدا؛
 - ۵- کوتاهی خواص از ادای رسالت خود و عمل نسنجیده و نابجای خواص.
- پس از رحلت رسول اکرم گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آنان را هلاک کرد. به غیر خدا تکیه کردند و با غیر خویشاوندان اهل بیت علیهم السلام پیوند برقرار کردند. از وسیله‌ای که فرمان داشتند به آن مودت بورزند، کناره گرفتند و بنا و اساس ولایت را از جای گاه خویش برداشتند و در غیر آن نصب نمودند. معدن تمام خطاها و دروازه همه گمراهان عقیده مندان باطل هستند.
- به راستی جبهه خواص که سال‌ها گرداگرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر می‌زند کجا رفتند، چه چیز آنان را از محور ولایت و حق و حقیقت جدا کرد که امروز ندای غربت

علی (ع) از نای تاریخ به گوش می‌رسد و روح‌های لطیف محمدیان را به درد می‌آورد. آن گاه که نگاهی به زهرا (س) افتاد و قبضه شمشیر را فشرده و در جستجوی یاران دیروز و خاموشان امروز یاوری نیافت؟

به راستی چرا؟ چه توطئه‌ای علی را خانه نشین کرد و ۲۵ سال سر در گلوی چاه اشک می‌ریخت و فریاد می‌زد. ای کاش مردم قدرت درک وقایع را داشتند، ای کاش دست در دست علی می‌گذاشتند؛ به راستی چرا قاسطین و مارقین و ناکثین از امت پیامبر برخاستند و علی را در شب‌های سکوت خویش در چاه غربی گریانند، قاعدین چرا، دست از حمایت مولا برداشتند، با این شعار که عبد الله مقتول باش، نه عبد الله قاتل. به راستی گناه اینان کمتر از گناه توطئه‌کنندگان علیه مولا علی - علیه السلام - نبوده است.

طلحه و زبیر

شگفتا از سرنوشت این صحابی پر سابقه و از مهاجران اولیه اسلام که زمان رسول خدا به طلحة الخیر و سیف الاسلام زبیر ملقب شدند.

آیا جز فریب دنیا چه چیز اینان را از راه حق منحرف ساخت؟!

چه چیز باعث شد جنگ جمل را به راه اندازند که به گفته‌ای مولا آن شب خون

گریسته است؟

به طور کلی خواص نقش بسیار مهمی در جامعه دارند، حتی اگر استاد هم منحرف باشد، جمعی جوانان را به انحراف می‌کشاند و کم کم می‌تواند برای کشور هم عامل انحراف باشد، خواص مورد توجه مردم هستند، در بین مردم جای گاه و ویژه‌ای دارند.

برای دسترسی به عبرت‌های عاشورا باید حوادث کربلا را بهتر بررسی کرد.

چرا که در انقلاب امام حسین - علیه السلام - کمال بندگی، تسلیم محض و

اطاعت از احکام الهی و همه فضایل اخلاقی را در جای جای آن می‌توان یافت.

امام حسین درس دوری از دنیاطلبی را به ما آموخت.

امام حسین به ما آموخت که می‌توان تنها جنگید و از نیروی دشمن نهراسید، می‌توان به ظاهر کشته شد، اما وقتی نیروی خداوند با تو است کشته نمی‌شوی، بلکه در هر حال کشته یا زنده، پیروز میدانی؛ بر این اساس در روز عاشورا می‌فرماید:

آگاه باشید! که من با همین گروه اندکی که به من پیوستند و با این که یاران من پشت کرده‌اند، آمادهٔ جهاد هستم، زیرا امام و یارانش آگاهانه قدم به میدان گذاشتند؛ همان طور که دشمنان امام آگاهانه قدم در میدان گذاشتند، ولی به اتفاق بر باطل و باطل هیچ گاه پیروز میدان نیست.

امام حسین علیه السلام در مورد این که معاویه بر خلاف معاهده، پسرش را به جانشینی خود برگزید، می‌فرمایند:

اگر امت اسلامی به زمامداری همچون یزید مبتلا شود، باید فاتحهٔ اسلام را خواند و هشدار دادند که اگر یزید با وابستگی فامیلی زمامدار شود، این برای همیشه در امت اسلامی یک اصل فرهنگی و ارزشی باقی خواهد ماند و با این رویه به جهاد پرداخت. امام در هر زمانی که موقعیت فراهم بود به ارشاد مردم می‌پرداخت، نه برای دست کشیدن از جنگ با او - که او دل باخته و محو جمال الهی بود - بلکه برای این که مردم را دوست می‌داشت، درست شبیه جدش رسول الله صلی الله علیه و آله.

ایشان در روز عاشورا، بزرگ‌ترین درس دلسوزی و امر به معروف و نهی از منکر را به عاشقان آموخت:

«ای مردم! حرف مرا گوش کنید و در جنگ عجله نکنید، تا من شما را نصیحت کنم و انگیزهٔ سفر خود را به این منطقه توضیح دهم. اگر دلیل مرا پذیرفتید با من از در انصاف درآمید و سعادت‌مند می‌شوید و دلیلی برای جنگ وجود ندارد...».

برخی مورخان می‌گویند: در شب عاشورا همین که سخن از جنگ شد، مردم گروه گروه پراکنده شدند، اما این حقیقت ندارد. نه تنها آن شب کسی از حسین علیه السلام جدا نشد، بلکه سی نفر به اردوگاه امام پیوستند.

امام در آخرین شب فرصتی از دشمن گرفت تا به دعا و نیایش بپردازد و چه زیبا به مردم فهماندند که تمام بدبختی‌های آنان به خاطر دوری از قرآن است. و آن سپاهی سپاه کوفه که برای جاسوسی به اطراف اردوگاه امام آمده بود، وقتی صدای ناله‌های جان‌گداز و بیداری و راز و نیاز امام با خدا را دید و از آن طرف در اردوگاه ابن سعد عربده کشان و بد مستان را دید که نه خدا را می‌شناسند و نه رسول الله را، با خود فکر کرد با کسی که تا صبح به استغفار بپردازد، نمی‌توان جنگید و به اردوگاه امام می‌پیوندد.

از درس‌های دانشگاه عاشورا:

۱- نماز اول وقت است که کلید بهشت و رهایی از مشکلات است؛

۲- توبه، تفکر و تدبیر است.

مهم‌ترین راز آن «حر» است که امام نفرینش کرد، که چرا راه را بر امام بسته است. ولی همین که کمی تفکر و دقت کرد و تمام این معما را برای خود چید، با خود گفت: اگر وارد این جنایت هولناک شوم، جواب رسول الله را چه خواهم داد؟ شاید سؤال پیش آید که حادثه کربلا لازم نبود با این همه خون‌ریزی و اسارت‌ها انجام پذیرد؟

اگر امام حسین قیام نمی‌کرد، اسلام ناب محمدی در معرض بدترین تحریف‌ها بود و این عمل در درازمدت اسلام را تباه می‌کرد.

امام حسین برای زدودن این تحریف‌ها در جواب مروان برای بیعت با یزید فرمودند:

در این صورت باید برای همیشه از اسلام چشم پوشید، زیرا امت به زمامداری چون یزیدی گرفتار خواهد شد فرمودند:

ما خاندان نبوت گنج رسالتیم و یزید، تبه کار، شراب خوار و قاتل بی گناهان است. و فردی چون من با فردی چون یزید بیعت نمی‌کند.

این مسئله که چرا امام فرمودند مثل من، مثل یزید؟

زیرا، امام می‌خواست به مردم بفهماند که حسینی بودن و یزیدی بودن اختصاص به زمان خاص ندارد، بلکه «کل ارض کربلاء، کل یوم عاشورا» و انسان هر زمانی مصداق حسینی بودن یا خدای ناکرده یزیدی بودن را دارد.

اخلاص، عرفان، رضای الهی و خدا محوری و بقای فی الله، توکل به خدا و به طور کلی الهی شدن از تعالیم برجسته فرهنگ عاشورا است.

هدف امام خشنودی خدا و پیامبر اوست، اگر قیام می‌کند، حرکت می‌کند و خودش را نثار می‌کند و سخت‌ترین مصیبت‌ها را برای خود و خانواده‌اش به جان می‌خرد، فقط رضای خداوند است؛ ایشان در آغاز حرکت در حرم جد بزرگوارشان با خدا چنین راز و نیاز می‌نمایند:

«خداوند! تو بهتر می‌دانی که من نیکی را دوست دارم و پلیدی را ناپسند می‌دانم، ای خداوند شکوه و کرامت! تو را به این قبر و صاحب آن سوگند که ما را به آنچه پسند تو و پیامبرت در آن است، هدایت فرما».

و در گودال قتلگاه زمانی که هنوز طواف عشق را کامل ننموده است و با خون خود وضوی عشق می‌نماید، با بدن مجروح و قطعه قطعه دل به معبود می‌سپارد و عرضه می‌دارد: الهی رضا برضاک، تسلیم لا مرک، لا معبود سواک، یا غیاث المستغیثین، خداوند! من به حکم قضای تو راضی ام و در برابر تو تسلیم هستم و جز تو معبودی ندارم، ای پناه بی پناهان!

این همان بقای فی الله که با وجود آن انسان جز او نمی‌بیند و جز وی نمی‌شناسد. امام در عالی‌ترین درجه عرفان و اخلاص است و قیامش رضایت خداست. امام حسین، نماد برجسته فداکاری است. امام قیام خویش را در شرایطی انجام داد که حکام پست بنی امیه پایه‌های دین را سست کرده بودند و همان طور که معاویه جنایت کار گفته بود، می‌رفت که جز نامی از اسلامی باقی نماند، در چنین شرایطی امام حسین علیه السلام آن

جرقه‌ای بود که در تاریکی شب شعله کشید و در ذهن خواب‌آلوده مردم سؤال‌هایی پدید آورد، از قبیل: چرا امام حسین کشته شد؟ جرم پسر فاطمه چه بود؟ و همین سؤال‌ها پایه‌های حکومت زشت کار بنی امیه را ویران نمود. با این که یاران امام اندک بودند، ولی با پایداری میدان بودند و امام در مورد آنان فرمودند:

آگاه باشید! که من با همین گروه اندک و با این که یاران به من پشت کرده‌اند، آماده جهاد هستم.

کسی که یاران وفادارش پیران پارسا و جوانان پاک باخته، عموزاده‌ها، خواهرزاده، برادر زادگاه، فرزندان و جوانان خردسال شیرخواره باشد و ببیند که آنان جلوی چشمانش قطعه قطعه شده‌اند و خم به ابرو نیاورد و از سوی دیگر، دختران، خواهران و همسرش را به اسارت برند و داغ‌دار و پریشان و کتک خورده ناله سر دهند و باز همچون شیر بخروشد: «الموت خیر من رکوب العار» جز حسین بن علی فرزند رسول الله چه کسی خواهد بود. کربلا! یعنی شکیبایی، صبر و استقامت.

امام می‌فرمایند:

شکیبایی پیشه سازید، ای بزرگ زادگان! که مرگ جز پلی نیست که شما را از سختی‌ها می‌گذراند و به بهشت پهناور و نعمت‌های دایمی می‌رساند.

درس دیگر عاشورا، نفی نژاد پرستی است، شهید است، شهید است، خواه سپید، خواه سیاه، ترک، فارس، عرب و... ﴿ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و به شکل تیره و قبیله‌هایی آفریدیم تا یک دیگر را بشناسید، گرمای‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است﴾.

عوامل و زمینه‌های نهضت عاشورا

محمدظاهر اکبری

مقدمه

در سال ۱۳۶۱ هجری، آزاد مردی همیشه جاوید و سرافراز، در سرزمین کربلا، انقلابی به وجود آورد که مسیر تاریخ اسلام را که به سوی بدعت و خرافات و ستم و معصیت کشانده می‌شد، تغییر داد و به سوی تعبد و طاعت و حقایق نگری و عدالت برگردانید.

نهضت کربلا، به بشر فهماند که آفرینش انسان بر پایه آزادی و آزاد زیستن، استوار گردیده و حصار ظلم و بی عدالتی، هرچند نیرومند باشد، در هم شکستنی است و عملاً ثابت ساخت که ارزش حیات انسان و آزادگی راستین، در گرو ایمان و جهاد در راه آن است.^۱

نهضت کربلا واقعه معمولی و یا حادثه اتفاقی نیست بلکه، انقلابی عظیم و هدف دار است که تاریخ هرگز نظیر آن را به خود ندیده و نخواهد دید، و ایجاد مکتب عشق و ایثار و فداکاری است، بر مبنای انگیزه دینی.

۱. إن الحياة عقيدة و جهاد.

شک نیست که هر انقلاب و قیام با هر ماهیت که باشد، بی علت، انگیزه و هدف به وجود نمی‌آید. اگر علت قیام روشن باشد، پاسخ آن درونی است و گرنه باید عامل یا عوامل انقلاب، همراه با زمینه شکل‌گیری آن روشن گردد.

پیرامون نهضت حسینی و انقلاب کربلا نیز، همین سؤال مطرح است که چرا امام حسین (ع) به چنین نهضت عظیم و تاریخی اقدام نمود؟ به خصوص این که امام حسین همراه با زنان و کودکانش با یاران بسیار اندک و محدود، آن هم در دوری از وطن، در مقابل سپاه عظیم دشمن، چنین انقلابی را ایجاد نمود.

در باره عوامل انقلاب کربلا و انگیزه این نهضت سخن بسیار گفته شده و از جهات مختلف مورد بررسی قرار گرفته است، در بسیاری از نوشته‌ها و سخن‌ها به این نکته بر می‌خوریم که عامل اصلی این نهضت، در مورد امام حسین (ع) احساس مسئولیت و ادای تکلیف است، امام احساس کرد که اگر حرکت اساسی و فداکارانه‌ای از خود بروز ندهد، ممکن است دین و قوانین الهی آن چنان به انحراف کشانده شود که اثری از دین پیامبر باقی نماند، چنانچه خود امام (ع) در مذاکره با فرماندار مدینه فرمود: «و علی الاسلام إیذ قد بلیت الامة براع مثل یزید.»^۱

عوامل اصلی نهضت کربلا، از انگیزه‌های خود امام (ع) در این قیام بهتر به دست می‌آید که در سخنان امام (ع) در موارد مختلف به این انگیزه‌ها اشاره شده است و باید گفت که احساس مسئولیت و ادای تکلیف انگیزه اصلی قیام کربلا به شمار می‌آید و لکن محتاج به توضیح است که باید تبیین گردد.

در این مقاله، سعی و تلاش بر آن است که تصویری روشن از عوامل نهضت عاشورا و انگیزه اصلی امام را در این نهضت، با اوضاع زمانی و موقعیت اجتماعی امام (ع) - در حد یک مقاله - ارائه دهیم تا با حقیقت انقلاب کربلا و عظمت این قیام بیشتر آشنا گردیم.

عوامل نهضت کربلا

از بررسی بیان‌های تاریخی امام حسین (ع) در انگیزه قیامش، به دست می‌آوریم که عوامل عمده‌ای که در ایجاد نهضت عاشورا نقش داشته‌اند، عبارتند از:

۱- ایجاد تحریف در دین؛

۲- گسترش ظلم و ستم بنی‌امیه؛

۳- گسترش فتنه و فساد در جامعه اسلامی؛

۴- گمراهی امت پیامبر بر اثر جهل و نادانی آنان از یک طرف و تبلیغات زهراآگین بنی‌امیه از طرف دیگر؛

همان گونه که در مقدمه اشاره کردیم، عوامل اصلی کربلا را از بررسی انگیزه امام، بهتر می‌توان به دست آورد، لذا در ضمن بررسی مختصر اهداف امام (ع)، عوامل نهضت عاشورا، با توضیح لازم، بیان خواهد شد.

احساس مسئولیت و ادای تکلیف

اصل کلی که در زندگی همه معصومان و پیشوایان دینی (ع) وجود دارد، این است که آنان بر اساس روایات، حجت‌های الهی بر روی زمینند و تمام اعمال و رفتار و گفتار آنان، بر اساس ادای تکلیف بوده است که خداوند متناسب با اوضاع زمانی و مکانی هریک، برای آنان قرار داده است و آنان نیز بر اساس این که متعبدترین افراد از انسان‌ها بودند، وظیفه خود را به هر سختی هم که بوده است انجام می‌دادند.

اگر پیامبر بزرگوار اسلام، آن همه رنج و زحمت را در راه دین تحمل نمود و فاطمه زهرا (ع) با آن همه رنج و سادگی زندگی را به پایان رساند، بر اساس ادای تکلیف الهی بوده است و اگر امیرمؤمنان علی (ع) گاهی آن چنان شجاعت از خود نشان می‌داد که یک تنه در قلب سپاه دشمن حمله می‌کرد و در میدان‌های نبرد، زهره شجاعان را آب می‌نمود و آنان با دیدن علی (ع) مقابل خود، در صحنه کار زار چون بید لرزان می‌شدند؛ چنانچه

خود حضرت امیر در مورد نترسیدن از نبرد با دشمن می‌فرماید: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها...»؛ اگر عرب برای نبرد با من، پشت به پشت یکدیگر بدهند، من به این نبرد پشت نمی‌کنم...^۱ و گاهی آن چنان شمشیر را به غلاف می‌گذارد که حتی در هنگامی که در خانه‌اش را آتش زدند و همسر عزیزش را در مقابل چشمانش سیلی زدند، دست به قبضه شمشیر دراز نکرد، در حالی که می‌توانست همه آنان، کسان را دور کند؛ همه این‌ها بر اساس پیمان به وفای الهی بوده است.

بر همین اساس، اگر امام حسن (ع) در اوضاع خاص، صلح نامه را امضا می‌کند، و اگر امام حسین (ع) قیام می‌کند و حادثه تاریخی کربلا به وجود می‌آورد، و یا امام سجاد (ع) بعد از حادثه کربلا سکوت را اختیار می‌کند، و یا امام باقر و امام صادق (ع) در گسترش علم و بیان احکام تلاش می‌کنند و هم چنین سیر زندگی سایر ائمه (ع) همه این‌ها در جهت ادای تکلیف الهی بوده، هر چند حکمت کارهای آنان برای نوع مردم درک و فهم شدنی نبوده است. احادیثی که بر این مطلب دلالت می‌کنند، از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده است که مرحوم کلینی این روایت‌ها را نقل نموده؛ از جمله این روایت است که امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ (ع) كِتَابًا، لَمْ يَنْزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ (ع) كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ (ع) يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرِئِيلُ؟ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَذُرِّيَّتُهُ لِيَرِثَكَ عِلْمَ النَّبُوَّةِ كَمَا وَرَثَهُ إِبْرَاهِيمُ (ع) وَمِيرَاثَهُ لَعَلِّي (ع) وَذُرِّيَّتُكَ مِنْ صُلْبِهِ، قَالَ: وَكَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ، قَالَ: فَفَتَحَ عَلَيَّ عَلَى الْخَاتَمِ الْأَوَّلِ وَمَضَى لِمَا فِيهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنَ (ع) الْخَاتَمَ الثَّانِي وَمَضَى لِمَا فِيهَا، فَلَمَّا تَوَفَّى الْحَسَنَ وَمَضَى، فَتَحَ الْحُسَيْنَ (ع) الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنَّ قَاتِلَ فَاكْتُلَ وَتَقْتُلَ وَ أَخْرَجَ بِاقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، قَالَ: فَفَعَلَ (ع) ...^۲»

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸، با ترجمه سیدجواد مصطفوی، طبع انتشارات مسجد چهارده معصوم (ع).

مضمون این روایات، به طور خلاصه چنین است که جبرئیل وصیت نامه‌هایی را برای هریک از ائمه علیهم‌السلام به پیغمبر تقدیم نمود که تمام حوادث آینده و وظیفه هریک از امامان معصوم علیهم‌السلام در آن نامه‌ها معین شده بود و هر کدام مطابق وصیت نامه‌شان، در دوران زندگی عمل نمودند.

تذکر دو نکته: لازم است که در این جا به دو نکته توجه کنیم:

نکته اول: این وصیت نامه‌ها که در حقیقت تعیین کننده تکالیف ائمه علیهم‌السلام بوده است، هیچ منافاتی با اختیار آنان در پذیرش و عدم پذیرش آن ایجاد نمی‌کند، بلکه یک تکلیف الهی، بوده است برای آنان که کامل‌ترین افراد انسان‌هایند، همان طور که تکالیف عامه داریم؛ مثل ﴿کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾^۱ و یا مثل وجوب صلاة و غیره که تکلیف بر همه مکلفان شده است و منافات با اختیار آنان ندارند و می‌توانند معصیت کنند و می‌توانند طاعت نمایند، تکالیف ائمه علیهم‌السلام نیز از نوع تشریع است که آنان در ترک یا طاعت مختارند و ارزش آنان در این است که به اختیار خود سخت‌ترین تکالیف را که به عهده آنان گذاشته می‌شد، انجام می‌دادند.

نکته دوم: ادای تکلیف ائمه علیهم‌السلام که در روایات به آن اشاره شده، بر اساس مسئولیت‌های اجتماعی است که به عهده پیشوایان دین و هادیان امت، مطابق با شرایط زمانی و اوضاع سیاسی و اجتماعی، گذاشته شده است و لذا بدان معنا نیست که فقط از باب این‌که آنان امام بودند این مسئولیت‌ها را دارا بودند و دیگران هیچ مسئولیتی در حمایت و عدم حمایت از آنان پیدا نمی‌کنند، بلکه به عنوان متعهدترین افراد در جامعه اسلامی مسئولیت داشتند و دیگر مسلمانان نیز همان تکالیف و مسئولیت‌ها را دارا هستند، منتهی هر کس مطابق توان و قدرتش.

بنابراین، هدف اصلی در نهضت عاشورا بر اساس احساس مسئولیت و ادای تکلیف سیاسی، اجتماعی و دینی است که امام حسین علیه‌السلام برای حمایت از دین و رفع فتنه

و ستم آن را آغاز نمود و این حرکت، شخصی و با انگیزه‌های شخصی نیست بلکه یک حرکت سیاسی، اجتماعی و الهی است که هر مسلمانی بر دوش خود احساس می‌کند. شرایط سیاسی آن زمان و ظلم و ستم بنی‌امیه بر امت اسلامی، سبب شد که امام (ع) قیام کند و لذا بر همهٔ مسلمانان است که در هر عصر و زمان به هر شکل ممکن این نهضت تاریخ را تداوم بخشند تا مسئولیت و تکلیف دینی خود را ادا کرده باشند.

اهداف نهضت عاشورا در وصیت نامه امام حسین (ع)

امام (ع) در هنگام خروج از مدینه، وصیت نامه‌ای را نوشت و با مهر خود ممبرور کرد و به برادرش محمد خنفيه داد. در این وصیت نامه بعد از ذکر نام خدا و گواهی به یگانگی خدا و شهادت به رسالت جدش پیامبر و به حقانیت بهشت و دوزخ و وقوع روز قیامت و جزا می‌فرماید: «و اِنِّی لَمْ اُخْرِجْ اَشْرَأُ و لَا بَطْرَأُ و لَا مَفْسَدَأُ و لَا ظَالَمَأُ و اِنَّمَا خُرَجْتُ طَلَبُ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدِّی (ع) اُرِیدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَاَبِی عَلِی بِنِ ابِیطَالِبٍ فَمَنْ قَبْلُنِی بِقَوْلِ الْحَقِّ فَاللّٰهُ اَوَّلِی بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَیْ هَذَا اَصْبِرْ حَتّٰی یَقْضٰی اللّٰهُ بَیْنِی وَاَبِی الْقَوْمِ وَاَهُوَ خَیْرُ الْحَاكِمِینَ...»^۱

من از روی خودخواهی و یا برای خوش گذرانی و یا برای فساد و ستم‌گری از مدینه خارج نمی‌شوم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر است و خواسته‌ام از این حرکت اصلاح مفاسد امت و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا (ص) و راه و روش پدرم علی (ع) است، پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد (و مرا یاری کند) راه خدا را پذیرفته است و هر کس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت، راه خود را درپیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است.»

در این وصیت نامه امام (ع) قبل از بیان انگیزه‌اش به این نکته اشاره می‌کند که هر

قیام و حرکت، دینی و الهی نیست ولو به نام دین و اسلام صورت بگیرد، بلکه قیام‌ها با انگیزه‌ها و ماهیت‌های متفاوت ممکن است شکل بگیرد و لذا مردم باید در شناخت حرکت‌ها و قیام‌های به نام دین، دقت نمایند تا به نام حمایت دین ضربه‌ای به دین وارد نشود؛ چنانچه قیام‌های زیاد، به نام دین ولی با انگیزه ریاست و قدرت و... به وجود آمد و در زمان خود حضرت هم این زیبر با نام دین، برای مخالفت با یزید از مدینه خارج شد، ولی بعدها هدف فتنه انگیزی زیبر مشخص گردید.

هم چنین بنی عباس قیام علیه بنی امیه را با نام حمایت از دین و انتقام خون شهدای کربلا و رساندن حکومت به اهلش، یعنی ائمه علیهم‌السلام آغاز کردند و با استفاده از عامه مردم به مقصد خود رسیدند و بعدها بدترین ضربه‌ها را به ائمه و پیروان راستین شان وارد ساختند.

امام علیه‌السلام از اول روی این مسئله تأکید می‌نمایند که هیچ انگیزه‌ای را جز حمایت از دین و احیای سنت و قانون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دنبال نمی‌کنیم. این جا لازم است که برای تأیید صحت گفتار امام، به دو نکته توجه نماییم: نکته اول دقت در شخصیت الهی امام علیه‌السلام و دوم در کیفیت کاروان حسینی است، از مدینه به سوی عراق.

شخصیت امام حسین در قرآن و سنت

شک نیست که امام حسین علیه‌السلام شخصیت الهی و معصوم از هر نوع خطا و گناه است و یکی از پنج نفر اصحاب کساء است که آیه تطهیر در موردشان نازل شد. قطع نظر از منابع شیعه، در منابع اهل سنت نیز روایات بسیار وجود دارد که آیه تطهیر در بیت ام سلمه بر پیغمبر نازل شد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین را طلب نمود و آنان را زیر عبای خود قرارداد و فرمود: خدایا اینان اهل بیت منند و پلیدی را از آنان دور گردان و آنان را (از گناه و آلودگی) پاک گردان. این روایت که

می فرماید: «... نزلت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً في بيت أم سلمة فدعا النبي ﷺ علياً و فاطمة حسناً و حسيناً فجلبهم بكسا و على خلف ظهره فجلبهم بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً...»^۱

هم چنین امام حسین (ع)، انتخاب خدا در آیه مباهله است.

﴿فسن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكذابين﴾^۲ قطع نظر از مفسران شیعه، بسیاری از مفسران اهل سنت به این مسئله معترفند؛ از جمله قاضی نورالله شوشتری می فرماید: مفسران اتفاق نظر دارند که «ابنائنا» در آیه، اشاره به حسن و حسین (ع) و «نساءنا» اشاره به فاطمه (ع) و «انفسنا» اشاره به علی (ع) است.^۳

هم چنین احادیث نبوی که در منابع شیعه و سنی در فضیلت حسین (ع) وارد شده است، مانند: «حسین منی و أنا من حسین أحب الله من أحب حسيناً»^۴، مانند: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة»^۵، مانند: «من أحبهما فقد أحبني و من أحبني فقد أحب الله و من أبغضني فقد أبغض الله»^۶.

همه این ها ثابت می کند که شخصیت امام حسین (ع) عادی و معمولی نیست بلکه معنوی و الهی است که هیچ گاه به غیر رضای خدا گام برنداشته و چنین شخصیتی هرگز برای فتنه و فساد و... هیچ حرکتی را انجام نمی دهد.

۱. سنن ترمذی، به نقل از منابع الموده، باب ۳۳، ج ۲، ص ۱، ص ۱۲۵، الطبعة الاولى فی ایران.

۲. آل عمران، آیه ۶۱.

۳. احقاق الحق، ج ۳، طبع جدید، ص ۴۶. به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۷. ذیل آیه شریفه.

۴. سنن ترمذی، به نقل از منابع الموده، پیشین، باب ۴۵، ج ۱، ص ۱۹۳.

۵. همان مدرک، ص ۱۹۳، الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۹. در نسخه الفقیه در ذیل حدیث دارد: من والاهم فقد والانی و من عاداهم فقد عادانی.

۶. منابع الموده، ج ۱، ص ۱۹۴، باب ۴۵.

کیفیت کاروان حسینی

نکته دوم: در اثبات صحت گفتار امام، کیفیت حرکت آن امام به سوی عراق است، که امام همراه با عده‌ای از زنان و کودکان و یاران اندک، از مدینه به عزم مکه و عراق خارج گردید. کسی که انگیزه فتنه‌انگیزی و قدرت‌طلبی و... را داشته باشد، هرگز زنان و کودکان خود را به میدان جنگ نمی‌برد، هر چند حرکت دادن زنان و کودکان روی جهات دیگر صورت گرفته است که خود به بررسی جداگانه نیازمند است، و از جمله هدف حضرت، پیام رسانی انقلاب خونین کربلا توسط اهل بیتش بوده است که آنان در این مسئولیت موفقیت‌آمیز عمل کردند، ولی این جهت را هم ثابت می‌کند که حرکت امام فقط جهت اصلاح گرایانه در سیر دین میان امت پیامبر داشته است.

از اصل مطلب دور نشویم، انگیزه امام چنان‌که از کلمات خود امام در وصیت‌نامه و موارد دیگر استفاده می‌شود، عبارت است از:

۱- در هم کوبیدن پایگاه ستم؛ ۲- اصلاح امت جدش؛ ۳- احیای سنت پیامبر ﷺ؛ ۴- امر به معروف و نهی از منکر.

از این جا ما پی می‌بریم که عوامل نهضت عاشورا عبارت‌اند از:

۱- ایجاد تحریف در دین

دین اسلام، مجموعه‌ای از احکام و برنامه‌های تکاملی انسان‌ها است که پیامبر بزرگوار اسلام به مردم ابلاغ کرد. عده‌ای از مردم از روی اعتقاد، اسلام را پذیرفتند و عده‌ای هم بر اساس مصالح شخصی، بدون اعتقاد قلبی آن را پذیرا شدند.

بنی‌امیه به سرپرستی ابوسفیان از کسانی بودند که از ابتدای بعثت پیامبر گرامی، سرسختانه با اسلام مخالفت و دشمنی را آغاز کردند که تا آخرین بقایای حکومتشان، این دشمنی با اسلام را ادامه دادند. اگر ابوسفیان پس از فتح مکه اسلام را پذیرفت، این پذیرش از روی اعتقاد صورت نگرفت بلکه از باب این بود که بقا و مصلحت حیات خود را

در این می‌دید که تظاهر به پذیرش اسلام نماید. عمل کرد معاویه و یزید و حاکمان بعدی هم ثابت می‌کند که آنان برای مصلحت و عوام قریبی، تظاهر به اسلام و رسالت پیامبر (ص) می‌کردند، وگرنه هیچ اعتقادی، به رسالت ختمی مرتبت پیدا نکردند؛ برای نمونه، به این مطلب دردناک تاریخی اشاره می‌کنیم: در کتاب لهوف و مناقب ابن شهر آشوب و کشف الغمّة، می‌نویسند، هنگامی که سر مبارک امام حسین (ع) را به شام در مجلس یزید آوردند، آن ملعون در حالی که سرمست از نوشیدن شراب بود، چوب خیزران به لب و دندان امام (ع) می‌زد و اشعاری را می‌خواند که پرده از واقعیت بر می‌دارد و اعتقاد آنان را آشکار می‌سازد، اشعار کفرآمیز یزید چنین است:

لعبت هاشم بالملک فلا	خبر جاء و لا وحی نزل
لست من خندق ان لم انتقم	من بنی احمد ما کان فعل
لیت اشیای ببدر شهدوا	جزع الخزرج من وقع الاسل
لأهلوا و استهلوا فرحاً	و لقالوا یا یزید لا تشل ^۱ ؛

بنی‌هاشم خلافت را باز بچه قرار دادند، نه خبری آمد و نه وحی نازل شد و من (یزید) از خندق (یکی از اجداد یزید) نیستم اگر انتقام آن کارهایی که پیغمبر (ص) کرد از فرزندانم نگیرم. ای کاش اشیاء بدر شهدوا که در جنگ بدر کشته شدند، می‌بوند و می‌دیدند که من چگونه انتقام ایشان را از فرزندان قاتلان ایشان کشیدم و خوشحال می‌شدند و می‌گفتند ای یزید دستت شل نشود که نیک انتقام گرفتی.

در زمان رسول اسلام، هیچ موقعیتی مهم، به بنی‌امیه داده نشد ولی بعد از پیامبر (ص) ورق برگشت و در زمان خلافت عمر معاویه حاکم شام شد و به گفته تاریخ، هفت سال دوران خلافت عمر و بعد از آن تا آخر حکومت عثمان رسماً حاکم شام بود.^۲ معاویه با زیرکی خاص از کشته شدن عثمان بهره جویی کرد و پیراهن خون آلود عثمان را

۱. لهوف، ص ۱۸۱، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴.

۲. ترجمه اخبار الطول، ج ۱، ص ۱۱۴.

در شام علم کرد و ادعای خون‌خواهی خلیفه مقتول را سرداد و با استخدام مشاوران سیاست مدار؛ چون عمرو عاص، توانست بر افکار و اندیشه مردم شام حکومت کند و از مظلومیت عثمان آن قدر سخن گفت تا این‌که مردم شام تصمیم گرفتند که برای انتقام گرفتن آماده شوند و به نقل اخبار الطوال ۵۰ هزار نفر در شام، زیر پرچم پیراهن عثمان گریه کردند و قسم خوردند تا انتقام خون عثمان را نگیرند، شمشیر را به غلاف نگذارند یا این‌که خود کشته شوند.^۱

معاویه براساس کینه دیرینه‌ای که از پیامبر ﷺ و اسلام در دل گرفته بود، تلاش می‌کرد که از خاندان پیامبر ﷺ انتقام بگیرد، از آنجایی که پیامبر، علی را وصی و برادر خود خوانده بود و قرآن، از علی تعبیر به «نفس پیامبر» نموده است، تلاش معاویه بر آن بود که از علی و سایر خاندان پیامبر و پیروان آنان، انتقام بگیرد، لذا با جعل احادیث فراوان توسط کاذبان دین فروش، در مذمت علی و در توصیف عثمان و دیگران، به مردم شام چنین فهمانده بود که علی منحرف از دین است و معاویه، خلیفه بر حق مسلمین است. معاویه خود را شجره رسول الله ﷺ معرفی نموده بود^۲، او هم چنین با عنوان کاتب وحی و خال المؤمنین، کوشید تا موقعیت دینی خود را محکم کند. کسانی از راویان حدیث را نیز واداشت تا ده‌ها حدیث در فضیلت او بسازند و در میان مردم رواج دهند؛ برای نمونه، به این حدیث جعلی توجه کنید که از قول پیامبر ﷺ نقل شده: «الأمناء عند الله ثلاثة، جبرئیل و أنا و معاویه».^۳

احادیث جعلی در خانه‌ها در بین زنان و کودکان، زبان به زبان، در شهر شام و بلاد دیگر نقل می‌شد و معاویه با این نیرنگ و تظاهر به دین و تقسیم زر در بین افراد سرشناس، موفق شد بین دین و امامت و عدالت فاصله بیندازد، و با این تحریف به ظلم و

۱. همان مبرک، ص ۱۷۸.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، ص ۸۷. به نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت نوشته رسول جعفریان، ص ۱۸۶.

۳. همان، ج ۲۵، ص ۵-۱۶. به نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت، ص ۱۸۶.

ستم‌های خودش رنگ الهی بخشید و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمود و پیمان الهی را شکست و عملاً دین را به سوی انحراف و سقوط پیش برد.

تحریف امامت و عدالت: دین از دو بخش اصول و فروع تشکیل شده و در میان اصول هم، دو رکن اساسی‌اش امامت و عدالت است، و این دو اصل، مانع سیاست‌های نامطلوب بنی‌امیه و هر حاکم ستمگر است.

اهمیت اصل امامت: مهم‌ترین فلسفه سیاسی اسلام، اصل امامت است. از نظر روایات ائمه (ع)، امامت که در اسلام مطرح است، روح و جان تمام عقاید و اعمال انسان به حساب می‌آید و بی پذیرش این اصل، هیچ عمل انسان پذیرفته نمی‌شود و اسلام بی امامت، پیگده‌ای بی روح، بیش نخواهد بود.

در اصول کافی از امام باقر (ع) چنین روایت شده که فرمود: «بنی الإسلام علی خمس علی الصلوة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية»^۱؛ اسلام روی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و چنان که برای ولایت فریاد زده شده، برای هیچ چیز دیگر فریاد زده نشده است.

هم چنین از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «اگر مرد تمام عمرش را در عبادت خدا بین رکن و مقام بگذراند و ولایت ما را نپذیرد و بمیرد، خدا او را به رو در آتش جهنم می‌اندازد»^۲.

روایات فراوانی بر اهمیت امامت و ولایت در اسلام آمده و نکته‌اش هم این است که اسلام بی امامت بازیچه دست سیاست مداران ستمگر قرار می‌گیرد و دین چماقی بر فرق مستضعفان می‌گردد، لذا از امام رضا (ع) در اهمیت و نقش امامت، حدیثی مفصل آمده است که ترجمه قسمتی از آن را نقل می‌نمایم:

۱. اصول کافی، همان، ج ۳، ص ۲۹.

۲. بحار، ج ۲۴، ص ۱۴۹. اضافه می‌کند که این حدیث از حاکم ابوالقاسم حسکانی در تفسیر عباسی از طرق متعدد نقل شده است.

«همانا امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاست، همانا امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا ﷺ و مقام امیر مؤمنان و میراث حسن و حسین علیهما السلام است، همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف بوسیله امام است، امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بیا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت می‌نماید. امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا می‌گیرد... امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها... امام آب گوارای زمان تشنگی و رهبر به سوی هدایت و نجات بخش از هلاکت است... امام ابری است بارنده، بارانی است شتابنده، خورشیدی است فروزنده، سقایی است سایه دهنده، زمینی است گسترده، چشمه‌ای است جوشنده... امام امین خداست در میان خلقت و حجت او بر بندگان و خلیفه او در بلادش و دعوت کننده به سوی او و دفاع کننده از حقوق او، امام از گناهان پاک و از عیب‌ها برکنار است، به دانش مخصوص و به خویشی داری نشانه دار است، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقان و هلاک کافران است...»^۱

زیربنای تحریف امامت، با کمال تأسف در شورای سقیفه گذاشته شد و معاویه آن را توسعه بخشید. هنوز پیامبر ﷺ دفن نشده بود که فرصت طلبان، شورایی تشکیل دادند و امامت را عملاً از دین جدا نمودند و امام برحق را خانه نشین ساختند، اما معاویه با کینه‌ای که از پیامبر و خاندانش داشت، با جعل احادیث، امامت را از اسلام گرفت. به این بیان که احادیثی را به این مضمون، به پیامبر نسبت دادند که طبقه حاکم ثروت ملت را به خود اختصاص می‌دهند و وظیفه شما شکیبایی و صبر است تا مرا در قیامت ببینید و یا

این که «مسلمانان موظفند که از زمامداران خود اطاعت کنند، هر چند حقوق آنان را پایمال کنند». و از این قبیل احادیث که اکنون هم در کتاب هایی هم چون صحیح مسلم معتبر است.^۱

معاویه که مورد لعن پیامبر (ص) قرار گرفته است و شجره ملعونه در قرآن به دودمان معاویه تفسیر شده است،^۲ برای عداوتی که با پیامبر و خاندانش داشت، با پخش زر به راویان دین فروش؛ هم چون ابوهریره و غیره دستور داد آنچه در فضیلت علی است در مورد عثمان و سایر خلفا گفته شود.

«معاویه به فرمانداران خود نوشت که احادیث مدح عثمان، همه شهرها را فرا گرفته و موقعی که این بخش نامه به شما می رسد، دستور دهید که مردم در باره فضایل یاران پیغمبر و زمامداران سخن بگویند، دقت کنید که هر روایتی که در باره فضیلت علی (ع) نقل شده است، شما مانند آن را در باره خلفا جعل نمایید، زیرا این کار برای من بهتر و چشم مرا روشن تر می کند و خوشحال تر می گردم».^۳

معاویه که تصمیم داشت نام علی (ع) را محو کند و اسلام را بی محتوا سازد، بزمینه سازی های تبلیغاتی، علی (ع) را روی منبر در خطبه هایش لعنت می کرد، و به این هم بسنده نکرد و به فرمانداران و عمال خود دستور داد تا در همه شهرها علی (ع) را لعنت کنند، خطیب های معاویه در هر شهری بالای منبر رفته و علی (ع) را لعنت می نمودند و از آن حضرت بیزاری می جستند و نسبت به آن حضرت و خاندانش بد می گفتند.^۴ و این برنامه تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت و عمر بن عبدالعزیز با نقشه ای ماهرانه، مردم را از لعن علی منع نمود.

۱. صحیح مسلم، محمد بن مسلم نیشابوری، بخش یازدهم، به نقل از فلسفه امامت و رهبری آقای ری شهری، ص ۷۰.

۲. شیعه و زمامداران خودسر، ص ۵۶.

۳. همان، ص ۱۰۱.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۵، به نقل از: شیعه و زمامداران خودسر، ص ۹۴.

انگیزه معاویه از لعن بر علی (ع)

نقل شده است که روزی ابوسفیان روی شتر سرخی سوار بود و عتبه از جلو می‌رفت و معاویه از عقب شتر را می‌راند، پیغمبر (ص) فرمود: خدا لعنت کند، شترسوار و جلودار و راننده را. معاویه این لعنت را حفظ کرد و منتظر فرصت بود که از پیامبر خدا انتقام بگیرد، ولی وقتی حاکم شام شد، بر اثر افکار عمومی نتوانست خود پیغمبر (ص) را لعن کند، و از باب این که می‌دانست، پیغمبر خدا (ص) فرموده است، کسی که علی را لعنت کند، به من لعنت کرده و کسی که مرا لعنت کند، خدا را لعنت نموده است، لذا علی (ع) را لعنت می‌کرد و مقصود اصلی او، پیغمبر اسلام (ص) و انتقام از آن حضرت بوده است.^۱

در هر صورت، معاویه توانست با تحریف مسئله امامت و تفکیک آن از دین، زمینه را برای ادامه حکومت ظالمانه خود و سایر حکام بنی امیه فراهم سازد.

تحریف عدالت: تنها به تفکیک امامت از دین بسنده نکرد، بلکه با وارد کردن مسلک جبر، در اسلام مسئله عدالت را هم تحریف و توجیه نمود.

عدالتی که خداوند خلقت زمین و آسمان را بر آن استوار ساخته و در قرآن مجیدش فراوان به رعایت آن سفارش نموده است و علی (ع) جانش را در راه آن قربانی نمود، آن چنان مورد تحریف قرار گرفت که مردم آن زمان فراموش کرده بودند که عدالت هم در اسلام وجود دارد.

عدالت را چنین توجیه کردند هر کاری که خدا می‌کند، عین عدل است و بندگان خدا هر کاری که می‌کنند، بر اساس قضا و قدر الهی صورت می‌گیرد و از خود اراده و اختیار ندارند، و توانست زمینه بسیاری از ستم‌ها را فراهم سازد تا آن جا که حکومت یزید را بر مردم با تبلیغ همین مسلک تحمیل نمود و می‌گفت: «همانا خلافت یزید از مقدرات الهی است و مردم را در تقدیرات الهی، اختیاری نیست».^۲

۱. شیعه و زمامداران خودسر، ص ۹۶.

۲. به نقل از الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۸.

علنی نسبت به آن حضرت، و با نفوذ در خانه‌اش، دومین پیشوای حقیقی جهان اسلام را به شهادت رساند و هیچ حرکت هم علیه معاویه، برای این جنایت صورت نگرفت.

لذا اگر امام حسین (ع) در زمان معاویه، چنین قیامی می‌کرد شاید با همان نیرنگ‌های معاویه مواجه می‌شد و نمی‌توانست نتیجه مطلوب را به دست آورد، بنابراین حکومت معاویه هر چند در واقع بی‌دین بود ولی با زیرکی و زرنگی حکومت می‌کرد.

اما در دوران حکومت یزید، خودش جوانی هوس‌باز و بی‌تجربه بود و اطرافیانش هم جز یک مشت زرپرست، ریاست طلب، نادان و جلاد صفت، کس دیگری قرار نداشت. یزید خودش آشکارا شراب می‌خورد و در مجالس رسمی‌اش مشغول لهو و لعب و قمار می‌شد، این بود که وقتی از جاهای مختلف عالم نمایندگان می‌آمدند، در مجلس خلیفه مسلمین چیزی جز فتنه و فساد و تظاهر به دین مشاهده نمی‌کردند، و یزید آشکارا دین را بازیچه خود ساخته بود، بر این اساس بود که چون حاکم منصوب از سوی یزید در شهر مدینه، عبدالله بن حنظله و عبدالله بن ابی عمرو مخزومی و منذر بن زبیر را طلب کرد و آنان را به عنوان نمایندگان شهر مدینه به دستور یزید به شام فرستاد و یزید از آنان دلجویی نمود و هدایا و پول فروان به هر یک داد تا شاید از این طریق دل مردم مدینه را بعد از شهادت حسین (ع) به دست آورد، وقتی آنان برگشتند، همگی این جمله را گفتند: «قدمنا من عند رجل لیس له دین: یشرّب الخمر و یضرب بالطنابیر... و یلعب بالکلاب...»^۱؛ ما از نزد مردی می‌آییم که اصلاً دین ندارد، مشغول عیاشی، سگ بازی، شرب خمر و ضرب بر طنبور است و نماز نمی‌خواند...».

امام حسین (ع) که از قبل هم یزید را می‌شناخت و از رفتار او کاملاً آگاهی داشت می‌دانست هر مقدار که یزید بر اریکه قدرت بماند به همان اندازه، ضربات جبران ناپذیر بر دین و جامعه اسلامی وارد می‌گردد بر اساس همین نکته بود که امام (ع) در پاسخ ولید حاکم مدینه در آن شب که از حضرت تقاضای بیعت با یزید را نمود، فرمود: «أيتها الأمير إنا

۱. به نقل از الکامل و التاریخ، ج ۴، ص ۸۰۳.

أهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الرحمة، بنا فتح الله و بنا يهتم، و يزيد رجل شارب الخمر و قاتل النفس المحترمة معلى بالفسق و مثلى لايبايع مثله و لكن نصبح و يصبحون و ننظر و تنظرون انا احق بالخلافة و البيعة؛ مائیم خاندان نبوت و معدن رسالت، خاندان ما است که محل آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع نموده و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد. اما یزید، مرد شراب خوار است که دستش به خون افراد بی گناه آلوده گردیده، او شخصی است که حریم دستورهای الهی را شکسته و آشکارا در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می‌گردد، و روا نیست که شخصیت مثل من با چنین مرد فاسد بیعت کند و باید در این زمینه شما و ما آینده، را در نظر بگیریم و خواهید دید کدام یک از ما سزاوار و لایق خلافت و رهبری امت اسلامی و شایسته بیعت است».

امام علیه السلام در فردای آن شب در پاسخ مروان، حاکم قبلی مدینه که پیشنهاد بیعت امام علیه السلام با یزید را تکرار می‌کند، چنین می‌فرماید: «و علی الإسلام السلام إذ قد بليت الأمة براع مثل يزيد و لقد سمعت جدِّي رسول الله ﷺ يقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان فاذا رأیت معاویه علی منبر فابقروا بطنه و قد راه أهل المدينة علی المنبر فلم یبقروا فابتلاهم الله یزید الفاسق»^۱.

فاتحه اسلام را باید خواند از این‌که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده‌اند، من از جدم رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابو سفیان حرام است و اگر روزی معاویه را در بالای منبر من دیدید، شکم او را پاره کنید (بکشید) ولی مردم مدینه او را عرصه منبر پیامبر دیدند و نکشند و اینک خداوند آنان را به یزید فاسق (بدتر از معاویه) مبتلا و گرفتار نموده است».

۲- گسترش ظلم و ستم بنی امیه

عامل دوم که سبب شد نهضت عاشورا به وجود آید این بود که خاندان بنی امیه ظلم و ستم را علیه جامعه اسلامی گسترش دادند و بدترین ستم‌ها را بر بهترین بندگان خدا روا داشتند.

امام علی (ع) جنایات و ستم‌های بنی امیه را چنین پیش بینی فرموده: «والله لا يزالون حتی لا يدعوا لله محرماً الا استحلووه ولا عقداً الا حلوه و حتی لا یبقی بیت مدر ولا وبر الا دخله ظلمهم»^۱. به خدا سوگند آنان هم چنان به ستم پردازند تا آن جا که حرامی باقی نگذارند و همه را حلال شمردند و تمام پیمان‌های الهی را بشکنند حتی خانه و خیمه‌ای باقی نماند مگر این که ستم‌شان در آن جا راه یابد و فساد و سوء تدبیر آنان مردم را از خانه‌های خویش فراری دهد».

بر اثر ظلم و ستم بنی امیه شخصیت‌های معنوی؛ هم چون امام حسن مجتبی (ع) و امام حسین (ع) و سایر شهدای کربلا شربت شهادت نوشیدند، هم چنین یاران باوفای خاندان ائمه هم چون حجر بن عدی، عمرو به حمق، رشید هجری و امثال آنان به فجیع ترین شکنجه‌ها به شهادت رسیدند.

بیشترین ستم که بنی امیه انجام داد، علیه پیروان امام علی (ع) بود، معاویه بر اثر کینه‌ای که از پیامبر و حضرت علی به دل داشت، شکنجه و کشتار علیه شیعیان و پیروان آن حضرت را آغاز نمود.

«معاویه بندگان شایسته خدا را مظلومانه می‌کشت و یا زنده، زنده آنان را دفن می‌نمود و سرها را قطع نموده برای زنان آنان که در زندان بودند، می‌فرستاد، هم جنین تبعید کردن و زندان نمودن در زیر زمین‌ها و دست و پا بریدن کارهایی بود که معاویه با دوستان حضرت علی (ع) پس از بیعت ننمودن آنان و اطاعت نکردن از او، انجام می‌داد»^۲.

۱. نهج البلاغه، همان، ج ۹۸.

۲. شیعه و زمامداران خود سر، ص ۱۰۶.

معاویه جلادان را با پول و سپاه می‌فرستاد تا در شهرهایی که شیعیان علی علیه السلام هستند، شبیخون بزنند و تاراج کنند و بکشند و بسوزانند و آنان نیز این مأموریت را با بی‌رحمانه‌ترین وجه انجام میدادند و هر جا شیعه‌ای می‌یافتند، می‌گشتند و غارت می‌کردند.^۱ معاویه ضحاک خون‌خوار را احضار کرد و گفت، با لشکر حدود ۳ تا ۴ هزار نفری عازم سرزمین کوفه شود و هر که را از دوستان حضرت علی علیه السلام دیدی و یا لشکر مسلح مشاهده کردی، با آنان بجنگ و ۲۴ ساعت در یک شهرمان و اگر خبری شد که لشگری نزدیکی تو موضع گرفته، از آن سرزمین کوچ کن که مجبور به جنگ نگردی.^۲

زیادبن سمیه که قبلاً شیعه بود و بعدها به سپاه معاویه پیوسته بود، معاویه او را فرمان‌دار عراق نمود تا شیعیان را قتل عام کند و چون او (بر اثر ارتباط قبلی) شیعیان را می‌شناخت، لذا تفحص می‌کرد و از مخفی‌گاه‌ها آنان را بیرون می‌آورد و دست و پای‌شان را قطع، چشم‌ها را کور و به شاخه خرما می‌آویخت، تبعید می‌کرد و می‌کشت و تا شیعیان معروف عراق از میان رفتند.^۳ این‌ها نمونه‌اندک از هزاران جنایات و ستم‌های معاویه بود. جنایت در حکومت یزید: در دوران حکومت یزید، ستم، جنایت، کشتار بیش از زمان معاویه گسترش یافت، برای نمونه، وقتی سپاهیان یزید به فرماندهی مسلم‌بن عقبه وارد مدینه شدند، به قتل عام مردم مدینه پرداختند و ده‌ها هزار نفر را کشتند و فقط حدود هزار و هفت نفر از شخصیت‌های مدینه اعم از مهاجر و انصار و هشتاد نفر از صحابه رسول خدا کشته شدند.^۴

آنان در مدینه النبی و در کنار قبر پیامبر، آزادانه به زنان و دختران تجاوز نمودند، چنانکه تاریخ یعقوبی می‌نویسد: که مردم زیادی در مدینه نماندند و همه آنان کشته شدند و مسلم بن عقبه مدینه را برای سوارانش مباح کرد، دختران بکر آبستن شدند و بعد از

۱. همان، ص ۶۵ به بعد.

۲. ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۵۴، صبح قدیم، به نقل از شیعه و زمامداران خود سر، ص ۱۷۰.

۳. شیعه و زمامداران خود سر، ص ۱۰۰.

۴. به نقل از الاطاسة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۴.

زاییدن، پداران آن بچه‌ها شناخته نشدند، سپس مردم (باقی مانده) را مجبور می‌کرد که با یزید هم چون بردگان او بیعت کنند و هر موردی را که از قریش می‌آوردند و به او گفته می‌شد که هم چون برده یزید بیعت کن، وقتی که او امتناع می‌ورزید، گردنش زده می‌شد...^۱

مرحوم مجلسی می‌نویسد: جمعی از اصحاب تاریخ ذکر کرده‌اند که در این مدت چهار هزار بچه به دنیا آمد که پدرش معلوم نبود،^۲ از این جمله تاریخی معلوم می‌شود که آمار جنایت چه قدر وحشت‌ناک بوده و همه این‌ها به دستور شخص یزید ملعون صورت گرفته است.

امام حسین علیه السلام می‌دانست، اگر حکومت یزید پایدار گردد، صدها نوع جنایات مثل این جنایت را مرتکب می‌شود، لذا فرمود: «لو لم یکن فی الدنیا ملجأ ولا مأوا لما بایعت یزید بن معاویه»؛^۳ اگر هیچ پناه‌گاهی در دنیا هم نباشد (جز حکومت یزید)، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کردم.

۳- ایجاد فتنه و فساد در جامعه اسلامی

از آنچه در مورد جنایات‌ها، ستم‌ها و بدعت‌های بنی امیه گفته شد، مطالب این بخش هم روشن می‌شود، زیرا وقتی یزید آشکار شراب می‌نوشد و مجالس فسق، فجور و لهو را تشکیل می‌دهد که امام علیه السلام فرمود: «یزید رجل شارب الخمر و قاتل النفس المحترمة، معلن بالفسق...» و گناه در شهرها آزادانه انجام بگیرد و به حریم امن رسول خدا به ناموس و خون مردم تعدی و تجاوز گردد، هم چنین زمانی که فرماندهان فاسد و خون خوار معاویه؛ هم چون ضحاک بن قیس فهری، سفیان بن عوف غامدی، بسرین ارطاة به شهرها حمله می‌برند و دسته، دسته مردم را قتل عام می‌کنند، وقتی ترور و غارت و وحشت

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰-۲۵۱، به نقل از شرح نهج البلاغه محمد تقی جعفری، ج ۱۷، ص ۲۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۹۳.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

را همه جا حاکم می‌سازند، جز ایجاد فتنه و فساد هدف دیگری را دنبال نمی‌کردند، اینان با امثال چنین اعمال و هم چنین با پخش پول و ایجاد تفرقه و دوگانگی بدترین فتنه و فساد را در جامعه‌های آن روز حاکم ساخته بودند.

۴- گمراهی امت بعد از هدایت

عامل چهارم نهضت عاشورا این است که امت پیامبر اسلام به سوی گمراهی می‌رفتند بعد از آن همه زحمات که پیامبر و حضرت علی علیه السلام برای هدایت و رهنمایی امت متحمل شدند، بنی امیه به راحتی امت را به سوی گمراهی سوق می‌دادند.

امتی که باید به سوی علم و تقوا و هدایت پیش می‌رفتند، به سوی ستم، گناه و ضلالت حرکت می‌کردند و حق را پامال می‌نمودند و اصلاً بین حق و باطل فرق نمی‌گذاشتند، امام حسین علیه السلام در بیان انگیزه قیام‌اش چنین می‌فرماید:

«الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن

في لقاء الله محققا، فاني لا ارى الموت إلا السعادة و لا الحياة مع الظالمين الا برما.»^۱

بهترین شاهد بر گمراهی امت این است که بیش از پنجاه سال از فوت پیامبر نگذشته بود و هنوز کلمات مبارک آن حضرت آویزه گوش‌ها بود که فرمود: «حسین مني و أنا من حسين أحب الله من أحب حسيناً»^۲ و هنوز از زبان اصحاب پیامبر می‌شنیدند که فرمود: «الحسن و الحسين اماما امتی بعد ابیهما و سیدا شباب اهل الجنة و أمهما سيدة نساء العالمین و ابوهما سید الوصین»^۳ امت پیامبر به جای عمل به این احادیث و احترام به این خاندان، برای دنیا، کمر به قتل حسین علیه السلام بستند، و به حرکت حق طلبانه و اصلاح گرایانه امام علیه السلام را فتنه‌ای در میان امت می‌خواندند.

۱. تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۴۰۴.

۲. سنن ترمذی به نقل از ینابیع المودة، همان، باب ۵۴، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۴.

عامل گمراهی امت

عمده‌ترین عامل گمراهی امت دو چیز است: یکی جهل و نادانی مردم، دوم تبلیغات گمراه‌کننده بنی امیه. این تبلیغات توأم با جهل آن چنان اثر گذاشته بود که (شامیان و برخی بلاد دیگر) جز بنی امیه اقوامی برای پیامبر ﷺ نمی‌شناختند.^۱ با این وضعیت، اگر حسین برای هدایت این امت، بیدار و آگاه کردن آنان به حقایق دین و سنت پیامبر ﷺ، نهضت عاشورا را به وجود نمی‌آورد و یا آن را تأخیر می‌انداخت، ممکن بود دیگر اثری از حقیقت دین و تشیع باقی نماند و بر اثر عمل کرد گمراه‌کننده و فریب‌کارانه بنی امیه، حقیقت دین اسلام به یک دین تحریف شده، هم چون آیین تحریف شده مسیحیت بدل گردد، تا وسیله‌ای باشد برای توجیه جنایات و ستم‌های حاکمان ستم‌گر. با توجه به آنچه از عوامل عمده و دردناک قیام کربلا گفته شد، به این کلمات امام حسین (ع) بار دیگر توجه نماید که فرمود: «الَا وَإِنْ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا اطَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ...» و فرمود: «وَأَمَّا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِسْلَامِ فِي أُمَّةٍ جَدِي أَرِيدُ أَنْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَإِنَّهُ أَوَّلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.»

با این انگیزه بر اثر آن عوامل، نهضتی به وجود آورد که پایگاه ستم را خراب و حیات دین را بیمه نمود و افکار عمومی را بیدار ساخت، آن چنان که چند روز بیشتر از ماندن اسرا در شام نگذشته بود که افکار عمومی در شام علیه یزید تحریک شد و شامیان که از اوّل شادمانی می‌کردند، اینک مجالس سوگواری در عزای حسین بر پا می‌کردند و همین امر سبب شد که یزید از ترس شورش مردم شام، اسرا را با اکرام به سوی مدینه برگرداند.^۲

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳، التراجم و التخصیص، ص ۲۸؛ به نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت، ص ۱۷۸.

۲. به نقل از نفس المهموم، ص ۲۶۲.

نتیجه

نهضت عاشورا بر اثر عواملی هم چون تحریف دین از سوی بنی امیه و ستم‌کاری‌های آنان و گسترش فتنه و فساد توسط آنان و افتادن امت در گمراهی بر اثر جهل و تبلیغات سوء بنی امیه به وجود آمد و امام علیه السلام این قیام را با انگیزه درهم کوبی ستم و رفع فتنه و اصلاح امت و امر به معروف و نهی از منکر هم چنین احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز نمود و شجره دین را با خون خود و جوانان‌اش آبیاری و حیات اسلام را بیمه و شیعه را زنده نمود افکار عمومی را بیدار و امت را در مسیر هدایت قرار داد. اینک بر پیروان راستین حسین است که از قیام او و از اهداف او که اهداف الهی است، حمایت نمایند و نگذارند یزیدیان زمان، به اهداف شوم خود برسند و تبلیغات سوء دشمن در اندیشه و افکار جوانان اثر بگذارند.

بررسی مراحل نهضت عاشورا

علی اوسط جلیلی

مقدمه

حادثه عاشورا یک حادثه نیم‌روژه و یا یک‌روزه نبود که از صبح دهم محرم آغاز و در عصر همان‌روز با شهادت امام حسین (ع) و یاران و خاندان آن حضرت پایان پذیرد، بلکه یک حادثه تاریخی ریشه‌دار و طولانی است که بخش عظیمی از تاریخ اسلامی را فرا گرفته است. این حادثه عظیم از سه بخش تشکیل یافته که ذیلاً به‌طور اجمالی اشاره می‌گردد.

۱- مرحله پیدایش علل و عوامل قیام امام حسین (ع)

پیامبر اسلام (ص) در اوایل سال یازدهم هجری قمری از دنیا رحلت فرمودند. همان روز، قبل از آن که جسد پاک آن حضرت را به خاک بسپارند، در سقیفه بنی‌ساعده حادثه‌ای اتفاق افتاد که اسلام از محور اصلی خود - یعنی از ولایت و امامت - منحرف گردید و زاویه انحرافی در اسلام و حکومت اسلامی پدیدار شد که خود داستان مفصلی

دارد. این انحراف شوم، هم‌چنان با مرور زمان بیشتر شد و ستم‌ها و حوادث ناپسندی در تاریخ اسلام رخ داد. تحریف‌ها، انحراف‌ها و ناهنجاری‌های زیاد و عمیقی پدیدار گردید. هر چه زمان پیش می‌رفت اسلام حاکم از اسلام واقعی و از اصول و ارزش‌های اسلامی فاصله زیادی می‌گرفت، تا آن‌جا که حکومت اسلامی به تدریج تغییر ماهیت و هویت داد و به حکومت سلطنتی - آن‌هم با کریه‌ترین چهره آن - تبدیل شد، تا جایی که در سال شصت هجری قمری، یزید بن معاویه - بدترین و پست‌ترین انسان‌های روی زمین - به عنوان خلیفه‌الله در جای رسول خدا (ص) نشست و این‌جا نقطه پایانی اسلام و اوج انحراف و انفجار بود که به قیام فرزند رسول خدا، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و شهادت مظلومانه آن بزرگوار و یارانش و اسارت خاندان عصمت و طهارت منتهی شد.

این برهه از تاریخ اسلام؛ یعنی از روز رحلت رسول خدا (ص) تا سلطنت یزید بن معاویه - لعنة الله علیهما - که پنجاه سال طول کشید، اسباب، علل و عوامل قیام ابا عبدالله الحسین (ع) را فراهم ساخته و در نهایت، منجر به شهادت آن حضرت و یارانش و اسارت خاندان آن حضرت گردید.

۲- مرحله آغاز قیام و حرکت و شهادت

معاویه بن ابی سفیان - لعنة الله علیهما - در نیمه ماه رجب سال شصت هجری قمری به جهنم واصل شد و یزید به جای وی نشست. او به تمام استانداران و فرمانداران خود بخش‌نامه کرد که از مردم بلاد و شهرها برایش بیعت بگیرند. او هم‌چنین نامه‌ای شدیدالحن به استاندار مدینه نوشت، تا از مردم مدینه به‌خصوص از اباعبدالله الحسین (ع) برایش بیعت بگیرد. این نامه در روز ۲۶ رجب سال ۶۰ هـ.ق. به مدینه رسید و شبانه به امام حسین (ع) ابلاغ شد. آن حضرت از بیعت با یزید شدیداً و صریحاً امتناع ورزید و به مخالفت برخاست، تا بالاخره بعد از دو روز مذاکره، در ۲۸ رجب همان سال از

مدینه به سوی مکه حرکت کرد.

بدین گونه، امام علیه السلام قیام خود را بر علیه حکومت یزید عملاً آغاز کرد و بعد از پنج روز طی طریق، روز سوم شعبان - سال روز ولادتش - وارد مکه گردید و در جوار خانه خدا و حریم امن الهی استقرار یافت. امام علیه السلام آن جا را مرکز انقلاب خویش قرار داد و از همان جا صدا و پیامش را به گوش مسلمانان جهان رسانید، و با مردم بلاد و شهرها از طریق نامه، تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی‌ها ارتباط برقرار نمود. این اقدام‌های امام علیه السلام لرزه بر اندام حاکمان فاسد و ستمگر اموی انداخت. اخبار مکه به شام رسید. تصمیم ترور آن حضرت در حرم الهی از سوی یزید گرفته شد. بدین جهت، حضرت امام حسین علیه السلام بعد از چهار ماه و پنج روز (از سوم شعبان تا هشتم ذی حجة الحرام) اقامت در مکه معظمه، در آستانه آغاز اعمال حج - یعنی روز هشتم ذی حجة - از این شهر خارج شدند.

بنابراین، درست در حساس ترین و پرجمعیت ترین روزهای مکه که جمعیت عظیمی از تمام بلاد و قریه‌ها و نقاط اسلامی و از تمام افراد و قبایل مسلمین در آن جا گرد آمده بودند و با بستن احرام و حرکت به سوی عرفات، مشعر و منی و انجام فریضه حج در حضور فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام تصمیم گرفتند از مکه خارج و به سوی عراق حرکت کنند. در این هنگام، شور و ولوله‌ای در میان مردم افتاد و همه از یک‌دیگر علت این کار را پرسیده و جواب دریافت می‌کردند. امام علیه السلام بعد از یک سخنرانی پرشور، هیجان‌انگیز و تاریخی، حج را به عمره تبدیل کردند و با انجام اعمال عمره مکه را ترک گفت و به جای وقوف در عرفات و مشعر و منی، به سوی عراق حرکت نمود.

مابین مکه معظمه و کربلای معلّی دوازده منزل راه بود که کاروان امام علیه السلام در طول ۲۴ روز با تأنی حرکت نمود و روز دوم محرم سال ۶۱ هجری قمری به کربلای معلّی وارد شد و بالاخره عصر روز عاشورا با شهادت امام حسین علیه السلام و تمام یاران شجاع و باوفایش، این مرحله از قیام به پایان رسید. در نتیجه از ۲۸ رجب سال شصت، روز شمار حرکت کاروان

آن حضرت از مدینه به مکه و از مکه به سوی عراق و نهایتاً به کربلا - محل شهادت آن حضرت - به شرح ذیل می‌باشد:

- ۱- از مدینه به مکه، پنج روز؛
 - ۲- استقرار در مکه، چهار ماه و پنج روز؛
 - ۳- از مکه به کربلای معلا، ۲۴ روز؛
 - ۴- اقامت در کربلا، هشت روز.
- که جمعاً به پنج ماه و دوازده روز بالغ می‌گردد.

۳- مرحله اسارت اهل بیت امام حسین (ع)

بعد از شهادت امام حسین (ع) روز یازدهم و دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری، خاندان عصمت و طهارت را به عنوان اسیران جنگی از کربلا به کوفه و از کوفه به شام، شهر به شهر حرکت دادند. چون این مرحله از تاریخ نیز با حضور امام معصوم: یعنی امام زین العابدین (ع) انجام گرفته است، می‌تواند سرمشق و ملاک عمل مسلمانان در تمام اعصار و قرون قرار گیرد. از جهت دیگر، خاندان امام حسین (ع) در واقع اسیر نبودند، بلکه سفیران انقلاب آن بزرگوار و پیام‌آوران خون بودند و رسالت عظیمی را به عهده داشتند که باید آن را به اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی ابلاغ کنند.

بدین جهت ما آن را ادامه قیام امام حسین (ع) و مرحله دیگری از آن می‌دانیم و کاروان اسارت را استمرار و امتداد کاروان شهادت حسین (ع) ارزیابی می‌کنیم. این بخش از قیام عاشورا از یازده محرم سال ۶۱ با حرکت کاروان اسارت به کوفه و شام آغاز و با مراجعت به مدینه پایان می‌پذیرد و روز شمار حرکت کاروان اسارت، بدین ترتیب است:

- ۱- روز یازدهم محرم، حرکت به سوی کوفه، و روز دوازدهم محرم، ورود به کوفه؛
- ۲- توقف در کوفه، شش روز؛

۳- حرکت از کوفه به سوی شام در روز هیجده محرم، و ورود به شام در اول ماه صفر؛
دوازده روز در راه؛

۴- توقف در شام تا دهم ماه صفر، جمعاً ده روز، و آزادی از اسارت؛

۵- حرکت از شام به کربلا، دهم صفر، و ورود به کربلا بیستم ماه صفر، جمعاً ده روز در
راه شام و کربلا؛

۶- توقف در کربلا جهت عزاداری برای امام حسین (ع)، چهار روز؛

۷- حرکت از کربلا به سوی مدینه، بیست و چهار ماه صفر سال ۶۱ و ورود به مدینه
پانزدهم ربیع الاول همان سال، جمعاً ۲۲ روز.

با این روزشمار، مرحله دوم؛ یعنی دوران اسارت از آغاز تا پایان و مراجعت به وطن
جمعاً دو ماه و پنج روز است. در نتیجه با در نظر گرفتن توضیحات و روزشمار توقف، قیام و
انقلاب امام حسین (ع) علیه حکومت یزید - لعنة الله علیه - تا پایان شهادت آن حضرت و
اسارت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) به سوی کوفه و شام و در نهایت مراجعت آنان به
مدینه جمعاً به ۷ ماه و ۱۷ روز بالغ می‌گردد.

عوامل وز مینه‌های قیام امام حسین (ع)

مهدی نکوئی سامانی

مقدمه

نفوذ بنی امیه در دستگاه خلافت، انواع فساد و تباهی، قتل و غارت اموال مسلمین را به دنبال داشت و شرایطی را پدید آورد که باعث قتل عثمان خلیفه سوم شد و بعد هم معاویه پرچم خون‌خواهی خلیفه را بهانه و علم کرد و آشوب‌های دیگری را به وجود آورد. این در حالی بود که معاویه در طول بیست سال حکومت در شام، قدرت بزرگی را در برابر قدرت خلافت مرکزی به دست آورده بود، لذا معاویه با نقشه و سیاست، از سادگی مسلمانان سوء استفاده کرد و توانست نیروی اسلام را علیه خود اسلام و مصالح مسلمین، برانگیزد.

از سوی دیگر، در جبهه حق، سرنوشت امام علی (ع) با بازی سیاسی خلفا آن گونه که می‌دانیم، رقم خورد و اسلام، دینی که تازه قدرت پیدا کرده بود و با سرعت در حال گسترش در دنیا، بود، از درون، دچار بحران‌ها و تنش‌های عمیقی شد و نهایتاً نظام امامت از رهبری امت دور نگاه داشته شد و علی (ع) مجبور شد تا ۲۵ سال سکوت کند و وقتی هم که حکومت آشفته را به او می‌سپارند، اوضاع، بسیار فتنه‌انگیز و آستان حوادث ناگوار بود

که فرصت کوتاه علی (ع) را این بحران‌ها و جنگ‌ها به خود مشغول کرد و مثلث شوم ناکثین، مارقین و قاسطین، جامعه اسلامی را دچار هرج و مرج و تفرقه نمودند. بعد از شهادت آن حضرت (ع) توبت به امام حسن (ع) می‌رسد که موقعیت امام حسن (ع) نیز از تلخ‌ترین دوره‌های تاریخ اسلام به شمار می‌رود. تا این‌که حسین (ع) رهبر حق و عدالت، آزادی و ظلم ستیزی، برضد تحریف و انحراف، جهل و شرک و نفاق، زر و زور و تزویر، قیام کرد و پرچم مبارزه با ظلم و ستم و فساد و فسق و فجور و تمامی مظاهر شرک و نفاق را برپا نمود. تا دین را احیا کرده سنت پیامبر (ص) را زنده نماید.

امام حسین (ع) هدف قیام خود را نشر فرهنگ اسلام واقعی، اجرای احکام الهی، حفظ دین از تحریف و انحراف و بدعت می‌داند؛ چنانکه فرمود:

«انّی لم اخرج اشرأ ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر واسیر بسيرة جدی وابی».^۱

برخی از عوامل قیام امام حسین

از عوامل مهم و زمینه ساز حادثه جانسوز عاشورا و قیام امام حسین (ع)، بی تفاوتی مردم یا نداشتن بصیرت و غیرت دینی بود که بعد از رحلت پیامبر (ص) این روحیه پدید آمد و عوامل و زمینه‌های ذیل هم به طور مستقیم یا غیر مستقیم، شرایط این نهضت را فراهم آورد.

۱- بروز انحرافات و بدعت‌ها بعد از پیامبر (ص)

نخستین انحراف و بدعت در اسلام، جریان سقیفه و غصب خلافت بود، این جریان هولناک، انسان را به شگفتی و بهت و حیرت و آ می‌دارد که چگونه ۱۲۰ هزار نفر در

۱. محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین (ع)، ص ۶۶۲.

غدير خه، سخن و توصيه پيامبر (ص) را شنيدند و با علي (ع) بيعت كردند اما در جريان غصب خلافت، جز عده‌اي معذور تمامی به سوی ديگران تمايل پيدا كردند.

دومين منكر وجفای بزرگ، اذيت و آزار دختر رسول خدا (ص) بود. با اين كه پيامبر (ص) بارها فرموده بود: «فاطمه پاره تن من است، هر كه او را اذيت و آزار رساند، مرا اذيت كرده است»، ولی با اين حال، حق او را نيز غصب كردند، پهلويش را شكستند. و در خانه‌اش را آتش زدند و محسن او را كشتند، و علي (ع) را به بند كشيدند ابوذر؛ اين ياور انقلابي پيامبر (ص) خدا - كه پيامبر از او بسيار تجليل كرده بود - را به خاطر اعتراض به حيف و ميل بيت المال و امر به معروف و نهی از منكر، كتك زدند و به بدترين شكل تبعيد كردند تا در بياباني خشك، مظلومانه از دنيا رفت تا ديگر كسي فرياد او را نشنود.

سومين منكر اين بود كه ارزش‌هاي اسلامي كه پيامبر (ص) بنیان گذاري كرده بود، كم كم كنار گذاشته شد. تبعيض در بيت المال، تبعيض در نژاد و قوميت و تجاوز به حقوق مسلمانان و ايجاد بدعت‌ها و تعطيل شدن حدود، رواج يافت.

چهارمين منكر اين بود كه خلافت اسلامي در اختيار كساني قرار گرفت كه تا چندي پيش، دشمن سرشناس و كينه توز اسلام و پيامبر (ص) بودند مانند بني اميه كه بيشترين مناصب حكومتي بعد از عمر، در دست آنان قرار گرفت.

۲ - انحرافات ديني بعد از پيامبر (ص) از ديدگاه علي (ع)

علي (ع) در سخني ماندگار به انحرافات امت از سيرة سنت پيامبر (ص) و دور شدن از اسلام و كتاب خدا اشاره كرده و مي‌فرمايد:

«...واعلموا انكم صرتم بعد الهجرة اعراباً و بعد الموالاة اعراباً ما تعلقون من الاسلام الا باسمه ولا تعرفون من الايمان الا رسمه».^۱

حضرت زهرا (ع) هم وقتي براي استغاثه و دفاع از حق خويش در مسجد پيامبر و

در جمع انصار و مهاجرین خطبه خواند، به این انحرافات اشاره کرد و فرمود:

«أَفْعَلِيْ عَمِيْ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبَذَلْتُمُوهُ وَرَاءَ ظَهْرِكُمْ».

باز می‌فرماید: «اتقولون: مات محمد فخطب لعمرى جليل استوسع وهنه واستنهر فتقه وانفتق رتقه واظلمت الارض لغيبته... واضيع الحريم وازيلت الحرمة عند مماته، فتلك والله النازلة الكبرى والمصيبة العظمى التى لا مثلها نازلة».^۱

در حالی که کتاب به حق حکم کرده و قضای حتم درباره محمد کرده است و فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ».^۲

«... فانی جرتم، بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکستم بعد الاقدام و اشکرتم بعد الايمان مبؤساً لقوم نکثوا ايمانهم وهموا باخراج الرسول وهم بدؤکم اول مرة».^۳

۳- بدعت‌ها و جنایت‌های معاویه

۱- یکی از بدعت‌های معاویه، جعل حدیث بود معاویه، عده‌ای از افراد سرشناس را اجیر کرده بود تا احادیثی را در زمینه ستایش خلفا و وجوب اطاعت امت از حاکمان اسلامی مانند معاویه جعل نمایند.

۲- از دیگر اقدامات معاویه، ایجاد انحراف و تغییر در مفاهیم دینی بود. بدین سان که در زمینه‌های اعتقادی، کلامی و فکری مسلمانان، اندیشه‌های جبرگرایی و تسلیم به قضا و قدر الهی و... را تقویت می‌کرد. دکتر احمد امین در «ضحی الاسلام» می‌نویسد: «بنی امیه یکرهون القول بحریة الارادة لا دینياً فقط ولكن سياسياً كذلك لان الجبر یخدم سیاستهم».

۱. خطبه حضرت زهرا (ع).

۲. مسوده آل عمران ۱۴۴.

۳. خطبه حضرت زهرا (ع).

چون نتیجه جبر این بود که جریان امور را خدا چنین خواسته است و خدا دولت و حکومت بنی امیه را اراده کرده و قضا و قدر الهی به این امر تعلق گرفته است، پس مردم باید تسلیم قضا و قدر باشند.

۳- سوء استفاده از اعتقادات مذهبی و دستاویز قرار دادن قرآن، از دیگر سیاست‌های شیطانی معاویه بود.

۴- ایجاد تفرقه و اختلاف بین مسلمانان به بهانه‌های گوناگون، مثل متهم کردن برخی از قبایل و جماعتی خاص از مسلمین به قتل عثمان یا حمایت و تشویق خوارج و یا با طرح حکمیت، اختلافات زیادی را در بین مسلمین ایجاد کرد.

۵- سوء استفاده از بیت المال و بذل و بخشش به افرادی که جاسوسی می‌کردند و یا افرادی که با علی (ع) دشمنی داشتند و یا جاعلان حدیث و قضات درباری و انواع رشوه و تطمیع و اعمال تبعیض در حقوق مسلمین، از دیگر اقدامات ضد دینی معاویه بود.

۶- معاویه به عمال و کارگزاران خود در همه مناطق نوشته بود که مراقب باشید هر جا از دوستان و یاران علی یافتید، اسم آنها را از دیوان بیت المال حذف کنید و جیره و حقوق آنها را قطع کنید و هر که را که گمان می‌برید متهم به دوستی با علی (ع) و خاندان اوست «فنگلوا و اهدموا داره»^۱ او را به خواری بکشید و خانه‌اش را خراب کنید.

۷- معاویه سمره بن جندب را والی بصره قرار داده بود و او در خونریزی و کشتار مسلمانان ابایی نداشت، تا آن جا که برخی، قربانیان او را تا هزاران نفر ذکر کرده‌اند. ابو سوار عدوی در این زمینه گفته است: «سمره بن جندب در یک صبحدم ۴۷ نفر از قبیله مرا کشت. و همین کارگزار معاویه، وقتی مدینه را غارت کرد، دستور داد تمام خانه‌ها را ویران کنند و به انگیزه خون خواهی عثمان، هر کسی را که گمان می‌بردند در قتل عثمان شرکت داشته، از دم تیغ می‌گذراندند، و زنان قبیله همدان را اسیر کرد و در بازار، به معرض

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، مروج الذهب.

فروش قرار داد و اینها اولین زنان مسلمانی بودند که در اسلام، به عنوان اسیر فروخته شدند.^۱

۸- معاویه به بسر بن اوطاة دستور می‌دهد: «... لا تنزل علی بلد، اهله علی طاعة علیّ الاّ سبطت علیهم لسانك حتی یروا انهم لا نجاء لهم و انک محیط بهم ثم اکفف عنهم و اذعهم الی البیعة لی، فمن ابی فاقتله او اقتل شیعة علی حیث کانوا».^۲

«معاویه به بسر بن اوطاة دستور داده بود که به هر شهری که وارد شدی، اگر دیدی مردم آن دیار، پیرو علی بودند، تو از آنان در این باره سؤال کن و راه فرار و نجات را بر آنها ببند و تو بر آنها مسلط هستی، اگر حاضر به بیعت باما نشدند، آنها را بکش و شیعیان علی را هر جا یافتی به قتل برسان».

۹- معاویه، مردم را منع کرده بود که اسم فرزندانشان را «علی» نام گذاری کنند و به عوامل خود دستور داد نام غیر علی را بر فرزندان خود بگذارند.

وگفت: هر کس در فضل علی (ع) روایتی را نقل کند، اسلام از او برداشته می‌شود و هم‌چنین رسماً دستور داده بود که خطبا و اهل منبر، علی (ع) را لعن و سب کنند و از او براثت جویند.

۱۰- هم‌چنین به عمال خود نوشته بود: به احدی از شیعیان اجازه ندهید که در امری، اقامه شهادت بنمایند شهادت آنها پذیرفته نیست.

۱۱- کتب تاریخ از جنایت‌ها و اقدام‌های کینه جویانه معاویه نسبت به علی (ع) و شیعیان او، پر است؛ چنان‌که امام باقر (ع) این شرایط سخت را چنین ترسیم می‌نماید: «معاویه وقتی که در مقاطع حساس، می‌دید که از طریق جنگ و سایر حرب‌های سیاسی نمی‌تواند کار را پیش ببرد، به صلح و وحدت مسلمین تمسک می‌جست.^۳ و یا با دستاویز قرار دادن شعار «کفانا کتاب الله»، «حسبنا کتاب الله» و «لا حکم الاّ له» را بر

۱. همان.

۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۶.

۳. حسن الصفار، الحسین و مسئولیة الثورة، ص ۲۷.

زبان‌ها می‌انداخت و حکمیت قرآن را به پیش می‌کشید تا قرآن ناطق و امام بر حق را از صحنه بیرون کند یعنی همان کاری که اسلاف او کردند و علی را از رهبری امت و خلافت دور کردند».

۱۳- امام باقر (ع) در مورد وضعیت سخت شیعیان می‌فرماید: «وَقُتِلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَقُطِعَتْ الْإِيْدِي وَالْأَرْجُلُ عَلَى الظَّنِّهِ وَكُلُّ مَنْ يَذْكُرُ بُحْبِنًا وَالْإِنْقِطَاعَ إِلَيْنَا سَجَنَ أَوْ نَهَبَ مَالَهُ، أَوْ هَدُمَتْ دَارَهُ، ثُمَّ لَمْ يَزَلِ الْبَلَاءُ يَشْتَدُّ وَيَزْدَادُ إِلَى زَمَانٍ عَمِيدٍ اللَّهُ ابْنُ زِيَادٍ قَتَلَ الْحُسَيْنَ (ع)»^۱.

۱۴- امام حسین (ع) خود نیز اوضاع زمانه را این چنین ترسیم می‌نماید: «إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَادْبَرُ مَعْرِفَتِهَا وَاسْتَمَرَّتْ جَدًّا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ... إِلَّا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالْيَ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ».

«ای مردم می‌بینید که اوضاع دنیا دگرگون و زشتی‌ها نمایان شده و نیکی‌ها رخت بر بسته است و جامعه با شتاب به سوی زشتی‌ها و پلیدی‌ها روی آورده، مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و کسی از باطل، نهی نمی‌کند».

چهره یزید از دیدگاه امام حسین (ع)

امام حسین (ع) ماهیت یزید را این گونه معرفی می‌کند: «يزيد رجلٌ فاسقٌ، شاربٌ خمر، قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق...»^۲.

«یزید مردی فاسق و فاجر است که علناً شرب خمر می‌کند و قاتل انسانهای بی‌گناه است».

امام (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «يزيد، حاكم وسلطان جائري است که حرمت‌های الهی را خلال می‌شمارد و عهد و پیمان الهی را می‌شکند. و بر خلاف سنت

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۱۶.

پیامبر ﷺ عمل می‌کند و در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز، اشتغال دارد هر که این روش زشت او را با عمل خود یا قول خود تغییر نده، خدا او را در جایگاه یزید قرار خواهد داد و آتش جهنم را با او قرین خواهد ساخت».^۱

در ادامه همین روایت، امام می‌فرماید: «ای مردم بنی امیه و پیروان آنها ملتزم طاعت شیطان شده و از اطاعت خدای رحمان، سرباز زده و در زمین آشکارا به فساد پرداخته و حدود الهی را تعطیل ساخته‌اند و بیت المال را برای خویش جمع می‌کنند و حرام خدا را حلال دانسته‌اند و من از هر کس دیگر سزاوارترم که در مقابل آنان به پاخیزم و قیام نمایم».

جامعه آن روز مسلمانان، چنان دچار فتنه و گمراهی شده بود که قدرت تشخیص حق از باطل را نداشت نمونه‌های بسیاری از این انحرافات فکری، مذهبی و سیاسی در تاریخ، دیده می‌شود.

در همان کوفه‌ای که مرکز حکومت علی علیه السلام بود، وقتی نماینده حضرت سید الشهدا «مسلم بن عقیل» دستگیر می‌شود؛ ابن زیاد برای مردم خطبه می‌خواند و می‌گوید: «...واعتصموا بطاعة الله وطاعة ائمتکم».^۲

ابن زیاد معاویه و یزید را امام واجب‌الاطاعه می‌شمارد و اطاعت از آنها را اطاعت از خدا می‌داند.

وبار در همان شرایط، وقتی حضرت مسلم، از یکی از عمال ابن زیاد، آبی می‌طلبد، او در جواب به مسلم می‌گوید: از این آب گوارا نخواهی نوشید تا اینکه از حمیم جهنم سیراب شوی.

وقتی که این گمراهان و سیه دلان، خود را بر حق می‌شمارند و بنی امیه فاسق و فاجر را امام بر حق و واجب‌الاطاعه و امام حسین علیه السلام و خاندان علی علیه السلام را خارجی و عامل

۱. همان، ص ۳۶۰.

۲. طبری، ج ۴، ص ۳۷۵ و ۳۳۱.

تفرقه می‌شمارند، این شواهد و نظایر آن نشان می‌دهد که جامعه اسلام بعد از رحلت پیامبر (ص)، خصوصاً در زمان یزید، چگونه دچار گمراهی آشکار و افکار جاهلیت و تعصبات قبیله‌ای شده بود و دین، رنگ قومی به خود گرفته و در خدمت قدرت و حاکمیت سیاسی در آمده بود و تبلیغات معاویه آن چنان کار ساز شده بود که نظام امامت مسلمین، با همان ساختارها و کارکردهای دینی‌اش به یک نظام سلطنتی و استبدادی مبدل گردیده بود و نهادهای دینی مثل بیعت، مصلحت امت، وحدت و وجوب اطاعت، دستاویزی برای محاربه با اهل بیت و از بین بردن حقیقت دین شده بود و لذا بنی امیه با زبان دین، مردم را به اطاعت خود و جنگ با حسین (ع) فرا می‌خواندند. و قیام امام را خروج بر حکومت و عامل تفرقه در امت به شمار می‌آوردند.

در چنین جوی، تنها کسی می‌توانست با این ریاکاری و عوام فریبی‌ها مقابله کند که دارای اصیل‌ترین پایگاه نسبت به پیامبر و آگاه‌ترین افراد به حقیقت دین باشد و در این شرایط بود که امام حسین (ع) در جهت بیدار کردن مردم و آگاه ساختن آنان به حقیقت دین، اقدام می‌نماید و در زمانی که دیگر خطابه‌ها موعظه‌ها، مظلومیت‌ها و فریادهای علی، فاطمه و امام حسن (ع)، نتوانست انحراف‌ها و فتنه‌ها را علاج کند، امام حسین (ع) برای نجات دین و مقابله با انحراف‌ها و بدعت‌ها و جنایت‌های بنی امیه تنهایی به پا می‌خیزد تا دین را زنده و سنت را احیا نماید و جامعه را متوجه اسلام ناب محمدی نموده و آن را نجات بخشد.^۱

راهبردهای سیاسی و فرهنگی امام حسین (ع)

راهبردهای سیاسی و فرهنگی امام حسین (ع) عبارتند از:

- ۱- زمینه سازی برای قیام.
- ۲- بیدارگری و آگاهی بخشی.

۱. محمد مهدی شمس الدین، ثورة الحسين (ع)، ص ۲۱۳.

- ۳- افشای ماهیت پلید معاویه و یزید و خطرات حکومت اموی برای دین و امت.
- ۴- تبیین حقیقت دین و مبارزه با تحریف و تغییر آن.
- ۵- قیام برای احیای دین و سنت پیامبر.
- ۶- احیا و اقامه امر به معروف و نهی از منکر.
- ۷- ترسیم اهداف قیام و خطوط اساسی نهضت و برنامه خویش.
- ۸- عمل بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص).
- ۹- اصلاح امور امت و ایجاد عدالت و امنیت.

انگیزه‌های قیام امام حسین (ع)

امام (ع) از یک سو، حکومت اموی با آن همه فساد، انحطاط، ارتجاع و ظلم را مشاهده می‌کرد و از سوی دیگر، وضع رقت بار و ذلت‌آمیز جامعه اسلامی و عقب ماندگی، بروز انحراف و تبعیض، فتنه و بی عدالتی و دور شدن امت از حقیقت اسلام و بازیچه شدن دین را می‌دید. و از دیگر سو محبوبیت و پایگاه و موقعیت بی نظیر و بزرگ امام (ع) در جامعه و احساس مسؤولیت آن حضرت (ع)، او را در برابر یک رسالت تاریخی قرار داده بود.

مجموع این عوامل و زمینه‌ها موجب قیام و جهاد بزرگ عاشورا گردید تا هم بنیان ظلم بنی امیه را در هم شکند و هم دین را احیا کند و هم راه عزت و آزادی و حقیقت‌طلبی را فراروی آزادگان جهان قرار دهد و راه نجات را ترسیم نماید.

اهداف قیام امام حسین (ع)

اهداف قیام امام حسین (ع) به شرح ذیل است:

- ۱- اصلاحات دینی و فکری.
- ۲- احیای دین راستین.

- ۳ - احیای سنت نبوی.
- ۴ - بدعت ستیزی.
- ۵ - اعتلای فکری و معنوی جامعه و مبارزه با جهل و شرک سنن جاهلیت.
- ۶ - اصلاحات اجتماعی و تغییرات ساختار حکومت.
- ۷ - جایگزین ساختن صالحان به جای والیان جائز و فاسق.
- ۸ - اقامه حدود تعطیل شده الهی.
- ۹ - امر به معروف و نهی از منکر.
- ۱۰ - مبارزه با ظلم و ستم و بی عدالتی.
- ۱۱ - برقراری عدالت و امنیت همه جانبه.
- ۱۲ - اصلاحات اقتصادی.
- ۱۳ - مبارزه با انواع تبعیض و سوء استفاده از بیت المال.
- ۱۴ - مبارزه با روحیه دنیا طلبی و ثروت اندوزی.
- ۱۵ - بهره‌گیری از امکانات مالی و اموال مسلمین در راه مصلحت مسلمین.

اهداف امام حسین (ع) در قیام خود

مهمترین هدف امام حسین (ع) در قیام خود، حفظ دین بود؛ چنانکه امام حسین (ع) هدف خود را نشر فرهنگ اسلام واقعی، تعالیم والای قرآن، اجرای احکام الهی و سنت پیامبر اکرم (ص) و مبارزه با بدعت‌ها، انحرافات و ظلم می‌دانست. امام (ع) در سخنانی که در منی بیان فرمود، اهداف واقعی نهضت خویش را با صراحت و شفافیت تمام برای مردم بیان داشت و چنین فرمود:

«اللّٰهُمَّ اِنَّكَ تعلم انه لم يكن ما كان منا تنافساً من سلطان ولا التماساً من فضول الحطام ولكن لئرى معالم دينك ونظهر الاصلاح في بلادك فيأمن المظلومون من عبادك

ويعمل بفرائضك وستتك واحكامك...»^۱

حسین (ع) برای بقای دین، جان خود و فرزندان و خاندان پاک خویش را فدا می‌کند و آن همه مصایب را متحمل می‌شد تا از دین جدش پاسداری کند و فریاد حق‌طلبی او با شعار: «الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه»، برای تمامی نسل‌ها و عصرها طنین می‌اندازد و وجدان‌های آگاه را از تن دادن به ذلت و بطل، انحرافات، ظلم و بازیچه قرار دادن دین، بیدار می‌کند و در برابر شمشیرهای چهل و کینه، نفاق و قدرت‌طلبان و دنیا طلبان که دین را برای حکومت می‌خواهند، چنین ندا می‌دهد: «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی! اگر دین جدم محمد باقی نمی‌ماند مگر به کشته شدن من، پس ای شمشیرها مرا دریابید».

آن حضرت (ع) جاودانه‌ترین صحنه سرنوشت بشریت را که در آن تمامی نمادهای حیات، سعادت، جلوه‌های شکوه و معنویت، حماسه و ایثار، شهامت و شجاعت، پاکی و مروت در مردان با ایمانی تجلی یافت را در تاریخ آفرید و مردانی را تربیت کرد که مرگ را به بازی گرفته و جهت تاریخ را رقم می‌زدند. چه کسی جز حسین (ع) می‌توانست دین را نجات دهد و آن را از خطر آن همه انحرافات و تحریف، مصون نماید و حقیقت آن را به جهانیان معرفی کند.^۲

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «حسین از من است و من از حسین‌ام» حسین وارث پیامبر و سنت اوست، حسین احیاگر و حافظ دین اوست اگر حسین (ع) نبود، از اسلام چیزی نمی‌ماند نه نماز می‌ماند، نه حج، نه زکات، نه جهاد، نه امر به معروف، نه ظلم ستیزی، نه عدالت و نه ارزش‌های والایی که از طریق اهل بیت او به ما رسیده، از هیچ کدام از اینها خبری نبود: «اشهد انک اقمّت الصلاة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر».^۳

۱. تحف العقول، ص ۱۲۳۷، الحیاء، ج ۲، ص ۳۲.

۲. محمد علی انصاری، دفاع از حسین شهید، ص ۴۳۰.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب ج ۲، ص ۲۱۳.

بنی امیه هرگز به خدا و رسول خدا ایمان نداشتند: «لا یرقبون فی مؤمن الا ولا دمة».

ابو سفیان در دوران عثمان، روزی بالغد به قبر حمزه سید الشهداء می‌زد و می‌گفت: ای ابا عماره سر از قبر بیرون آورد و تماشا کن، آن چیزی را که دیروز من و تو برسد آن، به هم شمشیر می‌زدیم (ملک و سلطنت) امروز مانند تویی در دست فرزندان من است و آن را دست به ست می‌کنند.^۱ بار دیگر در حضور عثمان گفت: ای بنی امیه این گوی خلافت را دست به دست بگردانید و نگذارید از دست شما خارج شود که به جان ابو سفیان، نه بهشتی هست و نه جهنمی.^۲

بیدار ساختن و آگاهی بخشی به مردم

امام حسین علیه السلام در جهت بیدار ساختن امت و افشای چهره پلید حکومت و افشای چهره پلید حکومت اموی می‌فرماید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان و طلقاً حرام است، اگر معاویه را بر منبر من دیدید، شکمش را پاره کنید، به خدا سوگند اهل مدینه او را بر منبر جدم دیدند اما به فرمان رسول خدا عمل نکردند، از این رو خداوند آنان را به فرزندش یزید گرفتار کرد، خدا عذابش را در آتش جهنم زیاد گرداند».^۳

امام علیه السلام همچنین در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد، پرده از اعمال زشت و اقدامات دین ستیزانه او برمی‌دارند. امام علیه السلام در این نامه می‌فرماید:

«تو سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کردی و با فرمان او عمداً مخالفت ورزیدی و بدون هدایت الهی، به دنبال هوای خود رفتی...».^۴

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹۰.

۲. فضائل الخمسة، ج ۳، ص ۳۰۶، کنز العمال، ج ۴، ص ۴۸۱.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۲۸۵.

۴. ره نوشته راهیان نور، ج ۲، محرم سال ۱۳۸۰.

تلاش امام برای بیدار ساختن عالمان دینی

امام حسین (ع) در منابر برای بیدار ساختن مردم از فساد و انحراف حکومت یزید، خطاب به شخصیت‌های برجسته و عالمان دینی، چنین فرمود: «ای دانشمندان و روشنفکران! شما گروهی هستید که بردانش و نیکی و خیر خواهی هستید».^۱

ویزید را این گونه معرفی می‌کند: «ای معاویه! تو درباره یزید طوری سخن گفتی که مردم را به اشتباه می‌اندازی، گویا شخصی زیرک و با هوش و محجوب را توصیف می‌کنی، در حالی که خود یزید بر احوال درونی خویش و افکارش دلالت دارد. در مورد یزید، از سگ بازی، کبوتر بازی، آواز و لهو و لعب او بگو».^۲

در جای دیگر فرموده‌اند: «مجرای کارها و احکام به دست عالمان دین خداست که بر حلال و حرام خدا امین‌اند و این منزلت را از شما ربودند و آن از شما ربوده نشد مگر به واسطه تفرقه و دوری شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر (ص)».^۳

چنین شرایطی، نیاز به رهبری آگاه و بیدار که هم بیانگر قرآن باشد و هم میزان و معیاری برای شناخت حقیقت است دارد.

زمینه سازی و افشاگری

در کتاب «احتجاج» به نقل از شیخ کشی روایت می‌کند که مروان بن حکم عامل معاویه در مدینه، به معاویه نامه‌ای نوشت که عمر بن عثمان خبر آورده جمعی از اهل عراق و حجاز به نزد حسین رفت و آمد می‌کنند و او را در خلافت به طمع می‌اندازند، می‌ترسم فتنه‌ای برپا کنند. هرچه تو حکم می‌کنی، آن را به عمل می‌آورم. معاویه در جواب نوشت: نامه تو به من رسید و از آنچه درباره او نوشته بودی، آگاه

۱. همان، ص ۶۰

۲. محمد مهدی نسفی الذین، ثورة الحسين، ص ۱۶۸؛ الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. تحف العقول، ص ۲۳۷؛ بلاغة الحسين، ص ۱۳۵.

شدم، پس مبادا متعرض او شوی، قبل از آن که او اقدامی انجام دهد، تو با او کاری نداشته باش، او وفادار به صلح نامه ماست، لذا نمی‌خواهیم متعرض او شویم.

سپس معاویه نامه‌ای به حضرت امام حسین (ع) به این مضمون نوشت که: مطالبی درباره تو به من رسیده است که اگر راست باشد باید آنها را ترک کنی؛ زیرا هر کس که با خدا عهده‌ی وپیمانی کرده است، سزاوار است که وفای به عهده وپیمان خود بکند و اگر آنچه به من رسیده باطل است، زینهار که پیرامون چنین اموری نگردي و باید که خود را پند دهی و به عهده وپیمان خدا وفادار بمانی؛ چون اگر تو عهده را بشکنی! من نیز عهده را بشکنم. و اگر تو با من در مقام کید در آیی، من نیز با تو مکر نمایم، پس اجتماع امت را برهم مزین و سبب حدوث فتنه نشو. به درستی که مردم را شناخته‌ای و ایشان را امتحان کرده‌ای. پس رحم کن بر خود و بر دین خود و بر امت جد خود، از سفها و بی‌خردان، بازی مخور.

چون نامه معاویه به دست حضرت (ع) رسید امام در جواب او نوشت: «در آن نامه نوشته بودی که در باره من مطالبی به تو رسیده است که تو مرا از آنها بر حذر می‌داری و آنها را نیکو نمی‌دانی، نسبت به من نیک و بد امور را خدا بهتر از تو می‌داند و آن گروهی که اینها را به تو می‌نویسند، تملق‌گویان و سخن‌چینان اند و اراده جنگ با تو ندارم و در مقام مخالفت تو نیستم، ولی به خدا سوگند که می‌ترسم نزد خدا معاقب باشم در ترک مخالفت با تو، گمان ندارم که خدا راضی باشد که تو و اعوان تو را که جور و ستم را شعار خود ساخته‌اید و از دین خدا به در رفته‌اید برای امور، رها کنم و در این بدعت‌ها با شما مداخله و سازش نمایم.

آیا تو همان نیستی که حجر بن عدی را با گروهی از نمازگزاران و عبادت‌کنندگان که انکار ظلم می‌کردند و بدعت‌ها را عظیم می‌شمردند و در راه خدا از ملامت ملامت‌کنندگان، نمی‌ترسیدند، به ظلم، و عدوان، کشتی بعد از آنکه سوگند محکم در امان دادن

به ایشان خورده بودی و پیمان‌های محکم به ایشان داده بودی و بر ایشان جرمی اثبات نکردی و کینه قدیمی هم در میان ایشان و تو نبود؟!

آیا تو همان کشنده عمرو بن حمق نیستی که از صحابه رسول خدا ﷺ و بنده شایسته او بود که عبادت، بدن او را فرسوده و چشمش را نحیف ساخته بود، و رنگش را زرد کرده بود، تو عهد و پیمانی چند به او دادی که اگر آن عهدها و پیمان‌ها را به مرعی می‌دادی، هر آینه از هوا به سوی تو فرود می‌آمد، تا اینکه او را کشتی و بر پروردگار خویش جز با سبک شمردن عهد و پیمان، جرأت یافتی!

آیا تو آن کس نیستی که زیاد پسر سمیه را برادر خود خوانده است و حال آنکه بر فراش غلام ثقیف متولد شده بود و ادعا کردی که برادر تو است و حال آنکه حضرت رسول ﷺ فرموده فرزند از فراش است و از برای زناکار سنگ است. پس عمداً سنت رسول خدا را ترک کردی و متابعت خواهش نفس خود نمودی بدون دلیل و برهان او را بر اهل عراق مسلط کردی که دستها و پاهاى مسلمانان را ببرد و دیده‌های ایشان را کور کند و ایشان را بر درختان خرما برکشد، گویا تو از این امت نیستی و ایشان با تو از یک ملت نیستند.

آیا تو همان نیستی که فرزند سمیه برای تو نوشت که گروه حضمیان، مخفبانه بردین علی (ع) هستند و تو در جواب نوشتی هر که بردین علی باشد، ایشان را بکش، پس او هم بدترین وجهی با ایشان معامله نمود.

به خدا سوگند که دین علی آن دینی است که علی برای آن بر روی تو و پدرت شمشیر کشید و شما را به اجبار به این دین در آورد و اینک به برکت او بر این مجلس نشستهای و این امارت و حکومت را غصب کرده‌ای و اگر شمشیر او نبود، شرف تو و پدران تو آن بود که متاع قلیلی از مکه بر دارید و به شام بروید و آن را فروخته و منفعت قلیلی به دست آورید.

تو به من نوشته‌ای که بر خود و بر دین خود و بر امت جد خود، رحم کنم و فتنه‌ای در این امت برپا نکنم. من فتنه‌ای بر این امت عظیم تراز خلافت تو نمی‌دانم، برای خود و دین خود و امت جدم چیزی بهتر از این نمی‌دانم که با تو جهاد کنم؛ زیرا در این صورت تقرب به خدا خواهم جست و اگر ترک کنم، از خدا طلب آمرزش خواهم کرد، و از او درخواست خواهم کرد امری را که نیکوتر است برگزینم. باز به من نوشته‌ای که اگر من عهد تو را بشکنم، تو نیز عهد مرا خواهی شکست و اگر با تو کینه کنم، تو هم با من کینه خواهی کرد، پس هر کینه و مکاری که می‌توانی در حق من انجام بده که امیدوارم از مکر تو هیچ ضرری به من نرسد و ضرر مکر تو به خودت بیش از دیگران خواهد رسید؛ زیرا پیوسته بر جهالت خود مانده‌ای و بر نقض پیمانهای خود، حریص گردیده‌ای و به جان خود سوگند که هرگز وفا به شرطی نکرده‌ای!

به تحقیق که عهد این جماعت را شکستی و آنان را به قتل رساندی بعد از آن که با ایشان صلح کرده بودی؛ و سوگندها یاد کرده بودی و عهد و پیمان‌ها به ایشان داده بودی؛ و آخر ایشان را کشتی پیش از آن که با تو قتال کنند یا پیمانی را بشکنند؛ و این ظلم‌ها را در حق ایشان روانداستی مگر برای آنکه فضیلت ما را یاد می‌کردند و حق ما را عظیم می‌شمردند. پس کشتی ایشان را به سبب ترس از اینکه مبادا کاری کنند که تو به مقصد خود نرسی.

پس بشارت باد تو را ای معاویه که ایشان قصاص خود از تو خواهند گرفت و یقین بدان که در قیامت تو را به محاسبه باز خواهند داشت و بدان که خدا را نامه‌ای است که هیچ گناه کوچک و بزرگی از آن نامه بیرون نیست.

خدا فراموش نمی‌کند آنچه تو کردی از مواخذه مردم بر اساس گمانها و کشتن دوستان خدا به تهمت‌ها. و آواره کردن نیکان از دیار خود به دیار غربت‌ها و اجبار مردم به بیعت با کودکی که شراب می‌خورد و باسگان بازی می‌کند به تحقیق که زیانکار نفس خود

شده‌ای، و دین خود را به باد داده‌ای! و با رعیت در مقام خیانت در آمده‌ای و سخن سفيهان و جاهلان را می‌شنوی و صالحان و پرهیزکاران را به گفته ایشان، به هراس می‌افکنی!». وقتی که معاویه - لعنة الله عليه - نامه امام را خواند، گفت: در دلش کینه‌ها بود که من نمی‌دانستم، یزید پلید هم گفت، جواب نامه او را بنویس و در آن به او و پدرش ناسزا بگو. در همین زمان عبدالله بن عمرو بن عاص نیز به نزد معاویه آمد، معاویه نامه را به او داد و گفت: ببین حسین به من چه نوشته است، آن ملعون پلید نیز مانند یزید سخن گفت، معاویه خندید و گفت، رأی یزید هم مثل رأی تو بود، ولی هر دو خطا می‌کنید، چه توانم نوشت در عیب او و پدر او که هیچ عیبی در ایشان نمی‌بینم و اگر دروغی بنویسم که مردم خلاف آن را باور دارند، چه فایده دارد. می‌خواستم مطالب تهدید آمیزی بنویسم لیکن مصلحت نمی‌بینم و صبر می‌کنم تا زمانش فرارسد.

اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر

از دیگر اهداف اساسی نهضت امام حسین (ع) اصلاح طلبی و امر به معروف و نهی از منکر بود چنان که امام در یکی از سخنان خویش فرمود: «أَمَّا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي مُحَمَّدٍ وَأَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَبَسِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

در این جمله، امام (ع) به سه هدف مهم دیگر خود اشاره نموده و می‌فرماید:

۱ - هدف قیام من اصلاح در امت جدّم است که دچار فتنه و ظلم و انحراف شده‌است.

۲ - امر به معروف و نهی از منکر که یک فریضه بزرگ و سرنوشت ساز در اسلام است، از اهداف مهم دیگر امام (ع) بود.

۳ - عمل به سیره پیامبر اسلام که همان اجرای احکام و تعالیم قرآن است.

مبارزه بابتدعتها و انحرافها

امام (ع) در یکی از سخنان خویش فرمود «... فَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ آمَيْتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتْ وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ».^۱

امام علی (ع) در زمینه مسئولیت خویش و همه مسلمانانی که اهل تفقه و بصیرت هستند، می‌فرماید: ای مردم این گفته پیغمبر است که فرمود:

«مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكِثًا بِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يَغْيِرْ بِفَعْلِهِ أَوْ قَوْلِهِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ أَوْ لَا وَإِنَّ هَؤُلَاءَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَظَهَرُوا الْفُسَادَ وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِتْنَةِ وَاحْتَلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ...».^۲

امام در شرایطی که اساس اسلام در خطر بود و می‌دید که احکام قرآن، تعطیل و تحریف می‌شود و جامعه اسلامی از سنت نبوی به شدت فاصله گرفته است و دوباره شرک و رسم و رسوم جاهلی بر اجتماع برگشته است و آن حضرت کاملاً از این خطر آگاه بود و لذا وقتی مروان، آن حضرت را به بیعت با یزید توصیه می‌کرد، امام در پاسخ او فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ الْإِسْلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْإِمَّةَ بِرَأْعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ».

و می‌دید شمشیرهای جهل و نفاق، کینه‌های جاهلی و عصبیت‌های قومی بر فرق حجت خدا فرود می‌آید و به نام مذهب بر علیه مذهب و حجت الهی، شمشیر می‌کشند، در چنین شرایطی، حسین (ع) پرده‌های جهل و نفاق و دنیاطلبی که در لباس دین ظاهر شده بود را کنار می‌زند و مدعیان دروغین را که تحت لوای اسلام، اسلام را به نابودی می‌کشاندند، رسوا ساخت.

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۳۱۶.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴؛ تحف العقول، ص ۱۶۸ - ۱۷۰.

انگیزه و هدف اساسی امام از قیام و این نهضت و رستاخیز تاریخی اصلاح طلبی در جامعه اسلامی و احیای دین و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احکام تعطیل شده خدا و احیای سنت پیامبر و ایجاد امنیت و حق طلبی و مبارزه با ظلم و ستم و تبیین استراتژی آینده شیعه و تضمین بقای این آیین مقدس که خود ضامن حفظ دین از اندراس و تحریف و تغییر است، بود.

امام به این اهداف و انگیزه‌های متعالی و مقدس خود در موارد متعدد اشاره کرده است، از جمله فرمود: «أني أخاف أن يندرس هذا الحق ويذهب»^۱؛ «به درستی که من می‌ترسم حق کهنه شده و از بین برود».

آیا تاریخ حماسه‌ای شکوهمندتر و ارزشمندتر از این به خود دیده است؛ صحنه‌ای که تمامی فضیلت‌ها و پاکی‌ها ارزش‌های والای الهی و انسانی، خرد و رزای، ایمان و حقیقت خواهی با هم پیوند می‌خورند و در یک صف و یک جبهه، در برابر باطل، زشتی، فساد، تباهی، جهل، نفاق و عصبیت، پستی و ذلت قرار می‌گیرد و به تعبیر قرآن، حق و باطل، ایمان و کفر برای پیروزی و تعیین سرنوشت تاریخ، با هم به نبرد بر می‌خیزند و حماسه عاشورا قبل از آن که یک تراژدی و درام تاریخی باشد، یک حماسه ملکوتی و عرفانی است، که اوج آزادی و کرامت و ایثار بشری و خدا خواهی صالحان را نشان می‌دهد و عاشورا یک اتفاق نبود، بلکه امتحان تاریخی بود که حسین (ع) و یارانش، طلسم تمامی طاغوت‌ها، زور مداران، زر اندوزان تزویر پیشگان و دین بازان را شکسته، راه وافقی جدید فرا روی بشریت نهاده که هر کس نه ظلم می‌خواهد و نه ذلت، باید در مکتب حسین وارد شود تا عزت و افتخار، حقیقت، شور، نشاط، عقیده، جهاد، عروج، عرفان و مقام انسانی را مشاهده کند و نهایت کرامت انسان و امانتداری و خضوع او در برابر حقیقت را ببیند.

آثار و نتایج قیام امام حسین (ع)

قیام امام حسین (ع)، آثار و نتایج ذیل را به همراه داشت:

- ۱ - موجب قطع نفوذ دینی ساختگی امویان که همواره به حکومت و سلطنت خود رنگ دینی می‌دادند، گردید و روح بی دینی الحاد زمان جاهلیت و زندگی با ننگ و ذلت تحت حکومت یزید را رسوا ساخت.^۱
- ۲ - سبب بیدار کردن وجدان دینی جامعه و ایجاد تحولات اساسی و انقلاب‌ها و قیام‌های انتقام‌آمیز و حق طلبانه شد و روح مبارزه را زنده کرد.
- ۳ - زنده شدن ارزش‌های دینی و اخلاقی و آگاه شدن مردم با اسلام واقعی و سنت اصیل پیامبر (ص) و بی رنگ شدن اسلام معاویه را به دنبال داشت.
- ۴ - موجب معرفی جایگاه اهل بیت و خنثی شدن تمام تبلیغات بنی امیه علیه اهل بیت (ع) و محبوبیت و نفوذ و احترام بیشتر امام و فرزندان آن حضرت گردید.
- ۵ - یک نهاد قدرتمند اجتماعی و تاریخی که اندیشه‌ها و آرمان‌های شیعی در آن تبلور می‌یابد و به جهان معرفی می‌شود را زمینه سازی کرد، نهادی که با اهتمام ائمه (ع) به زنده نگهداشتن مراسم عاشورا و معرفی راه و رسم حسین (ع)، تاکنون ادامه پیدا کرده و اسلام از این طریق به حیات اجتماعی خود، ادامه داده است.

مسئولیت ما در قبال عاشورا

مسئولیت و تکلیف ما در قبال قیام خونین امام حسین (ع) به قرار ذیل است:

- ۱ - پیروی از امام (ع) در عبادت، زهد، شجاعت، پاکی و خلوص، مبارزه با ظلم، مرآت و مردانگی، انفاق، حیات اجتماعی، جهاد و احیای، امر به معروف و نهی از منکر و یاری دین و پیروی نمودن از حق.

۱. ارزیابی انقلاب حسین، ص ۳۰۶.

۲- زنده نگهداشتن عاشورا؛ همان کاری که امام سجاد (ع) و سایر ائمه انجام دادند.

۳- محبت ورزی به امام (ع) و سایر ائمه و برائت و لعن دشمنان ائمه و قاتلین آن حضرت به عنوان سمبل عملی و پیوند عاطفی با: «یا لیتنا کنّا معک» و مودت ذوی القربی، به عنوان تنها مزد و هدیه پیامبر (ص).

۴- اقامه امر به معروف و نهی از منکر.

۵- اقامه دین و سنت پیغمبر (ص) با مال و جان و عشیره و اقربین که در کلمات و بیانات امام حسین (ع) موج می زند.

۶- نشر و گسترش اسلام و آرمان های تشیع در جهان، به عنوان وفای به عهد و نشکستن بیعت با آن حضرت (ع).

لزوم پیروی از ائمه معصومین (ع)

در روایات ما آمده است یکی از علایم شیعیان، پیروی عملی و حقیقی از امامان معصوم (ع) است، و چنان که عده ای اصحاب امام رضا (ع) نزد حضرت آمدند و گفتند: ما شیعه شما هستیم، اما حضرت آنها را به منزل راه نداد تا اینکه فرمود: آیا از مریض هایتان، پرستاری و عیادت می کنید؟

- آیا حق همسایگان خود را مراعات می کنید؟

- آیا اغنیای شما به فقیران کمک می کنند؟

آیا ایتام و کودکان را سرپرستی و اداره می کنید؟ گفتند: نه ما چنین نیستیم.

حضرت فرمود: پس نگوئید ما شیعیان شما هستیم بلکه بگوئید ما از دوستانان

شما هستیم.

منابع:

- ۱- الارشاد؟، شیخ مفید.
- ۲- الغارات، ابن اعثم کوفی.
- ۳- انساب الاشراف، بلا ذری.
- ۴- مروج الذهب، مسعودی.
- ۵- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.
- ۶- تاریخ طبری، ابن جریر طبری.
- ۷- حیاة الامام الحسین (ع)، باقر شریف قرشی.
- ۸- موسوعة الامام الحسین (ع).
- ۹- الاحتجاج، طبرسی.
- ۱۰- تحف العقول، ابن شعبه حرانی.
- ۱۱- جلاء العیون، علامه مجلسی.
- ۱۲- ثورة الحسین (ع)، شمس الدین محمد مهدی.
- ۱۳- امام حسن و امام حسین (ع)، محسن امین.
- ۱۴- فرهنگ سخنان امام حسین (ع)، دشتی.
- ۱۵- حماسه حسینی، شهید مرتضی محمد مطهری.
- ۱۶- شخصیت حسین (ع) قبل از عاشورا، محمد باقر مدرس.
- ۱۷- یرتوی از عظمت حسین (ع)، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی.
- ۱۸- انقلاب عاشورا، عطاء الله مهاجرانی.
- ۱۹- قیام امام حسین (ع)، سید جعفر شهیدی.
- ۲۰- انقلاب مقدس حسین (ع)، حسین واصف.
- ۲۱- ارزیابی انقلاب حسین (ع)، محمد مهدی شمس الدین، ترجمه مهدی

زمینه‌ها و عوامل مؤثر در نهضت عاشورا

سید روح‌الله محمدی

مقدمه

هر دل که به عشق مبتلاش کردند

آینه رحمت خدایش کردند

آن را که سعادت و شرف بخشیدند

بساعش حسین آشنایش کردند

حمد و ثنای بی انتها، پروردگاری را که ذره ذره عالم هست، گویای او هستند و

قطره قطره دریاها گویای او. سپاس خدایی را که ستایش را کلید یاد و سبب قرب خویش

ساخت، معبود توانایی که دل‌ها را به مهر محمد ﷺ و آل محمد ﷺ و جان و زبان ما را به

مدح و ثنایشان توان بخشید و خصوصاً درود پیاپی بر یکه تاز میدان جان‌بازی و شهسوار

عرصه یکه تازی، آیت تقدیس کردگار و داعیه عزت و وقار، سرچشمه فیض لایزال و دل

داده ذات ذوالجلال، «حسین مصباح هدی و سفینه نجات» که اجزای کائنات در مصیبتش

متغیرند و تمامی ماسوا در عزایش متأسف و متحیر.

حدیث این وجیزه کجا، حدیث حماسه شگرف کجا و حکایت این بضاعت مزجاة کجا، حکایت قیام اعجاب آور روح تابناک سلاله نور و حماسه ساز اعصار و قرون مولی الکونین، حضرت اباعبدالله الحسین و اصحاب وفادار و فداکارش کجا، کسانی که بر قله خلوص راه یافتند و در مصاف ایثار و شرف قامت افراشته و جان خود را در طبق اخلاص نهادند و فدای مکتب شکوهمند سفیران آسمانی در جبهه خونین شهادت نمودند.

از دیر زمان، زندگانی پیشوای شهیدان و خسرو خوبان، حسین بن علی (ع) مورد علاقه و توجه مسلمانان قرار گرفته و هرکس به اندازه شناخت و درک خویش، برداشتی از زندگانی و شخصیت والای حضرت خصوصاً صحنه قیام خونین و بی بدیل آن بزرگوار نموده است. مع الوصف در این وادی عقل‌ها متحیرند و خاطره‌ها سرگردان، گویندگان زبان بسته و شاعران ناتوان و ادیبان درمانده و دانشمندان خاموش و سرافکنده.

آری، قیامی اسطوره گونه، مروت و جوان‌مردی بی همانند، شهامت و ایثار برتر از تصور، شجاعتی دلیرانه، ظلم و ستیزی بی باکانه و عزتی جاودانه و صدها مقوله دیگر، همگی حکایت گر گوشه‌ای از آن وجود بی کرانه است.

قیام و شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) سرچشمه بسیاری از حوادث بزرگ جهان و نقطه عطفی است در تاریخ اسلام که چون کوکب درخشان بر پهنای آن جلب توجه می‌نماید و فصل جدیدی در زندگی بشریت می‌گشاید. قرآن و روش پیغمبر یک نهضت عمومی و همه جانبه در محیط بشری پدید آورد که هر عصری نمودی تازه دارد و با هر وضعی در جهان پدید آید، تعلیماتی مناسب به بار آرد. قیام امام مظلوم هم که روشی از قرآن و سنت است، درس‌های عمیق و پر معنا دارد که در هر قرن به شرحی روح جامعه بشری را پرورش داده و محیط را به جنبش در آورده و با آن که صدها سال است، گفته‌اند و نوشته‌اند، هنوز در اول وصف آن مانده‌اند، نه کهنه شده و نه رموز و اسرار آن به پایان رسیده است.

انقلابی که مبدأ و منشأ انقلاب‌های دیگر، و حرکتی شگرف که موجب تحرک بیشتر گروه‌ها و جنبشی فوق‌العاده که سبب بیداری توده‌ها و پیدایش افکار جدید و آزادی خواهی‌های حقیقی که در بندگی خدا خلاصه می‌شود، گردید.

مردی الهی که در پرتو صفات زیبا و عالی، چون: شجاعت، عصمت، ایثار و عزت و با فریاد «مرگ با شرافت به از زندگی ننگین است» و «اگر دین ندارید، لا اقل آزاده باشید»^۱ روح حمیت و جوان‌مردی را در غافلان و بی‌خبران بیدار می‌کند و با ناله «خدایا به خواست تو خشنودم و برای فرمانت فرمان‌برداری جز تو معبودی ندارم»^۲

راه بندگی را در رضا و تسلیم برای خدا می‌نمایاند و با مناجات «همه مردمان را، جملگی در راه دوستی تو رها نمودم و خانواده‌ام را برای دیدار تو به اسارت دادم، خداوند! اگر مرا در راه دوستیت پاره پاره کنی، دلم به غیر تو مایل نمی‌گردد»^۳

راه عشق‌بازی و محبت ورزی حقیقی را نشان می‌دهد و هر قدر از تاریخ صحنه خونین کربلا بیشتر می‌گذرد، دوراندیشان را در وادی تحقیق و کنجکاوی دوباره شخصیت والای او دقیق‌تر می‌گرداند.

روشنفکران تاریخ و آنان که همچون شمع می‌سوزند، تا راه بشر را روشن گردانند و با افروختن مشعل هدایت، دیو مفسد و جنایت‌ها را معرفی سازند، به جست و جوی حسین و نورافشانی، فداکاری و از خود گذشتگی او می‌روند، تا سرمشق روشنگری و ایثار را از او بیاموزند و برنامه‌های زندگی او را در اختیار بشر قرار دهند، تا از هر گونه بد اخلاقی و فساد پرکنار و از هر زیانگر و بداندیش فراری باشند.

رمز و راز جاودانگی نهضت امام حسین (علیه السلام)

قبل از بررسی فلسفه و زمینه‌های مؤثر در نهضت عاشورا باید دید که اصلاً چگونه

۱. نفس المهموم، ترجمه ابوالحسن شعرانی، ص ۷۵.

۲. همان.

۳. همان.

می‌شود و چه اسباب و زمینه‌هایی فراهم می‌گردد که یک قیامی پدیدار گشته و شکل بگیرد؟ و این که چرا این قیام بر خلاف مواردی از این قبیل، این چنین جاودانه و ماندگار شده و از اذهان عموم زدودنی نیست؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که به طور کلی، محرک انسان به قیام و نهضت گاهی امور مادی و منافع دنیایی و اغراض شخصی و به عبارت دیگر خود بینی و کام‌گیری‌های نفسانی است و گاهی نیز حُبِ خیر و فضیلت و انجام دادن تکلیف و وظیفه. واضح است که اگر محرک، شخص عوامل مادی و شخصی باشد، درجهٔ عمل پست و عامل و انجام دهنده آن شایسته تقدیر نیست، اما اگر محرک بشر، حُبِ خیر و نیکی و ادای تکلیف بوده و در آن غرض شخصی نباشد، عمل بسیار عالی و برخاسته از جنبه انسانیت خالص و مسبب و انجام دهنده آن سزاوار هر گونه تحسین و تقدیر است. با همهٔ اینها قشر دیگری نیز وجود دارند که محرک و مؤثر در وجودشان مافوق تمامی این عوامل و برتر از جمیع این مقاصد است. اینها بندگان حقیقی و خاص خداوند که غیر از بندگی و فرمان‌بری، کار و مقصد و هدفی دیگر ندارند و مؤثر در وجود و متصرف در امورشان خداست و آن چیزی که داعی آنها به کار قیام می‌شود، امر خداست و خلوص ایمان و توحید بی شائبه و پاک از هر رنگ و زنگ آنها را فقط و فقط متوجه خدا ساخته است.

به عنوان بهترین نمونه در این زمینه، می‌توان به قیام امام حسین (ع) اشاره نمود. قیامی که آن سرو سرفراز و مهر دلنواز، فارغ و بی طمع در حور و قصور و ثواب و سود و جنت موعود و یا ترس از جهنم و عذاب و عقاب یوم النشر، تنها و تنها از روی حب خدا و در جهت ابقای دین حق تعالی و در راه کسب رضای رب اعلی، آفرید. قیامی خونین که با قلم سرخ شهادت، شعار حقانیت و آزاد مردی امیر قافلهٔ دشت کربلا و قبیلهٔ نورش را بر پیشانی تاریخ ثبت کرد و این است رمز و راز ماندگاری این قیام خونین.

ماهیت واقعی قیام حسینی و عوامل ترسیم‌کننده آن

بعد از روشن شدن صورت کلی قیام ثارالله که منشعب از سبیل حق بوده و سبک و سیاقی نشأت گرفته از، توحیدی خالص و بی‌ریا داشته است. باید دید چه شرایط و زمینه‌هایی وجود داشت و چه هدف عالی و مقدسی در نظر بود که حسین علیه السلام با توجه به این که از قدرت بنی‌امیه و از ضعف و زبونی مردم زمان مطلع و آگاه بود و با شناختی که از مردم کوفه داشت و تجربه کرده و دیده بود، کوفیان با پدرش علی علیه السلام و برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام چگونه رفتار کردند و این شناخت و آگاهی از گفته‌هایش کاملاً آشکار می‌گردد؛ چنان که فرمود:

«مردم برده و بنده دنیایند، دین چرخش زبان آنهاست، به هر سو که نفعشان ایجاب می‌کند می‌چرخند، هنگام گرفتاری دین‌داران اندک شوند»^۱

و نیز علم به این که کشته می‌شوند و خاندان پاک او اسیر می‌گردند، با این حال آن قیام خونین را با اراده و اختیار خود انجام داده و مانند برادرش حضرت امام حسن علیه السلام با حکومت وقت کنار نیامد و هیچ مشکلی نتوانست آن حضرت را از دست زدن نهضت باز دارد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: در جریان حادثه کربلا، عوامل گوناگون و انگیزه‌های متعددی برای امام در کار بوده است که همین امر باعث شده از یک طرف، توضیح و تشریح و فلسفه و هدف این قیام دشوار شود و از طرف دیگر، قیام مزبور جنبه‌های مختلفی به خود می‌گیرد و از هر جنبه‌ای ماهیت خاصی تراوش کند. با این همه حضرت خود در نامه به برادرش «محمد بن حنفیه» علت قیام و برنامه کار خود را در سه ماده اعلام می‌دارد:

الف) اصلاح امور امت؛

ب) امر به معروف و نهی از منکر؛

ج) پیروی از روش جدش پیغمبر ﷺ و پدرش علی مرتضی (ع)؛

با این وجود، وقتی با نگاهی موشکافانه‌تر و تدبیری عمیق‌تر به بررسی این علل می‌پردازیم، پی می‌بریم که از دل هر کدام از این سه عامل کلی، عوامل دیگری تراوش می‌کند، که اینها نیز در جای خود مهم و نوعانقش حیاتی داشته و بر شکوه و جلای هر چه بیشتر این قیام شگرف افزوده‌اند. اما این دلیل و انگیزه‌هایی که هر کدام به شکلی نمایانگر بینش عالی و شخصیت عظیم آن ذبیح کربلایی بوده و در نهایت منجر به شکل‌گیری و پیدایش این قیام خونین و دل‌خراش شده، آن قدر زیادند که اگر درباره همه اینها، به تفصیل سخن به میان آید، رشته کلام به درازا کشیده و این فرصت کفاف نمی‌دهد و لذا من باب وظیفه و با توجه به این مجال کوتاه به طور اختصار به مهم‌ترین آنها اشاره می‌نمایم:

الف) اثبات عبودیت کامل و احساس مسئولیت در برابر دین اسلام

ای نور خدا جلوه‌گر از طلعت تو حیران خرد از شهامت و عزت تو
درس شرف و شجاعت و آزادی آموخت به مردم جهان، نهضت تو
اسلام عزیز، هر فرد مسلمان را در برابر حوادثی که برای مردم و جامعه‌اش پیش می‌آید که با دین آنها ضدیت دارد و یا مخالف مصالح اقتصادی، اجتماعی و... می‌باشد، و مسئول می‌داند. در واقع، منطق اسلام حریت و آزادی را می‌ستاید و سید و سالار شهیدان که فرد شاخص اسلام و تمام صفات عالی و نیکو را به طور کامل دارا می‌باشد، نمی‌تواند از این امر واجب اسلامی شانه خالی کند، بلکه باید تا پای جان ایستادگی نماید و با ایثار جان و مال خویش از حق و حقیقت دفاع کند. در این خصوص، با استناد به دستورات قرآن و تعالیم و روایات رسیده و با مدد از قدرت اندیشه، این طور استنباط می‌شود که قیام امام

حسین علیه السلام برای آن حضرت واجب بوده است؛ چنان که قرآن کریم در این باره، این گونه دستور می‌دهد:

«کسانی که گوشه نشینی اختیار نمایند و بی آسیب باشند، با کسانی که با جان و مالشان در راه خدا جهاد می‌کنند، مساوی نیستند، بلکه خداوند جهاد کنندگان را از حیث درجه و مقام بر تشینندگان برتری داده است»^۱

و نیز در جای دیگر می‌فرماید:

«اگر کشته شوید یا در راه خدا بمیرید، به آمرزش خدا رسیده‌اید و این بهتر است از هر چه در دنیا برای خود ذخیره و جمع آوری نمایید».^۲

و هم چنین این که: «فکر نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زنده و جاوید می‌باشند».^۳

حتی می‌توان با تکیه بر این آیات و توجه و دقت در اوضاع و احوال جامعه آن روز به این نتیجه رسید که به نوعی امام حسین علیه السلام و هم چنین مردم آن عصر در بستر امتحان الهی قرار گرفته بودند، زیرا همان گونه که از آیات صریح قرآن در مورد سنجش انسان‌ها برداشت می‌شود، خداوند تبارک و تعالی بشر را بدون امتحان رها نمی‌کند. البته برای کسانی که در رأس خوبی‌ها قرار دارند و به مقام مخلصان رسیده‌اند، به معنای آزمایش نیست، بلکه امتحان آنها نظیر سیدالشهدا علیه السلام تنها پیاده کردن عبودیت و وصول به مقام‌های دست نیافتنی بهشت است که تنها با شهادت به آنها دست خواهند یافت، ولی در مورد سایر مردم، امتحان به معنای عام آن می‌باشد که با آن مؤمنان از منافقان و نیکوکاران از بدکاران شناخته می‌شوند.

به طور حتم، حضرت خود نیز علم به این امتحان داشته، هم چنانکه در کلامشان

۱. سوره نساء، آیه ۹۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۶.

۳. همان، آیه ۱۶۸.

با گروه‌های جن فرموده‌اند:

«و اگر من در جای خود بمانم، این قوم هلاک شده به چه چیزی امتحان گردند و با چه چیزی خوبان از بدان جدا شوند».^۱

بله، همان‌طور که ذکر شد، حضرت باید به شکلی حد اعلی عبودیت و بندگی خود را به معبودشان در جامه عمل به اثبات می‌رساندند که با انجام این قیام و عمل به خواست پروردگار بالاترین و بارزترین نشانه بندگی خود را به مرحله ظهور رسانیدند. تا آن‌جا که آن امام همام خود نیز در پاسخ به بعضی از افرادی که دلیل حرکتشان را با توجه به شرایط خطرناک موجود سؤال می‌کردند، ادای وظیفه الهی و عبودیت و اطاعت او را یادآور می‌شدند، چنان‌که به‌ام سلمه فرمودند:

«ای مادر، همانا خداوند -عزوجل- خواسته که مرا کشته شده و سر بریده به ظلم و دشمنی ببیند».^۲

در ادامه بحث، در مورد پیرامون مسئولیت دینی حضرت باید گفت: امام حسین (ع) که از سویی با مسلمانان فنا شده در فقر و سختی رو به رو شده است و از سوی دیگر، مواجه شده با حکومت فاسد اموی، آن‌هم با حاکمی چون یزید. با اعتقاداتی کاملاً بر ضد اسلام و منکر آیین قرآن، که خود را خلیفه مسلمانان قلمداد کرده و محرمات الهی مرتکب می‌شود و با سنت پیامبر مخالفت ورزیده و برای نابودی اسلام و قرآن می‌کوشد، به ناچار وظیفه و مسئولیت دینی‌اش، ایشان را وادار به قیام علیه چنین حکومت طاغی و یاغی و جباری می‌کند، تا آن‌جا که باید در این راه با بالاترین مرتبه ایثار، جان خود و یارانش را فدای اسلام بنماید، که اگر غیر از این شده بود، دیگر حتی از اسلام شانی و از قرآن نامی هم نمی‌ماند و تمامی زحمات پیامبر اسلام به یک باره نابود می‌شد؛ چنان‌که حضرت در برابر حر و لشکریانش به سخنانی پرداخت و فرمود:

۱. علی سعادت پرور، فروغ شهادت، ص ۸۴.

۲. همان.

«ای مردم! همانا رسول الله ﷺ فرمود: هر که سلطان ستم کاری را ببیند که محرمات الهی را حلال می‌شمارد و با خدا پیمان شکنی و با سنت و روش رسول خدا مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا به گناه و ستم رفتار می‌کند، قولاً یا عملاً، بر او ایراد نگیرد، بر خداست که او را با همان سلطان جانر محشور گرداند. و در جای‌گاه ستم‌کاران جای دهد.»^۱

از این رو باید متذکر شد که قیام و شهادت، حضرت هرگز برای تسلای خاطر و شفای دل نبوده است، چون بامقام عصمت و ولایت نمی‌سازد، بلکه همان طور که قبلاً هم بیان شد، در مرحله اول عمل به وظیفه عبودیت و بندگی نمودن و در مرحله دوم، برداشتن خارها و موانع پیشرفت اسلام بوده که با دید مقام عصمت و امامت، تحقق آن مسیر است. در این باره به اظهار نظر یکی از نویسندگان غربی رجوع می‌کنیم که در حقیقت اظهارات و نوشته‌هایی از این قبیل، جلوه‌ای است از غنا و جاودانگی این نهضت مقدس و تجلی همه گیر بودن این انقلاب.

مسیو ماریین، نویسنده آلمانی می‌نویسد:

«حسین (ع) می‌دید از یک طرف حرکات بنی امیه که قدرت مطلق داشتند و دستورات اسلام را پایمال می‌کردند، نزدیک است به یک باره پایه‌های استوار و مستحکم اسلام را در هم ریزد و از طرف دیگر، می‌دانست که به فرض اینکه از یزید اطاعت کند و یا با او مخالفت ورزد، بنی امیه نظر به عداوت و دشمنی دیرینه خود از محو و نابودی بنی هاشم دست بردار نیستند و اگر بیش از این مسامحه کند، نام و نشانی از اسلام و مسلمانان باقی نخواهد ماند. به همین خاطر تصمیم گرفت در برابر حکومت ظلم قد علم کند و برای پایداری پرچم اسلام جان و مال و... خود را فدا کند»^۲

آری حسین عزیز با قیام عاشقانه و عارفانه خود حقیقت محبت ورزی و دوستی

۱. نفس المهموم، ترجمه ابوالحسن شعرانی.

۲. سیدعبدالکریم هاشمی نژاد، درسی که حسین به انسانها آموخت، ص ۱۲۳.

راستین را به همگان فهمانید که در میدان دوستی باید پاک باز بود، هرچه خود و خودی است باید زدود و در طبق اخلاص و ایثار تقدیم محبوب و راه او نمود، لذا نقش اساسی حسین (ع) در اسلام نهایت تأثیر را داشته و روایت مشهور نبوی «حسین از من است و من از حسینم» را برخی چنین معنا کرده‌اند که «بر پایی و باقی ماندن دین مبین سلام، به برکت حسین (ع) است.»

استاد علامه جلال الدین همایی در کتاب اسرار و آثار واقعه کربلا می‌نویسد: دقیقاً نقطه اختلاف ما با بعضی مورخان و جامعه شناسان قدیم و امروز مسلمان یا غیر مسلمان در همین جاست. چرا که آنها به قیام حسین از دیده سیاست می‌نگرند، در حالی که او از این قیام دین را می‌خواست.

ب) مخالفت با حاکم جور و غاصب مقام خلافت

ای آن که شفق ز خون تو رنگین است داغ تو به گوش نه فلک سنگین است
بر تابلو شفق نوشتی با خون با حاکم جور، زندگی ننگین است

خلافت در اسلام، تنها یک سلطه ارضی نیست، بلکه عبارت است از جانشینی رسول خدا و این بدان معنا است که خلیفه باید نمونه رسول خدا و متصف به اوصاف و اخلاق پیامبر اسلام باشد، زیرا خلیفه و جانشین بنیان گذار حکومت اسلامی می‌بایست وسیله‌ای برای تحقق عدالت اسلامی و قضاوت علیه تخلفاتی باشد که انجام می‌گیرد، بنا بر این اگر خلیفه فردی شایسته باشد، جامعه را به صلاح و سعادت سوق می‌دهد و چنانچه منحرف شد، مسیر جامعه را هم به انحراف می‌کشاند و به همین خاطر، اسلام اهمیت فراوانی به موقعیت خلیفه داده است و حسین (ع) نیز در اولین نامه‌ای که به مردم کوفه نوشت، به این شرایط اشاره فرمود:

«به جانم قسم امام نیست، مگر آن که به کتاب خدا عمل کند و به عدل و قسط

رفتار نماید و بر حسب قانون و حق مجازات کند و خود را در مسیر رضای خدا قرار دهد.^۱ از این رو حسین (ع) به لحاظ موقعیت اجتماعی‌اش در مرحله اول خود را در برابر امت اسلامی مسئول می‌بیند تا در مقابل ظلم و بیدادگری که از ناحیه حکومت اموی بر امت وارد می‌شود، به دفاع برخیزد. البته هر چند که این مسئله وظیفه هر فرد مسلمانی است، ولی به طور طبیعی در مورد امام حسین (ع) با توجه به امامت ایشان، از یک سو و انتسابشان به پیامبر (ص) از سوی دیگر، تأکید بیشتری پیدا می‌کند و توقع جامعه اسلامی را بیشتر بر می‌انگیزد و امام (ع) خود این مسئولیت را به خوبی احساس می‌کند.

در مرحله دوم، مولای عاشقان و راهنمای عارفان که خود یگانه شخصیت لایق و شایسته و وارث خلافت و دارای مقام معنوی امامت بود، می‌بیند که مقام جدش در اختیار فردی قرار گرفته که تمام اوقاتش را به می‌گساری و عیاشی و تفریح نامشروع می‌گذراند و جز رسیدن به شهوت‌های نفسانی، هدفی ندارد و بی‌شرمانه مقام خلافت را بازبچه هواهای نفسانی خویش ساخته است. از این رو، سکوت در برابر جنایات یزید را جایز نمی‌شمارد و برای ایفای این مسئولیت بزرگ و خطیر و بازگرداندن خلافت اسلامی به جایگاه اصیل خویش، با شجاعت و شهامت هر چه تمام‌تر، در مکتب ایتار و تقوا به پا می‌خیزد، تا آن که شخص شخیص خود و همه اهل بیتش را در این راه فدا کرده و عدالت اسلامی و حکم قرآن را در میان مردم به اجراء در آورد.

چنان که در نامه‌ای که آن حضرت پس از ورود به کربلا برای سران کوفه مرقوم فرمودند، چنین آمده است: «به یقین می‌دانید که رسول الله فرمود: هر کس سلطان جائر و ستمگری را ببیند که محرمات الهی مرتکب می‌شود و پیمان با خدا شکسته و با سنت رسول مخالفت می‌نماید... سزاوار است بر خدا که او را در جایگاه او جای دهد و می‌دانید که این قوم چنین اند و همانا من به واسطه نزدیکی و قرابت با رسول خدا به این امر

۱. نفس المهموم، ترجمه ابوالحسن شعرانی ص ۹۴.

[حکومت و خلافت] سزاوارتر هستیم».^۱

در این نامه، حضرت آشکارا یکی از دلایل حرکت و قیام خود را که مخالفت با حاکم جور است، بیان می‌فرماید و نیز در جایی دیگر، هنگامی که مروان بن حکم دربارهٔ بیعت حضرت سیدالشهدا (ع) با یزید، خواست از در نصیحت وارد شود، امام (ع) فرمودند: «ما برای خدا هستیم و به سوی او رجوع می‌کنیم و با اسلام باید خداحافظی نمود. آن هنگام که امت به حاکمی چون یزید مبتلا گردد، همانا از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است».^۲

آن طور که از این روایت نیز استفاده می‌شود، حضرت صریحاً اعلام می‌دارد که: حکومت شخصی چون یزید، مصیبت برای من و اسلام و مسلمانان است. پس می‌توان به جرأت گفت که امام حسین با رؤیت جو حاکم بر جامعه اسلامی آن روز و سلطه حاکم جائری چون یزید، به واقع دستور داشت، و وظیفه‌اش ایجاب می‌نمود که قیام کند، چرا که اسلام پیروانش را به آزادی و می‌دارد و به آنان دستور می‌دهد، همان طوری که نباید زور بگویند، زیر بار زور هم نباید بروید!

علی (ع) که زبان گویای اسلام است، می‌فرماید:

«کارزار با مخالفین دین دری است از درهای بهشت، که خداوند آن را به روی دوستان بسیار نزدیکش گشوده است و لباس پرهیزگاری می‌باشد».^۳

حسین بن علی (ع) که یگانه فرزند صالح اسلام و قرآن بوده و تمامی سجایای اخلاقی را در خود جمع کرده است، نباید این امر واجب اسلامی را نادیده بگیرد، بلکه باید تا پای جان ایستادگی نماید و از حق و حقیقت دفاع کند. اگر که حضرت امام حسن (ع) دارای شرایط مناسب نبود و در برابر مردی مانند معاویه قرار گرفته بود که تظاهر او در

۱. علی سعادت پرور، فروغ شهادت، ص ۷۴.

۲. همان.

۳. نهج البلاغه، خطبه چهارم.

حمایت از اسلام و قرآن و شیطنت‌های خاص وی - که خطرناک‌ترین ضربه‌ها را به نام دین وارد می‌ساخت - اجازه نمی‌داد تا آن بزرگوار همانند برادر معصومش قیام خونین نماید. در عوض امام حسین علیه السلام دارای شرایط و امکانات مساعد بود.

و همان گونه که ذکر شد، شهرت یزید به سوء سابقه و بدکاری از یک طرف و نداشتن حسن تدبیر در اداره کشور و امت اسلامی از سوی دیگر و انجام خشونت‌های سخت و ناصحیح از طرف سوم و تظاهر او علیه اسلام و پیامبر عزیز از جانب دیگر به آن حضرت امکان داد تا بتواند به ید قدرت ایثار و از خود گذشتگی و با عزت هر چه تمامتر، مخالفت خویش را با حکومت وی آشکار سازد و شجاعانه در برابر او تسلیم نگردد، و با رشادت دین اسلام را از انحرافی که به سبب حکومت معاویه و یزید و دخالت‌های بنی امیه و بنی مروان عارض او شده بود، نجات داده و با شهادتی مثال زدنی آن شهید جاوید و جلوه توحید، دستگاه کفر و ظلم یزید و اتباع و اشیاع او را بر عموم جهانیان و علی الخصوص فریب خوردگان شام و مصر و عراق نشان بدهد و به طوری آن را رسوا کند که بر عامة مسلمانان اتمام حجت شده، باشد هر چند که این عمل به قیمت شهادت آن بزرگوار و یاران و اسارت خاندان وی تمام شود.

استاد علامه جلال الدین همایی در کتاب اسرار و آثار واقعه کربلا می‌نویسد:

قصد امام ایجاد دستگاه ریاست و سلطنت (مفهوم خلافت و امامتی که امام یگانه شخصیت لایق و شایسته آن است) با این سلطنت متضاد است) نبود و گرنه خوب می‌دانست که این امر در خود مکه و مدینه و از آن جا که بگذرد در حدود یمن و در حصون و معاول اسلامی که از دسترسی یزید و حکام او دورتر و امن‌تر است، خیلی سهل الوصول تر بود تا در بیابان کربلا و مرکز قدرت اتباع یزید و در محلی که مردمش به غدر و نفاق و سست پیوندی ضرب المثل بودند و معامله‌ای که با پدر و برادر او کرده بودند، بهترین سرمشق عبرت و اعتبار او بود.

ب) عامل تقاضای بیعت

شهید عشق که آزادگ‌یست مرهونت به بحر حق طلبی موج می‌زند خونت
بر مظلومیت چکد از دیده‌ام گل اشک به سنگ فراش مزارت، به خاک گلگونت
از امام بیعت می‌خواستند و در این کار رخصتی نبود، چنان که یزید گفته بود: «از

حسین بیعت بگیرید با شدت، و رخصتی به او برای سرپیچی ندهید»^۱

آری، بیعت در حقیقت امضای قبول و تأیید بود، آنها فقط خواستار یک امتیاز از امام بودند و امام همه رنج‌ها را تحمل کرد و شجاعانه تن به شهادت خود و یارانش داد که همان یک امتیاز را ندهد و آن یک امتیاز فروختن رأی و عقیده بود. بیعت در آن روز به معنای رأی دادن بود، پس اگر امام یک رأی غیر وجدانی و غیر مشروع می‌داد، شهید نمی‌شد. اما امام معصوم، مرگ با عزت را برگزید و حاضر به شهادت شد که رأی و عقیده خویش را نفروخته باشد و به هیچ وجه حاضر به بیعت نشد.

فیلسوف شهید مرتضی مطهری در کتاب حماسه حسینی می‌نویسد:

«وظیفه امام از این نظر فقط امتناع بود، البته این وظیفه را با خروج از کشور، با متحصن شدن و یا مخفی شدن نیز می‌توانست انجام دهد. به عبارت دیگر روش و متد امام از این نظر زیر بار نرفتن به هر شکل، حتی به قیمت خروج از مرز و تا سرحد گشته شدن است. روش امام در مقابل عامل بیعت خواستن، محدود به حد امکانات برای به دست گرفتن حکومت نیست و محدود به حد گشته شدن هم نیست. از این نظر امام فقط باید بگوید: نه، در آن زمان بیعت امام قطعاً جدی و از روی رضا تلقی می‌شد و واقعاً صحه گذاشتن به خلافت یزید بود. قرائنی در دست است که امام به هیچ وجه حاضر به بیعت نبود،» مضاف بر این بیعت با یزید دو مفاسد مهم دیگر هم داشت:

اول این که پذیرفتن حکومت وی باعث موروئی شدن خلافت می‌شد و دوم این

۱. فضل الله کمرانی، حسین کیست، ص ۱۷۲.

که در حکومت یزید فساد علنی و آشکار بود.

در توضیح عامل دوم، باید گفت که هر گاه حسین علیه السلام با شخصی مانند یزید که تمام رفتارش بر خلاف اسلام بود؛ یعنی علناً شراب می‌خورد، آشکارا قمار بازی می‌کرد و گفتارش کفرآمیز بود و... بیعت می‌نمود، ناخواسته با این عمل تمام رفتار و کردار یزید را تأیید کرده بود. حسین علیه السلام می‌دید که بیعت با یزید، مسلمانان را به گمراهی می‌کشاند و دست آویزهایی از این قبیل در دست منافقان قرار می‌گرفت و این سؤال که اگر این اعمال و رفتار یزید بد بود، چرا حسین علیه السلام اعتراض نکرد؟ اگر هر کس مرتکب این گناهان شود، مورد احترام مسلمانان نیست، پس چرا حسین علیه السلام که فرد شاخص و حافظ منافع اسلام است، یزید را که دارای این رفتار و کردار است، محترم دانسته و با او بیعت نموده است؟

اینها ایرادهایی است که در صورت بیعت کردن حسین علیه السلام با یزید پیش می‌آمد، ولی امام معصوم با بیعت نکردن خود و عمل به دستورات اسلام و زیر بار زور نرفتن، نالایق بودن یزید را ثابت نمود و کاری کرد که نه تنها مسلمانان از یزید پیروی نکنند، بلکه او را تا قیامت سرزنش و لعن و نفرین کنند.

«واشنگتن ایرونیک» مورخ آمریکایی می‌گوید:

برای امام حسین علیه السلام ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن در برابر اراده یزید، نجات بخشد، لکن مسئولیت پیشوا و نهضت بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را به عنوان خلیفه بشناسد و با او بیعت کند. از این رو، حضرت به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی امیه آماده ساخت.^۱

ج) اتمام حجت

خم پشت سپهر از قد موزون حسین شد کوفه خجل از رخ گلگون حسین
این عکس شفق نیست، بر اطراف افق بگرفته گریبان فلک خون حسین

۱. سید عبدالکریم هاشمی نژاد، همان، ص ۷۴.

یکی دیگر از دلایل قیام حضرت سیدالشهدا (ع) اتمام حجت بر کسانی بود که نامه نوشتند و از حضرت برای مقابله با امویان یاری خواستند. بله، مردم کوفه پس از امتناع امام از بیعت او را دعوت کردند و آمادگی خود را برای کمک به او و به دست گرفتن خلافت و زعامت با نوشتن چیزی در حدود دوازده هزار نامه اعلام داشتند. نامه‌هایی که پی در پی آن هم از شهر کوفه بزرگ‌ترین شهر نیروخیز اسلامی می‌آمد.

تا آن جا که رجال و اشراف کوفه نیز در نامه به ایشان نوشته بودند:

«راستی که ما رهبر نداریم، به سوی ما بشتاب، امید این که خدا ما را به دست شما گرد حق جمع آورد.»^۱

حتی قاصد امام هم آمادگی مردم را تأیید کرد. به راستی این دعوت عجیب و این همه نامه برای چه بود؟ قطعاً برای قبول زمامداری و به دست آوردن قدرت و مرکز قرار دادن کوفه، و این تا بدان حد بود که امام را که یگانه شخصیت لایق و شایسته و وارث خلافت و دارای مقام امامت بود، مسئول دانستند که اگر امامت و خلافت را نپذیرد، در پیشگاه حق تعالی با او احتجاج خواهند کرد. و قطعاً اگر حسین (ع) این دعوت را اجابت نمی‌کرد، مردم آن عصر و عصرهای آینده آن را به عنوان یک فرصت بسیار مناسب تشخیص می‌دادند، در آن نهضت جاودانی، قیام مردم کوفه یک حجت تاریخی علیه امام به شمار می‌رفت و بنا بر این لازم بود که شاه شهیدان حجت خود را بر مردم در مقابل تاریخ تمام کند. چنان که حضرت در جواب به «طرماع بن حکم» علت قیام و حرکت خود به سوی کوفه را خلف وعده نکردن و اتمام حجت بر مردم بیان کرده و می‌فرماید: «اگر خداوند دشمنی را از ما دفع نماید، دیر زمانی است که نعمتش را شامل حال ما کرده و او کافی است، و اگر آنچه که چاره‌ای از آن نیست، پیش آمد، انشاء الله رستگاری و شهادت است.»^۲

۱. نفس المهموم، ترجمه ابوالحسن شعرانی، ص ۹۴.

۲. علی سعادت پرور، همان.

د) احیای ارزش‌های اسلامی و بیداری اراده مردم

از خون حسین می‌رسد این پیغام من گشته شدم که زنده ماند اسلام
زین روی فقط شرط حسینی بودن انجام فرایض است و دوری از حرام
حکومت اموی، سعی بلیغ می‌نمود که ارزش‌های اسلامی را که کرامت انسان‌ها
بدان بستگی دارد، محو و نابود ساخته و ضد ارزش‌ها را که در جاهلیت بدان افتخار
می‌کردند و ارج می‌نهادند، جای‌گزین ارزش‌های اسلامی نماید که از جمله ارزش‌هایی که
اسلام روی آن سرمایه‌گذاری کرده و حکومت بنی‌امیه با تمام قدرت در محو و اضمحلال
آن پافشاری می‌کرد، به امور زیر می‌توان اشاره نمود:

الف) وحدت اسلامی: پیامبر ﷺ برای ایجاد وحدت و برادری اسلامی سعی و
کوشش وافق مبذول می‌فرمود، ولی معاویه می‌کوشید از طرق مختلفی همچون: احیای
تعصبات قبیله‌ای و ایجاد اختلاف بین اعراب اصیل و موالی و... وحدت اسلامی را ریشه
کن سازد.

ب) حریت: در دوران حکومت اموی، زبان قتل و شمشیر یگانه قاضی در این
دستگاه مستبد بود که بدون رسیدگی به حق و حقیقت سفره قتل گسترده می‌شد و جلاد
به دستور حاکم، بی‌گناهی را به قتل می‌رساند. حسین ﷺ برای این که به مردم زیر یوغ
ظلم و ستم بیاموزد که چگونه به حقوق خود رسیده و حریت و آزادی از دست رفته خود را به
دست آورند، بپا خاست.

ج) اخلاق اسلامی و انسانی: در زمان حکومت امویان بر خلاف دوران حکومت
علی ﷺ نه تنها در مسیر تربیت جامعه قدمی بر داشته نشد، بلکه کوشش نیز می‌شد که
جامعه به فساد کشانده شود تا بدین وسیله مردم را همانند خود فاسد ساخته و دوام خود را
تضمین نماید.

از این رو، مظهر فساد اخلاق از قبیل: دروغ، نقض عهد، لهو و لعب در همه جا به

چشم می خورد و متأسفانه مردم کوفه که با همین سیره نشو و نمو کرده بودند، به سادگی پشت پا به همه وعده هایی که به حسین (ع) داده بودند، زدند و منکر همه نامه های خود شدند و چه ننگی از این بالاتر که فرزند پیغمبر (ص) و سید جوانان اهل بهشت را برای قبول مسئولیت پیشوایی خود دعوت نمایند و اصرار ورزند که اگر نیایی در پیشگاه خدا با تو احتجاج خواهیم کرد و چون دعوت آنان را پذیرفت، در مقابلش صف آرایی نموده و خونش را بریزند.

از این رو، امام الخائفین و معزالمذنبین برای احیای آثار و اخلاق اسلامی و به دست آوردن حریت و آزادی از دست رفته و نیز زنده کردن وحدت اسلامی که در جامعه آن روز مرده بود، مجبور به خروج و قیام شد. شیخ شوشتری در کتاب مواعظ در این باره می گوید:

«جلوی این تبلیغات چهل ساله حکومت اموی را جز قیام حسین، چه چیزی می گرفت؟ یزید و معاویه و کسانی که بنی امیه را روی کار آوردند، چه کسی می توانست رسوا کند؟ به مسلمان ها بفهماند این دین داری و ایمان نیست که بنی امیه دارند، اینها کافرنند، اگر اعتقادی به پیغمبر داشتند، با اولادش این طور معامله نمی کردند، آن هم حسین (ع) که این قدر در باره اش سفارش شده است.»

از طرفی در زمان حکومت معاویه و پسرش یزید چنان از مردم سرزمین اسلامی سلب اراده و اختیار شده بود که به اجساد بی روح و کالبدی بی اراده مبدل گشته بودند، تا آن جا که به تعبیر علی (ع):

«مرد نبودند، بلکه سایه مرد بودند.»^۱ و آن چنان قید و بند نه تنها بر دست و پای آنها؛ بلکه بر قلب و فکر و اراده آنان زده شده بود که قدرت تفکر را حتی از جامعه سلب کرده بودند. حکومت اموی مسلمانان را آن چنان تحذیر می نمود که هر گونه تحرک بر خلاف میل و خواسته حکومت از آنان زایل گشته بود و لذا در تاریخ مکرر می خوانیم که

مردم به حسین علیه السلام متمایل بودند، اما کوچک‌ترین اقدامی بر خلاف امیال حکومت از مردم صادر نمی‌شد و بدون اراده همچون بندگان و بردگان زر خرید، فرامین حکومت را بی چون و چرا اجرا می‌کردند و حسین علیه السلام با شجاعت و شهامتی بی همتا که از پدرش علی علیه السلام به یادگار برده بود، قدم به جهاد اسلامی و برپایی قیام نهاد تا روح عزت و کرامت انسانی را به جامعه اسلامی بدمد و اراده و فکر و اندیشه، مسئولیت فردی و اجتماعی را که از مردم سلب شده بود به آنان باز گرداند و به لطف این ایثار و رشادت جامعه اسلامی به کیان خود باز گردد.

لذا شهادت آن حضرت نقطه تحولی در تاریخ اسلام و مسلمین گردیده و مسلمانان به اصالت خود باز گشتند و به نیروی اندیشه و عزم و اراده مسلح شده و تمام قیودی را که بر دست و پا و زبان و قلبهایشان زده بودند، گسسته و ترس و خوف و انقیاد و اطاعت بی چون و چرا به تحرک و قیام و انقلاب مبدل گشت؛ تا آن جا که پایه‌های حکومت اموی را به لرزه در آورد و سرانجام آن را از بیخ و بن برکنند.

ه) مقابله با ظلم و حکومت اموی

جز محو ستم نبود آیین حسین حق دیده همیشه چشم حق بین حسین
 بگشود زپای عالمی بند ستم در کرب و بلا نهضت خونین حسین
 یکی از بزرگ‌ترین دلایل قیام امام حسین علیه السلام ایستادگی در برابر ظلم و ستم بی حساب حکومت اسلامی به مردم و به ویژه شیعیان و نیز تسویه حساب این حکومت با شیعه بود.

ظلم و ستم امویان چنان در این زمینه بی حد و حصر بود که قابل بیان نمی‌باشد. حاکمان اموی برای آن که بیشتر بر مردم مسلط گردند و حتی نفس کشیدن را از مردم سلب کنند، چنان ترس و وحشتی در سراسر کشور اسلامی به وجود آورده بودند که فوق آن

متصور نبود و هیچ کس بر مال و جان خود ایمن نداشت. افرادی گناه را به جای گناه کار و مطیع را به جای مخالف مجازات می کردند، با ظن و گمان و تهمت افراد را تحت فشار قرار می دادند و نیکان و خوبان را بدون محاکمه به زندان می انداختند.

از سوی دیگر، یکی از خطرناک ترین کارهای حکومت اموی و در رأس آن معاویه تحقیر و اذلال و خوار ساختن شیعیان بود؛ چنان که حضرت نیز از مشاهده این ظلم های بی شماری که بر شیعیانش می گذشت به شدت رنج می برد.

منتها معاویه درجه کوشش خود را در دشمنی با دوستان علی (ع) به کار گرفت و به هر نحو در اذیت و آزار و تحقیر و کشتار ایشان کوشیده و با آنها تصفیه حساب می نمود که از جمله مظلوم او می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- برای تحقیر شیعیان بر صورت و گردن آنها داغ می نهاد، یعنی همان گونه که دام ها را به منظور شناسایی و غلامان را به نشانه بردگی با داغی نشان می گذاشتند، با شیعیان و مؤمنین راستین و دوستان علی (ع) نیز چنان رفتار کرد؛

۲- بزرگانی همانند حجر بن عدی و میثم تمار و... را اعدام کرد؛

۳- عده ای را زنده به گور نمود؛

۴- خانه شمار زیادی از شیعیان را خراب کرد؛

۵- حقوق یاران علی را از بیت المال قطع کرد و بالاخره به هر شکل ممکن برای

شیعیان علی (ع) ایجاد رعب و وحشت می نمود و...

تا آن جا که امام حسین (ع) نیز از رفتار معاویه احساس خطر بیش از حد نمود و شجاعانه آن نامه تاریخی را برای معاویه نگاشت و در آن اعمال زشت و خلاف کاری هایش را یاد آور شد و او را به اعمالش توبیخ کرد. و سرانجام در دوران یزید که ظلم و ستم و کشتار بی دلیل شیعیان به حد اعلای خود رسیده بود، رهبر احرار با صلابت و شهامتی بی بدیل قیام کرد و خون شریف خود و یارانش را در این زمینه ایثار نمود، تا باب

عزت و آزادی را بر روی آنان بگشاید و از این کابوس خطرناکی که حیات و زندگی آنان را در گرداب عمیق قرار داده است، نجات بخشد.

(و) مبارزه با بدعت و احیای عترت

تا لوح فلق، نقش به نام تو گرفت خورشید فروغ از پیام تو گرفت
ای خون تو جاری به رگ سرخ حیات اسلام قوام از حیات تو گرفت
از دیگر مفاسد حکومت اموی پدید آوردن بدعت و نشر آن در برابر اسلام و هم
چنین محو و نابودی نام و یاد عترت پیامبر بود. در مورد حيله و عمل پلید ایشان؛ یعنی
ایجاد بدعت باید متذکر شد که بدین وسیله سعی داشتند اسلام را تحریف و از مسیر
اصلی و صحیح آن منحرف نمایند و مهم‌ترین ایده و نقشه شیطانی این حکومت غاصب
در طول این مسیر، زنده کردن بدعت‌های زمان جاهلیت و در مقابل نابودی سنت‌های
پاک و ارزشمند اسلام بود. از این رو حسین علیه السلام برای ریشه کن کردن رسوم جاهلیت و احیا
و ترویج سنت جدش رسول الله در میان جامعه اسلامی به پا خاست. چنان که در نامه‌ای
که به سران اهل بصره مرقوم فرمودند، در این مورد چنین می‌فرمایند: «من شما را به خدا
و پیامبرش دعوت می‌کنم، زیرا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مرده و بدعت‌ها زنده شده است، اگر
دعوت‌م را اجابت کنید و دستورم را اطاعت کنید، شما را به راه رشد و صلاح هدایت
می‌کنم.»^۱

در این باره جالب است که اشاره کنیم به مقاله مادام انگلیسی که می‌گوید:
«سه نفر در تاریخ بشریت برای احیای کلمه حق جان بازی نموده‌اند که از سایر
فداکاران و جان‌بازان گوی سبقت را ربوده‌اند:

۱- سقراط حکیم در آتن؛

۲- حضرت عیسی در فلسطین؛

۱. علی سعادت پرور، همان ص ۱۲۱.

۳- حسین (ع) فرزند پیامبر اسلام (ص)

در این میان هرگاه به تاریخ و چگونگی کشته شدن و فداکاری حضرت حسین (ع) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که حرکتش از آن دو نفر قوی و مهم‌تر بوده و بهمین جهت او را سیدالشهدا (ع) گفتند و بزرگ‌ترین دلیل برای اثبات مظلومیت حسین (ع) مسلمانان، قربانی دادن طفل شیرخوارش بود و در اثر جانبازی و ایثار بی حد و حصر او و اهل بیتش، دین محمد (ص) زندگی نوینی به خود گرفت.^۱

آری، حسین (ع) آن دست چاره ساز و معنای نماز، در قیام خود خدا را می‌خواست و پس از خدا، مردم را. او می‌دید آنچه خدای اسلام به نام عبادت بر مسلمانان واجب ساخته، به خاطر آن است که آنان را مسلمانانی پاک دل، پاک اعتقاد و مسلمان دوست بار آورد، تا آنچه را که روح اسلام خواهان آن است تحقق یابد. او دین خدا را سنت می‌دانست که باید در اجتماع مردم جاری باشد. اکنون که سنت مرده و بدعت زنده شده است و او می‌تواند این منکر را دگرگون کند، نباید صبر نماید. چنان که حضرت رسول (ص) در این باره فرموده: «کسی که منکر را دید، اگر توانایی دگرگون کردن آن را دارد باید بکوشد و آن را نابود کند».^۲

پس او باید با شجاعت و شهامت پوشش ریا و تزویری را که فرزند و نوه ابوسفیان بر روی مسلمانان کشیده و دین را حکومتی نژادی به مردم شناسانده‌اند که در آن حکومت، قریش والاتر از دیگران‌اند، بدرد و چهره حقیقی اسلام را که پس پرده‌های این تشریفات دروغین است، آشکار کند، حتی اگر که این از خود گذشتگی به قیمت جان و شهادت و به اسارت رفتن آلش تمام شود.

دکتر ماریبن المانی و دکتر ژرف فرانسوی در تاریخ خود نگاشته‌اند که «قیام حسین و فداکاری آن حضرت باعث زندگی نوین دین محمد گردید».^۳

۱. خلیل الله دیانی، مرگ سرخ، ص ۹۵.

۲. سید جعفر شهیدی، قیام امام حسین، ص ۹۲.

۳. خلیل الله دیانی، همان، ص ۱۲۹.

از سویی دیگر، همان طور که قبلاً هم ذکر شد، یکی از مقاصد حکومت اموی محو و نابودی نام و یاد عترت پیامبر ﷺ بود. به واقع این حکومت پست و پلید به هر طریق ممکن می‌کوشید تا اسم و خاطره و مناقب به جامانده از اهل بیت رسول الله را از بین برده و آثار و فضیلت ایشان را ریشه کن سازد، که از جمله مهم‌ترین برنامه‌ها و روش‌هایی که برای نیل به این هدف شوم در پیش گرفتند، می‌توان به:

(الف) وضع و جعل اخبار و احادیث؛

(ب) تربیت نسل نو برای دشمنی با خاندان پیامبر ﷺ؛

(ج) لعن و سب اهل بیت بر منابر؛

(د) کیفر دادن کسانی که مدح اهل بیت می‌کنند، با سخت‌ترین عقوبت‌ها و... اشاره نمود. بنابراین، آن اسوه شهادت و معلم شهادت برای احیای آثار نبوت و خاندان پیامبر ﷺ و نیز باز گرداندن موقعیت اسلامی آنان، قیام کرد. چارلز دیکنز، نویسنده مشهور می‌نویسد:

«اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیایی خود بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به‌مراه او بودند، پس عقل چنین حکم می‌کند که او فقط به خاطر اسلام و زنده ساختن سیرت جدش، فداکاری و ایثار خویش را انجام داد.»^۱

(ز) مقابله با ترور

خون پاک حسین غوغا کرد دشمنان زمانه را رسوا کرد
جان فدایش که با فداکاری نهضت جاودانه بر پا کرد
امام حسین ﷺ احساس کرده بود که یزید قصد نابودی او را دارد و حتی اگر هم با امویان کنار می‌آمد، باز هم او را رها نمی‌کردند، تا آن که خونش را بریزند، چرا که از یک

۱. سید عبدالکریم هاشمی نژاد، همان، ص ۶۲.

طرف حسین (ع) بزرگ‌ترین شخصیت اسلامی بود که در دل‌های مردم قرار داشت و از اعماق قلب، وی را دوست می‌داشتند و از طرف دیگر، اصولاً بنی‌امیه نه تنها با حسین (ع) و حتی پدرش علی (ع) و برادرش حسن (ع) دشمن بودند، بلکه به طور کلی با رسول خدا (ص) و دین مبین اسلام عداوت داشتند که دلیل آن هم کشته شدن شمار زیادی از خاندان بنی‌امیه در جنگ بدر بود و این سابقه، تخم کینه در دل‌هایشان کاشته و ریشه دوانده بود. پس با این مقدمات حسین (ع) یقین داشت بالاخره به هر شکلی که شده او را خواهند کشت، منتها ممکن است به گونه‌ای کشته شود که قاتلش معلوم نگشته و خرنش به هدر رود و بیم از این گونه کشته شدن تا بدان حد بود که امام در مکه با آن که محرم شده بود، از احرام خارج شد و حج را ناتمام گذاشت، آن هم حج تمتعی که پس از شروع عمل، اتمامش واجب است و تنها ضرورت بسیار مهمی، نظیر خوف قتل سبب جواز عدم ادامه آن می‌شود و این خوف از قتل در بیشتر رفتار و سکنات و حتی شکل حرکت امام در خروج از مکه نیز به چشم می‌خورد که از آن جمله به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

(الف) حضرت امام حسین (ع) حین خروج از مکه وضع خود را شبیه به وضع موسی بن عمران می‌داند در هنگامی که ترسان و لرزان از مصر خارج شد؛^۱

(ب) حضرت در جواب ابوهرة از دی فرمودند: «معترض آبرویم شدند، صبر کردم! و مالم را خواستند، بردباری نمودم و خواستند خونم را بریزند، فرار کردم.»^۲

(ج) حضرت در پاسخ فرزندق که پرسیده بود، چرا حج را تمام نکرده خارج شده‌اند، فرمود: «اگر عجله نمی‌کردم، دستگیر می‌شدم.»^۳

(د) حضرت در جواب محمد حنفیه که حیل و مکر اهل کوفه را یادآور شده بود و پیش از خروج از مکه فرمود: «برادرم، می‌ترسم یزید به طور ناگهانی خونم را در حرم بریزد

۱. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ۳۱۵.

۲. علی سعادت پرور، همان، ص ۷۴.

۳. همان.

و به سبب من حرمت این خانه شکسته شود.^۱ که در این جا نیز حضرت علت خروج از مکه و تمام نکردن حج را حفظ جان شریف خویش از قتل ناجوان مردانه و هم چنین عمل به ظواهر دستورهای شرعی اسلام می‌داند، تا بدین وسیله دسیسه‌های شیطانی بنی امیه در توطئه کشتن ناگهانی ایشان عقیم بماند.

لذا حسین علیه السلام آن کاروان سالار عشق و تشنه لب نینوا، شجاعانه قیام کرد، تا با کشته شدن در میدان جنگ و اختیار کردن مرگ با عزت پایه‌های حکومت ستم پیشه بنی امیه را به لرزه در آورده و به اهداف مقدس اسلامی خود برسد و با ایثار و شهادت خود اسلام را در تاریخ زنده نگه دارد.

ح) امر به معروف و نهی از منکر

در کرب و بلا چون علم افراشت حسین در مسلخ خون، نخل وفا کاشت حسین تا امر به معروف بماند جاوید از زشتی منکر، پرده برداشت حسین این عامل که به واقع مهم‌ترین و بزرگ‌ترین انگیزه امام حسین علیه السلام در امر انجام دادن قیام عزیز و عظیم ایشان می‌باشد، از عمده‌ترین ارکان دین اسلام محسوب می‌شود و هنگامی که در زمان معاویه و به خصوص خلافت یزید، کار از حدود مسائل جزئی تجاوز نموده و به دنبال آن تحلیل حرام و تحریم حلال شده، بدعت شیوع پیدا کرده، حقوق عمومی پایمال گشته و ظلم زیاد به چشم می‌خورد و حتی موضوع خلافت موروثی که جامعه عمل پوشیدن به آن آرزوی دیرین ابوسفیان بود که گفت:

«خلافت را چون توپ به یک دیگر پاس دهید و آن را نزد اولاد خود به ارث نهدید، هان سوگند به آن که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد، نه بهشتی در کار است و نه دوزخی»^۲ کم کم رنگ و شکل می‌گیرد، امام در درجه اول مسئول اجرای این اصلی مهم

۱. مرتضی مطهری، همان.

۲. همان.

اسلامی می‌باشد، چنان که آن حضرت در نامه‌ای به برادرش محمد بن حنفیه، این مر را متذکر شده و از آن به عنوان مهم‌ترین انگیزه خروج خود و برپایی قیام خونین حسینی یاد کرده و می‌فرماید:

«قیام من بر مبنای تمایلات نفسانی نیست، من به منظور طغیان و فساد و تباهی و ستم خروج نمی‌کنم، بلکه انگیزه‌ام اصلاح امت جدم رسول خداست و مقصود و منظورم امر به معروف و نهی از منکر است.»^۱

آری، بنی‌امیه چنان این دو رکن بزرگ و مهم اسلامی را متزلزل ساخته بودند که نه تنها امر به معروف و نهی از منکر متروک و مطرود گشته بود، بلکه معروف، منکر و منکر، معروف تلقی می‌شد و امام (ع) در فرصت‌های مختلف، به طور مکرر به این حقیقت اعتراف می‌فرمود که به عنوان نمونه به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) حضرت پیش از خروج از مدینه به سوی مکه در دومین زیارت از مزار جدشان چنین عرض می‌نماید: «بارالها، این قبر پیامبر تو محمد (ص) است و من پسر دختر پیامبرت و برای من امری پیش آمده که خود بدان آگاهی، بارالها من معروف را دوست داشته و منکر و کار زشت را نمی‌پسندم و...»^۲

ب) حضرت، هنگام ورود به کربلا خطبه‌ای با این مضمون برای صحابه ایراد فرمودند:

«ایا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد، همانا من مرگ را جز سعادت و خوش‌بختی و زندگی با ظالمان را جز ناراحتی و ملامت نمی‌بینم.»^۳

البته نکته مهمی که در این میان وجود دارد و باید به آن توجه داشت، احتمال تأثیر این امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که یکی از شرایط کلی اجرای امر به معروف و

۱. آیه الله محمد علی عالمی، حسین نفس مطمئنه، ص ۴۲.

۲. علی سعادت پرور، همان، ص ۳۷.

۳. همان.

نهی از منکر نیز می‌باشد. در صورتی که انجام دادن این اصل اثری نداشته باشد، حضرت بی جهت نیرویی را صرف کرده و خونس نیز به هدر رفته است. اما امام بنا به دلیل متعددی به نتیجه کار و هدر رفتن خون خود اعتقاد داشت، که دو دلیل ذیل از آن جمله است:

۱- حضرت در جواب شخصی که «ریاشی» نقل می‌کند، فرمود: «اینان برای من ایجاد وحشت کرده‌اند، و اینها نامه‌های دعوت کوفیان است که اکنون به قتل من کمر بسته‌اند و چون دست به خون من بیالایند و حرامی را نگذارند، جز این که مرتکب شوند، خداوند کسی را برانگیزد تا همه را قتل عام کند، تا آن جا که از کهنه رگل زنان بی ارزش تر خواهند شد.»^۱

۲- حضرت در روز عاشورا خطاب به مردم فرمود: «به خدا سوگند! جز اندکی به اندازه سوار شدن بر اسب نمانند، تا این که این آسیاب به گردش آید و شما را در تنگنای محور خویش گیرد.»^۲

آری، مسئله امر به معروف و نهی از منکر منطق حسین را منطق ایثار و شهادت کرد و به موجب همین عامل است که نهضت و قیام آن مولای سرفراز و بلند اختر در خون خفته، شایستگی زنده ماندن و جاودانه بودن پیدا کرده است.

آثار و نتایج حماسه سرخ کربلا

همان گونه که گذشت، دلایلی چند از وقوع قیام رعد گونه و دشمن شکن سید و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) را مطرح نموده و به انگیزه‌هایی چند از شکل‌گیری چنین حماسه وصف ناپذیری از سوی آن «اسیر الکربات و قتیل العبرات» اشاره کردیم که صد البته، قطره‌ای بود از دریای بی کران فضیلت و معرفت و عصمت. ناگفته نماند که این

۱. همان.

۲. همان.

قیام عجیب و عظیم اثرها و تبعات ستودنی و زیادی با خود داشت که:

الف) محبوبیت خاندان علی (ع):

ب) منغور شدن آل امیه؛

ج) ظاهر شدن نهضت‌هایی چند با الهام از حادثه کربلا؛

د) روشن شدن افکار عمومی توده‌های مردم تا همه بدانند که اسلام غیر این وضع، بلکه مقابل آن است؛ از آن جمله می‌باشد. اما به تعبیری مهم‌ترین اثر این نهضت این بود که ریاست روحانی که از منظر سیاست اهمیت شایانی داشت، مجدداً به دست بنی هاشم افتاد و به ویژه در میان بازماندگان حسین (ع) برای همیشه ماندگار گردید. چندی طول نکشید که حکومت مملو از ظلم و جور معاویه و جانشینان او منهدم شد و در کمتر از یک قرن، قدرت از بنی امیه سلب گردید و این انهدام قدرت از بنی امیه به قسمی شد که امروز نام و نشانی از آنها نمودار نیست و اگر در متن کتب تاریخی نامی از این قوم ذکر گشته متعاقب آن نیز هزاران لعن و نفرین و ناسزا هم نوشته شده و این نیست، مگر به واسطه نهضت الهی و با عزت حسین (ع) و یاران باوفای او و به یقین تا به امروز بشریت نظیر چنین شخصیت متفکر و دور اندیش و فداکار، به خود ندیده و نخواهد دید. هنوز اسیران حسین (ع) نزد یزید نرسیده بودند که علم خون خواهی حسین (ع) برافراشته شد و نهضت عظیمی علیه یزید آغاز گشت. مظلومیت حسین (ع) بر همه ثابت شده و پرده از روی نیات پست و جنایات پلید بنی امیه برداشته شد و کار بجایی رسید که خاندان و حرم‌سرایان یزید نیز از فرط تأسف و تأثر زبان شماتت بر او دراز کردند و نام حسین (ع) و خاندان علی (ع) در اطراف و جوانب یزید به نیکویی برده شد، چیزی که تا به آن روز بی سابقه و غیر ممکن بود. این قیام چنان گویای مظلومیت و معصومیت حسین (ع) بوده و متأثر کننده می‌باشد که «گیبوت» مورخ مشهور می‌نویسد:

«در طی قرون آینده بشریت و در سرزمین‌های مختلف شرح صحنه حزن آور

شهادت حسین علیه السلام موجب بیداری قلوب خونسردترین قارئین خواهد شد.^۱

هر آینه، اگر با نظری دقیق به اوضاع و احوال آن دوره و پیشرفت مقاصد بنی امیه و وضع حکومت و دشمنی و عداوت آنها باحق و حقیقت نگریسته شود، بی تأمل تصدیق خواهیم کرد که حسین علیه السلام با قربانی کردن عزیزترین افراد خویش و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، به دنیا درس فداکاری و ایثارگری و جان‌بازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت و اگر چنین حادثه جان‌گذاری پیش نیامده بود، قطعاً اسلام به حالت کنونی خود باقی نمی‌ماند و ممکن بود در طی آن سال‌ها اسلام و اسلامیان به یک باره نابود گردند. «محمد علی جناح» می‌نویسد:

«هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آن که امام حسین از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود و مسلمین باید از سرمشق این شهید پیروی کنند.»^۲

حسین یعنی عزت و افتخار همیشه جاوید

حسین علیه السلام رحمت و نعمت فراگیر خدا و درب رستگاری برای امت اسلام و امامی مظلوم و صاحب المصیبه که برای برقراری نظم قرآن و زنده کردن روش پیغمبران، نهضت نمود و از یک عدالت و دادگستری عمومی طرفداری کرد و تخت و تاج یزید را که از امپراتوران سرکش و ستمگران یادگار بود، با خون پاک خود، غرقه نمود و درس مفیدی به طرفداران عدالت و حافظان حقوق انسانیت داد و ثابت کرد که در تنگ‌ترین حلقه‌های زنجیروار ظلم و بیداد، مبارزه امری است ممکن و لازم و آن جا که نتوان خون دشمن حق و عدالت را ریخت، باید شجاعانه خون پاک عدالت خواه خود را در سر راهش او ریخت و او را در یک لغزشگاهی قرار داد که پیایی به زانو در آید تا جان‌ش برآید. آن خواننده الهی و داعی الله با باز کردن مکتبی که ابتدایش عصمت و توحید و راهش ایثار و عشق ورزی و

۱. سید عبدالکریم هاشمی نژاد، همان، ص ۱۲۵.

۲. همان.

انتهاش شهادت و عزت است، طالبان حقیقت را رهنمون می‌گردد که چگونه یکتاشناس و یکتا پرست باشند و چگونه با محبوب عشق ورزی کنند و در آخر چگونه با رشادت و شهامت جان‌بازی نمایند. آن رحمت و رأفتی که با بیان یوتکم کفلین من رحمة^۱

خداوند او را شناسانید و به اظهار «الحسن و الحسین امامان قاما اوقعدا»^۲ به توسط حبیبش محمد ﷺ پیشواییش را برای حق جویان رسانید، طالبان بهشت برین را با گفتن حسن و حسین دو سرور بهشتیانند، مژده داد و پایداری دین اسلام را با فرموده‌اش حسین از من است و من از حسینم، به برکت آن بزرگوار به مردم آگاهانید. فلک نجات و اصل برکاتی که چراغ هدایت زبینه نام او و کشتی نجات سزاوار راه اوست. چراغش نورافکن طالبان هدایت و راهش هموارترین راه عرفان و وصال برای محبان است. با برافروختن این چراغ، جهانبان را راهنمایی فرمود که از ظلم طاغیان بیرون روند و زندگی با ستمگران را هلاکت حقیقی و مرگ را سعادت و عزت جاودانی معرفی فرمود. آن غیر تمند با مروتی که با ندای «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید» و فریاد «هیئات منا الذله» درس شجاعت و جوان‌مردی را در دفاع از حریم و آزادی آموخت. راهبر عارفی که نجات را در رهایی از خود و بریدگی کامل از غیر خدا و محو شدن در ذات اقدس حق معرفی کرد و برای دوام آیین جدش به آسانی حاضر شد، خونس را جهت آبیاری این نهال تقدیم نماید و به این ترتیب درس ایثار و فداکاری را به پیروانش آموخت که اگر در راه رسیدن به محبت محبوب تو را قطعه قطعه کنند، نباید از او دل برکنی و به دیگری روی آوری.

معلمی که اخلاق و عرفان را با لسان دعای به قلب مشتاقان معرفت تزریق کرد، که آیا برای غیر تو ظهوری هست؟ و خلاصه خداشناسی و خدایی و خداخواهی را با بیان کور باد چشمی که تو را نبیند، به جهانیان رسانید و بالاخره پاک‌بازی را در برابر معشوق

۱. سوره حدید، آیه ۲۹.

۲. شهید سید عبدالحسین دستغیب (از روایات محکم نبوی)، سیدالشهدا.

با بیان رها کردم همه را در راه دوستی تو، ظاهر ساخت. مکتبی باز کرد که انقلاب‌های دنیا و حتی نهضت‌های غیر اسلامی را نیز تغذیه کرد و درس آزادی را به آزاد مردان آموخت. مه‌اتما گاندی، انقلاب‌گر هند، سرچشمه انقلابش را در انقلاب حسین علیه السلام می‌داند و می‌گوید: «اگر کشوری بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین علیه السلام پیروی کند»^۱ انقلاب اسلامی ایران نیز به رهبری زاده حسین علیه السلام و دست پروده مکتب عاشورا و کربلاها بنیان گذاشته شد که تا انقلاب حضرت مهدی (عج) همچون امواج یک استخر با افتادن سنگی در آن فراگیر خواهد شد.

آری، به درستی که قیام حسینی، واژه‌ای است همیشه زنده و یادآور خاطره‌ای ارزنده، پیام آور حادثه‌ای زیبنده، پرتوی از نور درخشنده و فروغی از یک مشعل تابنده، بر فراز قرون و اعصار از گذشته تا آینده که این هرگز زودنی نیست. ما شیعیان و رهروان راستین راه سرخ آن حضرت نیز باید همواره پیام مولا و مقتدای خویش را با گوشت و خون خود عجین ساخته و آبی از حسین علیه السلام و یاد او و حراست از میراث گران‌بهای سیدالشهدا و کشته راه خدا غفلت نورزیم. و در مکتب تعالیم و آموزه‌های والای آن حضرت، به خصوص از صفات عالی چون شجاعت، ایثار و عزت و... تأسی جسته و سرمشق بگیریم، به ویژه در این سال عزیز و مبارک که مقام معظم رهبری مد ظله العالی آن را به نام سال عزت و افتخار حسینی مفتخر کردند.

حسین علیه السلام و مظلومیت آمیخته با حماسه آزادی حسینی تا ابد جاودان خواهد ماند. چشمان شیعه، در طول تاریخ به یاد او گریسته و حماسه خونین‌اش او را با سلاح اشک، در سنگر عزاداری سوگواری زنده نگه خواهد داشت و مشعل یاد او همواره روشن خواهد ماند و امروز با وجود نیرنگ‌های صهیونیسم و تهاجم‌های فرهنگی اجانب و استعمارگران بیگانه، بیش از هر زمان دیگری نیازمند حسینیم و نیازمند معرفت و محبت او، تا با این محبت و معرفت نسل خویش را تربیت الهی کنیم.

عرض ادب به آستان مبارک حسین (ع) اقتضای ایمان و تشیع ماست و تنها امیدمان این که به مدد و لطف خداوند متعال، فرزند صالح اسوه و سالار شهیدان، مهدی صاحب الزمان (عج) یگانه خورشید عالم افروز سبیل حق با تعجیل در یوم فرجش، عالمی را مزین و متبرک نموده و بساط عدالت بگستراند و از قاتلان سفاک پدر و غاصبان جبار و ظالم میراث فاطمه زهرا (س) آن بانوی غریب و مظلوم پهلوی شکسته، انتقام بگیرد و گرگان زبون خون آشام صحرای کربلا را به سزای اعمال شوم و ننگین شان برساند.

چکیده

در جریان حادثه کربلا، علل گوناگون و عوامل متعددی برای امام در کار بوده است که همین امر باعث شده از یک طرف توضیح و تشریح فلسفه و ماهیت این قیام دشوار شود و از طرف دیگر، قیام مزبور، جنبه‌های مختلفی به خود بگیرد و از هر جنبه‌ای ماهیت خاصی تراوش کند و به نوعی ترسیم کننده و نمایان کننده صفات عالی حضرت سید الشهداء باشد.

به اعتقاد نویسنده، در جریان این قیام که از سوی حضرت سید الشهداء (ع) بدون هر گونه ریا و چشم داشتی و صرفاً در جهت حب خدا و ابقای دین حق تعالی و رضای رب اعلی، شکل گرفت، فارغ از عوامل ریز و درشت، نه عامل کلی و بسیار مهم دخیل بوده که نوعاً دیگر عوامل این نهضت را نیز در بر گرفته است. عوامل مزبور عبارتند از:

۱- اثبات عبودیت کامل و احساس مسئولیت در برابر دین اسلام

با توجه به این عامل حسین (ع) باید نوعی امتحان الهی را پشت سر گذاشته و حد اعلای بندگی خود به خدا را به اثبات می‌رساند و از طرفی نیز، به عنوان امام معصوم در آن عصر و بزرگ‌ترین حامی دین، در قبال پایداری دین اسلام خود را مسئول می‌دانست.

۲- مخالفت با حاکم جور و غاصب مقام خلافت

طی این عامل امام حسین علیه السلام با توجه به این که از طرف حق تعالی، شخصیت لایق و شایسته و وارث خلافت و دارای مقام رفیع امامت بوده، مسئول است که با حکومت فاسد یزید مقابله کرده و در راه باز پس‌گیری مقام خلافت از این حاکم جنّار مبارزه کند.

۳- تقاضای بیعت

این عامل اشاره دارد به اصرار یزید برای گرفتن بیعت از امام حسین علیه السلام ولو به قیمت کشته شدن آن حضرت و نیز در مقابل ایستادگی و عدم تسلیم امام در مقابل این حاکم ملعون، حتی به بهای شهادت ایشان و به اسارت رفتن خاندانش.

۴- اتمام حجت

از این عامل این طور استفاده می‌شود که حضرت باید با وجود خیانت پیشگی و سابقه بد مردم کوفه، به سوی این شهر حرکت می‌کرد، تا بر مردم حجت باشد و برای عدم یاری و شهادت حسین علیه السلام بهانه‌ای در دست هیچ کس نباشد.

۵- احیای ارزش‌های اسلامی و بیداری اراده مردم

این عامل گویای آن است که حسین علیه السلام باید در مقابل حکومت اموی که تصمیم به از بین بردن ارزش‌های اسلامی همچون وحدت اسلامی، حریت و اخلاق اسلامی و انسانی و... داشتند ایستاده و از این کار جلوگیری می‌نمود و اراده مردم امت اسلام را برای مقابله با این حکام جانر بیدار ساخته و عرصه را بر امویان سخت می‌کرد.

۶- مقابله با ظلم حکومت اموی نسبت به مردم و شیعیان

این عامل که یکی دیگر از عوامل حیاتی نهضت حسینی است، بیان‌کننده این

مطلب است که امام حسین (ع) باید با هر شکل و با هر بهایی در مقابل حکومت اموی ایستاده و دست ظلم بی حد این حکومت را از سر مردم مظلوم آن روز و به ویژه شیعیان کوتاه می‌کرد. چرا که این حکومت از هر ابزار و وسیله‌ای در جهت اذیت و آزار مردم و در رأس آن شیعیان استفاده می‌نمود و اصلاً ابایی نداشت.

۷- مبارزه با بدعت و احیای عترت

این عامل حاکی از آن است که امویان از یک طرف با احیای بدعت‌های زمان جاهلیت سعی داشتند اسلام اصیل را تحریف و از مسیر صحیح آن منحرف نمایند و از طرف دیگر، نیز می‌کوشیدند با هر تدبیر و نقشه شومی نام و یاد و مناقب اهل بیت رسول الله را از بین ببرند، بالطبع حضرت به عنوان شایسته‌ترین فرد باید مانع تحقیق این اهداف پلید می‌شد.

۸- مقابله با ترور

یکی دیگر از عوامل مهم قیام امام حسین (ع) عامل مقابله با ترور است که حضرت هنگامی که احساس نمود، یزید با تمام قدرت و با استفاده از کلیه حربه‌ها در پی قتل آن حضرت است و می‌کوشد ایشان را ناجوان مردانه و بی سروصدا بکشد و خون شریفشان پایمال گردد؛ تصمیم گرفتند، حال که در هر صورت کشته خواهند شد، به صورتی به شهادت برسند که ندای مظلومیت ایشان را تمام جهان بشنود و موجبات فروپاشی حکومت اموی فراهم گردد.

۹- امر به معروف و نهی از منکر

این عامل که به تعبیری مهمترین عامل شکل‌گیری حادثه عاشورا است، نمایان‌کننده آن است که در دوران حکومت اموی به ویژه یزید ملعون، امر به معروف و نهی از

منکر متروک و مطرود گشته و معروف منکر و منکر معروف تلقی می‌شد؛ از این رو، امام برای اصلاح امت رسول خدا و بازگرداندن جامعه به اصالت واقعی خویش و احیای اسلام راستین به پا خاست.

امید که این اثر ناچیز که نشان دهنده جان نثاری و بندگی حقیر سراپا تقصیر است، مورد عنایت و توجه صاحب آقا امام حسین قرار گرفته و این غلام حلقه به گوش را از نظر رحمت و لطف و تفقد خویش محروم نسازند.

منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه، ترجمه دشتی.
- ۳- درسی که حسین به انسانها آموخت: سید عبدالکریم هاشمی نژاد.
- ۴- نفس المهموم: نوشته مرحوم حاج شیخ عباس قمی، ترجمه ابوالحسن شعرانی.
- ۵- فروغ شهادت، علی سعادت پرور.
- ۶- حماسه حسینی، شهید مرتضی مطهری.
- ۷- حسین نفس مطمئنه، آیه الله محمد علی عالمی.
- ۸- قیام حسین، سید جعفر شهیدی.
- ۹- مرگ سرخ، خلیل الله دیانی.
- ۱۰- قیام حسینی، شهید سید عبدالحسین دستغیب.
- ۱۱- اسرار و آثار واقعه کربلا، استاد علامه جلال الدین همایی.
- ۱۲- مواعد، آیه الله شیخ جعفر شوشتری.
- ۱۳- حسین کیست؟، فضل الله کمپانی.
- ۱۴- ستارگان درخشان، محمد جواد نجفی.
- ۱۵- سید الشهداء، شهید سید عبدالحسین دستغیب.
- ۱۶- زندگانی امام حسین (ع)، زین العابدین رهنما.
- ۱۷- خورشید بر نیزه، دکتر نور الله حسین خانی.
- ۱۸- سیری در سیره ائمه اطهار، شهید مرتضی مطهری.
- ۱۹- فریاد یک شهادت، محمد یوسف حریری.

زمینه‌های قیام امام حسین (ع)

موسی رنجبر گل افشانی

مقدمه

مَنْتَ خدای را عَزَّ و جَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود مُمِدَّ حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی، شکری واجب:

از دست و زبان که بر آید و زعهده شکرش به در آید
رسول خدا (ﷺ) فرمود: «ان الحسین (ع) مصباح الهدی و سفينة النجاة»
«به راستی که حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات است».

مِهْر تو را به عالم امکان نمی‌دهم

این گنج پربهاست من ارزان نمی‌دهم

ای خاک کربلای تو، مِهْر نماز من

این مِهْر را به ملک سلیمان نمی‌دهم

من را غلامی تو بود تاج افتخار

این تاج را به افسر شاهان نمی‌دهم

جان می‌دهم به شوق وصال تو یا حسین

تا بر سرم قدم ننهی جان نمی‌دهم

بی شک از انسان‌های راست قامت و جاودانه تاریخ، سرور و سالار شهیدان،

حضرت امام حسین (ع) است، او که با زندگی افتخارآمیز و قیام مردانه و حق طلبانه‌اش، جامعه بشری را تا قیام قیامت کبری، به آزادگی، حق طلبی، عدالت و ظلم ستیزی فراخواند. مردی که در بیت رسالت و ولایت رشد یافت و خود معدن کرامت و فضایل انسانی بود و یگانه فردی است که در عالم بشریت، ویژگی‌های خاصش، او را بی نظیر ساخته است و تاریخ بشر، در تمام عمرش، شخصیتی ممتاز چون او را نشان نداده است و نام مبارکش در تمام صحنه جهان، در سر دفتر شهدای بزرگ و سربازان جان نثار در راه عقیده و ایمان، ثبت شده است.

آری، امام حسین (ع) مرز عقیده را در هم شکسته، از هر کیش و آیینی، دل‌هایی را به سوی خود و راهش، جلب و جذب نموده است و بیش‌تاز مردان غیوری است که سرود پیروزی خون‌رنج خود را در خیمه تاریخ نواختند و بزرگترین سرمشق را به آزادی خواهان و مصلحان جهان هدیه دادند.

قیام ابا عبدالله (ع) همانند اسلام، ابعادی گسترده و کامل داشت و از یک سو، باعث تحقق آرمان تمام پیامبران و موجب بقای اصول ادیان و از طرف دیگر منشأ احیای ارزش‌ها و فضیلت‌های انسانی شد و وجدانهای بیدار و فطرت‌های سالم را برانگیخت، به همین دلیل، الگویی برای رهبران نهضت‌های دینی و سرمشقی برای تمام قیام‌های آزادی بخش گردید.

زمینه‌های قیام امام حسین (ع)

انگیزه و اهداف پیامبران و اولیای دین، در ایجاد تحول و انقلاب، از دیگر قیام‌های عادی و مقطعی، متمایز است، زیرا پیامبران تنها به منظور نجات بشر از ظلم و ستم قیام نکرده‌اند، بلکه اهداف مقدسی چون نجات بشر از عقاید خرافاتی، و فساد اخلاقی، اجتماعی و رهایی از یوغ شیاطین و بندگی حق داشته‌اند. در این میان، قیام امام

حسین (ع) که در سال ۶۱ هجری رخ نمود، به دلیل ویژگی‌های منحصر به فردش، به عنوان یک پدیده مهم سیاسی و اجتماعی، شناخته شده است.

امام حسین (ع) با تمام توان، علیه پلیدی‌ها قیام کرد تا ارزش‌های الهی، حاکم گردد؛ از این رو، نهضت عاشورا با دیگر نهضت‌های آزادی بخش، تفاوت‌های آرمانی دارد. این قیام از دو جهت قابل بررسی است:

۱- چه عامل و انگیزه‌ای امام حسین (ع) را واداشت تا قیام حماسه آفرین کربلا را به وجود آورد؟

۲- حکومت استبدادی یزید برای شکست ظاهری قیام و شهادت امام از چه عوامل و اهرم‌هایی بهره گرفت؟

انگیزه قیام امام حسین (ع)

انگیزه و قیام امام حسین (ع) دلایل متعدد داشت که عمده آنها دو چیز است:

الف - فساد دستگاه خلافت و رهبری

در مکتب الهی، امامت و رهبری و هدف از خلافت، برقراری عدالت، و قسط و تزکیه نفوس است. و این امکان ندارد مگر با رهبر شایسته و لایق و پیرو حق و عدالت که خود به این ارزش‌های والا سخت معتقد باشد در این زمینه پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «آفة الدین ثلاثة: فقیه فاجر، و امام جائر، و مجتهد جاهل».

«سه چیز آفت دین است: دین شناس بدکار، زمامدار نالایق و ستم پیشه، و تلاشگر ناآگاه».

برخی از مفاسد نظام حکومتی بنی امیه از دیدگاه غزالی به شرح ذیل است:

- ۱- خروج خلافت از مسیر خود و تبدیل آن به حکومت فردی و پادشاهی.
- ۲- اشغال مقام خلافت توسط جوان کم عقل و شراب خوار و بی بهره از معارف

اسلام.

۳- صرف بیت المال در مصارف خوشگذرانی خلفا و بستگان آنها.

۴- از ارزش افتادن اخلاق حسنه، تقوا و فضیلت.

۵- پایمال شدن حقوق و حریت افراد جامعه.

ب - ظهور بدعت‌ها

یکی از خطرهایی که همیشه یک مکتب اصیل و ارزشمند را تهدید می‌کند، پدید آمدن بدعت‌ها از سوی بدعت‌گذاران است؛ زیرا بدعت، اساس شریعت را متزلزل می‌کند؛ چنان که پیامبر فرمود: «کُلُّ بدعة ضلالة و کُلُّ ضلالة سبیلها الی النار». «هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی، راهش به سوی آتش است».

برخی از بدعت‌ها و جنایت‌ها و اعمال ضد دینی معاویه که بی پروا انجام می‌شد، عبارتند از :

۱- شراب خواری.

۲- پوشیدن لباس ابریشم.

۳- استعمال ظرف طلا و نقره.

۴- قضاوت بر خلاف شریعت اسلام.

۵- جنگ با علی بن ابی طالب (ع).

۶- کشتن یاران صدیق حضرت علی (ع).

۷- تحمیل ولیعهدی یزید بر مردم.

۸- موروئی کردن خلافت اسلامی.

ج - انحطاط اخلاقی و خطر بازگشت به جاهلیت

این عامل، بزرگ ترین عامل زمینه ساز قیام خونین عاشورا است و بی اندازه برای اسلام و جامعه اسلامی، خطر ساز بود. مقایسه کوتاه بین عصر درخشان پیامبر (ص)

و زمان حکومت امویان، گواه روشنی بر این انحطاط است به عنوان مثال در عصر درخشان پیامبر ﷺ :

۱- پیامبر ﷺ و پیروانش با تمام وجود، به مکتب، ایمان و اعتقاد داشتند.

۲- کارگزاران حکومت، بندگان صالحی بودند.

۳- معیارهای اخلاقی و انسانی، مایه فضیلت و برتری بود.

۴- معیار انتخاب کارگزاران، اخلاق، تقوا و شایستگی بود.

۵- در جامعه عدالت و فضیلت حاکم بود.

۶- امر به معروف و نهی از منکر، وسیله پاکی جامعه بود.

اما در عصر حکومت امویان:

۱- مدعیان خلافت، به مکتب، شک داشته و به آن هیچ اعتقادی نداشتند.

۲- کارگزاران حکومت، افراد پست و فرومایگانی مانند ولید بن عقبه، سعد بن عبدالله (که به پیامبر دروغ بسته بود) و زیاد (فرزند زنا) بودند.

۳- اطرافیان حکومت، به رقص و آواز و لهو و لعب، دلبستگی خاصی داشتند.

۴- نادیده گرفتن حق، تملق و چاپلوسی، معیار انتخاب بود.

۵- ظلم، بی عدالتی و بیدادگری، حاکمیت داشت.

۶- حسین بن علی علیه السلام برای نهی از منکر مورد ملامت قرار می‌گرفت.

د - بی عدالتی و گسترش ظلم در جامعه اسلامی

فرستادگان خداوند و هدایت‌گران بشریت، در بین اهداف مقدسی که داشتند، دو موضوع را بیشتر از همه مورد توجه قرار می‌دادند که آنها عبارتند از:

۱- تأمین عدالت اجتماعی.

۲- آگاهی دادن به مردم.

پس از رحلت پیامبر (ص) و شهادت حضرت علی (ع)، جنایات معاویه و یزید در جامعه گسترش یافت.

به ویژه در عدم تأمین عدالت اجتماعی و نگه داشتن مردم در جهل و نادانی، بسی تلاش نمودند. از جمله جنایات معاویه پس از شهادت علی (ع) به شرح ذیل است:

۱- به شهادت رساندن سبط اکبر پیامبر (ص) امام حسن بن علی (ع).

۲- کشتن مردان حق و عدالت.

۳- الحاق زیاد به ابوسفیان برخلاف گفتار پیامبر (ص) که فرمود: «الولد للفراس و للعاهر الحجر» و مسلط ساختن او بر مردم کوفه، چنانکه حسین بن علی (ع) در نامه خود به معاویه چنین نوشت:

«ثم سلطه على أهل الإسلام يقتلهم، و يقطع أيديهم و أرجلهم من خلاف و يصلبهم على جزوع النخل».

۴- معاویه، به سر تا سر کشور اسلامی، دستور سب علی (ع) و خاندان او را داد.

۵- گرفتن بیعت برای یزید، آن جوان نالایق، شراب خوار و قمار باز.

حسین بن علی (ع) در دوران معاویه تا حد امکان، بی عدالتی‌ها، زشت کارهای معاویه را به او گوشزد می نمود.

ه - صلح امام حسن مجتبی (ع)

امام حسین (ع) پس از شهادت پدر، در کنار برادرش امام حسن (ع) بود. وقتی که امام حسن بر اساس وظیفه و مصلحت، با معاویه صلح کرد، امام حسین (ع) صلحنامه را محترم می شمرد حتی بعد از خروج معاویه از کوفه، دوباره شیعیان کوفه نزد امام حسین (ع) رفته خواستار قیام شدند، ولی او نپذیرفت.

و - آمادگی و دعوت کوفیان

صد هزار تن از کوفیان (بنابر نامه مسلم بن عقیل) همچنین گروهی از بصریان، برای قیام، اعلان آمادگی و همراهی کرده بودند. گمان بعضی بر آن است که کوفیان پس از آگاهی از بیعت نکردن امام حسین (ع) با یزید، با آن حضرت ارتباط برقرار کرده و به او نامه نوشته‌اند.

عظمت قیام امام حسین (ع) و تأثیر عمیق آن در تاریخ

نهضت عاشورا در سال ۶۱ هجری، باعث سقوط حتمی بنی امیه و به وجود آمدن نهضت‌های ضد اموی در جامعه اسلامی گردید که سرآغاز آن با حرکت گروه توأیین و قیام مختار بود که تا سال ۷۱ هجری، حدود چهارصد هزار نفر به نام خون خواهی امام حسین (ع) کشته شدند.

همانطور که در آیه: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾^۱ بیان شده، انتقام واقعی خون آن حضرت را باید فرزندش حضرت مهدی (عج) بگیرد؛ چنانکه در روایتی چنین آمده است:

«عن أبي جعفر (ع): هو الحسين بن علي (ع) قتل مظلوماً ونحن أوليائه والقائم إذا قام منا طلب بئار الحسين (ع) فيقتل حتى يقال قد أُسْرِفَ في القتل»^۲.

سخنی از گاندی رهبر فقید هند

گاندی، رهبر فقیه و مبارز سخت کوش شبه قاره هند گفته است: «من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاورده‌ام، فقط نتیجه‌ای که از مطالعات و تحقیقات درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات بدهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی (ع) پیموده است».

۱. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۲. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۱۹.

شرایط اجتماعی قبل از قیام امام حسین

شرایط اجتماعی قبل از قیام امام حسین (ع) در سه عامل بیان می‌شود:

الف - هویت بنی امیه

بنی امیه که به خاطر ترس از تیغهای تیز مسلمانان بعد از فتح مکه اسلام آورده بودند، سعی نمودند که در نظام اسلامی نفوذ کرده و سرانجام با روی کار آمدن عثمان و معاویه، خلافت را به دست گرفتند و حکومت اسلامی را به صورت سلطنت قیصری و پادشاهان رومی، درآوردند.

ب - پیدایش انحراف فرهنگی

جلوگیری بعضی از خلفا از نقل احادیث معتبر توسط صحابه رسول الله (ص) و به جای آنها نقل احادیث جعلی و وارد شدن احادیث اسرائیلیات در بین روایات، باعث شد که مردم، بینش صحیح خود را نسبت به اصول اعتقادی، اخلاقی و فقه عملی را از دست بدهند و هر آنچه را که مزدوران بنی امیه به عنوان دین رسمی تبلیغ می‌کنند، اسلام واقعی تلقی نمایند، لذا یزید، سبط پیامبر و خاندان او را خارجی معرفی کرد و آنها نیز آن را پذیرفتند.

ج - گسترش مفاسد و منکرات

با شروع خلافت اموی، رفته رفته تقوا و عدالت، جای خود را به استبداد، خودکامگی، بیداد، چپاول اموال بیت المال، عیاشی و تجمل پرستی داد. وقتی که سلطنت به یزید رسید، فساد و فحشا آشکار شد، به حدی که شراب خواری و قمار بازی، از کمترین منکرات او محسوب می‌شد. او پس از شهادت امام حسین (ع) در حالی که با چوب، بر لب

و دندان سربریده امام می‌زد، این اشعار کفرآمیز را می‌گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا خير جاء ولا وحى نزل

د - رواج دنیا پرستی

دشمنان اهل بیت با تغییر خلافت از مسیر واقعی خودش، نگذاشتند شیرازه اخلاقی و دینی مردم به گونه‌ای پایه ریزی شود که دین خود را به دنیای فانی ندهند. معاویه با بذل و بخششهای فراوان از بیت المال، عده زیادی را به دور خود جمع کرد و مثل خود، دنیا پرستی را جزء و خلق و خوی آنها قرار داد، لذا حاضر بودند به خاطر رسیدن به مال دنیا، دست به هر کاری، حتی کشتن فرزند پیغمبر (ص) با فجیع‌ترین وضع بزنند. عمر بن سعد هم به طمع رسیدن به حکومت ری، دست به این جنایت بزرگ زد و صبح روز عاشورا اولین کسی بود که به خیمه‌های امام حسین (ع) نیزه پرتاب کرد و گفت: «پیش عبیدالله شهادت بدهید من نخستین کسی بودم که به طرف امام حسین (ع) تیر انداختم».

هـ ناپایداری مردم عراق

مردم عراق از نظر اجتماعی، شرایط خاصی را داشته و به ناپایداری فکری و اراده ضعیف، معروف بودند، خصوصاً شهر کوفه که از عشایر و قبایل مختلف و تازه تأسیس بوده و مکتب مشخص و سطح فرهنگی ضعیفی داشتند و با توجه به اینکه کوفه، سالها محل حکومت علی بن ابی طالب (ع) بود و جمعی از شیعیان امام حسین (ع) در آن جا زندگی می‌کردند، دعوت نامه‌های فراوانی برای آن حضرت فرستاده شد، اما چون امام ناپایداری آنها را می‌دانست، برای اطمینان بیشتر و آزمایش آنها، مسلم بن عقیل را به عنوان سفیر خود، به کوفه فرستاد، پس تنها دعوت مردم کوفه، زمینه ساز قیام امام حسین

نمود، بلکه انگیزه‌های اصلی قیام، عوامل دیگری است که به بیان آن می‌پردازیم.

۱- احترام امام حسین (ع) نسبت به صلح امام حسن (ع)

امام حسین (ع) پس از شهادت پدر، در کنار برادرش امام حسن (ع) بود تا اینکه امام حسن (ع) با معاویه در ۲۵ ربیع الاول سال ۴۱ هجری قمری با معاویه صلح کردند. شیعیان کوفه در همان روز صلح، نزد امام حسین (ع) رفته و خواهان نقض صلح و قیام علیه معاویه شدند، ولی وی نپذیرفت و بر ادامه صلح و قرار داد برادر تأکید کرد. پس از خروج معاویه از کوفه، دوباره نزد او رفته خواستار قیام شدند، ولی باز هم امام حسین (ع) قبول نکردند. همراه برادر و خاندانش از کوفه به مدینه بازگشت. امام حسین (ع) حدوداً ۴۷ ساله بود که برادرش امام حسن (ع) بنا به روایتی در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری قمری، قربانی سیاست و ظلم معاویه شد و به دیدار حق شتافت و امامت شیعیان، نگهبانی و ترویج دین خدا به او واگذار شد.

۲- ولایت عهدی یزید و آمادگی کوفیان برای قیام

معاویه پس از شهادت امام حسن (ع)، پسرش یزید را ولیعهد خود کرد و از مردم برای او بیعت گرفت، اما امام حسین (ع) از بیعت با یزید خودداری کرد. سران شیعه در کوفه به امام حسین (ع) نامه نوشتند و قیام علیه معاویه را خواستار شدند ولی امام در پاسخ نامه آنان چنین نوشت:

«فَالصُّقُورُ بِالْأَرْضِ، وَاخْفُوا الشَّخْصَ وَاکْتُمُوا الْهُوَى وَاحْتَسُوا مِنَ الْإِظَاءِ مَا دَامَ

ابْنُ هَنْدٍ حَيًّا».

«تا این طاغوت (پسر هند)، زنده است، در خانه هایتان بنشینید و سکوت کنید».

۴ - فساد دستگاه خلافت و رهبری

در مکتب الهی، امامت و رهبری جامعه، از قداست خاصی برخوردار است و حاکم اسلامی باید دارای ویژگی‌هایی باشد که او را از دیگران برتر و ممتاز نماید. امامت، عهد الهی است که هر کس شایسته احراز این مقام نمی‌باشد.

عقل حکم می‌کند که هدف از امامت و خلافت، برقراری عدالت و قسط و تزکیه نفس و پاک کردن محیط انسانی از آلودگی‌ها و در نتیجه به وجود آمدن مدینه فاضله است. در این باره آیه ۲۵ از سوره حدید می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.

«پیامبران خود را با نشانه‌هایی فرستادیم و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا بین مردم، عدل و قسط برپا کنیم».

پیدایش مدینه فاضله امکان‌پذیر نیست مگر رهبران جامعه، افراد شایسته، عادل، پیرو حق و عدالت و معتقد به مکتب و متعهد باشند و آنچه را که می‌گویند، ابتدا خود به آن پایبند باشند، لذا وقتی یک جامعه انسانی، به صلاح و رستگاری و سعادت می‌رسند که حاکمان آن، افراد صالح و عادل باشند، در این زمینه حدیثی از پیامبر اسلام (ص) ذکر می‌نماییم:

قال رسول الله (ص): «آفة الدين ثلاثة، فقيه فاجر و امام جائر و مجتهد جاهل؛ و پیامبر (ص) فرمودند سه چیز آفت دین است: دین شناس بدکار، زمامدار نالایق و ستم پیشه و تلاشگر ناآگاه».

بدین منظور، شیعه و پیروان مکتب علوی معتقدند انبیای الهی و جانشینان خاص آنها دارای مقام شامخ عصمت هستند و رهبران جامعه انسانی باید شایستگی‌های لازم را برای احراز این مقام داشته باشند تا جهت پستهای کلیدی و حساس جامعه اسلامی، افرادی را انتخاب کنند که دارای تقوا، امانتداری، عدالت، خداترسی، مدیر و مدبر باشند.

رفتار رسول گرامی اسلام (ص) در دوران حکومت پر برکتش، گواه این مدعاست. با توجه به نزدیکی زمان خلیفه اول و دوم به دوران رسالت و آشنایی صحابه و توده مردم با تعالیم اسلام، فاصله مردم با اسلام، زیاد نبود، اما رفته رفته با روی کار آمدن عثمان و سپردن کارهای کلیدی به افراد نالایق خصوصاً دودمان اموی - که هرگز به دین اسلام باور عمیقی نداشتند - دستگاه خلافت اسلامی به فساد کشیده شد، بسیاری از ارزشها منسوخ گشت و ضد ارزشها جایگزین آنها گردید.

در دوره خلافت عثمان، در انتخاب کارگزاران، اصل لیاقت، عدالت، صلاح و امانتداری رعایت نمی شد، به عنوان مثال معاویه از کارگزاران حکومت او بود که هیچ گاه اسلام را باور نکرده بلکه ارزشهای اسلامی را مورد استهزا قرار می داد. معاویه از روزی که به امارت شام رسید، برخلاف سیره پیامبر عمل کرد و مانند پادشاهان زندگی می کرد و پس از کشته شدن عثمان و شهادت علی بن ابی طالب (ع) قدرت بلامنازع، بنی امیه بود و فساد دستگاه خلافت و زمامداری مسلمین به اوج خود رسید.

معاویه علاوه بر به وجود آوردن بدعتها، خلافت را به صورت موروثی درآورد و از این قدرت سوء استفاده کرد تا جایی که بیت المال را صرف اغراض شخصی خود و اطرافیان می نمود.

تعیین یزید به وسیله معاویه به عنوان ولیعهد، یکی دیگر از این فسادها در نظام حکومتی او بود؛ زیرا اولاً: نه تنها یزید شایستگی خلافت نداشت، بلکه فردی فاسق، عیاش، شارب الخمر و مظهر صفات رذیله بود و با روی کار آمدن او، فاتحه اسلام خوانده شد و همه چیز از بین رفت؛ چنانکه امام حسین (ع) در این باره فرمود:

«باید فاتحه اسلام را خواند وقتی که زمامداری مانند یزید داشته باشد»^۱.

در همین رابطه محمد غزالی مصری، نمونه هایی از مقاسد نظام حکومتی در عهد بنی امیه را بدین شرح بیان می کند:

۱. «و علی الاسلام السلام اذلیت الامة براع سبل یزید».

- ۱- خلافت از مسیر خود خارج و به صورت حکومت فردی و پادشاهی درآمد.
- ۲- این احساس که جامعه و امت، مصدر قدرت و سلطه حاکم است و امرا و زمامداران، نایب مردم و خادم جامعه هستند، ضعیف شد.
- ۳- مردمانی مرده دل و جوانانی کم عقل و سفیه بی بهره از معارف اسلام و در معصیت و گناه، گستاخ، مقام خلافت را اشغال کردند.
- ۴- مصارف خوشگذرانی خلفا و بستگان که همه آنها از بیت المال پرداخت می‌شد.

- ۵- تجدید عصیت جاهلیت و مفاخر قبیله‌ای، فامیلی و نژادی.
 - ۶- از ارزش افتادن اخلاق حسنه، تقوا و فضیلت.
 - ۷- پایمال شدن حقوق و آزادیهای فردی.
- غزالی در پایان می‌نویسد: «حرکت و تکانی که اسلام از فتنه‌های بنی امیه دید، به طوری شدید بود که اگر به هر دعوت دیگری این گونه صدمه رسیده بود، آن را از میان بر می‌داشت و ارکان آن را ویران می‌ساخت و این یک واقعیت است».

۵- پدید آمدن بدعتها

- بدعت یعنی: «به وجود آوردن چیزی در شریعت که نصی از بنیانگذاران شریعت در آن وارد نشده باشد، بدعت است»^۱.
- یکی از خطرهایی که هر مکتبی را تهدید می‌کند، پدید آمدن بدعتهاست؛ زیرا بدعت اساس شریعت را متزلزل می‌کند لذا خداوند متعال راجع به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید:

﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ﴾^۲.

۱. «أحداث أمر في الشريعة لم يرد فيها نص بدعت».

۲. سوره نجم، آیه ۳.

هوا و امیال نفسانی هرگز در تشریع دخالت ندارد، حتی نفس قدسی عالم خلقت؛ یعنی رسول اکرم (ص) هم هیچ گاه از خود چیزی را نمی گوید بلکه هر آنچه گفته و می گوید، کلام خداست.

پیامبر اسلام (ص) همیشه از به وجود آمدن بدعتها بعد از خود بسیار نگران بودند لذا به عنوان نمونه در این زمینه به چند روایت از رسول خدا اشاره می کنیم:

«كُلُّ بدعة ضلالة و كل ضلالة سبيلها الى النار»؛

- «هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی، راهش به سوی آتش است».

- «من تبسم فی وجه مبتدع فقد أعان علی هدم دینه»؛

- «کسی که به روی بدعتگزار تبسم کند، به نابودی دینش کمک کرده است».

- «ثلاثة لا تحرم علیک اعراضهم: المجاهد بالفسق، و الامام الجاهل، المبتدع»؛

«سه طایفه آبرویشان محترم نیست: کسی که اصرار بر گناه دارد و پیشوای ستمگر

و بدعتگزار».

متأسفانه این کار پس از رحلت بنیانگذار شریعت، کم کم و تا زمان معاویه بن ابی سفیان به اوج خود رسید و خطر جدی برای اسلام شد. در ذیل به برخی از بدعتها، جنایات و اعمال ضد دینی معاویه که آشکارا انجام می داد، اشاره می شود:

۱- شرابخوری.

۲- پوشیدن لباس ابریشم.

۳- استماع آواز.

۴- قضاوت بر خلاف اسلام.

۵- ترک مجازات دزد.

۶- به رسمیت شناختن فرزند زنا.

۷- جنگ با علی (ع) و کشته شدن عده زیادی از مردم.

- ۸- اعزام نیروهای نظامی برای قتل و غارت شیعیان امام علی (ع).
 - ۹- قتل مالک اشتر، اعدام حجر بن عدی و یارانش و قتل عمر و بن حمق.
 - ۱۰- به شهادت رساندن امام حسن مجتبی (ع).
 - ۱۱- تحمیل ولیعهدی یزید بر مردم.
 - ۱۲- خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه!!
- همه مطالبی که گفته شد، شاید مصداق بدعت نباشد، اما جزء مفاصد اجتماعی و جنایات مدعیان خلافت معاویه و یزید بوده است.
- مواردی که به عنوان بدعت و جنایات حکومت اشاره شد و همین طور بسیاری از موارد دیگر مانند آن، می‌توانست اساس دین را نابود سازد. حسین بن علی (ع) که آیینه تمام نمای اسلام است، این خطر را احساس نمود و در مقابل این بدعت‌های خطرناک و خطر ساز، به سختی قیام کرد.
- حضرت امام حسین (ع) در این باره، نامه‌ای به اشراف بصره نوشت که آن نامه به شرح زیر است:

«فَإِنَّ السَّيِّئَةَ قَدْ آمَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَتْ وَ أَنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرِّشَادِ». به تحقیق، سنت پیامبر (ص) مرده و بدعت، زنده و جایگزین آن گردیده است، اگر از من اطاعت کنید و گفته مرا بشنوید، شما را به صراط مستقیم و رشد انسانی رهنمون می‌سازم».

۶- انحطاط اخلاقی و خطر بازگشت به جاهلیت

این عامل، بزرگترین عامل زمینه ساز قیام خونین عاشورا بوده است و بی اندازه برای اسلام و جامعه اسلامی، خطر ساز بود.

پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) دگرگونی و تحولات شگرفی رخ نمود؛ از

نیمه دوم حکومت عثمان و تصدی بنی امیه در نظام خلافت، جامعه اسلامی، در سراسیمه‌ی سقوط اخلاقی قرار گرفت. معیارهای جاهلی، رفاه‌طلبی، آسایش، زرانوری و سرمایه‌داری، جایگزین اینار و شهادت‌طلبی و علم و تقوا و امانتداری شد. بی تفاوتی در مقابل بی عدالتی و ظلمها، از کسانی که انتظار نمی‌رفت، دیده می‌شد. باطل، جایگزین حق گردید و زندگیهای ساده و بی‌آلایش، به زندگی اشرافی تبدیل شد، تملق و چاپلوسی از حکام، علایق و دلبستگی شدید به دنیا و مقام، زیر پا گذاشتن حق، در اکثر جوامع اسلامی دیده می‌شد.

سکوت مرگباری در مقابل آن همه فساد، جامعه را به نابودی کشانده بود. با یک مقایسه کوتاه بین عصر درخشان پیامبر (ص) و زمان حکومت امویان، پس از پنجاه سال، می‌توان به عمق فاجعه پی برد.

آن روز، تمام وجود رهبر اسلام و پیروانش ایمان و اعتقاد به مکتب بود ولی در عصر بنی امیه، شک و بی اعتقادی در وجود کارگزاران و مدعیان خلافت حاکم شد.

آن روز، کارگزاران حکومت، بندگان صالح خدا بودند اما در عصر بنی امیه، کار گزارانشان افرادی مانند ولید بن عقبه فاسق بود که آیه: ﴿ان جانکم فاسق بنیاً فتنوا﴾ درباره او نازل گشت و سعد بن عبدالله که به پیامبر دروغ بست و زیاد فرزند زنا، کارهای کلیدی را به دست گرفتند.

آن روز، سخن از معیارهای انسانی و فضیلت‌های اخلاقی بود و در دوران بنی امیه، فخر خاندان و طایفه از د بر بنی تمیم بود.

آن روز، معیار انتخاب کارگزاران، اخلاق، تقوا و شایستگی بود و در دوران بنی امیه، تملق و چاپلوسی و نادیده گرفتن حق و پایمال کردن معیارها جایگزین آن شد.

آن روز، عدالت و فضیلت در جامعه حکومت می‌کرد و در عصر بنی امیه، ظلم و بی عدالتی و بیدادگری غوغا نمود.

آن روز، امر به معروف و نهی از منکر، جامعه را از پلیدی‌ها و نا پاکی‌ها پاک می‌کرد و در عصر بنی امیه حتی حسن بن علی (ع) برای نهی از منکر، مورد ملامت قرار گرفت. گرچه با انحراف مسیر خلافت، رفته رفته دگرگونی‌هایی در جامعه اسلامی بروز کرد، ولی به شهادت تاریخ، دودمان اموی، بزرگترین عامل فساد و تباهی برای جامعه اسلامی بودند.

حال با این شرایطی که پیش آمده بود و اسلام در معرض نابودی کامل و فساد در سر تا سر جامعه اسلامی گسترش پیدا کرده بود و جمعی ناآگاه یا بی تفاوت از کنار این مسایل می‌گذشتند، باید چه کسی به داد اسلام می‌رسید؟ و تحت رسوایی دشمنان دیرینه اسلام را از بام می‌انداخت و بانگ بیداری سر می‌داد. فتنه و نقشه خائنانه بنی امیه را برملا می‌ساخت و این ننگ‌ها را از دامن اسلام پاک می‌نمود.

غیر از حسین بن علی (ع) فرزند فاطمه (ع) سبط پیامبر و عصاة نبوت و رسالت و آیینه تمام نمای اسلام هیچ کس قادر نبود که چنین موجی ایجاد کند و اسلام را برای همیشه بیمه نماید.

نتیجه

مبارزه و قیام امام حسین (ع) دو وجهه داشت و دو نتیجه هم به وجود آورد: یک نتیجه این بود که امام حسین (ع) توانست بر حکومت پلید یزید پیروز شود؛ یعنی حکومت یزید را متزلزل و رسوا نماید.

نتیجه دوم این که: امام حسین (ع) با این قیام توانست مظلومیت خود را به تاریخ بفهماند که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد و اما هدف خود را مثل یک جریان مداوم و غیر قابل انقطاع در جهان به جریان انداخت و روز عاشورا، اوج همین حادثه عظیم و بزرگ و شروع این جریان بود، لذا هدف امام حسین (ع) از این قیام، برافراشتن

پرچم دین، ریشه کنی فساد در سرزمین مسلمانان بود.

اما وظیفه ما در قبال این نهضت حسینی این است که ارتباط صمیمی با مردم داشته و ذهن آنها را نسبت به مسائل دینی آشنا و آنها را به فراگیری دین، تشویق کنیم. همچنین مردم را با اهداف نهضت حسینی و مسائل اساسی جهان اسلام آگاهی داده و آنها را نسبت به حربه‌های دشمنان نسبت به تهاجم فرهنگی، آشنا سازیم.

منابع:

۱- حماسه حسینی، شهید استاد مرتضی مطهری، چاپ اول، سال ۱۳۶۵، جلد اول

و سوم.

۲- ره توشه راهیان نور، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۰.

۳- همان، سال ۱۳۷۸.

۴- همان، سال ۱۳۷۶.

پژواک بردگان در نهضت حسینی علیه السلام

ذکر الله احمدی

مقدمه

غلام نرگس چشم تو تاجدارانند خراب باده مست تو هوشیارانند
در تاریخ قهرمانانی وجود داشته‌اند که به ظاهر برنده بودند و از امکانات و امتیازهای
اجتماعی محروم، اما در واقع، سعادت‌مندان و شرافت‌مندانی بودند که بزرگ‌ترین مزیت
آنان این بود که خداوند آنها را دوست داشته و بهشت جاودانه و بالاتر از آن، رضای خویش
و جنت لقای خود را به آنان ارزانی داشته است. قهرمانان سبکبالی که پرواز کردند و آسان
از جان خود گذشتند و آزاد شدند. در حقیقت به ایشان نباید برده یا بنده به مفهوم یکی از
طبقات پایین اجتماعی خطاب کرد، زیرا آنان آزاد مردان واقعی‌ای هستند که در راه حفظ
دین خدا و اعتقاد اصیل اسلامی و حمایت از امام زمان خود از هیچ کوششی دریغ نکردند
و عاشقانه بذل جان نمودند.

نقش بردگان در حماسه کربلا

نهضت و قیام خونین عاشورا فداکاری و جانبازی غلامانی است که پژواک خوششان
شکوفه‌های آزادی و عظمت آفرید و خون‌های بردگان در نهضت حسینی سرفصلی از

تاریخ حماسه ساز عاشورا است.

این بردگان هرچند در طبقات اجتماعی به ظاهر حقیر و کوچک بودند، اما در واقع در پیش خداوند بزرگ و نورانی بودند، زیرا شخصیت ایشان به شخصیت امامان معصوم (ع) گره خورده بود و از قرب جوار ائمه (ع) و خدمت به آنان و استفاده از انوار تابناک معنویت آنان منور شده بودند. شهادتشان در رکاب امام حسین (ع) در روز عاشورا بهترین گواه است.

لذا از رهگذر این که این افراد معیارهای تازه‌ای در تاریخ زندگی انسان‌ها از خود بر جای گذاردند، حماسه آفرینانی که یک پارچه، عشق، امید، فداکاری، مجاهدت، ایثارند و شهادتشان هریک درسی از جوان‌مردی و عظمت است که جوامع انسانی در هر عصر و زمانی به آنان نیازمند است. شایسته است که بشریت به پیام‌گوی این شهیدان که در عالم‌طنین انداز است گوش جان سپارند که:

«ای رهگذر! از ما به محمدی‌های هم‌کیش‌مان ما بگو: ما در خاک خفته‌ایم تا به

قرآن محمد (ص) و به دودمان او وفادار باشیم.»^۱

در این مقاله به یاد حماسه خون‌رنگ و انقلابیشان گوشه‌ای از شخصیت والای این راد مردان را بیان نموده، تا از این رهگذر با شناخت و شناساندن آنها الگوی عملی خود و جامعه، برای دفاع از حریم ولایت و قرآن، یعنی اسلام‌تاب محمدی (ص) پیدا کرد و ارائه داد.

آری در حماسه‌ها و رجزهای این مردان خدا، یک دنیا شور، عشق، اخلاص، درس زندگی و خوب زیستن و زیبا کردن موج می‌زند. لذا امتی زنده است که این برجستگی‌ها را هم در گفتار و هم در رفتار زنده کنند.

۱. علامه کمره‌ای، عنصر شجاعت، هفتاد و دو تن و یک تن، ج ۳، ص ۲۱۴.

در تکاپوی حرکت با موکب حسینی

وقتی که بردگان احساس کردند که مولایشان قصد عزیمت به سوی عراق دارد، زمان بر آنها سخت شد. هریک شوری بر سر احساسی بر دل داشتند. بعضی از آنان پیوسته همراه امام بودند و با آرامش تمام برای خدا حافظی بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند مثل: جون، غلام ابوذر و سلیمان بن رزین، غلام امام حسین علیه السلام و عقبه بن سمان.

برخی هم دیگر با فریادی از سر درد، آه حسرت در دل، اشک دریا در چشم و مویه کنان با شتاب خود را به قبر مولایشان امام حسن علیه السلام رساندند مانند: منجح به سهم. بعضی نگاهی حسرت بار به بقع انداخته‌اند و قبرگم شده مولایشان فاطمه زهرا علیها السلام را در دل گرفتند و مروارید اشک بر چهره شان جاری ساختند مانند: نصر بن ابی نیزر و سعد بن حارث.

بعضی همراه مولایشان امام زین العابدین به دعا و فراهم کردن اسباب سفر پرداختند، مثل: اسلم ترکی.

بعضی از آنان زمین ادب را بوسیده، با قلبی پراز اندوه و ناله مدینه را وداع گفتند، همچون: قارب بن عبد الله دؤلی.

برخی از آنها نیز آستین بالا زده و با شتاب و بدون توجه به گذشت زمان، زمین را با قدم‌های محکم و استوار خود درهم پیمودند و رو به جانب مقبره شهدا به طرف قبر مولای خود حمزه رفتند، همچون: حارث بن نبهان در حالی که می‌گفت:

سلام بر تو ای مولای من، ای شیر خدا و شیر رسول خدا، این آخرین دیدار با شماست. در حالی که پژواک درویش به او جواب می‌داد: و علیک السلام ای حارث! بر تو باد که ملازمت رکاب امام زمانت را پاس داری و هم‌زمان خود را بسیج نمایی.

بالاخره غلامی دیگر با آمیزه‌ای از شوق و درد بی حرکت برجای مانده و در انتظار سفر است هم چون: علی بن عثمان مغربی از غلامان حضرت علی علیه السلام تا این که سرانجام

امام (ع) در شب بیست و هشتم رجب سال شصت هجری با کاروانش از مدینه خارج شد.^۱ و این غلامان نیز به همراه موکب حسینی به حرکت درآمدند.

رابطه غلامان با نهضت حسینی

باقر شریف قرشی می‌نویسد: سپاه امام حسین (ع) در کربلا از دو عنصر تشکیل می‌یافت که عبارت بودند از:

الف - عرب‌ها از تیره‌های مختلف.

ب - غلامان یا موالی که غیر عرب و از ملیت‌های مختلف بودند.

و برخی از ایشان افتخار ایرانی بودن را داشتند و نام دوازده تن از این بردگان را در کتاب خود آورده است، که رستگار شدند و شرف شهادت را در خدمت آن حضرت کسب کردند.^۲

در خصوص غلامان و بردگانی که در رکاب امام حسین (ع) شهید شدند یک نکته قابل توجه است و آن رابطه بردگان با نهضت و قیام حسینی است. این غلامان که غالباً غلامان امام حسین (ع) و علی (ع) بودند، با نهضت و قیام حسینی رابطه‌ای طبیعی و معمولی داشته‌اند، چه این که سروران آنها خود رهبران این قیام و نهضت بوده‌اند. لذا نمی‌توان گفت که این رابطه، سیاسی و به طور کلی دلیل بر موضع‌گیری غلامان است به نحوی که این انگیزه موجب ورود آنها در این نهضت شده باشد، تا جایی که آنها را تا سرحد جان‌بازی سوق داده و به فیض شهادت نایل آیند.

بلکه گرایش آنها به سوی قیام و نهضت حسین زائیده آگاهی صادقانه و راستین آنان به حقیقت و واقعیت اسلام و امامت و درک آنان از انحرافات که امویان داشتند بوده است، زیرا غلامان و بردگانی که در نهضت عاشورا جان باختند تعداد اندکی بوده که نسبت به

۱. برگرفته از ترجمه دماء العبد، ص ۲۵.

۲. زندگانی امام حسین، ترجمه سید حسن محفوظی، ص ۱۸۰.

یک دهم از مجموع سپاه و یاران امام حسین علیه السلام نمی‌رسد، چه آن که اگر غلامان امام حسین علیه السلام را کنار بگذاریم باقی مانده غلامان که نام و اسامی آنها به ما رسیده شش تن می‌باشد که عبارتند از: چون، وزاهر، سالم، سالم غلام عامر عبدی، سعد بن عبد الله و شوذب.

شیخ محمد سماوی در فایده پنجم از خاتمه کتاب خود شمار غلامانی که در رکاب امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند پانزده تن دانسته و مشخصات آنها را این چنین ذکر نموده است:

- ۱ - نصر بن ابی نیرز. ۲ - سعد بن حارث، از غلامان علی علیه السلام. ۳ - منجج بن سهم.
- ۴ - قارب بن عبد الله. ۵ - اسلم ترکی از غلامان امام حسین علیه السلام.
- ۶ - حارث بن نبهان، غلام حمزه. ۷ - چون بن حوی، غلام ابی ذر.
- ۸ - رافع، غلام مسلم ازدی. ۹ - سعد، غلام عمر بن خالد صیداوی. ۱۰ - سالم بن عمر، غلام بنی المدینه کلبی.
- ۱۱ - سالم، غلام عامر بن مسلم عبدی. ۱۲ - شوذب، غلام شاکر. ۱۳ - شبیب، غلام حرث جابری.

۱۴ - واضح، غلام حارث سلمانی.

۱۵ - سلیمان، غلام دیگر امام حسین علیه السلام که در بصره شهید شد.^۱

بنا بر این نباید تصور کرد که فداکاری و جان بازی غلامان و شرکت این عده در نهضت عاشورا قیامی علیه ظلم و ستم و برای رهایی و آزادی آنان بوده است؛ هم چون قیام زنگیان در روزگار خلفای عباسی، چه اگر چنین انگیزه‌ای وجود داشت شهادت آنان این چنین با ارزش و افتخار آمیز نبود.

جایگاه بردگان در یاری امام حسین (ع)

درجه اخلاص و ایمان این غلامان را در گفتگوی آنها با مولا نشان در شب عاشورا می‌توان فهمید. آن گاه که امام حسین (ع) در شب عاشورا خطاب به اصحاب خود فرمود: ای یاران من! شب پرده سیاه خود را بر شما کشیده، از سیاهی شب استفاده کنید و در این سرزمین متفرق شوید و هریک دنبال کار خود گیرید و خود از این مهلکه نجات دهید. زیرا این مردم فقط بامن کار دارند.

هریک از یاران آن حضرت سخنی بر زبان آورد و عشق و علاقه و وفاداری خود را به آن حضرت اعلام نمودند، پس نوبت به عبید و غلامان رسید آنها نیز هم صدا با این یاوران سترگ پژواک درون صافی خویش را چنین ابراز نمودند: ای سرور و سالار ما! ما نیز با خون گلویمان و ذره ذره اعضایمان تو را یاری خواهیم کرد و آن گاه که در پیشگاه تو کشته شویم به عهد خود وفا کرده‌ایم.^۱

امام (ع) فرمود: خداوند به شما پاداش نیکو عطا فرماید.^۲

شرافتی دیگر برای بردگان شهید

خداوند متعالی علاوه بر شرافت شهادت بردگان و توفیق جانبازی در رکاب سرور و سالار شهیدان حسین بن علی (ع) در کربلا شرافت دیگری بر افتخارات غلامان شهید افزوده است و آن این که در زیارت ناحیه مقدسه منسوب به آخرین حجت خدا حضرت بقیه الله الأعظم (عج) به این پروانگان بال و پر سوخته گرد شمع امامت سلام و درود فرستاده است و می‌فرماید:

السلام علی سلیمان مولی الحسین بن امیر المؤمنین (ع) و لعن الله قاتله سلیمان بن

عوف الحضرمی.

۱. تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۶۸.

۲. امالی صدوق، ص ۱۳۳.

السلام علی قارب مولی الحسین بن علی علیه السلام

السلام علی منجج مولی الحسین بن علی علیه السلام.

السلام علی جون بن حوی مولی ابی ذر الغفاری.

السلام علی سالم مولی عامر بن مسلم.

السلام علی سعید مولی عمر و بن خالد الصیداوی.

السلام علی زاهر (زاهد) مولی عمرو بن حمق الخزائی.

السلام علی سالم مولی بنی المدینه الکلبی.

السلام علی شوذب مولی شاکر و...^۱

در این جا فقط از باب نمونه به حماسه آفرینی دو تن از این راست قامتان عرصه پیکار شهادت اشاره می‌کنیم:

اسلم ترکی غلام امام حسین علیه السلام

اسلم بن عمر، از موالی و غلامان امام حسین بود و کاتب آن حضرت به شمار می‌رفت. و قاری قرآن و دلاور مرد بود. پدر او از ترک‌های دیلم نزدیک قزوین بود و او را به همین جهت اسلم ترکی می‌گفتند. در تاریخ آمده است که امام علیه السلام را بعد از وفات برادرش، حسن علیه السلام خرید و او را به فرزندش زین العابدین علیه السلام هبه کرد و چون آن حضرت از مدینه به جانب مکه حرکت نمود اسلم ملازم رکاب گردید تا با آن حضرت از مکه به کربلا آمد.^۲ روز دهم محرم که نائره جنگ بر افروخت غلام ترکی از مولای خود اذن جنگ خواست و همین که اذن گرفت به سرعت به طرف میدان رفت و پیکار سختی کرد و این رجز را می‌خواند:

والجو من سهمی ونیلی یمتلی

البحر من ضربی و طعنی یصطلی

۱. اقبال، سید بن طاووس، ص ۵۳۷.

۲. عنصر شجاعت، یاهفناد و دو تن و یک تن، ج ۳، ص ۲۲۲.

اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحاسد المبجلی
از برق شمشیر و آتش سرنیزه من میدان هرچند دریا باشد فروزان می شود، از تیر
ویکانه فضا پر می شود، هرگاه شمشیر بزانم در کفم آشکار شود، دل حسود پست دون
همت را می شکافد.

مرحوم علامه کمره‌ای می نویسد: از این رجز معلوم می شود که اسلم تیر انداز و کماندار
بوده است.^۱

بعضی از سیره نویسان گویند: اسلم چون برای قتال برون شد این شعار را سر داد:
امیری حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشر النذیر
- امیر من حسین است (ع) و نیکو امیری است. مایه سروری، سویدای دل پیامبر بشیر
نذیر است.

هم چنان مبارزه کرد تا اینکه جماعتی از دژخیمان عمر سعد را به هلاکت رسانید،
شدت عطش او را از پای در آورده، و انتظار شهادت بی تابش کرد، دشمنان از هر طرف او
را در میان گرفتند و بر زمینش افکندند.

گویند: همین که به خاک افتاد امام را صدا زد و حسین (ع) پیاده به بالینش آمد، دید
رمقی در او باقی است

این جان غاریت که به ما سپرده دوست روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم
(وبه رمق و کان یومی الی الحسین (ع) فاعتنقه الحسین (ع) فبکی و وضع خذه علی
خذه ففتح عینه، فتبسّم و قال: من مثلی؟ و ابن رسول الله وضع خذه علی خذی.)^۲

به حسین (ع) اشاره‌ای کرد. و حسین (ع) دست در گردن او کرد و اشک ریخت و رخسار
به چهره شهیدش نهاد، اسلم چشم‌ها را باز کرد و لبخندی زد و گفت: کیست مانند من که
فرزند رسول خدا (ص) صورت به صورت من نهاده است؟ و سپس کبوتر روحش به لقای

۱. همان، ص ۲۲۳.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

پروردگار بال گشود و پرواز کرد:

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین

اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

جون بن حوی غلام ابوذر غفاری

این غلام سیاه از اهل نوبه و از غلامان ابوذر غفاری و در هنگام تبعید ابوذر به ربذه جون با او همراه بود. بعد از وفات ابوذر به مدینه آمد و به خاندان رسالت پیوست.

آری زیر گرمای آفتاب سوزان عاشورا و در آن لهیب آتش و خون، این غلام سیاه چرده به سوی حسین علیه السلام آمد و از آن حضرت اجازه جهاد و رفتن به میدان مبارزه را طلب می‌کند، امام حسین علیه السلام همچون اسلاف خود انسان‌ها را بامعیار خدایی می‌بیند و توجهی به رنگ پوست نمی‌کند و سفیدی را در دل‌ها می‌جوید و روشنی را در خورشید چشم‌ها می‌نگرد و گرمای مهر را از تپش قلب‌ها و نگاه‌ها احساس می‌کند که چگونه این غلام سیاه از قید بردگی ظاهری و بندگی نفس‌رهایی یافته است. ولی با این وصف در تنگ‌های خطرناک زندگی حاضر نیست از آنها استفاده ابرازی نماید و برای دفاع از خویشتن در موقع حاجت مورد استفاده قرار دهد، لذا رو به او کرد و فرمود:

«یا جون انت فی اذن منی فانما تبعتنا طلبا للعافیة، فلا تبتل بطریقنا؛

ای جون! تو از جانب من اجازه رفتن داری، تو مجبور به تبعیت از ما نبودی، تو برای عافیت و آسایش از رنج دیگران و این که در سایه ما آسوده باشی به ما پیوستی پس خود را در پیروی راه و روش ما مبتلا مساز.»

جون در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود خود را بر روی قدم‌های امام علیه السلام افکند و بوسه زنان عرض کرد: یا بن رسول الله، من در زمان آسایش و رفاه ریزه خور سفره احسان شما بودم حالا به هنگام سختی و شدت شمارا رها کرده و تنها گذارم؟

همانا بوییم متعفن است، و حسبم پست و رنگم سیاه. پس بهشت را از من دریغ مدار، و از روح قدسی خود در من بدمان تابویم خوش و حسبم شریف و رویم سفید گردد، نه به خدا سوگند! من هرگز از شما جدا نخواهم شد تا این که خون سیاه خودم را با خون‌های پاک و طاهر شما بیامیزم.

از این خلعت و تاج کرامت که همراهان بردند مرا باز مگیر، من در مسابقه به لیاقت نیامده‌ام به جدیت آمده‌ام.

«فوقع چون علی قدمی ابی عبد الله علیه السلام یقبلها و یقول: یابن رسول الله انا فی الزخا الحس قصاعکم وفی السدة اخذ لکم؟ واللّه انّ ریحی لتتن، و انّ حسبی لثیم، و انّ لونی لأسود، فتنفّس علیّ بالجنّة، لیطیب ریحی و یشرف حسبی و یتّض لونی، لا واللّه لا افارقکم، حتّی یختلط هذا الدّم الأسود مع دمائکم^۱»

امام علیه السلام پس از این بیانات متین و اظهار وفاداری و ثبات قدم که او عاشقانه و مشتاقانه خود را روی قدم‌های مولای خویش انداخته و بوسه می‌زد، به غلامان اجازه میدان داد و چون به مصاف سیاه دلان لشکر عمر سعد شتافت، نعره سرافرازی را سر داد و صدایش به این رجز بلند بود:

کیف تری الفجار ضرب الأسود

بالمُشرقی^۲ القاطع المُهَنّد

بالسیف صلنا عن بنی محمّد

أدّب عنهم باللسان والید

فاسقان ضربه شمشیر تیز و بزّان این غلام سیاه را چسان می‌بینند؟

با این تیغ بزّان و با این شمشیر شرف بخش من و هم چنین با این زبان رزم آور و با این دست و بازو از خاندان محمّد (ص) دفاع می‌کنم. آری:

بس کارها به قبضه شمشیر بسته است مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند چون، در میدان هم چنان می‌رزمد وعده‌ای از تاریک دلان سپاه سعد را به خاک

۱. عنبر شجاعت، ج ۳، ص ۲۴۸.

۲. مشرفی منسوب به مشارف سام است، محلی بوده که شمشیر می‌ساختند.

هلاکت افکند تا این که از هر طرف به او هجوم آوردند و از شدت کار و زار و برداشتن جراحات زیاد نقش بر زمین شد و روح از جسد پاکش به آسمان بر می کشید که حسین علیه السلام خود را به بالین غلام رساند و با چشمان پر از سیاس به او نگاه کرد و دست به دعا بلند کرد: «اللهم بیض وجهه، و طیب ریحته، واحشره مع الأبرار، و عرف بیته و بین محمد وآله» خداوند، بوی او را خوش کن، روی او سفید گردان و او را با نیکوکاران محشور فرما و بین او و محمد و آل محمد آشنایی افکن...^۱

اری، بوی خوشی او را بنی اسد همی گوید که لسان الغیب ما به ما گوید: مرد خدا شناسی که تقوا پیشه کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باشی روایت شده که بعد از حادثه عاشورا همین که بنی اسد در آن سرزمین به دفن شهدا آمدند، در عرصه جایگاه پیکر چون را پس از چند روز که از شهادتش گذشته بود یافتند، بوی مشک از آن تن خونین بر می خاست و این نبود جز در اثر دعای امام حسین علیه السلام:
 ارادوا لیخوفوا قبرها عن حبیبها و طیب تراب القبر دل علی القبر
 اری، پژواک خون بردگان شهید صحرای طف، دشت خون، وادی آزادگان، کربلای حسین علیه السلام این است:

گرچه زجور خلفا سوختیم ز آل علی تربیت آموختیم

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲.

۲. عنصر سجات، ج ۳، ص ۲۴۵.



المجمع العالمي لأهل البيت

تهران - خیابان استاد نجات‌اللهی - بن بست دوم - پلاک ۱۵

تلفن: ۸۹۰۷۲۸۹ نمابر: ۸۸۹۳۰۶۱

www.ahl-ul-bait.org

ISBN: 964-7756-26-7